اقتصاد سیاسی
بیاموزیم

گروه نویسندگان شانگهای

مترجم: ع. رشیدیان

انتشارات محسن
Mohsin Publications

اقتصاد سیاسی بیاموزیم

از »گروه نویسندگان شانگهای«
مترجم: ع.رشیدیان
دیجتال سازی و پخش: انتشارات محسن
پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com
وبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com
تاریخ انتشار: عقرب ۱۳۹۲ (اکتوبر ۲۰۱۳)

سری کتابهای آموزشی

اقتصاد سیاسی بیاموزیم

گروه نویسندگان شانگهای

۱۹۷۵

مترجم: ع. رشیدیان

معرفی «مجموعهٔ آموزش جوانان» توسط گروه نویسندگان

صدرمائو بما میآموزد: «لازم است که جوانان تحصیلکرده به‌روستاها بروندوخودرا تحت آموزش دهقانان فقیرو نیمه فقیرقراردهند». برای جوابگوئی به‌این فراخوان، گروههای جوانان مجهز به‌آموزش کمونیستی با اشتیاق فراوان به روستاها روانه شدند. این امردرزمینهٔ از میان برداشتن سه تفاوت بزرگ (بین کاریدی وفکری، شهروروستا، کارگر ودهقان) فایده‌های زیادی دربردارد.

در دنیای بزرگ‌روستاها، تعدادزیادی جوانان تحصیلکرده‌به‌فراگیری اصول مارکسیسم لنینیسم وکتابهای صدرمائو اشتغال دارند با شدت تمام در صف نخست سه‌جنبش‌انقلابی (مبارزهٔ طبقاتی، مبارزه برای تولیدو آزمونهای علمی) نبرد میکنند، با قاطعیت راه یگانگی باکارگران ودهقانان را تعقیب‌و سهم خود را درسازندگی‌روستاهای‌جدید سوسیالیستی ادا می‌نمایند. قهرمانان پرولتاریائی بی‌وقفه زاده میشوند، نسل جدید انقلابـی رشد میکند وشکوفـا میشود. این پیروزی بزرگی برای مشی انقلابی صدر مائواست.

ما برطبق‌آموزش صدرمائو: «باید به‌رشد نسل جوان دقت وتوجه کرد.» این «مجموعهٔ آموزش جوانان» را برای جوابگویی بـه‌احتیاجات جوانـان تحصیلکرده‌ایکه درروستاها مستقرشده‌اند وپیش خود به‌تحصیل اشتغال‌دارند، تنظیم ومنتشرمیکنیم. این مجموعه برپایهٔ مارکسیسم لنینیسم واندیشهٔ مائو تسه دون، ازنظرمحتوی، به‌دانستنی‌های‌عمومی فلسفه، علوم اجتماعی، ادبیات،علوم طبیعی ونیزبه‌کاربرد تکنیک‌های کشاورزی میپردازد.

امیدواریم انتشار این مجموعه بتواند نقش مثبتی درآموزش جوانان مستقردرروستاها بازی کند وآنها را بیش ازپیش دربالا بردن سطح آگاهیشان ازمبارزۀطبقاتی، مبارزه‌میان‌مشی‌ها وادامه انقلاب تحت دیکتاتوری‌پرولتاریا، یاری دهد.

ما امیدواریم که این مجموعه‌آنها را دربالا بردن هرچه بیشتر سطح دانش سیاسی، سطح فرهنگ و علوم یاری دهد تا با قدمهای بلند در راهی پیش روند که هم‌سرخ وهم‌متخصص باشند وبهتربتوانند به‌نیازهای ساختمان روستاهای جدید سوسیالیستی وادای تمام وظایف موجود پاسخ گویند.

تشکرات صمیمانۀ خود را به‌واحد مربوطه‌ودیگرانیکه با پشتکارتمام‌در کارانتشاراین مجموعه‌همکاری کرده‌اند،ابرازمیداریم وازهمۀ خوانندگان‌تقاضا میکنیم که نظرات وانتقادهای خود را دربارۀ این مجموعه برای بهتر ساختن آن، برای ما بنویسید.

انتشارات خلق شانگهای
چاپ دوم ۱۹۷۵

فهرست

عنوان | صفحه

عنوان	صفحه

فصل اول

اقتصاد سیاسی را مطالعه کنیم:

اقتصاد سیاسی چیست؟

رهبر بزرگ‌ما صدرمائو به‌ما می‌آموزد: «چرا لنین گفته است که باید بر بورژوازی دیکتاتوری اعمال داشت؟ باید این‌سؤال را خوب درك کنیم. اگر این سؤال را درست نفهمیم به‌دامان رویزیونیسم درخواهیم غلتید. این معنی باید از جانب همهٔ‌کشور درك شود» (نقل قول از «روزنامهٔ خلق» ۲۲ فوریهٔ ۱۹۷۵).

برای آنکه مارکسیسم را درك کنیم و مشی اصلی سیاسی حزب را آگاهانه درتمام دورهٔ تاریخی سوسیالیسم به‌کار ببریم مطالعه اقتصاد سیاسی بی‌اندازه لازم است.

در روستاها وکارخانه‌ها جوانانی‌که امید مملکت وادامه دهندهٔ امر انقلابی پرولتاریاهستند، پیکار می‌کنند. اگر این‌جوانان تحصیلکرده بخواهند بهتر مبارزه‌کنند وزودتر شکوفا شوند، بایداقتصادسیاسی را مطالعه‌کنند.

روابط تولیدی هستند که اقتصاد سیاسی را می‌سازند

اقتصادسیاسی درکدام رشتهٔ علمی می‌گنجد؟ درددرجهٔ اول باید دربارهٔ آنچه‌که به‌هنگام آموزش اقتصادسیاسی باآنها سر وکار داریم، بحث‌کنیم. موضوع اقتصاد سیاسی مارکسیستی را **روابط تولیدی** تشکیل می‌دهند. انگلس به‌درستی چنین توضیح می‌دهد:

«اقتصاد سیاسی یك‌شیئی را مطالعه نمی‌کند، اقتصادسیاسی روابط‌بین انسانها و درآخرین تحلیل، روابط بین طبقات است.»[1] روابط تولیدی بین

---

۱. انگلس: «کارل‌مارکس، نقد اقتصاد سیاسی».

آدمها چگونه بوجود آمدند؟ طرح این سؤال ما را به‌آنجا می‌کشاند که دربارهٔ فعالیتهای تولیدی انسان گفتگو کنیم.

صدر مائو می‌گوید: «مارکسیستها قبل از هرچیز براین عقیده‌اندکه فعالیت تولیدی انسانها، اساسی‌ترین فعالیت عملی وی ونیز تعیین‌کنندهٔ هر نوع فعالیت دیگر اوست.»[1] ولی صدسال پیش موقعیکه مارکسیسم وجود نداشت وانسانها ازشناخت علمی بی‌بهره بودند، بسیاری از ایدئولوگ‌های طبقات استثمارگر این‌نظریه را ردمی‌کردند. وقتی‌که دیگر به‌تبلیغ نظرات پوچی‌که برطبق‌آن‌تکامل جامعهٔ انسانی به‌خواست خداوند نسبت داده می‌شد، نمی‌پرداختند، این‌تئوری باطل را اشاعه می‌دادندکه: این قهرمانان هستندکه تاریخ‌را می‌سازند. این به‌اصطلاح ایده‌ئولوگها این اصل ساده راکه: انسان در درجهٔ اول باید تغذیه‌کند، لباس بپوشد، مسکن داشته‌باشد و به فعالیتهای تولیدی بپردازد، نفی می‌کردند. به‌همین دلیل است‌که تولید مستقیم اشیاء مصرفی‌رایج، پایهٔ تکامل‌جامعهٔ انسانی راتشکیل می‌دهد. بدون‌فعالیت‌تولیدی خلق زحمتکش، انسانیت وجود نداشت، وجامعه قادر به‌تکامل نبود. این‌قانون تکامل تاریخی بشریت، توسط مارکس‌کشف گردید.

انسانها برای تولید، احتیاج‌به‌برقراری روابط مشخص ومتقابل دارند، زیراکه شخص به‌طور انفرادی نمی‌تواند تولیدکند. همانطورکه مارکس می‌گوید: «آنها برای تولید باهم روابطی معین برقرار می‌کنند، وفقط در محدودهٔ این روابط وارتباطات اجتماعی است‌که فعالیت آنها روی طبیعت و تولید، انجام‌می‌گیرد»[2]. این‌چنین روابطی که درپروسهٔ تولید به‌وجودمی‌آیند، **روابط تولیدی** نام دارند. دریک‌جامعهٔ طبقاتی، این‌روابط درتحلیل آخر به صورت **روابطی طبقاتی** در می‌آیند.

روابط تولیدی، سه‌زمینه را در برمی‌گیرند:

۱) شکل سیستم مالکیت بر وسایل تولید؛

---

۱. مائوتسه‌دون: «دربارهٔ پراتیک» انتشارات پکن منتخب آثار جلد اول صفحهٔ ۳۲۹.

۲. مارکس: «کارمزد بگیری وسرمایه» انتشارات پکن ص ۲۹-۲۸.

۲) جایگاه انسانها در تولید و روابط متقابل ایشان؛
۳) شکل توزیع محصول.

در مورد شکل سیستم مالکیت باید به‌بررسی این مسئله بپردازیم که وسایل تولید به‌چه‌کسی تعلق دارد (وسایل تولید عبارتند از وسایل کار مثل ماشینها، کارخانه‌ها، زمین ووسایلی که بر روی آن کار صورت می گیرد مانند مواد اولیه). در روابط تولیدی شکل مالکیت بر وسایل تولید مسئلهٔ بسیار مهمی است، این مسئله پایهٔ روابط تولیدی را تشکیل می‌دهد. شکل مالکیت بروسایل تولید ماهیت روابط تولیدی را تبیین می کنند. درجریان تکامل جامعهٔ انسانی، جوامع اولیه، برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری وسوسیالیستی، ظاهر گردیدند. همهٔ این جوامع ازنظرشکل ویژه مالکیت بروسایل تولید بایکدیگر اختلاف دارند. شکل مالکیت بروسایل تولید جایگاه انسان را درتولید و روابط میان ایشان‌را تعیین می کنند، وشکل توزیع محصول نیز ازآن سرچشمه می گیرد.

برای آنکه تولیدصورت بگیرد، انسانها نه‌تنها باید بین‌خود رابطه برقرار کنند، بلکه باید باطبیعت نیز وارد ارتباط شوند. انسان باید طبیعت‌را مهار کند و تغییر شکل دهد. نیروهای تولیدی استعدادهای انسان‌درجهت‌مهار و تغییر شکل طبیعت‌اند **نیروهای تولیدی‌عبارتنداز انسان ووسایل** (یعنی وسایل تولیدی). ازبین نیروهای تولیدی وسایل تولید عامل مهمی‌را تشکیل می‌دهد . انسانها با استفاده ازاین یا آن‌وسیلهٔ کاراست که می‌توانند به‌درجات کم وزیاد برطبیعت فائق آیند. باوجود این، نباید به‌وسایل تولیدبه‌عنوان عامل تعیین‌کننده درنیروهای تولیدی‌بنگریم. «**عامل تعیین‌کننده انسان‌است نه‌مواد واشیاء**»[۱]، «انسان ازتمام‌ثروتهای جهان ارزشمندتراست.»[۲] در واقع‌وسایل مختلف برای آنکه آفریده شوند وکاملتر گردند باید از زیردست انسان بگذرند. بدون‌انسان، وسیله وتکنیك وجود ندارد. بدون‌اتحاد بین انسان ووسایل، حتی بهترین آدم‌آهنی‌ها هم قادر به

---

۱. مائوتسه‌دون: «دربارهٔ جنگ طولانی» انتشارات پکن منتخب آثار جلد ۲. ص ۱۵۲.

۲. مائوتسه‌دون: «شکست‌درك ایده‌آلیستی تاریخ» انتشارات پکن جلد۴. ص۴۷۸.

حرکت نیستند.

روابط تولیدی و نیروهای تولیدی دوجنبهٔ تولید اجتماعی را تشکیل می‌دهند. درطی توسعهٔ تاریخ. بطورکلی این نیروهای تولیدی هستند که در اصل تعیین‌کننده‌اند: هرتغییری درروابط تولیدی، یك‌نوع تکامل‌را درنیروهای تولیدی برانگیخته‌است. روابط تولیدی بایدمتناسب بانیروهای تولیدی‌باشند. وقتی نوع بخصوصی از روابط تولیدی بارووند تکامل نیروهای تولیدی‌زمان خود متناسب نیست، الزاماً باید بوسیله نوع دیگری از روابط تولیدی‌که متناسب باتوسعهٔ این نیروها باشد جایگزین گردد. این نه‌خواست ذهنی آدمها بلکه سطح تکامل نیروهای تولیدی است که تعیین می‌کند که این یاآن رابطهٔ تولیدی‌باید برقرار شود. روابط تولیدی بایدالزاماً با تکامل نیروهای‌تولیدی منطبق‌گردد. این یك‌قانون عینی است‌که خواست آدمها نمی‌تواند در آن تغییری بدهد. تولد روابط تولیدی مشخص، تکامل این‌روابط واز میان رفتن آنها، همهٔ این‌روند درحرکت متضادنیروهای تولیدی مشخص، طی می‌گردد. ازاینجا به‌این نکته پی‌می‌بریم که اقتصادسیاسی مارکسیستی باید مطالعهٔ روابط تولیدی را به‌مطالعهٔ نیروهای تولیدی پیوند دهد.

درطی‌تکامل‌تاریخ،بطورکلی، نیروهای‌تولیدی‌عوامل تعیین‌کننده‌هستند؛ آیا این بدان‌معنی‌است که‌روابط تولیدی‌درمقابل نیروهای‌تولیدی،عواملی کاملا وابسته‌ودنباله روهستند؟ ابداًچنین نیست! زمانیکه روابط تولیدی بانیروهای تولیدی‌متناسب باشند، نقش‌فعالی‌رادرتسریع تکامل‌این‌نیروها ایفامی‌کنند. اما وقتیکه‌روابط تولیدی‌متناسب بانیروهای‌تولیدی‌نباشند، به‌مثابه‌مانع ومزاحمی درسرراه‌توسعهٔ این‌نیروها قرارمی‌گیرند. اگرروابط تولیدی متحول نشوند، نیروهای تولید قادر به‌تکامل وتوسعه خود نیستند، دراین لحظه این تحول در روابط تولیدی است‌که نقش تعیین‌کننده را بازی می‌کند. درجامعهٔ قدیم‌چین که تحت سلطهٔ امپریالیسم، فئودالیسم وسرمایه‌داری بوروکراتیك بود، طبقهٔ زمینداران وطبقهٔ‌کمپرادورها[1] نشان‌دهندهٔ عقب‌افتاده‌ترین وارتجاعی‌ترین‌نوع

۱. یادداشت مترجم: یعنی آن‌بخش ازبورژوازی چین‌که مستقیماً درخدمت‌منافع اقتصادی وسیاسی امپریالیستها قرارداشت. این طبقه سرانجام به «چهار فامیل

←

روابط تولیدی بودند؛ که این نوع روابط رشد نیروهای تولیدی را متوقف و آنها را بی‌ثمر می‌ساخت. درچین قبل از انقلاب عملا هیچگونه صنایع مکانیکی و یا صنایع ماشین‌سازی و یا هواپیماسازی وجود نداشت. به‌استثنای منطقهٔ شمال شرقی، میزان تولیدفولاد فقط چند ده‌هزارتن بود. حتی وسایل واحتیاجات روزمره نیز از خارج وارد می‌شدند. به پارچه «پارچهٔ ماوراء دریاها»[1] می‌گفتند و به چتر «چتر ماوراء دریاها» حتی به‌یك میخ کوچك هم «میخ ماوراء دریاها» می گفتند. در چنین اوضاعی، برافتادن سلطهٔ ارتجاعی امپریالیسم، فئودالیسم‌وسرمایه‌داری بوروکراتیك، تغییر روابط تولیدی کمپرادور وفئودال و ایجاد روابط تولیدی سوسیالیستی برای پیشبرد وتوسعهٔ نیروهای تولیدی نقش ارزشمندی داشتند.

جهش بزرگ نیروهای تولیدی همیشه پس ازیك تحول در روابط تولیدی‌صورت گرفته است، این‌یك‌قانون جهان‌شمول است. درجامعهٔ سرمایه‌داری نیز، فقط پس‌از آنکه بورژوازی روابط تولیدی فئودالی را نابود می‌کند و روابط تولیدی سرمایه‌داری نضج گرفته به‌سرعت توسعه می‌یابند، جهش‌بزرگ نیروهای‌تولیدی نمایان می‌شود. مثلا انگلستان را درنظر بگیریم، انقلاب صنعتی درانگستان، درپایان قرن۱۸ واوایل قرن ۱۹ برپایهٔ انقلاب بورژوایی قرن ۱۷، آغازمی‌شود. وفقط درچنین‌موقعیتی است که جهش‌بزرگ درنیروهای تولیدی مشاهده می‌شود. درفرانسه، درآلمان، درآمریکا ودر ژاپن نیز هرچند تحت شکل‌های مختلف: ولی همیشه پس‌از تغییر زیربنای قدیم وروابط تولیدی است که صنعت مدرن جهش سریعی یافته‌است.

همیشه یکی از مهمترین جنبه‌های مبارزهٔ طولانی، بین مارکسیسم و رویزیونیسم بر سر اعتقاد به یگانگی وحدت دیالکتیکی بین روابط تولیدی

←

بزرگ» خلاصه شد که هم نمایندهٔ بخشهای اصلی اقتصاد (صنعت ـ بانك) و هم دستگاه دولتی بودند؛ این‌همان پدیده‌ای است که به‌نام سرمایه‌داری بوروکراتیك خوانده می‌شود.

۱. یادداشت مترجم: یعنی پارچهٔ خارجی.

ونیروهای تولیدی ویا تبلیغ تئوری ارتجاعی «نیروهای مولده» صرف بوده است. لین پیائو وچن بودا می گفتند که پس از کنگرهٔ نهم مهمترین وظیفه عبارتست از توسعه و تکامل نیروهای تولیدی. این نظر، بازگفتن همان لاطائلات رویزیونیستی است که لیوشائوچی وچن بودا درقطعنامهٔ هشتمین کنگرهٔ حزب تحت عنوان یك به‌اصطلاح «تضاد میان سیستم سوسیالیستی پیشرفته‌ونیروهای تولیدی عقب‌افتاده» بیان می کردند. درکشورما روابط تولیدی سوسیالیستی اساساً بانیروهای تولیدی متناسب‌اند وچشم‌انداز وسیعی‌را برای توسعهٔ آنها درپیش‌رومی گشایند. ولی درکشورما این روابط تولیدی کامل و بدون نقص نیستند واین نقائص با توسعهٔ نیروهای تولیدی درتضاد قرارمی گیرند. پراتیك انقلاب سوسیالیستی به‌ما نشان می‌دهد که همیشهٔ دراثر برتری نظام سوسیالیسی است که تکامل نیروهای تولیدی ممکن می‌شود. همیشه با تغییرآن بخش از روابط تولیدی که با توسعهٔ نیروهای تولیدی تناسب ندارند است که‌می توان وسیله پیشرفت‌این‌نیروهارا فراهم‌آورد. پس این‌تضاد بین نظام سوسیالیستی پیشرفته و نیروهای تولیدی عقب‌افتاده درکجاست؟ لیوشائوچی، لین‌پیائو و شیادان دیگری ازین دست،چنین موهوماتی را درراه هدفی جنایتکارانه‌اشاعه می‌دهند: با به‌کارگرفتن تئوری نیروهای تولیدی تنها، بیهوده می کوشند تا ازادامهٔ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا جلوگیری کنند وبا مشی اساسی حزب که توسط صدرمائوبرای سراسر دورهٔ تاریخی سوسیالیسم تدوین شده است، به‌مخالفت برخیزند. اما همهٔ اینها جزخواب وخیال چیزی نیست.

روابط تولیدی باید الزاما با توسعهٔ نیروهای تولیدی درتناسب‌باشند. تکامل نیروهای تولیدی، درهم کوبیدن روابط کهن تولیدی راکه بااین‌نیروها وفق نمی‌دهند وبرقراری روابط تازهٔ تولیدی متناسب باجهت توسعهٔ آنها را ایجاب می کند. ولی ازمیان رفتن روابط کهن تولیدی و زایش روابط جدید تولیدی بدون برخورد وبدون ایجاد ضایعات امکان ندارد. تغییر روابط کهن تولیدی، زایش وشکوفایی‌روابط جدید تولیدی امکان ندارد مگردرمبارزه‌ای انقلابی. به‌همین جهت است که ما می‌خواهیم بفهمیم چگونه روابط کهن تولیدی تغییر کردند. چگونه روابط جدید تولیدی بنیان گذاشته شدند وتکامل یافتند. توضیح این مسائل فقط با تکیه برروی تضاد بین روابط تولیدی با

نیروهای تولیدی کافی نیست. باید همچنین به‌بررسی روابط بین روبنا و پایهٔ اقتصادی پرداخت.

روبنا عبارتست از نظام سیاسی (قدرت دولتی، ارتش، قوانین) **و نظام ایدئولوژیکی متناسب با آن** (فلسفه، ادبیات، هنر) که **پایهٔ اقتصادی عبارتست از روابط تولیدی.** «مجموعهٔ این روابط تولید ساختمان اقتصادی جامعه و آن پایهٔ اصلی را تشکیل می‌دهند که یك روبنای قضائی وسیاسی که مطابق با نوع بخصوصی از آگاهی اجتماعی است، برآن بنا می گردد.»[1] این تـز مارکس روابط موجود بین روبنا وپایهٔ اقتصادی را به‌طریق علمی روشن می کند.

درتضاد بین روبنا وپایهٔ اقتصادی، عموماً همین پایهٔ اقتصادی است که نقش تعیین کننده راایفامی کند وتعیین کنندهٔ نوع روبناست. برهرپایهٔ اقتصادی روبنای بخصوصی بنامی‌شود. اگرپایهٔ اقتصادی دستخوش تحول گردد، این تحول «کمابیش همهٔ روبنای عظیم‌را زیرورو می کند»[2] یعنی اگرپایهٔ اقتصادی کهن فروریزد، روبنائی که برآن ساخته شده است نیزبه‌ناچار ویران خواهد شد، ولی سرعت این عمل می‌تواندکم یا زیاد باشد. پس ازتحول وتغییردر دستگاه دولتی‌ارتجاعی، طبقات روبه‌زوال‌سرنگون شده به‌خودی‌خودازصحنهٔ تاریخ‌کنار نخواهد رفت، بلکه درزمینهٔ سیاسی، ایده‌ئولوژیك وفرهنگی در مبارزه‌ای بی‌امان و طـولانی و همه جانبه باطبقهٔ روبه‌رشد درگیر می‌شوند. خصوصاً ایده‌ئولوژی وابسته به‌طبقهٔ سرنگون شده مدت درازی همچنان به‌حیات خود ادامه خواهد داد.

نوع‌روبنا توسط زیربنا تعیین می گردد، ولی روبنا پس ازشکل گرفتن، تأثیربسیارمهمی برروی پایهٔ اقتصادی اعمال می‌دارد. استالین می‌نویسد:

«روبنا به‌درستی توسط پایهٔ اقتصادی و درخدمت وی، برای تبلـور اهداف آن ومبارزهٔ فعال درجهت ازمیان برداشتن پایهٔ قبلی و روبنای کهن، به‌وجود می‌آید.»[3] این عبارت نشان می‌دهدکه یك روبنا فقط در خدمت پایهٔ اقتصادی‌خویش است.روبنای سوسیالیستی درخدمت‌پایهٔ‌اقتصادی‌سوسیالیستی؛

۱ــ مارکس: مقدمه «نقد اقتصاد سیاسی» انتشارات سوسیال صفحهٔ ۴.

۲ــ همانجا.

۳ــ ژ. استالین: «مارکسیسم و مسألهٔ زبانشناسی» انتشارات پکن، صفحهٔ۳.

روبنای سرمایه‌داری درخدمت پایهٔ اقتصادی سرمایه‌داری می باشد.

درجامعهٔ سرمایه‌داری، باتشدیدتضاد بین اجتماعی شدن تولیدومالکیت خصوصی بروسایل تولید، لزوم تبدیل سیستم مالکیت خصوصی سرمایه‌داری به‌یك سیستم‌جمعی سوسیالیستی به‌طورعینی تا مدتهای مدیدی احساس‌میشود. ولی سرمایه‌داران دستگاه دولتی ارتجاعی را دردست می گیرند وازآن برای حفظ پایه اقتصادی سرمایه‌داری استفاده می‌کنند. اگرپرولتاریا دردرجهٔاول دستگاه دولتی بورژوایی رادرهم نکوبد، نمی‌تواندسیستم اقتصادی‌کاپیتالیستی را ازمیان ببرد. «کاپیتالیسم می‌تواند با مسالمت به‌سوسیالیسم تبدیل شود»، اینست آن دروغ زیبایی که رویزیونیستهای قدیم وجدید بیان می‌دارند.

یکی از جنبه‌های اصلی جامعهٔ سوسیالیستی، تناسب بین روبنا با پایهٔ اقتصادی است. ولی حضورطبقهٔ سرمایه‌دار وایدئولوژی وی، وجود بعضی عادات بوروکراتیك در دستگاه دولتی همچنانکه وجودکمبودها در زنجیرهٔ سیستم دولتی، می‌تواند از تحکیم وبهبود وتوسعهٔ پایهٔ اقتصادی سوسیالیستی جلوگیری‌کند وحتی مانع آن گردد. باید نبـــرد بی‌امانی را در روبنا ادامه داد وانقلاب سوسیالیستی را درخدمت زیربنای اقتصادی، به‌پیش برد.

اقتصاد سیاسی ازنزدیك باواقعی‌ترین وزنده‌ترین منافع طبقات‌واقشار اجتماعی سروکار دارد. اقتصاد سیاسی به‌بزرگترین ومبرم‌ترین مسائل مبارزهٔ طبقاتی می‌پردازد. اقتصاد سیاسی مارکسیستی مثل فلسفهٔ مارکسیستی آشکارا درخدمت سیاست پرولتاریائی قراردارد. **اقتصاد سیاسی علم مبارزهٔ طبقاتی است.**

اقتصاد سیاسی پایهٔ تئوریك مشی اساسی حزب است.

اقتصاد سیاسی مارکسیستی همزمان با ظهورپرولتاریای مدرن و همراه با نیروهای عظیم تولیدی صنعت سنگین، پدید آمد. خود مارکس در پراتیك مبارزهٔ طبقاتی زمان خود با استفاده ازماتریالیسم دیالکتیك انقلابی وتشریح جامعهٔ سرمایه‌داری به‌طریقی عمیق وعلمی شرکت‌کرد. مارکس رمزبهره‌کشی ازکارگران توسط سرمایه‌داران را افشاء و به‌روشی علمی تضادهای موجود بین اجتماعی شدن تولید ومالکیت خصوصی سرمایه‌داری را نشان داد. این

تضادها درسطح روابط بین طبقات به‌صورت تضادهای آشتی‌ناپذیر بزرگ بین پرولتاریا وبورژوازی نمودار می‌شود. به‌همان نسبتی که تضادهای‌درون جامعهٔ سرمایه‌داری توسعه می‌یابد، نیروی پرولتاریا، نابودکنندهٔ سیستم سرمایه‌داری، رشدمی کند. «عمرمالکیت سرمایه‌داری به‌سرآمده‌است. ازسلب مالکیت‌کنندگان، سلب مالکیت می‌شود.»[1] ازاینجا به‌این نتیجهٔ انقلابی‌وعلمی می‌رسیم: نظام سرمایه‌داری باید الزاماً تبدیل به‌دیکتاتوری پرولتاریا گردد. «اگرمارکس تبدیل جامعهٔ‌کاپیتالیستی را به‌جامعهٔ سوسیالیستی محتوم می‌داند این امرکاملا ودقیقاً برطبق‌قوانین اقتصادی حرکت جامعهٔ مدرن‌است»[2]. بدین ترتیب اقتصاد سیاسی مارکسیستی با فلسفهٔ مارکسیستی و تئوری سوسیالیسم علمی، پایهٔ تئوریك مشی اصلی تعیین شده توسط حزب پرولتاریا می گردد. برپایهٔ تئوریك مارکسیسم، درشرایط‌کاپیتالیسم، رهبران انقلاب پرولتاریائی، مشی سیاسی اساسی حزب پرولتاریا راتدوین نمودندکه بیانگرانتقال‌قدرت به‌پرولتاریا توسط قهر انقلابی می‌باشد. به‌نظر این رهبران، پرولتاریا باید برای برانداختن قطعی بورژوازی وتمام طبقات استثمارگر مبارزه کند، دیکتاتوری پرولتاریا رابه‌جای دیکتاتوری بورژوائی بنشاند، سوسیالیسم‌را با سرمایه‌داری جایگزینی‌کرده ودرآخرکمونیسم را تحقق بخشد.

درجامعهٔ سوسیالیستی،اقتصاد سیاسی‌مارکسیستی پایهٔ تئوریکی‌محسوب می‌شودکه به‌حزب پرولتاریا اجازهٔ تعیین مشی اساسی خودرا می‌دهد. صدر مائوتضادهای موجود دردرون‌جامعهٔ سوسیالیستی بین‌روابط تولیدی‌ونیروهای تولیدی وبین روبنا وزیربنای اقتصادی را عمیقاً تجزیه وتحلیل کرده است. وی زمان دراز وپیچیدگی مبارزهٔ مشی‌ها را در دورهٔ سوسیالیسم نشان داده است و براین پایهٔ تئوریك مشی اساسی حزب ما را برای تمام این دورهٔ تاریخی تعیین نموده است. این مشی اساسی، ما را براین امر آگاه می‌سازد که جامعهٔ سوسیالیستی در دورهٔ طولانی‌ای از تاریخ ادامه می‌یابد. در تمام طول این دوره، طبقات موجوداند و تضاد بین طبقات و مبارزهٔ طبقاتی و نیز

۱ــ مارکس: «سرمایه» انتشارات سوسیال جلداول بخش۳، صفحهٔ ۲۰۵.

۲ــ لنین: «کادل مارکس» انتشارات پکن ص۳۶۰.

مبارزه بین‌مشی سوسیالیستی ومشی سرمایه‌داری وخطر احیای سرمایه‌داری، همچنانکه خطر رخنه وتجاوز امپریالیسم وسوسیال امپریالیسم، وجود دارد.

«هیچکدام ازاین تضادها نمی‌توانند حـل شوند، مگربه‌کمك تئوری ادامهٔ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا وبراثرپراتیك ناشی ازین‌تئوری»[1] مشی اساسی‌حزب، خلق کشور مارا به‌پافشاری در راه انقلاب‌تحت‌دیکتاتوری پرولتاریا،مبارزه‌برای تحکیم این‌دیکتاتوری، پیشگیری ازاحیای‌سرمایه‌داری، ساختن سوسیالیسم وبالاخره تحقق ایده‌آل بزرگی که‌کمونیسم است، رهبری می‌کند.

صدرمائو می‌گوید: «دریك‌کلام، چین‌کشوری سوسیالیستی است. قبل ازانقلاب آزادیبخش، چین‌کشوری تقریباً کاپیتالیستی بـوده است. اکنون هم سیستم دستمزد هشت طبقه‌ای، تقسیم برحسب‌کار، مبادله به‌وسیلهٔ پول رابه‌کار می‌بریم، وهمهٔ اینها چندان تفاوتی باجامعهٔ قبلی ندارد. تنها تفاوت‌آنست‌که سیستم مالکیت عوض شده است. کشور ما درحال حاضرسیستم کالائی رابه‌کار می‌برد، وسیستم دستمزدها نابرابراست، یعنی دستمزدها درهشت طبقه وجود دارند، وغیره. برهمهٔ‌اینها فقط تحت دیکتاتوری پرولتاریا می‌توان فائق‌آمد. به‌همین دلیل‌است‌که اگرکسانی مثل‌لین‌پیائو به‌قدرت برسند برایشان‌برقراری رژیم‌سرمایه‌داری‌خیلی‌ساده‌خواهد بود. پس ما بایدهرچه بیشترآثارمارکسیستی-لنینیستی را مطالعه‌کنیم».[2]

مطالعهٔ اقتصاد سیاسی میزان درك ما را ازمشی اساسی حزب وکاربرد هرچه آگاهانه‌تراین مشی عمیقترمی‌سازد.

اقتصادسیاسی‌مارکسیستی درست درنقطهٔ مقابل‌اقتصاد سیاسی بورژوایی یا رویزیونیستی قرار دارد. و علاوه براین در مبارزه برعلیه این دواست که تکامل می‌یابد. بـا مطالعهٔ اقتصاد سیاسی مارکسیستی می‌توان به‌روشنی بین مارکسیسم و رویزیونیسم، بیـن سوسیالیسم و سرمایه‌داری، بین‌پرولتاریا و بورژوازی خط‌کشی‌نمود وجریانهای انحرافی را درطرزکار خویش صلاح

۱ـ مصوبات حزب‌کمونیست چین، مربوط به‌دهمین‌کنگرهٔ حزب‌کمونیست‌چین، انتشارات پکن، صفحهٔ ۶۸.

۲ـ نقل قول از «روزنامهٔ خلق» ۲۲ فوریهٔ ۱۹۷۵.

ودانش سیاسی خود را بالا برد.

دریك کلام، برای مبارزه با جریانهای ایده‌ئولوژیك ضدحزبی وضد مارکسیستی، برای بهتربه‌کار بستن مشی اساسی حزبمان درهمهٔ دورهٔتاریخی سوسیالیسم، برای تعمیق جنبش انتقاد ازلین‌پیائو واصلاح سبك‌کار خود،برای به‌دست‌آوردن پیروزیهای بازهم بزرگتر در راه امرعظیم انقلاب وساختمان سوسیالیسم، مطالعهٔ اقتصاد سیاسی لازم است.

مطالعه نیکوی اقتصاد سیاسی همراه با تلفیق تئوری وپراتیك

اقتصاد سیاسی نمایش‌دهنده وکاربرد ماتریالیسم دیالکتیك‌وماتریالیسم تاریخی است. برای مطالعهٔ اقتصاد سیاسی باید به‌عنوان اصول رهبری‌کننده برماتریالیسم‌دیالکتیك وماتریالیسم تاریخی مسلط‌بود. «(دیالکتیك)،درحالی که جنبش را با تمام شکل‌گیریهای گذرنده‌اش، تحت تأثیرخود دارد، هیچ چیزی نمی‌تواند برآن تحمیل شود، زیراکه خود اساساً انتقادی و انقلابی است.»[1] این درك پرولتاریائی ازجهان‌کاملا با ایده‌آلیسم ومتافیزیك متفاوت است. فقط باتسلط برمفهوم ماتریالیستی دیالکتیکی وماتریالیستی تاریخی‌از جهان وبااستفاده ازآن برای‌مطالعه وتجزیه وتحلیل قوانین تعیین‌کنندهٔتغییرات اقتصادی‌جامعهٔ سرمایه‌داری است‌که‌به‌انکارناپذیری تاریخی محوسرمایه‌داری وپیدایش سوسیالیسم پی می‌بریم. فقط بـا استفاده ازماتریالیسم دیالکتیك و ماتریالیستم‌تاریخی‌درتجزیه وتحلیل‌قوانین حرکت اقتصادی‌جامعهٔسوسیالیستی است‌که می‌توان، طول و پیچیدگی مبارزه طبقاتی و مبارزهٔ مشی‌ها در جامعهٔ سوسیالیستی و آن جهت تاریخی‌کلی راکه مستقل از ارادهٔ انسانها جـامعهٔ سوسیالیستی را به‌سوی کمونیسم سوق می‌دهد، درك‌کرد. مـا بدین ترتیب به‌خود اطمینان خواهیم بخشید، مصممانه براه خود ادامه خواهیم دادوبدون ترس ازقربانی دادن و مشکلات، برای پیروزی نهائی امـرکمونیسم مبارزه خواهیم‌کرد.

برای مطالعهٔ اقتصاد سیاسی، باید برطبق روشی انقلابی‌که تئوری را باپراتیك تلفیق می‌کندعمل نمود. صدرمائومی‌گوید: «باید تئوری‌مارکسیستی

۱ــ مارکس: «سرمایه» انتشارات سوسیال‌کتاب اول، جلد اول، ص۲۹.

را درك کرد وچگونگی کاربردآنرا دانست.»[۱] پیوند تئوری وپراتیك به‌مسئلهٔ طرزمطالعهٔ انقلابی و نیز روحیهٔ حزبی مربوط می‌شود. باید مطالعهٔ اقتصاد سیاسی را با نقد رویزیونیسم مدرن ولاطائلات ارتجاعی لیوشائوچی‌ولین‌پیائو تلفیق کرد. باید آنرا به‌سه جنبش بزرگ انقلابی که عبارتند ازمبارزهٔطبقاتی، مبارزه برای تولید وآزمونهای علمی پیوند داد.

صدرمائومی گوید: «لنین گفته است «تولیدکوچك، سرمایه‌داری و بورژوازی را درهرروز، درهرساعت، به‌طورخودبه‌خودی ودرسطحی وسیع پدید می‌آورد.» آنها همچنین‌درمیان بخشی ازطبقهٔ‌کارگر، بخشی‌ازکمونیستها وبین کارکنان موسسات دولتی ودیگران، پدیدار می‌شوند»[۲]. ما باید اقتصاد سیاسی را مانند سلاحی برای مقابلهٔ آگاهانه با «نسیم بورژوائی» وپیش بردن مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیربرعلیه نیروهای سرمایه‌داری وبرضد بورژوازی به‌کارببریم.

آیا درمطالعهٔ اقتصاد سیاسی مارکسیستی به‌اشکالاتی برخورد خواهیم کرد؟ مسلماً. مارکس درمقدمهٔ اولین چاپ «سرمایه» نوشت: «در همهٔ علوم، شروع کار مشکل است.» وقتی اقتصاد سیاسی مارکسیستی به‌درستی چیزهای عینی را مورد مطالعه قرارمی‌دهد، به‌وسیلهٔ پدیده‌ها و تجریدات علمی ماهیت آنها راآشکارمی‌کند. به‌همین دلیل است که ما به‌معانی‌ای برمی‌خوریم که‌درك آنها خصوصاً درآغازکارآسان نخواهد بود. ولی اقتصاد سیاسی مارکسیستی برای پرولتاریانوشته شده‌است وجزءتفکیك ناپذیرتئوری انقلابی‌پرولتاریایی است. با مطالعهٔ جدی می‌توان آنراکم‌کم فهمید. «برای‌کسی‌که نیروی خود را خوب به‌کارمی‌برد، هیچ‌چیزمشکلی درجهان وجود ندارد. به‌فراگرفتن‌هنر نظامی پرداختن مشکل نیست و کامل‌کردن خود نیز همچنین باکمی تلاش و آگاهی امکان‌پذیراست»[۳]

۱ــ مائوتسه‌دون: «سبك‌کارحزبی را اصلاح‌کنیم» انتشارات پکن، منتخب‌آثار، ص ۳۴.

۲ــ نقل قول از«روزنامهٔ خلق» ۲۲ فوریهٔ ۱۹۷۵.

۳ــ مائوتسه دون: مسائل استراتژیك جنگ انقلابی. انتشارات پکن، منتخب آثار،کتاب اول، جلداول، ص۴۴.

مارکس می گوید: «علم، گذرگاه سلطنتی نیست وفقط آنهایی‌می‌توانند به‌قلل پرتلؤلوی آن دست یابند که از خسته کردن خود در کـوره راههای سنگلاخی نهراسند».[۱]

رهبران انقلاب پرولتری نیرو وزندگی خود را مصروف خلق و تکامل تئوری مارکسیستی کرده‌اند. ما باید سرمشق درخشان آنها را درمطالعهٔ آثار کلاسیك مارکسیستی ــ لنینیستی وآثار مائوتسه‌دون دنبال کنیم.

ما باید فعالانه برای تسلط برسلاح تئوریك مارکسیسم درجهت‌خدمت به‌انقلاب وساختن سوسیالیسم درکشورمان وبرای تحقق‌کمونیسم درهمه‌دنیا، به‌مطالعه بپردازیم!

کتاب‌های اصلی برای مطالعه:

مارکس: «مقدمه‌ای برنقد اقتصاد سیاسی».

انگلس: «آنتی‌دورینگ» قسمت دوم، فصل اول.

لنین: «کارل مارکس» («دکترین اقتصادی مارکس»).

مائوتسه‌دون: «دربارهٔ تضاد»، فصل۴. آثارمنتخب جلد۱.

مائوتسه‌دون: «دربارهٔ راه‌حل صحیح تضادهای درون‌خلقی»، (۵ مقالهٔ فلسفی)، بخش اول.

موضوعی برای تفکر

۱) چرا اقتصاد سیاسی را یك علم مبارزهٔ طبقایی می‌دانند؟

۲) چرا می گویندکه اقتصاد سیاسی مارکسیستی پایـهٔ تئوریك اصلی مشی اساسی حزب است؟

۲) چگونه می‌توان اقتصاد سیاسی را خوب مطالعه‌کرد؟

۱ مارکس: سرمایه، انتشارات سوسیال. کتاب اول جلداول ص۴۴.

فصل دوم

نظام‌های اجتماعی ـ اقتصادی ماقبل سرمایه‌داری

روابط تولیدی جامعهٔ اولیه،

جامعهٔ برده‌داری،

وجامعهٔ فئودالی.

جوامع اولیه، برده‌دار و فئودال، سه‌شکل اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری را نشان می‌دهند. درك تغییرات روابط تولیدی بین این جوامع بـرای ما دارای اهمیت فراوانی‌است. درواقع این‌امرما را درشناخت روندتاریخی‌ای کـه تکامل روابط تولیدی جامعهٔ انسانی به‌خود دیده است وبخصوص زایش وتکامل روابط تولیدی سرمایه‌داری یاری داده وهمچنین قانون تاریخی‌ای‌را که برطبق آن، این روابط به‌نحـو انکارناپذیری تبدیـل به‌روابط تولیدی سوسیالیستی می‌شود، به‌ما می‌شناساند.

جامعهٔ اولیه
اولین روابط تولیدی را در تاریخ بشریت برقرار کرد.

کار انسان را ساخت

جامعهٔ اولیه نشاندهنده نقطهٔ حرکت جدائی انسان از دنیای حیوانات است. پیدایش جامعهٔ انسانی وانسان همزمان صورت گرفت: به‌محض آنکه انسان پدیدار شد، تاریخ جامعهٔ انسانی نیزآغاز گشت.

تکامل جامعهٔ انسانی تا به‌امروزتاریخی کهن درحدود یـك میلیون سال است. جد انسان آنتروپوئیدی تکامل یافته است. چگونه ایـن میمون تبدیل به‌انسان شد؟کلید جواب این سؤال «**کار**» است. باری، کار با ساختن وسایل مختلف آغازمی‌شود. انقلاب بزرگی درجریان روندی‌که آنتروپوئید رابه‌انسان بدل می‌کند، پدید آمد: او با خردکردن تکه‌ای سنگ توسط تکه‌ای دیگر، چاقوئی به‌شکل یك تیغهٔ سنگ می‌سازد؛ باکارکردن روی یـك شاخهٔ

درخت، چماقی می‌سازد؛ بدین‌ترتیب است که او توانست در یك شئی طبیعی برای تبدیل آن به‌یك وسیله‌کار، تغییر ایجاد کند، حتی اگر این وسیلهٔ کار، چیزی ساده و ابتدائی وخشن باشد. انسان دنیای حیوانات را ترك کرد، وفقط با تکیه برنیروی دستهای‌خود وسایلی می‌ساخت، طبیعت را مهارمی کرد و برآن‌مسلط می‌شد. همانطور که انگلس گفته است: «(کار)شرط اصلی واولیهٔ تمام‌زندگی انسانی است، تابه‌آن اندازه که به‌یك معنی باید بگوئیم: کارانسان راآفریده است.»[1] درطی روندکند کار، انسان به‌تدریج قادر به‌ساختن وسایل سنگی، شکارکردن وماهی گرفتن شد، او تیروکمان را اختراع کرد وازآن مهمترآتش راکشف نمود وبه‌طرز استفاده ازآن پی برد واین مسئلهٔ اخیربه‌طور بارزی ظرفیت انسانها را در مهارکردن وتغییر طبیعت بالابرد. انگلس برای این پیشرفت بزرگ اهمیت بسیار زیادی قایل بود، او می‌نویسد: «ایجاد آتش توسط سایش از ساختن دیگ بخار، ازجهت تأثیرآزادیبخش آن در جهان مهمتراست. زیراکه آتش دراثرسایش برای اولین‌بار به‌انسان تسلط بریکی از نیروهای طبیعی را بخشید وبه‌این ترتیب اورا به‌طورقطعی وهمیشگی از حیطهٔ جانوران بیرون آورد»[2] ازین لحظه، جامعهٔ انسانی واقعاً برروی زمین به‌منصهٔ ظهور رسید.

انسان پس ازجداشدن‌ازدنیای جانوران، به‌فعالیتهای تولیدی‌پرداخت وازهمان آغازاین فعالیتها خود را اجتماعی، وعلاقمند به‌تشریك مساعی‌نشان داد. «هرفردی، به‌عنوان عضواین جامعه،کوشش خود را با دیگر اعضا هماهنگ‌کرده، با ایشان در روابط تولیدی مشخصی داخل می‌شود وخودرا به‌منظورحل مشکلات مربوط به‌زندگی مادی انسانها به‌فعالیتهای تولیدی می‌سپارد.»[3] در قدیم‌ترین زمان‌که انسان تاریخ خویش را آغاز کرد، روابط تولیدی بین انسانها، روابط جامعهٔ اولیه بود؛ اولین روابط تولیدی تاریخ

۱ــ انگلس: «دیالکتیك طبیعت» انتشارت اجتماعی، صفحهٔ ۱۷۱.

۲ــ انگلس: «آنتی‌دورینگ» انتشارات اجتماعی، صفحهٔ ۱۴۳.

۳ــ مائوتسه دون: «دربارهٔ پراتیك» منتخب آثار، انتشارات پکن جلد ۱، صفحهٔ ۳۲۹ــ۴۳۰.

بشریت به‌این زمان برمی گردد.

سیستم مالکیت جامعهٔ اشتراکی کلانی، پایهٔ روابط تولیدی در جامعهٔ اولیه می‌باشد.

سازماندهی اجتماعی واقتصادی پایه‌ای جامعهٔ اولیه، **اجتماع اشتراکی کلانی** می‌باشد که ازافرادی که به‌وسیلهٔ پیوندهای خونی به‌گرد هم جمع آمده‌اند وباهم‌کار می‌کنند، تشکیل می‌شود. سیستم‌مالکیت دراجتماع‌اشتراکی کلانی یک سیستم ابتدایی از **مالکیت دسته‌جمعی** می‌باشد: زمین‌ودیگروسایل تولیدی، اموال اشتراکی همهٔ اعضاء جامعه محسوب می‌شود. درین زمان‌که انسان ازچاقو، شن‌کش وسنگ، ازتیروکمان ودیگروسایل بدساخت استفاده می‌کرد، **فقط** یک‌کاردستجمعی ومشترک می‌توانست به‌وی اجازهٔ مبارزه برعلیه عناصر نیرومند طبیعت را بدهد. به‌این دلیل است که پدیدهٔ تصاحب فردی وسایل تولید ومحصول‌کارهنوز نمی‌توانست مطرح شود. این سیستم مالکیت کلانی تنها شکلی بودکه انسانها می‌توانستند باآن سطح بسیارنازل‌نیروهای تولیدی به‌کار ببرند. وسایل تولیدی‌که جامعهٔ‌کلانی درمالکیت خود داشت عبارت بودند از: ابزار تولید، زمین، جنگلها، رودخانه‌ها، چارپایان وغیره؛ اسلحه وتیروکمان به‌طورفردی مورد استفاده قرارمی گرفت.

در جامعهٔ اولیه، هرانسانی که دارای قدرت کارکردن است درکار تولیدی جمعی شرکت می‌کند. درکارنیزیک **تقسیم‌کارطبیعی** برحسب جنس و سن رعایت می‌گردد: مردان به‌شکارمی‌روند، پیرمردان وسایل‌کار می‌سازند، زنان محصول درو می‌کنند، به‌کارهای خانه رسیدگی می‌کنند و به‌نوعی کشاورزی بدوی می‌پردازند، بچه‌ها درکارهای خانگی به‌زنان‌یاری‌می‌کنند. روابط بین انسانها، روابط بدوی همکاری متقابل است.

درشرایط‌مالکیت وکاراشتراکی کلانی، اصل **تقسیم مساوی** محصولات رعایت‌می‌شود. ازمحصولات‌کاراشتراکی بدلیل سطح‌نازل نیروهای‌تولیدی، هیچ مازادی باقی نمی‌ماند زیرا انسانها قادرند با مشقت فراوان فقط یک حداقل زندگی را برای خود تأمین‌کنند. اگراین‌سیستم تقسیم مساوی‌رعایت نمی‌شد، بخشی ازکلان ازگرسنگی می‌مردند وجامعهٔ‌کلانی ازهم می‌پاشید.

پایهٔ اقتصادی‌جامعهٔ اولیه سبب تشکیل روبنایی گردید که باوی‌هم‌آهنگ بود.

در جامعهٔ اولیه، دو مرحله پدیدار گشت: **مادر سالاری و پدرسالاری.** اصلی‌ترین ریشهٔ شکل گیری مادر سالاری را باید دراین واقعیت جست که زنان در فعالیتهای تولیدی نقش مؤثرتری نسبت به‌مردان داشتند. درین دوره زنان به‌طور عمده به‌کشاورزی بدوی می‌پرداختند، درحالیکه مردان به‌شکار مشغول بودند. شکار، فصلی ومتغیراست، درحالیکه کشاورزی منبعی نسبتاً مطمئن برای ارتزاق محسوب می‌شود. به‌همین جهت است که زن بطورطبیعی مرکززندگی اجتماعی محسوب می‌شد. با تکامل نیروهای تولیدی، کشاورزی شکل بدوی خود را ازدست داد، گله‌داری ازکشاورزی تفکیك شد واهمیت مرد درفعالیتهای تولیدی بیشتر گردید؛ دیگرآنکه ازدواج گروهی که زن در مرکزآن قرار داشت به‌ازدواجی زوجی تبدیل شد وزنان خود را در حالت تابعیت یافتند واز اینجا پدرسالاری آغازشد.

همهٔ افراد بالغ کلان درمجمع مشورتی قبیله‌که بالاترین ارگان‌قدرت در جامعه است، شرکت می کنند. مجمع مشورتی کلان، رئیس کلان ورئیس نظامی برای زمان جنگ را انتخاب می کند ودربارهٔ همهٔ مسائل مهم‌بحث وتصمیم گیری‌می نماید. دانشمندآمریکایی‌مورگان‌درکتاب خود«جامعهٔباستان» جامعهٔ کلانی سرخپوستان آمریکا را چنین توصیف می کند: «هریك از اعضای جامعه، فردی آزاد است‌وهمه باید ازآزادی خود متقابلاً دفاع کنند؛درزمینهٔ حقوق فردی،تساوی برقراراست وحتی رئیس کلان یارئیس نظامی‌نمی‌توانند در هیچ مورد، امتیازی بردیگران داشته باشند. اینها برادرانی هستند که وابستگیهای خونی آنها را بهم پیوند می‌دهد.» این روبنای جامعهٔ اولیه نقش بسیار مؤثری در تحکیم وتوسعهٔ پایهٔ اقتصادی کلان، وتکامل نیروهای تولیدی زمان داشت.

صدرمائوتاکید می کند: «خلق چین(دراینجا بیشتربه‌هان‌ها اشاره‌میشود) درطی‌پیشرفت خود، مثل بسیاری ازدیگرملتهای جهان، درطول دهها‌هزارسال تحت رژیم اجتماعی اولیهٔ بدون طبقه به‌سربرد.»[1] جامعهٔ «انسان پکن» که‌در

تسو کودیان در نزدیکی پکن کشف شده است، نمایشگر اولین مرحلهٔ جامعهٔ اولیهٔ چین است. اشیاء ووسایلی که در بسیاری ازمناطق کشورما کشف شده است نشان می‌دهد که قبایل مادرسالاری در آن مناطق میزیسته‌اند. اگر بستر رودخانهٔ زرد را تا هیلونگ ژیانگ به‌عنوان مرکز در نظر بگیریم، درمغولستان، کین‌ـ ژیانگ، تبت، گونگشی، سی‌شان، یونان و غیره این قبایل وجود داشته‌اند. حدود ۵۰۰۰ سال پیش. قبایل اطراف رودخانهٔ زرد و یانگ‌تسه به‌تدریج به‌قبایل پدرسالاری گرویدند. قبل ازسلسلهٔ سیا (تقریباً قرن ۲۱ تا ۱۶ قبل از تاریخ) درچین جامعه‌ای بدوی درطول چندصدهزارسال میزیسته است.

تاریخ نشان می‌دهد که درجامعهٔ اولیه نه‌مالکیت خصوصی، نه‌طبقه، نه‌ـ بهره‌کشی وفشار طبقاتی وجود نداشته است. می‌بینیم که لاطائلاتی ازین‌قبیل که مالکیت خصوصی وطبقات‌همیشه وجود داشته‌اند، به‌شدت رد می‌شود.

ظهور نظام مالکیت خصوصی، سبب ازهم پاشیده‌گی جامعهٔ اولیه‌گردید

درطی روند تکامل‌جامعهٔ اولیه، تکامل نیروهای تولیدی، **تقسیم‌اجتماعی کار** را به‌وجودآورد. **اولین** تقسیم بزرگ اجتماعی کار، جداشدن گله‌داری‌از کشاورزی است: بعضی قبایل فقط به‌گله‌داری وبعضی دیگرفقط به‌کشاورزی پرداختند. بعدها، صنایع‌دستی ازکشاورزی جدا شد وبه‌یك بخش تولیدی جداگانه تبدیل گردید، واین **دومین** تقسیم بزرگ اجتماعی کار بود. به‌ویژه درآخرین دورهٔ جامعهٔ اولیه، به‌کشف آهن نائل آمدند. ظهور وسایل آهنی نشانهٔ ورود جامعهٔ بشری به‌دورهٔ عالیتری است. بدین ترتیب جامعهٔ اولیه به‌آستانهٔ درهم پاشیدگی خود رسید. با پیدایش هریك از بخشهای تولیدی مثل‌کشاورزی، گله‌داری، وصنایع دستی، تولید درجهت مبادله یعنی **تولید کالایی**، به‌وجودآمد.

تکامل مداوم نیروهای تولیدی به‌انسانها اجازه دادکه مازاد برحداقل

مائوتسه‌دون، «انقلاب‌چین وحزب‌کمونیست چین» منتخب‌آثار، انتشارات‌پکن، جلد ۲، صفحهٔ ۳۲۹.

احتیاجات زندگی‌شان تولید نمایند. دو تقسیم بزرگ اجتماعی کار که در بالا گفتیم، تولید را افزایش داده، وتوسعهٔ گله‌داری، کشاورزی، و صنایع‌دستی تسریع گردیده‌مازاد تولیدات به‌تدریج بالارفت‌وثروت کم‌کم درجامعه‌انباشته گردید. درچنین شرایطی، برای بخشی ازآدمها امکان **تصاحب** ثمرهٔ کاربخش دیگری وجود داشت، و از طرف دیگربا بالا رفتن میزان مبادلات، برای رؤسای قبایل امکان تبدیل‌تدریجی ثروت اشتراکی به‌ثروت خصوصی،وبرای خودش، به‌وجود آمد. استفاده ازوسایل فلزی وبه‌ویژه‌وسایل آهنی (شن کش نیزه، خیش وغیره) بازده‌کاررا بالا برد و شرایط یك تولید مستقل در سطح فامیل را پدیدآورد. تولیدگروهی سابق که کلان واحدآن محسوب می‌شد، به‌تدریج به‌یك تولید فردی که خانواده واحدآن بود، تبدیل گردید: تولید از کاری گروهی به‌کارخصوصی هرخانواده تبدیل شد، وسایل تولید، محصول و غیره، به‌ثروتهای خصوصی بدل شدند. بدین ترتیب، زمین قابل کشت که‌قبلا به‌عنوان یك ملك عمومی مورد بهره‌برداری قرارمی گرفت، به‌تدریج به‌ملکی تقریباً خصوصی تبدیل‌شد. مالکیت خصوصی به‌وجود آمده بود. جامعهٔ‌اولیهٔ روبه‌تلاشی می‌رفت.

تولد مالکیت خصوصی، لزوماً سبب‌عدم تساوی درثروت بین‌خاندانها می‌شد. رؤسای قبایل ازقدرت خود استفاده می‌کردند وبه‌تبدیل اموال جمعی به‌اموال خصوصی ادامه می‌دادند به‌طوریکه خانواده‌های آنها در ردیف ثروتمندان قبیله درآمدند. این خانواده‌های ثروتمندکه در پی‌ازدیاد ثروت خویش وتوسعهٔ دامنهٔ فعالیتهای خویش بودندکم‌کم متوجه شدندکه نیروی کار به‌قدرکافی‌موجود نیست؛ازطرف دیگرباتوسعهٔ نیروهای تولیدی،به‌تدریج روی‌آوردن به‌**کاربردگان** ممکن ومفید به‌نظرمی‌آمد. پس کشتن زندانیان‌جنگی منسوخ گردید وازآنها به‌عنوان برده استفاده می‌شد. سپس در درون قبیله نیز بعضی ازفقرا به‌بردگی خاندانهای ثروتمند رفتند. بهره‌کشی انسان ازانسان متولد شده بود.

توسعهٔ تولید، ازدیاد مبادلات، **سومین** تقسیم بزرگ اجتماعی کار را باعث شد: بازرگانانی که فقط به‌مبادلهٔ کالا اشتغال داشتند، پدیدار شدند. با توسعهٔ این مبادلهٔ کالائی، پول به‌وجودآمد. به‌برکت وجود پول، فامیلهای

ثروتمند با استفاده از آن ثروت اجتماعی را با تشدید هرچه بیشتر نابرابری مادی، زیاد کردند. بدین ترتیب، ثروت اجتماعی با سرعت در دست عده قلیلی از برده‌داران انباشته شد، و از طرف دیگر کارگران ورشکسته و بدبخت بیشماری به‌مقام برده تنزل کردند و این امر تعداد بردگان را فوق‌العاده افزایش داد. جامعه در این حال به **طبقات** تجزیه شد: برده‌داران و بردگان. این درست اولین بار بود که جامعهٔ بشری ظهور دو طبقهٔ اساساً آشتی‌ناپذیر را به‌خود می‌دید. با ظهور طبقات، مجمع مشورتی قبیله‌ای سابق از خدمت جامعه‌ای که بروی فرمان می‌راند سرپیچید و به‌صورت وسیله‌ای در دست برده‌داران و برای کوبیدن بردگان، درآمد. از این لحظه به‌بعد دولت (این ماشینی که توسط آن طبقه‌ای بر طبقهٔ دیگر ستم می‌کند) متولد شد. از آن زمان تا به‌حال «تاریخ تمام جوامع چیزی نیست به‌جز تاریخ مبارزهٔ طبقاتی.»[۱]

برده‌داری اولین سیستم بهره‌کشی تاریخ است

خصوصیات روابط تولیدی جوامع برده‌داری: برده‌داران، وسایل تولید و بردگان را در اختیار دارند.

درجامعهٔ برده‌داری، برده‌داران نه‌تنها وسایل تولید را در اختیار دارند، بلکه بردگان نیز در **تملک** آنها هستند. برده فقط یک وسیلهٔ گویاست که تحت اختیار مطلق ارباب خود قرار دارد. از برده بهره‌کشی می‌شود، او مثل چارپایان است، وسیلهٔ قربانی کردن و کالای بازرگانی است، اربابش حتی مختار به‌کشتن وی می‌باشد. ارباب برده را به‌زور و جبر وادار به‌کار می‌کند و وحشیانه‌ترین مجازاتهای بدنی را بنابه‌میل خود، بر وی روا می‌دارد. ارباب برای آسان یافتن بردهٔ فراری بردگانش را با آهن سرخ شده داغ می‌کند و به‌بند و زنجیر می‌کشد. ارباب از **کار اضافی و ارزش اضافی** تولید شده توسط برده با توسل به‌وحشیانه‌ترین شیوه‌ها، استفاده می‌کند. محصولات تولیدشده توسط بردگان تماماً به‌ارباب تعلق دارد. او زندگی بردگان را با چارپایان یکسان می‌بیند: او به‌برده برای جلوگیری از تلف شدن وی غذا می‌دهد: اینست روابط تولیدی درجامعهٔ برده‌داری.

۱ــ مارکس وانگلس، «مانیفست حزب کمونیست» انتشارات پکن صفحهٔ ۳۲.

صدرمائومی گوید که برای خاق چین، «از زمان از هم پاشیدگی این جامعهٔ اشتراکی وتبدیل آن به‌جامعهٔ طبقاتی، تا زمان حاضر، باازسر گذراندن جوامع برده‌داری وفئودالی، تقریباً ۴۰۰۰ سال گذشته است.»[۱] پس‌ازسلسلهٔ کیا، کشورما وارد دورهٔ جامعهٔ برده‌داری شد. در طی سلسلهٔ یین (تقریباً قرن ۱۶ــ۱۰۶۶)، قبل ازمیلاد) کلماتی نظیر«انبوه»، «گله» برای بردگان به‌کار می‌رود. درجایگاههای‌سلسلهٔ یین(خرابه‌های پایتخت یین درنزدیکی کیائوتون فعلی درحومهٔ آنییان درهونان) مجسمه‌های کوچکی از گـل پختهٔ یافت شده است که بردگان را درحالیکه دستهای مردانشان ازپشت و دستهای زنهاشان ازجلو بسته است، نشان‌می‌دهد. اینست تصویری اززندگی بردگان آن‌زمان. کشتار بردگان ازاینهم وحشتناکتر بود. اربابان اغلب از بردگان خود بعنوان وسیلهٔ قربانی استفاده می‌کردند: در دورهٔ‌یین، گاهی برای یك مراسم قربانی بیش ازهزارنفررا قتل‌عام می‌کردند. در گور برده‌داران این دوره، بردگانیکه زنده یا مرده در گورشده‌اند، یافت شده است؛ درهر گوری دست‌کم‌دوازده جسد یافت می‌شود واین تعداد می‌تواند به‌چند صد جسد هم برسد؛ در میان این اجساد، همانقدرکه مرد هست، زن وحتی کودك هم یافت می‌شود. اینها دلایلی است که باورداشتن عدم‌وجود یك جامعهٔ برده‌داری درچین را، دشوار می‌سازد.

تضاد طبقاتی، تضاد میان شهروده و میان‌کارفکری و یدی را پدید می‌آورد

اولین شهرهای‌باستانی به‌آخرین دوره‌های جامعهٔ‌اولیه‌مربوط می‌شوند.

این شهرها درقلب مناطقی که محل زیست قبایل متحد به‌شمار می‌آمد، به‌منظور دفاع ساخته شدند. پس از بنیانگذاری جـامعهٔ برده‌داری، توسعهٔ کشاورزی، صنایع‌دستی ومبادلات‌کالایی تفاوت میان شهروروستا را به‌وجود آورد.

---

۱ مائوتسه‌دون: «انقلاب چین وحزب‌کمونیست چین» منتخب آثار، جلد۲

درین زمان، محصولات صنعتی، تولیدات پیشه‌وری بودندکه درشهرها متمرکز می‌شدند. توسعهٔ تولید صنعتی به‌توسعهٔ بازرگانی مربوط می‌شود، به‌همین دلیل بودکه شهرها مرکزفعالیتهای بازرگانی هم بودند. درکشور ما در زمان امپراطوری یین بازرگانی توسعهٔ فراوانی یافته بود و شهرهای بازرگانی نیز پدیدار گشته بودند. به‌سلسلهٔ یین، سلسلهٔ شانگ هم می گفتند («شانگ») یعنی «بازرگانی»). شهرپین امروز، درآنزمان یک شهربزرگ تجارتی بود.

برده‌داران، روبنایی در رابطه با زیر بنای اقتصادی جامعهٔ برده‌داری به‌وجود آوردند. برده‌داران خصوصاً درشهرها سعی درتحکیم قدرت دولتی برای‌سرکوب مقاومت بردگان، داشتند. تعداد زیادی از برده‌داران، بازرگانان بزرگ، رباخواران وکارمندان برای یک زندگی انگلی سرشار از اسراف وتجمل، درشهرها گردآمدند. برده‌داران برای جوابگویی به‌لذت‌طلبی آنان بردگان‌را وادار به‌ساختن قصرها، معبدها، تئاترها وهمه‌گونه بناهای‌عمومی افسانه‌ای‌کردند. شهرها با توسعهٔ تدریجی خود، کم‌کم به‌مرکزفرهنگی‌جامعهٔ برده‌داری تبدیل شدند.

بدین ترتیب، در جامعهٔ برده‌داری شهر، یك تسلط اقتصادی، سیاسی و ایده‌ئولوژیکی روی روستا اعمال می کرد وبه‌تضاد شهر ـ روستا دامن‌می‌زد. این تضاد محصول حاد شدن تضاد طبقاتی بوده و خصوصیت آن، بهره‌کشی شهراز روستاست.

در جامعه اولیه، هرفرد قادر به‌کار، درکار شرکت می کند، هیچ فردی که فقط به‌کارفکری بپردازد، وجود ندارد. درجامعهٔ برده‌داری وضع طور دیگری است. از آنجاکه کار بردگان در سطح وسیعی، محصولات مازاد براحتیاج تولیدمی کند. اربابان. می توانند به‌کلی کارتولیدی راکناربگذارند. تفکیك کارفکری ازیدی‌لازم وممکن می‌شود. ماهیت این تفکیك ازهمان‌ابتدا آنتاگونیستی است. تحت تعلیم وتربیت قرار گرفتن مخصوص طبقهٔ‌برده‌داران است. «طبقه‌ایکه‌وسایل تولیدی مادی را دراختیارمی گیرد، بلافاصله صاحب وسایل تولیدی فکری می گردد، به‌همین ترتیب که افکارآنانکه از وسایل تولیدفکرمحروم‌اند. به‌همان سرعت‌تحت‌انقیاد این طبقهٔ مسلط قرارمیگیرد.»[۱]
←

طبقهٔ برده‌دار به‌هر وسیله‌ای این لاطائلات را نشرمی‌دهد: «آنها که‌بامغزشان کارمی‌کنند، فرمانروا و آنانکه با بازویشان کار می کنند، فرمانبرهستند». آنها با به‌کار گرفتن سیاست، حقوق و فلسفه به‌عنوان وسایل تسلط خود بربردگان وتوده‌های رنجبر، سعی درتحکیم دیکتاتوری خود می کنند.

قیامهای بردگان، انقراض برده‌داری را تسریع می‌کند.

برده‌داری مرحله‌ای ضروری درتکامل تاریخ بشراست. پیدایش آن، مصادف است با نیازهای تکامل نیروهای تولیدی آن عصر. تحت رژیم برده‌داری عموماً ازقتل عام‌زندانیان جنگی صرفنظرشده وازآنها برای کاراستفاده می‌شود، واینکار سبب توسعهٔ تولید می گردد. ازآنجاکه برده‌داران‌ازانواع وسایل تولید و نیروی کار برخوردارند، سازماندهی بعضی از تولیدات در سطحی وسیع وهمآهنگ ساختن‌کارها ممکن می گردد. بـا استفاده از وسایل آهنی، کشاورزی، گله‌داری وصنایع دستی‌توسعهٔ وسیعی یافت. کشاورزی بخش اصلی اقتصاد کشور را تشکیل می‌داد. این شش حیـوان یعنی اسب، گاو، گوسفند، مرغ، سگ، خوك، حیوانات خانگی بودندکه توسط انسان‌پرورش داده می‌شدند. درچین در دورهٔامپراطوری ین به‌برکت همآهنگ ساختن‌کار عدهٔ زیادی ازصنعتکاران، ساختن یك سکوی برنزی مخصوص جایگاه‌قربانی که با ظرافت هرچه تمامترتزیین‌شده است، به‌نام«سی‌مووو» (۵۲۰ کیلوگرم؛ ۱/۱۰ مترطول، ۷۷ سانتی‌مترعرض؛ ۱/۳۷ مترارتفاع ممکن شد. بنابراین می‌توانیم‌سطح هنری وکیفیت تولید این دوره رابرآورد نمائیم.

روابط تولیدی جامعهٔ برده‌داری تاحدی توانستند نیروهای تولیدی‌را تکامل ببخشند. ولی این روابط خود ازریشه بـا تکامل نیروهای تولیدی در تضاد بودند. این تضاد به‌تدریج‌که نیروهای تولیدی توسعه می‌یافتند، حاد می گردید. اکثریت بردگان دیگـر نمی‌توانستند بهره‌کشی وفشار بیرحمانهٔ اربابانشان را تحمل کنند؛ آنهـا درکار خـود وسیعا خرابکاری می کردند، دسته‌جمعی فرارمی‌کردند واغلب وسایل تولید را ازبین می‌بردند.ازیکطرف

→

۱ـ مارکس وانگلس: «ایدئولوژی‌آلمانی» انتشارات سوسیال صفحه ۷۵.

اربابان، فشار وشدت مجازات برروی بردگان را افزایش می‌دادند، و سبب مرگ زودرس تعداد بیشماری ازآنها می‌شدند؛ ازطرف دیگر نیزفقط وسایل تولید خیلی بدوی که امکان‌خرابکاری درآنها کمتر بود،دراختیارشان‌میگذاشتند. ولی به‌این ترتیب،کارایشان، مانعی درراه تـوسعهٔ نیروهای تولیدی به‌شمار می‌رفت. خود نظام برده‌داری هم مانعی درین راه بود، زیراکه کار یدی را به‌سخره می گرفت: تولیدکنندگان کوچك، پس از ورشکستگی، ولگردی را به‌کارترجیح می‌دادند. همه‌اینها نمایانگرآن بودکه روابط تولیدی‌برده‌داری دیگربا توسعهٔ نیروهای تولیدی متناسب نیست. محواین نظام نیزمانند تولد آن، به‌صورت الزامی تاریخی درمی‌آمد.

در آخرین مرحلهٔ دورهٔ جـامعهٔ برده‌داری، به‌تدریـج **روابط‌تولیدی فئودالـی** پدیدارشد. زمین دراصل در مالکیت دولت برده‌داربود و این در واقع پایهٔ روابط تولیدی برده‌داری محسوب می‌شد. درکشور ما، در دوران امپراطوری ین وچو (حدود ۱۰۶۶–۷۷۱ قبل ازتاریخ ما)، مالکیت‌ارضی دولتی باحرف چینی جینگ) بیان‌گردیدکه همان نام نظام است. این نظام برخلاف آنچه‌که نظام یکسان سازی کنفوسیوسی وانمود می کند، عبارتست ازیکی ازشدیدترین شکلهای بهره‌کشی برده‌داری. همهٔقطعه زمینهای مزارع که به«جینگ» تبدیل شده، «زمین عمومی» نامیده می‌شدند. ایـن «زمینهای عمومی» همراه با بردگانی‌که به‌آنها وابسته بودند، توسط قدرتمندتـرین برده‌دارکشور، فرزندآسمان (امپراطور) درمیان برده‌داران رده‌های پائین‌تر: پرنس‌ها، وزراء وکارمندان عالیرتبه تقسیم می‌شد. بعضی ازبرده‌داران، برای تکامل نیروهای تولیدی بردگان را وادار به‌شخم مقدار زیادی از «زمینهای خصوصی» به‌علاوهٔ برآنچه‌که «زمینهای عمومی» نامیده می‌شد ــ می‌کردندو بیش از حـد معمول از آنهـا کار می‌کشیدند. ازدیاد «زمینهای خصوصی»، «سیستم زمینهای جینگ» را هرچه بیشترسست‌کرد. درست درین هنگام بـود که طبقهٔ مالکان ارضی پدیدارگشت. آنها شعار «برافتادن زمینهـای جینگ، گشایش جاده‌ها و راهها» را مطـرح‌کردند.[1] بردگان به‌تدریج به‌سرف‌هـا

---

۱ ــ یادداشت مترجم: دراینجا منظور از «جاده‌ها وراهها» نوار زمینهای شمال به‌جنوب وغرب به‌شرق است‌که مزرعهٔ «جینگ» شد. را محدود می‌سازد.

تبدیل شدند. شکوفه‌های روابط تولیدی فئودالی جوانه زد و گسترش یافت.

طبقات اصلی جامعهٔ برده‌داری، طبقهٔ اربابان وطبقهٔ بردگان هستند. بجزاین دوطبقهٔ بزرگ، یك بخش دهقان وصنعتگر نیزوجود داشت که به‌تولید آزاد می‌پرداخت. طبقهٔ بردگان، پائین‌ترین قشر جامعه بودند که از جانب اربابان، تحت وحشیانه‌ترین ستمها وبهره کشی‌ها قرارمی گرفتند. تمامی‌دوران برده‌داری، صحنهٔ دائمی یك مبارزهٔ بی‌امان طبقاتی ومقاومت بردگان‌درمقابل اربابانشان بوده است. در چین، دوره‌های بهار ــ پائیز (۷۲۲–۴۸۱) و امپراطوری جنگجویان (۲۲۱ ــ ۴۰۳)، به‌درستی دوره‌های گذار از نظام برده‌داری به‌نظام‌فئودالی محسوب می‌شوند. زی، رهبریك قیام بردگان‌دراین دوره می‌زیست: «اویك دستهٔ ۹۰۰۰ نفری برای درنوردیدن جهان و حمله به‌قلمروی پرنس‌ها، ترتیب داده بود». شورشهای بردگان ضربهٔ سهمگینی برتسلط طبقهٔ برده‌داران وارد آورد. در تمام کشورهای جهان، شورشها، حماسه‌های‌شورانگیزی نظیربزرگترین شورش در روم قدیم شورشی که‌توسط اسپارتاکوس با ۱۲۰۰۰۰ نفررهبری شده بود، پدیدآورد. این شورش‌تمام پایهٔ تسلط امپراطوری رم را به‌لرزه درآورد. طوفان شورشهای بردگان، قدرت اربابان برده‌دار را متلاشی وبرافتادن سیستم برده‌داری را تسریع کرد. روابط تولیدی فئودالی درطی این‌ضرباتی‌که برسیستم برده‌داری‌وارد آمد به‌تدریج شکل گرفتند. طبقهٔ رشد یابندهٔ مالکان ارضی که نمایندهٔ این روابط تولیدی بودند نیروی خلق زحمتکش را به‌خدمت گرفتند تا نظام سلطنتی اربابان را براندازند؛ آنها قدرت طبقهٔ خود را بنیان نهادند و نظام فئودالی جانشین سیستم برده‌داری شد.

اینکه نظام فئودالی به‌جای نظام برده‌داری بنشیند، نیاز ضروری‌تکامل تاریخی آنزمان بود. درکشورما، به‌هنگام این جوشش‌های میان جامعهٔقدیم وجدید،کنفوسیوس، این‌متفکرارتجاعی ومدافع سرسخت نظام برده‌داری، با همهٔ قدرت خود با این تحول مخالفت ورزید. او دربارهٔ تبدیل عظیم‌روابط تولیدی می گوید: «دنیا نظم خود را ازدست داد.» اوبا تمام وجود وباتمام امکانات خود بااصلاحات طبقهٔ رشدیابندهٔ مالکان ارضی به‌مخالفت‌برخاست. او ادعا می کرد‌که همه‌چیزباید برطبق نظام قدیم اشرافیت برده‌دار اداره‌شود

وخیال خام حفظ برج‌وباروی لرزان دیکتاتوری اربابان برده‌دار را در سر می‌پروراند. ولی زمان عوض شده بود واینها فقط دست و پازدنهای بیهودهٔ احتضار بودند.

نظام فئودالی نیزیك نظام بهره کشی است که درآن تضادآشتی‌ناپذیر (آنتاگونیسم) طبقاتی وجود دارد

سیستم فئودالی مالکیت ارضی پایهٔاقتصادی جامعهٔ فئودالی‌محسوب‌می‌شود.

روابط تولیدی فئودالی برپایهٔ مالکیت مالك ارضی برزمین وخصوصا برسرف (رعیت)، استواراست. طبقهٔ مالکان ارضی قسمت اعظم زمین را در اختیار دارد، درحالیکه سرفها یا دهقانان فقط بخش بسیارکمی اززمین را در اختیار دارند؛ و یا هیچ زمینی در اختیار ندارند و نمی‌توانند ازکشت زمینهای مالکان ارضی به‌منظور امرار معاش خود خودداری کنند. بدینترتیب آنها مستقیماً دست وپا بستهٔ نظام مالکیت ارضی بوده، آزادی خودرااز کف می‌دهند و به‌تحمل بهره‌کشی وفشار خردکنندهٔطبقهٔ مالکان ارضی‌ناچارمیگردند.

شکل اصلی بهره کشی طبقهٔ مالکان ارضی ازدهقانان به‌صورت اخذ بهرهٔ مالکانه فئودالی، جلوه‌گر می‌شود زیراکه زمین دراجارهٔ دهقان است. بهرهٔ مالکانهٔ فئودالی به‌طورکلی سه‌گونه است: بیگاری، بهره جنسی، بهره نقدی.

بیگاری که درعین حال پرداخت توسط کارنامیده می‌شود، در نخستین دورهٔ جامعهٔ فئودالی بسیار رایج بوده است. بیگاری به‌معنی اینست که‌دهقان درساعت‌وروزی که ازطرف مالك‌معین می‌شود، با وسایل تولید متعلق بخودش برروی زمینی که ثمرهٔ آن مستقیماً به‌مالك می‌رسد کارکند. تنها پس از اتمام کار برروی زمین مالك است که دهقان می‌تواند به‌کار برروی زمین شخصی خویش بپردازد. بااین طرزپرداخت‌بهرهٔ مالکانه، روابط‌بین بهره‌ده‌وبهره کشی کاملا روشن است. محصولات حاصله اززمین خود دهقان که با رنج بسیار حاصل می گردند، مایملك وی محسوب می‌شوند و او از آنها بهره می برد. حاصل زمینهائی که به‌مالك تعلق دارند، مستقیماً به‌جیب مالك می‌رودو بدیهی

است که دهقان هیچگونه جانفشانی درانجام وظیفه برروی این زمینها ازخود نشان نمی‌دهد. خود مالکان ارضی نیز براین پدیده واقف گشته بودند. مالکان ارضی برای وادار کردن دهقانان به‌کارشدید در این زمینها، مراقبینی برآنها می‌گمارند که هرگونه خشونت ازنوع دورهٔ برده‌داری را بردهقانان اعمال می‌کنند. به‌همین دلیل استکه درین نوع بهرهٔ مالکانه، روابط میان ستمگر و ستمکش، ظالم و مظلوم به‌سادگی آشکارمـی گردد. در نخستین دورهٔ جـامعهٔ فئودالی، سطح نیروهای تولیدی هنوز خیلی پائین است؛ اگر مالکان ارضی دست به‌اعمال زور مستقیم نزنند قادر به‌کشیدن بهرهٔ اضافی ازکار دهقانان نیستند. این شکل اخـذ بهرهٔ مالکانه با مقاومت شدید دهقانان مواجـه شد.

بعدها طبقهٔ مالکان‌ارضی، همراه با توسعهٔ نیروهای تولیدی، بهره‌کشی را افزایش دادودرعین‌حال سعی درپنهان‌کردن‌آن نمود. به‌این منظورپرداخت بهرهٔ مالکانه به‌صورت **جنسی** را باب‌کرد وآنرا جانشین بیگاری نمود.

با این شکل پرداخت بهرهٔ مالکانه، دهقان دیگر تحت مراقبت مستقیم مالك ارضی کار نمی‌کند ومجبور به‌کار درزمین تحت مالکیت مستقیم مالك هم نیست. دهقان درین دوره مـ ـراند خودش شخصاً وبه‌طورکامل‌کار خود را برنامه‌ریزی‌کند. اما درموعد معینی باید بهرهٔ محصول را به‌صورت‌جنسی به‌مالك ارضی بپردازد. این طرزپرداخت بهرهٔ مالکانه نسبت به‌بیگاری نقش رشد دهنده‌ای را از نظرپیشرفت تکنیك وازدیاد بازدهی‌کار بازی می‌کند. ولی بهره جنسی نیزابداً بهره‌کشی مالك ارضی از دهقانان را سبکتر نکرده است. این بهره جنسی اغلب نصف یا ۷۰ــ۸۰ درصد محصول دهقان را در برمی‌گیرد. برای تضمین حداقل زندگی، دهقان فقط قادر استکـه مقدار ساعات وشدت‌کار خویش را افزون سازد: اوسپیده‌دم برمی‌خیزد ودرتاریکی شب ازکاربرمی‌گردد. وحتی بااینهمه نیزدهقانان ناچارند یك زندگی‌طاقت‌فرسا ومحنت‌بار را تحمل نمایند.

بهرهٔ نقدی درآخرین مرحلهٔ جامعهٔ فئودالی پدیدارگشت. درین‌مرحلهٔ سطح نیروهای تولیدی نسبت به‌گذشته به‌میزان بارزی ترقی‌کرده و روابط پولی وبازرگانی وسیعاً گسترش یافته بود. مالکان ارضی فئودال بیش‌ازپیش برای برآوردن احتیاجات زندگی سراپا تجمل خود به‌پول نیازداشتند. در

چنین اوضاعی بهره نقدی ظاهر گردید. بدین‌ترتیب که دهقان شخصاً محصول کارخود را به‌بازارمی‌برد و آنرا درمقابل پول به فروش می‌رساند و سپس آن پول را به مالك ارضی واگذارمی‌کند. بدین‌ترتیب، دهقان نه تنها توسط مالك ارضی استثمارمی‌شود، بلکه درین میان وسیلهٔ بهره‌کشی بازرگـان نیز قرارمی‌گیرد. گاهی برداشت خوبی‌صورت می‌گیرد ولی همانطورکه میگویند «قیمت غلات پائین است؛ بیچاره دهقان»: بازاریان برای مکیدن خون وعرق دهقان، قیمت خرید را پائین می‌آورند. به‌همین دلیل است‌که زندگی دهقان همچنان فلاکتبار باقی‌مانده و او هرآن درآستانهٔ ورشکستگی است.

درجامعهٔ فئودال، توده‌های دهقانی، علاوه بر پرداخت‌بهرهٔ مالکانه باید به دولت فئودالی هم مالیاتهای کمرشکن بپردازند وبهره‌کشی و اجحاف را ازین سونیز متحمل‌گردند. مالکان ارضی درمیان کارمندان دولت و ارتش نیز دست دارند: آنها مزرعهٔ دهقان را غارت و اموال وی را چپاول می‌کنند. وی را مجبور به انجام همه نوع وظیفهٔ بی‌اجر ومزد، می‌کنند. این امرسبب تحمیل اشکال مختلف بهره‌کشی ماوراء اقتصادی، بردوش دهقان می‌شود.

شورشهای دهقانی‌سبب حاد شدن تضادهای طبقاتی‌درجامعهٔ فئودالی میشوند.

جایگزین‌شدن جامعهٔ فئودالی به‌جای جامعه برده‌داری پیشرفتی‌تاریخی محسوب می‌شود. در نخستین دورهٔ پیـدایش ایـن جـامعه، روابط تولیدی فئودالی، سبب توسعهٔ نیروهای تولیدی گشتند. درین دوره، تکنیکهای تولید دهقانی همچنانکه وسایل کار، بهبود یافته و استفاده از وسایل آهنی باندازهٔ قابل توجهی اشاعه یافت، انـواع محصولات‌کشاورزی بیشترشده و صنایع دستی همچنان درحال پیشرفت بودند. درچین دردورهٔ امپراطوری جنگجویان، تشکیلات آبرسانی مفصلی ساخته شد، مانند آبگیر بزرگی درشی‌شوآن. این آبگیر پس ازچندین‌بار تجدید ساختمان در طول تـاریخ، درحال حاضرهم همچنان مورد استفادهٔ فراوان قـراردارد. صنایع دستی‌کشور مـا مثل، ذوب فلزات، ابریشم‌بافی، پارچه‌بافی، کوزه‌گری، برودری دوزی و غیره درجامعهٔ فئودالی بقدرکافی پیشرفت کرده بود؛ بزودی قطب‌نما، پودرباروت، کاغذ و تکنیکهای چاپ کشف شدند.

ولی در روابط تولیدی فئودالی، تولید اصولا در سطح نازلی قرار دارد: خانواده، واحد پایه‌ای بشمار می‌رود. این تولید کوچك، موجب توسعهٔ بیشتر نیروهای تولیدی نمی‌شود. درروابط تولیدی فئودالی بویژه این توده‌های دهقانی هستند که بهره‌کشی و فشار وحشیانه‌ای را متحمل می‌شوند: در نتیجه شانس کمی برای توسعهٔ نیروهای تولیدی موجود است. درجامعهٔ فئودال تضاد بین‌روابط تولیدی و نیروهای تولیدی بطور متمرکز در روابط طبقاتی جلوه گرمی‌شود: این تضادی است بین طبقهٔ مالکان ارضی ودهقانان. این‌است تضاد اصلی جامعهٔ فئودالی. بارزترین صحنهٔ جلوه گری این تضاد شورشهای دهقانانی است که برای مقاومت در مقابل سلطهٔ طبقهٔ مالکان ارضی، دست به مبارزهٔ مسلحانه میزنند. این شورشها و مبارزات تمام تاریخ دورهٔ فئودالی را درمی‌نوردد. درچین کمی قبل ازسال ۲۰۰ پیش ازمیلاد مسیح کین‌شی‌هوآنگ، کشور را یکپارچه کرده و مدت کمی از بنیانگذاری اولین دولت فئودالی متمرکزمی گذشت که اولین شورش بزرگ دهقانی تاریخ کشور ما بوقوع پیوست: شورش شن‌شنگ و ووگوانگ. از آن به بعد تا قیام تایپینگ در اواسط قرن ۱۹، یعنی درطی ۲۰۰۰ سال، تعداد این شورشها از کوچك و بزرگ به صدها بالغ می گردد. اینها عبارتند ازجنبش‌های مقاومت دهقانی، جنگهای انقلابی‌دهقانی. در تاریخ چین تعداد شورشهای بزرگ دهقانی بسیار زیاد است، بندرت درتاریخ جهان به اینهمه شورش دهقانی برخورد میکنیم. «فقط مبارزات طبقاتی دهقانی، قیامها و جنگهای دهقانی‌قدرت محرکهٔ واقعی توسعهٔ تاریخ بوده‌اند. چرا که هرشورش دهقانی، هرجنگ دهقانی، هرچند کم اهمیت، به رژیم فئودالی زمان ضربه‌ای وارد می‌آورد و درنتیجه توسعهٔ نیروهای تولید جامعه‌را کمابیش تسریع می‌کرد»[۱] با وجود این خائنانی نظیر چن‌بودا، توسعهٔ نیروهای تولیدی‌را درجامعهٔ فئودالی نتیجهٔ «سیاست سازش» که توسط طبقهٔ فئودال اعمال‌می‌شد میدانند. چیزیکه ابدأ با واقعیت تاریخی جور درنمی‌آید. طبقهٔ مالکان ارضی، بطورتاریخی، هرگز «سازش» نسبت

---

[۱] مائوتسه‌دون: «انقلاب چین وحزب کمونیست چین» منتخب آثار. انتشارات پکن، جلد ۲، ص۲۲۹.

به شورشهای دهقانی ازخود نشان ندادند؛ این طبقه همواره با نواع وسایل سرکوب خونینی را نسبت به دهقانان اعمال کرده و در مقابل آنها دست به ضد حمله زده است وهرگز صحبتی ازکوچکترین «سازش» درمیان نبوده است. خائنانی ازقبیل چن بودا، با گزافه گوئیهای خود درباب «سیاست سازش» تنها کاریکه می کنند تطهیر طبقهٔ مالکان ارضی است.

توسعهٔ اقتصادکالایی و انباشت اولیهٔ سرمایه، روابط تولیدی سرمایه‌داری را بوجود آورده، توسعه می‌دهند.

در آخرین دورهٔ جامعهٔ فئودالی، با پیشرفتهای جدید اقتصادکالایی؛ شکوفه‌های روابط تولیدی سرمایه‌داری، بوجود آمد.

پایهٔ تولیدکالای ساده درجامعهٔ فئودالی، مالکیت‌خصوصی وکارشخصی است؛ هدف تولید، **مبادله** است. محصولاتی که توسط تولیدکوچك کالایی تولید می‌شود باید برای فروش ببازار برده شوند. ولی ازطرفی بخاطر تفاوت شرایط تولید، درجهٔ مهارت وشدت‌کارمیان این تولیدکنندگان، مقدار کار مصرف شده برای یك‌کالای مشابه، یکسان نخواهد بود. ازطرف دیگر، یك‌کالا را نمی‌توان با قیمت‌های مختلف به فروش رسانید، دراینجا تضادی بوجود می‌آید با تکامل این تضاد بخش کوچکی ازتولیدکنندگان جزءکه از شرایط‌کار بهتری برخوردارند بتدریج ثروتمند می‌شوند درحالی‌که اکثریت تولیدکنندگان جزءکه شرایط‌کاری بدی دارند بتدریج از دورخارج شده، اندك اندك فقیر می گردند.

بدینترتیب شاهد دوقطبی شدن تولیدکنندگان کالایی ساده می باشیم. (منظور از دوقطبی شدن ثروتمند شدن یك اقلیت ثروتمند و فقیرشدن بدون وقفه اکثریت است).

درجامعهٔ فئودالی، صنعتکاران یك منطقه برای مقابله بارقابت‌صنعتکاران دیگرمناطق ومحدودکردن رقابت بین خود، با هم صنفان خویش اتحادیه تشکیل می‌دهند. صنعتگران عضو اتحادیه موظف به رعایت مقررات اتحادیه هستند. رؤسای‌کارگاهها، دستیاران وشاگردانشان‌وغیره، همه دراین اتحادیه‌ها عضویت دارند. روابط رئیس‌کارگاه با دستیار وشاگردان عمدتاً روابط‌پدر سالاری وفئودالی بین ارباب و شاگرد است: رؤسای‌کارگاهها بهره‌کشی

مختصری ازدستیارها و شاگردها بعمل می‌آورند. این سیستم اتحادیه‌ای تا حدی دوقطبی شدن تولیدکنندگان کوچک کالایی را محدود می‌ساخت. ولی با توسعهٔ اقتصادکالایی یك بخش ثروتمند ازرؤسای کارگاهها، بدون توجه به محدودیتهای اتحادیه‌ای، تعداد کمك دستیارها وشاگردان خود را افزایش دادند، به ساعات کارخود افزودند، تکنیك‌های تولید را بهبود بخشیدند و بتدریج دستیاران مخصوص خود را به‌کارگر مزد بگیر تبدیل کردند؛ دستهٔ دیگر از رؤسای کارگاهها که بااین‌ترتیب بهمراه کمك دستیاران و شاگردان خود ورشکسته شده بودند، بترتیب به‌خیل کارگران مزدبگیر پیوستند. روابط **مزدبگیری** سرمایه‌داری کم کم برپایهٔ این قطبی شدن، زاده شد.

درطی روندی‌که سبب دوقطبی شدن تولیدکنندگان‌کوچك کالایی و تولدروابط تولیدی سرمایه‌داری شد، **سرمایهٔ تجاری** نقش بسیارمهمی‌را ایفا کرد. دراصل، بهنگام مبادلهٔ کالا، فروشنده نقش واسطه را بازی می‌کرد که بعدها بصورت بازرگانان درآمدندکه محصول صنعتگر را به نازلترین قیمت می‌خریدند تا جائی‌که قادر شدند، مواد اولیه وحتی وسایل‌کار را مستقیماً در اختیار تولیدکنندهٔ‌کوچك قراردهند. این تولیدکنندگان می‌بایـد برحسب استانداردهای متداول روز: کیفیت،کمیت، نوع و اندازه، برای بازرگان محصول تولید نمایند. ازاین ببعد تولیدکنندگان کوچك فروشنده، خودرا به طورکامل تحت‌کنترل بازرگان یافتند وتبدیل به‌کارگر مزدبگیرشدند. بدین‌ترتیب بازرگان به یك سرمایه‌دار صنعتی تبدیل می‌شد.

در روستاها، به جهت توسعهٔ اقتصادکالایی، وبدلیل اینکه طبقهٔ مالکان ارضی هر روز بیش ازپیش دریافت بهرهٔ نقدی مالکانه را افزایش می‌دادند، دهقانان آخرین دورهٔ جامعهٔ فئودالی هر روز بیشتر به بازار وابستگی پیدا می‌کردند و این‌مسئله روند دوقطبی‌شدن دهقانان را تسریع می‌کرد. اکثریت دهقانان، بتدریج که ورشکسته می‌گشتند، بـه هیئت مزدبگیران‌کشاورزی در می‌آمدند، درحالی‌که اقلیتی‌ازآنها تبدیل به‌دهقانان ثروتمند شده، به‌صورت سرمایه‌دارکشاورزی درمی‌آمدند.

بدین‌ترتیب **روابط تولیدی سرمایه‌داری**، کم‌کم درددرون جامعهٔ فئودالی‌شکوفان شده‌بود. درچین‌درآخرین‌دورهٔ جامعهٔفئودالی، باتوسعه‌اقتصاد

کالایی. شکوفه‌های روابط تولیدی سرمایه‌داری ظاهر شده بود. چین بدون تأثیرسرمایه‌داری خارجی به‌آهستگی مبدل به جامعه‌ای سرمایه‌داری می‌شد.

روند شکل گیری روابط تولیدی سرمایه‌داری در درون جامعهٔ فئودالی به طرز تفکیك‌ناپذیری با توسعهٔ نیروهای تولیدی درآمیخته است. درآغاز، کارگاه کوچك صنعتگر به‌کارگاه بزرگ سرمایه‌دار بدل شد که درآن هنوز با دست‌کار می‌کردند. ولی اکنون‌که این‌همه‌کارگر تحت فرمان یك سرمایه کار می‌کنند. یك همکاری ساده امکان‌پذیر می‌شود واین یك نیروی تولیدی جدید را به وجود می‌آورد. این همکاری سادهٔ سرمایه‌داری، سپس به مرحلهٔ **مانوفاکتور** می‌رسد. وجه مشخصهٔ مانوفاکتور آنستکه کارگرانی که در یك مؤسسه،کالای واحدی را تولیدمی‌کنند، بین‌خود تقسیم‌کارمی‌کنند؛ بدین‌ترتیب که هرکارگر بطورتخصصی‌کار مخصوصی را انجام می‌دهد: بر پایهٔ همین تقسیم‌کار است‌که همکاری بنیان نهاده می‌شود. حرکت‌کارساده شده وبرشدت کار افزوده می‌شود و بدین‌جهت بازدهی‌کاربالا می‌رود وامکان جانشینی‌ماشین به‌جای حرکات دست بوجود می‌آید.

توسعهٔ روابط تولیدی سرمایه‌داری،دوشرط اساسی را مطرح می‌سازد:

۱) باید تعدادبیشماری پرولتر آماده برای فروش‌نیروی‌کارشان، وجود داشته باشد.

۲) انباشت مقدار متنابهی ثروت پولی نیزلازم است.

بورژوازی بخاطرتسریع توسعهٔروابط تولیدی سرمایه‌داری وتحقق این‌دوشرط اساسی ازقهراستفاده کرد. بهمین دلیل‌است‌که درطی تکامل سرمایه‌داری یك **انباشت اولیهٔ سرمایه**وجود دارد.

یکی از وسایل مهم انباشت اولیه سرمایه، ازهستی ساقط کردن دهقان است. مثال بارز این روند درانگلستان، اولین‌کشوریکه در آن روابط تولید سرمایه‌داری توسعه یافت، مشاهده می‌شود. درطی بیش از ۳۰۰ سال بین‌سال ۷۰ قرن ۱۵ وآغاز قرن۱۹، طبقهٔ مسلط درانگلستان، مسئلهٔ معروف«جنبش زمینهای محصور» را که بزور زمین را ازدست دهقانان بیرون کشید، عنوان کردند. در اوان‌کار صنعت مدرن انگلیسی‌توسط صنایع پشم بافی که به‌مقدار

زیادی پشم احتیاج دارد و درنتیجه قیمت این‌محصول‌را بالا می برد، ثروتمند گردید.زمینداران[1] ومزرعه‌داران درهمه جا زمینها را بمنظور پرورش گوسفند، قرق کردند. آنها برای بیرون کردن دهقانان اززمینها بزور متوسل شده، و خانه‌های آنها را خراب کرده وسوزاندند، و آنها را دسته دسته از وسایل تولید وزندگیشان محروم کردند. «جنبش‌زمین‌های محصور» توده‌های دهقانی را به ترك روستا وپرداختن به ولگردی وگدایی برای ادامهٔ حیات وادارمی‌کرد. پس ازآن طبقهٔ مسلط انگلستان همه نوع قانون ومقررات خونین در جهت جلوگیری دهقانان از ولگردی را تصویب کرد، تا بتواند آنها را مجبور به‌کار مزدبگیری در وحشتناکترین شرایط بنماید.

دست اندازی به‌ثروتهای پولی وسیلهٔ اصلی‌دیگری برای انباشت‌اولیه ثروت محسوب میشود. بورژوازی اروپا دستجات مسلح به اقصی نقاط‌جهان روانه ساخت ودرآسیا، آفریقا وآمریکاواقیانوسیه، برای خود نظام مستعمراتی تشکیل داد، جنگهای بازرگانی‌براه انداخت و برروی مواد اولیه وثروتهای پولی مستعمرات دست انداخت، و بدین‌ترتیب سرمایهٔ پولی فراوانی برای بنیانگذاری یك تولید سرمایه‌داری بزرگ فراهم آمد.

بهمین جهت‌است که می گوئیم، روندانباشت اولیه سرمایه، ماهیتاً روندی است که تولیدکنندهٔ بیواسطه را بزور وادار به از دست نهادن وسایل تولید کرده، ثروت پولی را دردستهای سرمایه‌دار، بصورت سرمایه متمرکزمیکند. این معنی را مارکس بخوبی وبدینترتیب بیان کرده است: «تاریخ از هستی ساقط شدنشان (از هستی ساقط شدن تولید کنندهٔ مستقیم توسط بورژوازی)... با حروف خونین وآتشی‌فرونشستنی در دفتر بشریت رقم زده شده است.»[2] روند انباشت اولیه سرمایه ثابت می‌کند که سرمایه‌داران «قدرت خود را توسط زحمت وصرفه جویی» افزایش ندادند، بلکه ثروت و قدرت خود را تماماً برپایهٔ غارت بنیان نهادند. «سرمایه آنگاه زاده می‌شود، که خون وعرق

1ـ Landlords، یعنی مالکین بزرك ارضی‌که به جهت تعلقشان به خاندانهای اشرافی‌ونجبا، مالك‌زمین محسوب می‌شوند (یادداشت مترجم)

2ـ مارکس، «سرمایه» انتشارات سوسیال، جلداول، قسمت۳، صفحهٔ ۱۵۵

ازهمهٔ منافذ بدن جاری گردد.»[1]

انقلاب بورژوایی ضربهٔ مرگبار برپیکر نظام فئودالی.

زایش و تکامل روابط تولیدی سرمایه‌داری در درون جامعهٔ فئودالی. توسط روابط تولیدی فئودالی وروبنای فئودالی بشدت دچاروقفه میشد؛ بورژواها در جامعهٔ فئودالی امکان اشغال موضع مسلط را نداشتند. چون طبقهٔ فئودال مسلط بهیچوجه حاضر نبود بمیل خود صحنهٔ تاریخ را ترک گوید، دائماً از دستگاه دولتی که در اختیار داشت برای برسرپا نگهداشتن هرچه طولانی‌تر این نظام فئودالی استفاده می کرد. در این موقع، بورژوازی و روشنفکرانش که نمایندهٔ روابط تولیدی سرمایه‌داری بودند، برای آماده کردن افکارعمومی دست بکارشدند،[2] و شروع به تبلیغ این ایده کردندکه روابط تولیدی سرمایه‌داری یك «تظاهر خرد جاوید» ویك «قانون جاویدان طبیعت» است؛ آنها تز معروف «آزادی، برابری، برادری» را برای محکوم کردن رژیم فئودالی، عنوان کردند؛ آنها باین ترتیب افکارعمومی را برای براه انداختن انقلاب بورژوایی کـه نظام فئودالی را برمی‌انداخت، آماده کردنـد. درطی انقلاب بورژوایی، نیروی طبقاتی اصلی را طبقهٔ دهقانان، پرولتاریـا و بورژوازی تشکیل می‌دادنـد. دهقانان نیروی اصلی انقلاب بـوده ولی نماینده نیروی مولـده نبودنـد. پرولتاریا هنوز یك نیروی سیاسی مستقل نبود پس این بورژوازی بود کـه طبقهٔ رهبری کنندهٔ انقلاب بورژوایی گردید.

بورژوازی درچین قدیم، که جامعه‌ای نیمه فئودال و نیمه مستعمره بود، بدو بخش تقسیم می‌شد:

۱) بورژوازی بوروکراتیك تحت انقیاد امپریالیسم که همراه با طبقهٔ مالکین ارضی عقب افتاده‌ترین و ارتجاعی‌ترین روابط تـولیدی را در چین نمایندگی می کردند؛

۱ــ مارکس: «سرمایه» انتشارات سوسیال جلد اول، قسمت۳، صفحهٔ ۲۵۲.

۲ ــ یادداشت مترجم: مراجعه بـه نقل قول صدرمائو، «برای دست یـافتن بـه قدرت سیاسی همیشه باید اول ازآماده سازی افکارعمومی شروع کرد ودرزمینهٔ ایدئولوژیك عمل نمود. این امرهمانقدر دربارهٔ یك طبقهٔ انقلابی صدق میکند که دربارهٔ یك طبقهٔ ضد انقلابی.»

۲) بورژوازی ملی، که از طرفی تحت فشار و تحمیل امپریالیسم و فئودالیسم قرارداشت و ازطرف دیگر از جهات بسیار با آنها مرتبط بود. بهمین دلیل است که در برخی شرایط، بورژوازی ملی یك نیروی انقلاب دموکراتیك محسوب می‌شود ولی درعین حال بسیار ضعیف و متزلزل باقی میماند.

«این حکم تاریخ است که انقلاب دمکراتیك بورژوایی برعلیه امپریالیسم و فئودالیسم، وظیفه‌ایست که باید تحت رهبری پرولتاریا ایفا گردد و نه بورژوازی.»[1]

با آنکه انقلاب بورژوایی، انقلابی است که یك شیوهٔ استثمار را جانشین شیوهٔ دیگراستثمارمیکند، اما تاریخ بارها صحنهٔ مبارزات طبقاتی بی‌امانی بین طبقهٔ فئودال که در خیال احیای نظام قدیم بسر می‌برد و بورژوازی که درتمام طول این دورهٔ انقلابی برضد این احیا مبارزه می‌کند، بوده است. انگلستان انقلاب بورژوایی خودرا از ۱۶۴۰ شروع کرد ودوجنگ داخلی‌را ازسر گذراند؛ شارل اول نمایندهٔ سلسلهٔ استوارت را از میان برداشت. در ۱۶۶۰، شارل دوم نمایندهٔ همان سلسلهٔ استوارات، احیای مجدد را آغاز می‌کند. در ۱۶۸۸، بورژوازی انگلستان ازیك شاهزادهٔ «اورانژ» (ویلیام سوم) دعوت می‌کند که ازهلند به انگلستان بیاید و برای بار دوم سلسلهٔ استوارت‌را براندازد وتنها درین هنگام است که دیکتاتوری بورژوایی‌شروع به مستحکم شدن مینماید. درفرانسه درعرض ۸۶ سال از ۱۷۸۹، سال آغاز انقلاب بورژوایی، تابنیانگذاری‌جمهوری سوم‌در۱۸۷۵، پیشرفت وارتجاع، جمهوری و امپراطوری، سرکوب انقلابی و سرکوب ضد انقلابی، جنگ داخلی‌وجنگ‌برون مرزی، پیروزی برآنسوی‌مرزها وانقیاد درمقابل خارجیان، درهم می‌آمیزد: این‌عصر، دوره‌ای بغایت نامتعادل است. با وجود همهٔ اینها، رژیم فئودالی، آنهمه دریدگی و وحشیگری که دراعمال خود نشان داد قادر به جلوگیری ازمحو خویش نگردید. روابط تولیدی سرمایه‌داری جانشین روابط تولیدی فئودالی شدند، واین یك **ضرورت تاریخی** بود.

۱ــ مائوتسه‌دون، «وظایف حزب کمونیست چین دردورهٔ مقاومت»، منتخب آثار انتشارات پکن، جلداول، صفحهٔ ۳۵۶.

کتاب‌های اصلی جهت مطالعه:

مارکس وانگلس: «مانیفست حزب کمونیست».
انگلس: «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی ودولت».
مائوتسه دون: «تحلیل طبقاتی جامعهٔ چین». منتخب آثار، جلد اول.
مائوتسه دون: «انقلاب چین و حزب کمونیست چین» بخش اول، منتخب آثار. جلد اول.

موضوعاتی برای تفکر:

۱) مالکیت خصوصی، طبقات ودولت چگونه پدیدارشدند؟
۲) تضاد بین روابط تولیدی ونیروهای تولیدی در جوامع برده‌داری وفئودالی چگونه بطور متمرکز درمبارزهٔ طبقاتی متبلورمی‌شوند؟
۳) شرایط اصلی لازم برای پیدایش وتکامل روابط تولیدی سرمایه‌داری چیست؟

فصل سوم

برای تجزیه و تحلیل جامعهٔ سرمایه‌داری،
باید از کالا حرکت کنیم

کالا ـ پول ـ قانون ارزشها

صدرمائو به‌ما گوشزد می‌کند که مارکس «با حرکت از کالا، این‌ساده‌ترین عنصر سرمایه‌داری، ساختمان اقتصادی جامعهٔ سرمایه‌داری را موشکافانه بررسی کرد».[1] چرا مارکس به‌هنگام مطالعهٔ اقتصاد سرمایه‌داری از تجزیه‌و تحلیل کالا آغاز می‌کند؟ دلیل آن اینستکه در جامعهٔ سرمایه‌داری هرمحصولی، کالامحسوب می‌شود. علاوه بروسایل تولید ومحصولات مصرفی، خودنیروی کارانسانی نیزتبدیل به‌کالا می‌شود. درین حال، ثروت اجتماعی به‌صورت یك انباشت عظیم کالا درمی‌آید؛ کالا شکل پایه‌ای (سلولی) اقتصاد سرمایه‌داری است و در درون خود، همهٔ تضادهای این سیستم را نهفته دارد. به‌همین جهت است که مطالعهٔ اقتصاد سرمایه‌داری باید ازمطالعهٔ کالا آغاز شود.

روابط کالایی همهٔ تضادهای سرمایه‌داری را در درون خود نهفته دارد

کالا از دوعنصر که عبارتند از ارزش مصرف وارزش، تشکیل می‌شود.

کالا یك محصول کاراست، محصولی که مبادله و فروخته می‌شود. ظهور وتکامل آن، مراحل مختلف یك روند تاریخی‌اند. در جامعهٔ اولیه، انسانها به‌طور دسته‌جمعی تولید می‌کردند و تولیداتی که اینچنین حاصل می‌شد خود به‌خود، توسط اعضای گروه اشتراکی مصرف می‌گردید. درین حال نه‌مبادله‌ای‌صورت می‌گرفت ونه‌تولیدکالایی. فقط درجامعهٔ سرمایه‌داری‌است که‌مبادله وتولیدکالایی که‌قبلادرجوامع برده‌داری وفئودالی توسعه‌ای‌تدریجی یافته بودند، به‌اوج خود می‌رسند.

---

۱ ــ مائوتسه‌دون: «سبك کارحزبی را اصلاح کنیم» جلد۳: صفحه۲۶.

صفات بنیادی کالا، این شکل سلولی اقتصاد سرمایه‌داری، چیست؟

چون کالا یك محصول کار جهت مبادله است، در درجهٔ اول باید برای انسان مفید و قابل استفاده باشد: برنج بر گرسنگی ترحم می‌نهد، پوشاك انسانها را از سرما محفوظ نگهمیدارد، فولاد به‌کار ساختن ماشین می‌آید، تراکتور به‌درد شخم زدن می‌خورد... وغیره. این نوع فواید کالاها را، **ارزش مصرف** آنها می‌گوئیم. بدیهی است که آنچه هیچ ارزش مصرفی برای انسان نداشته باشد و هیچ کس به‌آن محتاج نشود، نمی‌تواند کالا باشد.

«ارزش مصرف» یك صفت بنیادی کالاست. ولی تنها صفت آن نیست. درواقع هرشئی که ارزش مصرف داشته باشد هم نمی‌تواند الزاماً کالا محسوب شود. هوا و اشعهٔ آفتاب، باآنکه برای زیست انسان لازم‌اند، اما محصول کار نیستند: آنها نمی‌توانند کالا باشند وانسانها آزادانه از آنها بهره‌مند میشوند. همچنین غلات وسبزیجات تاآن هنگام که توسط خود دهقان مصرف می‌شوند، کالا محسوب نمی‌شوند، هرچند که محصول کار باشند. بازتوجه داشته باشیم که درعهد فئودالها هم، غلاتیکه با رنج فراوان توسط دهقان به‌عمل می‌آمد وبه‌عنوان بهرهٔ مالکانه به‌رایگان دراختیار مالك قرار می‌گرفت نیز موضوع یك مبادلهٔ تجارتی نبود. این غلات کالا محسوب نمی‌شدند، هرچند که به‌مصرف شخصی دهقان تولید کننده نمی‌رسیدند.

محصول کار فقط زمانی به‌کالا مبدل می‌شود که توسط یك مبادله بدیگری منتقل گردد. همچنین، ارزش کالا نه‌تنها درارزش مصرف آن بلکه دراین نهفته است که با محصول دیگری مبادله شود. این خاصیت راکه اجازهٔ مبادلهٔ یك محصول بامحصول دیگررا می‌دهد، **ارزش مبادله** می گوئیم.

ارزش مبادله‌ای در درجهٔ اول به‌مثابهٔ یك **رابطهٔ کمی** بین دو «ارزش مصرف» مبادله شده،جاوه می‌نماید. مثلا من سه‌مترپارچه را بادوپیمانه برنج مبادله می‌کنم: دوپیمانه برنج نشان‌دهندهٔ ارزش مبادله‌ای سه‌مترپارچه‌است.

رابطهٔ کمی بین دوکالای مبادله شده برحسب زمان‌ومکان متفاوت‌است، اما برای یك زمان ویك مکان، تقریباً ثابت است. می‌توانیم از خـود سؤال کنیم که چه‌چیزی تعیین کنندهٔ میزان این رابطهٔ مبادلاتی‌است. واضح است که اگرکالاهای مختلف در جریان مبادله بتوانند رابطهٔ کمی ثابتی برقرار کنند،

پس باید دارای **عناصر مشترکی** باشند. ایـن عنصر مشترك نمی‌تواند ارزش مصرف آنها باشد. درواقع اگر ارزش مصرف هرکدامشان را در نظر بگیریم، هریك دارای ماهیت خاص خویش است که آنرا ازدیگران متمایز می‌سازد. مثلا پارچه بەدرد تهیهٔ لباس می‌خورد، درحالیکه برنج گرسنگی را تسکین می‌دهد، اینها دوارزش مصرف ماهیتاً متفاوت هستندکه نمی‌توان آنها را با هم مقایسه‌کرد. بەاین ترتیب عنصرمشترك بین‌کالاهای مختلف را باید درچیز دیگری جز ارزش مصرف آنها جستجوکرد. اگرارزش مصرف پارچەوبرنج را حذف‌کنیم، بازهم یك عنصرمشترك باقی می‌ماند: هردوی آنها محصولات **کار**هستند. تولید، نشاندهنده یك مصرف‌کارانسانی است. **این کارمتبلورشده درکالاست‌که ارزش آنرا می‌سازد.** کالاهای مختلف با ارزشهای گوناگون، دارای یك ماهیت مشترك‌اند: ازین پس می‌توانیم آنها را بەطورکمی باهم مقایسه‌کنیم. اگرمی‌توانیم ۳مترپارچه را با ۲ پیمانه برنج معاوضه‌کنیم، باین دلیل استکه مقدارکار مصرف شده برای تولید هرکدام ازآنها، باهم مساوی است. بهمین جهت است‌که ارزشی برابر همدیگر دارند. پس می‌بینیم کـه «ارزش‌مبادله‌ای»، توسط«ارزش» (یعنی‌کارمتبلورشده‌د‌ـ کالا.م) تعیین‌می‌گردد؛ ارزش‌مبادله‌ای‌یك‌نمایش ارزش، واین دومی،اساس ارزش‌مبادله‌ای می‌باشد.

ارزش مصرف وارزش، دوصفت اصلی‌کالا محسوب می‌شوندودوعنصر اصلی آنرا تشکیل می‌دهند. ارزش مصرف محمل مبادی ارزش است. اگر یك شئی، ارزش مصرف نداشته باشد، هرقدر هم‌که مقدار کار مصرف شده برای تهیهٔ آن زیاد باشد نمی‌تواند ارزشی را بیان‌کند. ودرنتیجه‌نمی‌تواند بەکالای قابل مبادله تبدیل شود. پس فقط ارزش مصرفی‌که توسط‌کاربوجود می‌آید، می‌تواند ارزش مصرف‌کالا باشد. چیزی را در نظربگیریم‌که انسان هیچ‌کاری روی آن انجام نداده باشد، اما ارزش مصرف آن بـرای زیست وی غیرقابل انکارباشد؛ این چیزهم،مثل هوا واشعهٔ خورشیدکەقبلادربارەشان صحبت‌کردیم،کالا محسوب نمی‌شود.

خاصیت دوگانهٔ‌کالا ناشی ازخاصیت دوگانهٔ‌کارمصرف شده درآنست.

خاصیت دوگانهٔ‌کالا ازکجا ناشی می‌شود؟ اگر ریشەیابی کنیم، بەاین

نتیجه می‌رسیم که کار موجود دراصل کالا نیز دارای خاصیتی دوگانه است: **کارمشخص**، ازطرفی و**کار مجرد**، ازطرف دیگر.

انسان باید برای تولید هـر گونه ارزش مصرف مختلف، به‌فعالیتهای تولیدی مختلفی که هرکدام هدفی معین دارد، بپردازد. مثلا نجار: میزمیسازد، دهقان: غله می‌کارد؛ هدف‌کار، وسایل وطرز کارآنها متفاوت است. نجار از وسایلی مثل‌اره، رنده وتیشه استفاده می‌کند وبدینترتیب چوب را تبدیل به‌میز می‌کند. کاردهقان عبارتست‌ازتولیدغلات واز وسایل مختلف کشاورزی‌استفاده می‌کند وبه‌کارهای مختلفی‌دست می‌زند: شخم زدن، صاف‌کردن زمین،کاشتن، دروکردن. کاری‌که برای هر کدام ازین دوشکل تولید، مصرف می‌شود، **کار مشخص** نام دارد. ایـن کار مشخص، تولیدکنندهٔ **ارزش مصرف** است. ارزش مصرف کالاها ازکالایی به‌کالای دیگر فرق می‌کند وکار مشخصی کـه دراصل وجود دارد نیز بسیار مختلف است. هرشغلی بـا یك کار مشخص مخصوص مطابقت می‌کند، این تنوع سبب پیچیدگی تقسیم اجتماعی‌کار می‌باشد.

این‌کارهای مشخص بجهت ماهیت متفاوت خود، قابل مقایسه‌با‌یکدیگر نیستند، ولی با وجود این، محصولات این‌کارهای غیرمشابه، به‌محض‌حضور در بازار متقابلا با یکدیگرقابل قیاس می‌شوند. ایـن امر نشان می‌دهد‌که با وجود تفاوت‌کارهای مشخص،کار تولیدی دارای یك عامل ثابت است.

این عامل ثابت‌کدام است؟ باآنکه اشکال مشخص‌کار تولیدی‌مختلف است ولی همهٔ آنها یك خصلت مشترك دارند وآن اینست‌که همه‌آنهانشان‌دهنده مصرف‌کارانسان می‌باشند؛ حاصل‌کار یدی یا فکری.

اما ماهیت‌کارانسانی صرف‌نظر از اینکه برای تولید چه‌چیزی به‌کار برود یکسان است. اگراز تنوعات وویژگی‌هـای معین‌کارانسانی صرف‌نظر کنیم، آنچه‌که باقی می‌ماند **کار مجرد** نامیده می‌شود.

ارزش‌کالا توسط این‌کار مجـرد تعیین می‌شود. بالاتر گفتیم کـه‌کار متبلور درکالا به‌ارزش تبدیل‌می‌شود. تحلیلی که ازخاصیت دوگانهٔ‌کار بدست دادیم، به‌ما اجازه می‌دهد تا مفهوم ارزش را بهتر تعریف کنیم: **ارزش‌یعنی کار مجرد متبلورشده درکالا.**

کارمشخص و کارمجرد، دونـوع مختلف‌کار نیستند، بلکه دوجنبهٔ یك

کارواحد هستند. انسان برای فائق آمدن به‌احتیاجات مختلف خویش باید به‌اشکال گوناگون به‌کارمشخص بپردازد و بدینترتیب ارزشهای مصرف گوناگون تولید نماید. کار مشخص رابطهٔ انسان و طبیعت را منجسم می‌سازد. اما کار مجرد به‌این صورت نیست، کار مجرد معیار واحدی را به‌دست می‌دهد که به‌منظور سنجش کار مصرف شده برای ساختن هر کالای بخصوص، به‌کار می‌رود. پس کار مجرد روابط اجتماعی تبادل کار بین انسانها را در شرایط تولید کالایی، نشان می‌دهد.

ارزش کالا توسط مقدارکار اجتماعاً لازم، سنجیده می‌شود.

ارزش کالا توسط کار به‌وجود می‌آید، این ارزش به‌وسیلهٔ **مقدار کار** به‌کاررفته درتولید کالا، ومقدار کار به‌وسیلهٔ **مدت‌کار** سنجیده می‌شود. هرقدر مدت زمان کار لازم برای ساختن کالایی بیشترباشد، مقدارکار به‌کار رفته بیشترو ارزش این کالا زیادتراست.

آیا این بدان معنی است که هرقدر شخصی تنبل‌تریا بی‌تجربه‌ترباشد، ارزش کالایی که تولید می‌کند بیشتراست؟ نه، باین صورت نیست.

برای تولید کالایی مشابه، هرتولیدکننده‌ای اجباراً زمان معینی که متفاوت با زمان دیگران است، صرف می‌کند. بعضی‌ها خیلی ماهراند، بعضی دیگر ناشی‌تراند. وسایل کار و ماشینها برحسب مورد، کما بیش مدرن یا کهنه‌اند؛ تولیدکنندهٔ کارآمدکه وسایل مدرنی دراختیار دارد، برای ساختن یك کالا وقت کمتری ازیك تولیدکنندهٔ تازه‌کارکه وسایل تولیدکهنه‌ای دارد، صرف می‌کند. درین صورت، پس چه زمان کاری را برای تعیین ارزش کالا، مبنا قراردهیم؟

زمان کار مصرف شده توسط هر تولیدکننده‌ای، **زمان کار انفرادی** می‌باشد. بدینترتیب مثلا برای ساختن یك میز، بعضی نجاران ۳۰ساعت وقت می‌گذارند، بعضی دیگر۲۵ ساعت یا حتی ۲۰ساعت. ۳۰، ۲۵ و ۲۰ ساعت زمان کار انفرادی هستند. ارزش کالا نه با مدت زمان کار انفرادی، بلکه با **زمان کار اجتماعاً لازم** سنجیده‌می‌شود. «زمان اجتماعاً لازم برای تولیدکالاها عبارتست از زمان لازم برای هرکاری که با درجه متوسط مهارت و شدت

ودرشرایطی که دررابطه با یك محیط اجتماعی مشخص، **نرمال محسوب‌میشود** صورت می گیرد».[1]

فرض کنیم که درشرایط اجتماعی نرمال (متعارف) با یك درجهٔمتوسط مهارت وسرعت، ساختن یك میز۲۴ ساعت کار می برد. این ۲۴ ساعت، کار اجتماعاً لازم برای ساختن یك میزمی باشد؛ این مقدارکار، **مقدارکار اجتماعاً لازمی** است که ارزش این میز را تعیین می کند.

وقتی می گویند میزان ارزش، عبارتست ازمقدار کار، نه‌تنها باید میان زمان‌کار انفرادی وزمان‌کار اجتماعاً لازم تفاوت گذارد، بلکه بایدکار **ساده** و **کار پیچیده** را نیزاز یکدیگر تفکیك نمود. آنچه‌که کار ساده نامیده می‌شود، کاری است که برای انجام‌آن نه به‌تخصص و نه به‌یادگیری بخصوصی‌احتیاج است: همه آدمهای معمولی که در وضع جسمانی خوبی به‌سر می برند، می‌توانند اینکار راانجام دهند.کاری که پیچیده نامیده می‌شود احتیاج‌به‌یادگیری دارد؛ اینکار، یك کارگرقابل ومتخصص را می‌طلبد. همچنین. یك‌کار ساده در زمان‌مساوی با یك‌کارپیچیده، ارزش کمتری را تولید می کند. تبدیل کارپیچیده به‌کارساده، به‌تدریج درطی روند مبادلهٔکالا، تحقق می یابد.

تضاد میان‌کارانفرادی وکاراجتماعی، تضاد اساسی تولیدکالائی است.

ماهم‌اکنون، خاصیت دوگانهٔکالا وخاصیت دوگانهٔکارِ تولیدکنندهٔکالا ونیزمسئلهٔ سنجش ارزش‌کالا را مورد تجزیه وتحلیل قراردادیم. ما می‌توانیم به‌کمك این معلومات‌پایه‌ای، قدری درتجزیه وتحلیل تضادهای تولیدکالایی، پیشتر برویم.

کالا، محصول‌کاراست، که مبادله می‌شود. وقتی یك تولیدکننده، کالایی را می‌سازد، نه‌برای استفادهٔ شخصی خودش بلکه برای فروش‌آن و به‌دست آوردن‌کالائی دیگراست. مثال آهنگررا درنظربگیریم‌که بیلی می‌سازد، خود او استفاده‌ای ازین بیل نمی‌کند. اوسعی درفروش‌آن وبدست‌آوردن ارزش آن می‌کند تا در عوض کالاهایی نظیر برنج یا پارچه راکه مورد نیازش می‌باشند تهیه‌کند. فروش کالا، برای تولیدکننده یك مسئلهٔ حیاتی محسوب

۱ــ مارکس: «سرمایه» انتشارات سوسیال. کتاب اول، جلداول، صفحهٔ ۵۵.

می‌شود.

کالا وحدت اضداد است که ارزش مصرف و ارزش را درخود جمع آورده است؛کار مشخص تولیدکنندهٔ کالا و کار مجرد نیزیك وحدت اضداد را نشان می‌دهند. اینها درعین ضدیت، در درون یك کالا، کنارهم وجوددارند. اگریك کالا بتواند فروخته شود، دربن حال، این تضادهای موجود در درون آن حل خواهند شد. به‌محض آنکه بیل در دست دهقانیکه به‌آن احتیاج‌دارد، قرار بگیرد، کارمشخص تبدیل به‌کارمجرد می‌شود وآهنگرارزش خودرادریافت می‌کند. دراین‌حال، ارزش‌مصرف بیل وارزش‌آن یکی هستند. اگرکالافروش نرود، تضادهای موجود بین ارزش مصرف وارزش آن، بین کارمشخص‌وکار مجرد، بلافاصله بیرون می‌زند. باآنکه ارزش مصرف بیل آشکار و بدیهی است، اگرهرآینه این کالابفروش نرود، هیچ‌وسیله‌ای برای تحقق یافتن‌ارزش آن وجود ندارد وبیل چیزی نیست بجزیك تکه آهن. در اینحال هرچندکه کارآهنگرنشان دهندهٔ یك مصرف نیروی یدی وفکری است، اما این‌کارنمی‌تواند به‌کارمجرد تبدیل شود واین مصرف‌کار توسط اجتماع برسمیت‌شناخته نشده است وکوششهای آهنگربیهوده بوده است. او نمی‌تواند آهن خام و ذغال لازم برای ادامهٔ تولید خود را بخرد وهمچنین دیگر چوب وبرنج و روغن و نمك برای ذخیرهٔ زندگی خود ندارد. تضاد بین ارزش مصرف و ارزش، بین‌کارمشخص وکارمجرد، برروی تولید و زندگی تولیدکننده، اثر مستقیم دارند.

این تضاد درتولیدکالاها ازکجا ناشی می‌شود؟وسرچشمهٔ آن‌کجاست؟

تولیدکالاها در سیستم مالکیت خصوصی یك تضاد اساسی دربردارد، تضاد بین‌کار انفرادی وکار اجتماعی. چون کالا یك محصول قابل مبادله کار است، چون‌ارزش مصرفی‌که توسط تولیدکننده تولید می‌شود نه‌برای‌مصرف شخصی خود وی، بلکه برای احتیاجات اجتماعی است، پس کارتولیدکننده نیزدارای **خصلت اجتماعی** است ومعرف یك‌بخش ازکل‌کار اجتماعی‌میباشد. درعین‌حال درشرایط سیستم مالکیت خصوصی، ماهیت‌کالا، کمیت محصول و درآمد، همه مسائلی هستندکه مربوط به‌شخص تولیدکننده میشوند. بهمین دلیل است‌که‌کار او درعین‌حال دارای **خصلت‌خصوصی** هم میباشد. این تضاد

بین کارخصوصی و کاراجتماعی،سرچشمهٔ همهٔ تضادهای تولید کالایی در سیستم مالکیت خصوصی می‌باشد. اگر کالاهای تولید شده توسط تولیدکنندگان خصوصی در بازار بفروش برسند، می‌توان گفت که کار شخصی آنها توسط اجتماع برسمیت شناخته شده و بصورت بخشی از کار کلی اجتماعی درآمده است. اگر کالاها بفروش نروند به‌آن معنی است که کار شخصی تولیدکننده توسط اجتماع برسمیت شناخته نشده و بکار اجتماعی تبدیل نمی‌شود؛ کار مشخص تولیدکننده هم درین حالت نمی‌تواند بکارمجرد تبدیل شودوارزش کالاهم تحقق نمی‌یابد.

تئوری «ارزش-کار» مارکس، اساس تئوری «ارزش اضافی» می‌باشد.

مارکس، بکمك تجزیه و تحلیل صفت دوگانهٔ کار توانست به‌درستی تئوری ارزش ـ کار را تدوین نماید. این تئوری بطرزی علمی نشان میدهد که کارمشخص، آفرینندهٔ ارزش مصرف کالاست و این کاراست که تنها منبع تولید ارزش می‌باشد. تئوری ارزش ـ کار اساس تئوری مارکسیستی ارزش اضافی ویکی ازاجزای مهم تشکیل‌دهنده اقتصاد سیاسی مارکسیستی میباشد.

پرولتاریا، پیش ازآنکه‌تئوری مارکسیستی را برای راهنمایی خود دردسترس داشته باشد، قادر به‌درك ریشه‌های مشکلات خویش نبود، اوبخوبی نمی‌توانست هدفهای‌مبارزهٔ خود راتشخیص بدهد. بعضی‌ها گناه‌این‌مشکلات را بگردن ماشین‌ها می‌انداختند وبرای توسعهٔ مبارزهٔ خویش دست به‌تخریب ماشینها می‌زدند. مارکس بیلانی از تجربهٔ طولانی مبارزهٔ پرولتاریا تهیه و تئوری ارزش اضافی را تدوین کرد. او بدین ترتیب توانست راز استثمار سرمایه‌داری را بشکلی نشان دهدکه پرولتاریا بتواند، مأموریت تاریخی خویش را دریابد. پرولتاریا دانست که فقط انقلاب قهرآمیز و جانشین‌کردن نظام سوسیالیستی بجای نظام سرمایه‌داری است‌که میتواند به‌وی آزادی ببخشد. باری، اساس تئوری ارزش اضافی مارکس تئوری ارزش ـ کار می‌باشد. بدون این تئوری اخیر، تئوری ارزش اضافی نمی‌توانست تدوین گردد.

درست باین دلیل که تئوری مارکسیستی ارزش‌ـ کار، تئوری‌ای است

که پرولتاریا را درمبارزهٔ انقلابی خویش رهبری می کند، برای مقابله باآن اقتصاددانان بورژوازی بهروسیله درساختن همه‌نوع تئوری ضدعلمی تلاش می‌نمایند: آنهاکوشش میکنند رابطهٔ بین ارزش وکار را برای مخالفت با تئوری مارکسیستی ارزش ــ کار قطع‌کنند و استثمار سرمایه‌داری را مخفی کنند.

درنزد اقتصاددانان عامی بورژوازی یك تئوری رواج‌داردکه برطبق آن این مخارج تولید هستندکه ارزش‌را تعیین می‌کنند.آنها وانمود میکنند کــه ارزش کالا بوسیلهٔ مخارج تولید (ارزش وسایل تولید و مــزد) تعیین میشود. اگرواقعاً چنین بود، سرمایه‌دار فقط می‌توانست خرج تولیدرادوباره به‌دست بیاورد، پس چگونه می‌توانست ثروتمند شود؟ چطور می‌توانست کارگران رااستثمارکند؟ بهمین جهت است‌که اقتصاددانان مبتذل‌بورژوازی که میگویند مخارج‌تولید، ارزش‌راتعیین می کندادعا میکنندکه سودسرمایه‌دار نوعی دستمزد بالا برای‌جبران فداکاریهای وی وجبران خسارتهای ناشی‌از خطراتی که بجان میخرد... و غیره می‌باشد. اینجاست که چهــرهٔ دلقك‌وار مدافعین بورژوازی آشکار میشود.

تئوری دیگری هم وجود داردکه درنزد اقتصاددانان عامی بورژوازی قدر وقیمت دارد؛ این تئوری، تئوری «ارزش ــ سودمندی» است. براساس این تئوری، ارزش‌کالا برحسب سودمندی‌آن فرق میکند. اما این«سودمندی» چیست؟ درواقع این چیزی نیست بجزارزش مصرف کالا. مــا قبلاگفتیم که کالاها ازنظرارزش‌مصرف خود دارای ماهیت گوناگون‌اند وبا یکدیگرقابل مقایسه نیستند. اینکه بگوئیم ارزش مصرف یك‌کالا، ارزش‌آنرا تعیین میکند، هیچ چیزی را بیان نمیکند. طرفداران این‌تئوری ارزش ــ سودمندی‌درمقابل این سوال جوابی ندارند: چرا ارزش مصرف چیزهائی مثل هــوا و اشعهٔ خورشیدکه بــرای حیات انسان ازهرچیزواجب‌تراند، هیچ ارزشی ندارد و بعنوان کالا خرید وفروش نمی‌شود؟

همچنین یك تئوری دیگرهم بنام تئوری ارزش برحسب عرضه‌وتقاضا درنزد اقتصاددانان پیش‌پا افتادهٔ بورژوازی، رواج دارد. این تئوری ارزش عینی درونی کالا را نفی وچنین وانمود میکند که ارزش کالا توسط رابطهٔ

عرضه و تقاضا روی کالا، تعیین می گردد. وقتی عرضهٔ یك کالای بخصوص از تقاضائی که برایش وجود دارد بیشترمیشود، تعداد کالاهائیکه با وی قابل معاوضه هستند کاهش می یابد و ارزش آن کم میشود؛ وقتی تقاضا ازعرضه بیشتر میشود، تعداد کالاهائیکه با وی قابل معاوضه‌اند افزایش می یابد و ارزش آن بالا میرود. این تئوری ارزش برحسب عرضه و تقاضا نیز بهیچوجه بنیاددرستی ندارد وطرفداران آن از جوابگوئی به این استدلال عاجزاند: وقتی عرضه و تقاضا با هم متعادل میشوند، چه‌چیزی ارزش را تعیین میکند؟ وقتی رابطهٔ بین عرضه و تقاضا برای کالاهای گوناگون دستخوش تغییر میشود، چگونه است که بعضی کالاها همیشه از بعضی دیگر گرانتراند؟

اقتصاددانان بورژوائی بشدت این تئوری ارزش ـ کار را رد میکنند، ولی واقعیت را نمی‌توان نفی کرد. تئوری مارکسیستی ارزش ـ کار امتحان خود را درمبارزه برعلیه همهٔ کش وقوس‌های تئوریهای ضد علمی بورژوایی داده است: فقط این تئوری است که صحیح است.

پول محصول ضروری تکامل مبادلهٔ کالایی است

پول کالای ویژه‌ای است که نقش معادل عمومی را بازی می‌کند.

وقتی از کالاحرف می‌زنیم، فوراً به‌پول فکرمیکنیم، زیرا که درزندگی روزمره، ارزش کالاها توسط پول نشان داده میشود؛ کالاها با پول خریداری میشوند. اما ارزش کالا درهمهٔ دوره‌ها با پول نشان داده‌نشده‌است بلکه‌پول محصول تکامل تولید ومبادلهٔ کالایی است.

مبادلهٔ کالا درآغاز بشکل مبادلهٔ پایاپای کالا بوده نشده‌است. قبایل چوپان چادرنشین وقبایل کشاورز، مازاد تولیدات خود را میان خود مبادله میکردند؛ مثلا آنها گوسفند را با برنج معاوضه میکردند. درین دوره، مبادلهٔ کالایی هنوز بسیار به‌ندرت وفقط بین گروههای اشتراکی کلانی، صورت میگرفت. درین نوع مبادله، ارزش یك کالا بطور تصادفی توسط کالای دیگر تعیین‌میشود. باین ترتیب مثلا، ۲ گوسفند = یك کیسه برنج؛ ارزش گوسفند درخود گوسفند نیست، بلکه ارزش آن درمبادله با برنج است که نشان داده میشود.

درین معادله کالائیکه درسمت راست علامت «=» قراردارد، دارای نقش بخصوص است، اونقش «معادل» را بازی می کند. این کالا یك آینه شبیه است که میتوان در آن ارزش آن کالای دیگر را دید.

با توسعهٔ نیروهای تولیدی و تقسیم اجتماعی کار، مبادلهٔ کالایی توسعهٔ یافت. انواع مختلف کالاهای مبادلاتی بیش از پیش زیاد شد. یك کالا در این حال می توانست با تعداد زیادی کالای دیگر مبادله شود وارزش آن روی هریك از آنها منعکس می گردید. به همراه توسعهٔ مبادلهٔ کالایی، نارسایی مبادلهٔ پایاپای بیش از پیش آشکارشد: در مبادلهٔ پایاپای طرفین معامله باید حتماً به کالایی که طرف مقابل به آنها عرضه میکند احتیاج داشته باشند و در غیر اینصورت، مبادله نمی توانست صورت گیرد. مثلا کسیکه یك گوسفند دارد، می خواهد آنرا با غلات معاوضه کند؛ درحالیکه آنکس که دارای غلات است به گوسفند احتیاجی ندارد، بلکه یك بیل می خواهد. از طرفی آنکس که بیل دارد، نه گوسفند می خواهد و نه غلات، بلکه به پارچه احتیاج دارد. اگر آنکس که پارچه دارد، درست به یك گوسفند احتیاج داشته باشد، درینصورت، فروشندهٔ گوسفند می باید آنرا با پارچه عوض کند، سپس این پارچه را با بیل عوض کند ودرپایان بیل را با غله ای که ازآغاز خواهانش بود معاوضه کند. اینهمه پیچ وخم برای انجام یك معاوضهٔ دلخواه! اگر صاحب پارچه، گوسفند را نخواهد، صاحب گوسفند به آنچه که می خواهد، نمیرسد. این وضع دیگروضع مناسبی به نظر نمیرسید: درحالیکه تولید کالایی توسعه می یافت، مشکلات حاصله ازمبادلهٔ پایاپای بیش ازپیش به چشم می خورد.

انسانها کم کم آگاه شدند که برای آنکه ساده تر به هدف خود برسند، کافیست دومعاوضهٔ پیاپی انجام دهند. چیزیکه شخص در اختیار دارد، در درجهٔ اول با یك کالا (مثلا یك گوسفند) که عموماً مورد احتیاج همگان است، معاوضه می شود، سپس درمرحلهٔ بعدی، این کالا دوباره با چیزیکه شخص از آغازمیل به داشتن آن داشت، معاوضه می گردد. به این ترتیب است که درطی یك روند کند تکامل مبادلات کالایی، بعضی کالاها مثلا گوسفند، کم کم از دیگر کالاها متمایزشدند و شروع به ایفای نقشی کردند که دیگر کالاها قادر به ایفای آن نبودند: هرکالایی در درجهٔ اول با گوسفند معاوضه میشد و سپس ایــن

گوسفند می‌توانست درمقابل هرکالای دیگری مبادله شود. درین دوره‌ارزش هرکالایی به‌وسیلهٔ گوسفند بیان می‌شد. پس گوسفند در مبادلهٔ کالایی به‌شکل **«معادل عمومی»** ظاهر می‌شد. درتمام طول این دوره، معادل عمومی، بـــرای همهٔ مردم یك‌چیز نبود بلکه چیزهای مختلفی مثل: گوسفند، صدف، توپ‌پارچهٔ ابریشمی، فلزات وغیره این نقش را بازی میکردند. اما بالاخره روی فلزات قیمتی مثل طلا ویا نقره ثابت‌گردید. دلیل اینکار اینستکه مقدارکمی ازیـــن فلزات، ارزش زیاد دارد، فسادناپذیراند وبه‌سادگی قابل‌شمارش‌اند،بآسانی چکش‌خوار وشکل‌پذیراندودرنتیجه برای‌ایفای‌نقش معادل‌عمومی‌مناسب‌ترین چیزمحسوب می‌شوند. این معادل عمومی، بشکل طلا ونقره، بصورت **پـــول** رایج مورد استفاده قرارگرفت. طلاونقره هم بطور طبیعی، پول نیستند، بلکه تحت روابط تولیدی‌کاملا معینی به‌پول تبدیل میشوند.

ما با بررسی ریشهٔ پول می‌توانیم به‌ماهیت آن پی‌ببریم. **پول یك‌کالای ویژه است** که چون بصورت یك معادل عمومی درآمده است از دیگرکالاها متمایزشده است.

- پنج نقش پول، به‌تدریج به‌وجود آمدند.

ماهیت پول درنقشی‌که ایفا میکند، آشکارمیشود. پول دارای پنج‌نقش است‌که بتدریج با توسعهٔ مبادلهٔ‌کالایی بوجود می‌آید. این نقشهاعبارتنداز: سنجش ارزش، وسیلهٔ گردش، وسیلهٔ انباشت ثروت، وسیلهٔ پرداخت وپـــول بین‌المللی.سنجش ارزش ووسیلهٔ‌گردش، نقشهای بنیادی پول هستندکه‌همزمان با ظهورخودآن، پدیدار شدند.

اولین نقش پول **سنجش ارزش** است. همانطورکه متر، طـــول اشیاء را می‌سنجد، پول معیاری است‌که بکارسنجش ارزش کالاها میآید. این پول، این ارزش سنج، می‌تواند فقط یك معنی تجریدی باشد. یعنی وقتی‌انسان‌ها ازپول برای سنجش ارزش‌کالاها استفاده میکنند، ابداً احتیاج به‌لمس و در دست داشتن پول نقد ندارند. مثلا روی میزی‌که ۱۰۰۰ ریال میارزد اصلاً لازم نیست‌آن ۱۰۰۰ ریال را بگذارند، فقط‌کافیست‌که روی میزاتیکتی‌کـــه روی آن نوشته باشد ۱۰۰۰ ریال چسبانده شود. زمانیکه ارزش‌کالا به‌وسیلهٔ

پول بیان میشود، این ارزش همان **قیمت** کالاست. قیمت **نمایش پولی** ارزش است. قیمت کالاها، توسط دوعامل تعیین میشود، یکی ارزش خودکالا، دیگری ارزش پول (طلا، نقره). قیمت کالاها متناسب با ارزش آن است و با ارزش پول نسبت عکس دارد. مثالی را درنظربگیریم: ارزش یك گاو به اندازهٔ ۵۰۰ ساعت کار اجتماعی است؛ ارزش ۵۰ گرم طلا هم ۵۰۰ ساعت کار اجتماعی است. پس قیمت یك گاو ۵۰ گرم طلاست. فرض کنیم که راندمان کار جویندهٔ طلا دوبرابرشود، ارزش ۵۰ گرم طلا به ۲۵۰ ساعت کاراجتماعی تنزل میابد: درین صورت هرچند که ارزش گاو ابداً عوض نشده است وهمان ۵۰۰ ساعت کاراست، قیمت گاو به ۱۰۰ گرم طلا خواهد رسید.

دومین نقش پول، **وسیلهٔ گردش** بودن است؛ پول در گردش کالا نقش واسطه را بازی میکند. گردش کالا را درحالیکه پول نقش واسطه را درآن بازی میکند، مبادلهٔ کالا میگویند. قبل از ظهور پول، مبادلهٔ مستقیم ــ اگر بخواهیم آنرا بافرمولی نشان دهیم ــ چنین بوده است: M ــ M (M یعنی کالا). پس ازظهور پول همهٔ کالاها با واسطهٔ پول مبادله میشدند طبق فرمول: M ــ A ــ M (پول = A). این نقش واسطه‌ای در گردش کالاها، همان نقش پول است که برطبق آن «وسیلهٔ گردش» نامیده می‌شود.

درآغاز، این پول بعنوان وسیلهٔ گردش، به‌شکل قطعات طلاو نقره با اندازه و وزن متفاوت بود؛ بعدها بتدریج سکه‌های ضرب شده جایگزین آنها شد. این سکه‌ها، قطعات فلزی بودند که شکل، رنگ و وزن آنها توسط دولت تضمین شده بود. هر کشورپول مخصوص خود را دارد. درچین پس ازسلسلهٔ شانگ (قرن یازدهم قبل ازمیلاد مسیح) سکه‌های مسی رایج شدند. شکل این اولین پول، شبیه وسایل کشاورزی بود. تحت رژیم چو (قرن یازدهم تا سوم قبل ازمیلاد مسیح) نیزسکه‌های گرد یا چاقوشکل وجود داشت. درزمان امپراطور گوانگ‌چو(۱۹۰۸ــ۱۸۷۵) ازسلسلهٔ کیانگ شروع به‌ضرب سکه‌های نقره‌ای کردند، هرسکه عبارت بود از ۳۶ گرم نقره.

سکه‌های پول کم کم درطی گردش خود فرسوده شده، بخشی ازارزش خود را از دست می‌دهند و علیرغم این کمبود ارزشی درمقایسه با سکهٔ نو، همچنان مانند سکه‌ای با ارزش عادی مورد استفاده قرارمیگیرد. این سکه‌ها،

به‌عنوان وسیلهٔ گردش فقط از بین دستهای ما میگذرند وما آنها را مدت بسیار کوتاهی نگه می‌داریم. انسانهاکالاها را با سکه‌های پول معاوضه میکنندزیرا این سکه‌ها، به‌آنها اجازهٔ به‌دست آوردن آنچه راکه مـورد نیازشان است می‌دهد. صاحب کالا در درجه اول باین نکته توجه میکندکـه پول در واقع یك وسیلهٔ گردش می‌باشد، ونه‌به‌اینکه آیا تمام ارزش خـود را دارد یا نه. این دقیقاً به‌آن جهت استکه حتی پولی‌که مثلاً دراثر سایش مقدار فلزآن از میزان رایج کمترباشد می‌تواند به‌عنوان وسیلهٔ گردش مورد استفاده‌قرار گیرد؛ وحتی پول‌کاغذی‌که ارزشی‌کاملاً قراردادی وصوری دارد نیزمی‌تواند جای آنرا بگیرد.

درگردش‌کالاها، پول‌کاغذی به‌جای پول فلزی کار میکند. بهمین دلیل مقدار اسکناس موجود درجریان باید باندازهٔ مقدار پول فلزی لازم بـرای گردش باشد. مارکس چنین‌گوشزد میکند: «صدور پول‌کاغذی، باید به‌نسبت مقدارطلا (یا نقره)ای باشدکه سمبل‌آن محسوب می‌شود»[1]

اگرصدوراسکناس باندازهٔ مقدارپول فلزی لازم برای‌گردش‌کالا باشد، قدرت خرید پول‌کاغذی مساوی قدرت خرید پول فلزی می‌باشد؛ اگرصدور اسکناس ازمقدار پول لازم برای‌گردش کالا بیشتر باشد،کل اسکناسهائی‌که به‌این طریق انتشاریافته، فقط می‌تواند به‌جای مقدار پول لازم برای گردش، مصرف گردد؛ بدین جهت مقدار پول فلزی‌که یك اسکناس نمایندهٔ آنست کاهش می‌یابد وپول‌کاغذی ارزش خود را ازدست میدهد وقیمتها بالا میرود. مثالی درنظربگیریم: برای یك‌دورهٔ معین، مقدارپول فلزی لازم برای گردش کالا ۱۰۰۰میلیون ریال است ولی مقداراسکناسهای صادرشده به۲۰۰۰میلیون ریال میرسد. در چنین حالتی ارزش پـول کاغذی به‌نصف تقلیل می‌یابد. قدرت خرید یك اسکناس ۱۰۰ ریالی مساوی ۵۰ریال پول‌فلزی می‌شود.

علت این‌تقلیل ارزش پول کاغذی‌بخاطرزیادی اسکناسهای صادرشده‌به نسبت مقدارپول‌فلزی‌لازم‌برای‌گردش است، این‌پدیده **تورم** نام‌دارد. درجامعهٔ سرمایه‌داری تورم شیوه‌ای است‌که دولت بورژوائی اغلب برای غارت خلق

۱ـ مارکس: «سرمایه» انتشارات سوسیال، جلد اول: صفحهٔ ۱۳۳.

زحمتکش، ازآن استفاده میکند. اثر تورم پائین آمدن ارزش پـول کاغذی و بالارفتن قیمتهاست: اما ازدیاد دستمزدکارگران بسیارکندتراز افزایش قیمتها است. درنتیجه، دستمزدواقعی پائین می آید،وهمچنین سطح زندگی و بموازات آن، درآمد حاصله ازاستثمار بورژوازی بطرزاعجاب انگیزی بالا میرود. در چین، درعهدگومین‌دان (حزب ناسیونالیست)، صدور اسکناس‌های کاذب کـه به‌مقادیروحشتناکی میرسید، سبب ایجاد یـك تورم اسفناك وصعود برق‌آسای قیمتها میشد. محاسبه زیر برای اسکناسی که قدرت خریدی برابر ۱۰۰ ین‌دارد به‌عمل آمده است. در۱۹۳۷، این اسکناس، می‌توانست ۲ گاو را خریداری کند، در۱۹۴۱ یك‌خوك، در ۱۹۴۷ یك سوم یك قوطی کبریت. در ۱۹۴۸ این اسکناس ۱۰۰ ینی حتی قادر به‌خرید یك سوم یك قوطی کبریت‌هم نبود.

سومین نقش پول آنستکه، به‌عنوان**وسیلهٔ انباشت** ثروت بکاررود. تکامل روابط پولی و کالایی به‌پول اجازه می‌دهد تا به‌بیان مادی ثروت اجتماعی تبدیل گردد. زمانیکه اقتصاد طبیعی هنوز فائق بود، انباشت ثروت بصورت جنسی بود، مثل ذخیره کردن غلات، نخ، ابریشم... وغیره.

ازآنجاکه پول اجازهٔ خرید هرگونه‌کالا را می‌دهد، انباشت ثروت از زمان تکامل روابط‌کالایی وپولی، بیش ازپیش بشکل ذخیرهٔ پول درآمد (طلا و نقره). پولیکه اینچنین ازگردش کالا خارج شد، توسط مالك خـود ذخیره میشود وبصورت پول**گنجینه** درمی‌آید. این نقش دیگری از پول است.

چهارمین نقش پول آنستکه، **وسیلهٔ پرداخت** بشمارمیرود. تکامل تولید ومبادلهٔ کالایی باین ترتیب بتدریج تکامـل **اعتبار** را باعث شد. وقتی زمان بازپرداخت اعتبار فرارسید، مبلغ بدهی مورد نظرباید توسط پول پرداخت شود. ولی مبادلهٔ‌کالا مدتها قبل‌ازاین لحظه انجام گرفته است. پس پول‌دراین مورد، وسیلهٔ گردش نیست: بلکه وسیلهٔ پرداخت است. ایـن پولی‌که وسیلهٔ پرداخت بشمار میرفت، در ابتدا فقط برای ادای قـرض بین تولیدکنندگان کالاها بکارمی‌آمد. پس ازآن، این پول، بیش ازپیش از دایرهٔ گردش کالا، خارج ومثلا برای پرداخت دیون ارضی، منفعت پـول ومالیات مورد استفاده قرارگرفت.

پنجمین نقش پول آنستکه، بصورت **پول‌بین‌المللی** درمی‌آید. بتدریج

که مبادلهٔ کالا در خارج از مرزهـا اشاعه یافت، شاهد پیدایش بازرگانی بین‌المللی هستیم: پس پول نقش تازه‌ای را به‌عنوان پول بین‌المللی به‌عهده گرفت.

در بازار جهانی، طلا دروهله اول یـك وسیلهٔ عمومی پرداخت است که بکارمتعادل ساختن موازنهٔ بازرگانی بین ملتها می‌آید. اینست نقش‌اصلی پول بین‌المللی. ثانیاً، طلا، بطورکلی یك وسیلهٔ تصفیه‌حساب دربازارجهانی بشمار میرودکه اجازهٔ به‌دست آوردن هرگونه‌کالایی را می‌دهد. ثالثاً این بیان ثروت اجتماعی است‌که ازکشوری به‌کشور دیگر منتقل می‌شود. بدین‌ترتیب وقتی انتقال طلا به‌یك‌کشور صورت می گیرد، خواه به‌دلیل پرداخت دیون جنگی باشد، یا صدور سرمایه یا هردلیل دیگری، درین حال طلا بیان ثروت اجتماعی محسوب می‌شود.

این پنج نقش پول‌که هم‌اکنون آنها را بررسی نمودیم، به‌یکدیگر مرتبط‌اند؛ آنها نمودهای مختلف ماهیت پول ونشان‌دهندهٔ نقش معادل‌عمومی آن درتمام زمینه‌ها، درطی تکامل گردش کالا، می باشند.

قانون ارزش، قانون اقتصادی تولیدکالائی است

ضرورت عینی قانون ارزش، مبادله با ارزش برابراست

قانون ارزش، قانون اقتصادی تولیدکالائی است. محتوی اساسی این قانون عبارت از اینست‌که: ارزش‌کالا توسط زمان‌کار اجتماعاً لازم تعیین میشود؛کالاها برحسب ارزش‌خویش مبادله می‌شوند، واین موضوع یك‌مبادلهٔ با ارزش معادل را تقاضا میکند. تا زمانیکه اقتصادکالایی وجود دارد،قانون ارزش اجباراً نقش مهم خود را درآن ایفـا میکند. مارکس میگـوید: «در روابط مبادله‌ای اتفاقی وهمواره متغیرمحصولات، زمان کاراجتماعاً لازم‌مانند برای‌تولید،یك‌قانون‌طبیعی تنظیم کننده‌ای،ماهرانه‌خودرا تحمیل‌میکند، همچنانکه قانون‌ثقل، زمانیکه خانه برسرکسی خراب میشود خودرا نشان می‌دهد.»[1]

باآنکه تأثیرعرضه‌وتقاضا توسط یك‌تغییرداثمی تناسب درمبادلهٔ‌کالایی

۱ــ مارکس: «سرمایه» کتاب‌اول، جلد اول. ص۸۷.

جلوه‌گر می‌شود، با آنکه زمان‌کار اجتماعاً لازم (ارزش) که در دوکالای مبادله شده بین دونفر نمی‌تواند مطلقاً معادل باشد، با وجود این اگر به‌این مسئله بشکل دراز مدت توجه‌کنیم، تبادل‌کالایی لزوماً یک مبادله با ارزش معادل است: ارزش دوکالای مبادله شده باید یکسان باشد.

چرا جهت عینی تبادل‌کالایی، مبادله‌ای با ارزش لزوماً معادل است؟ بدین دلیل‌که تولیدکنندگان کالا توجه بسیاری به‌مقدار کالائیکه می‌توانند باکالای خود مبادله‌کنند مبذول می‌دارند. تأثیرعرضه و تقاضا بصورت یک تغییردائمی نسبتها درمبادله، جلوه‌گری میکند. بنابراین، تولیدکنندگان سعی میکنند، هرقدرکه ممکنست تولیدکالاهای سودآور را زیادکنند واز تولید محصولاتیکه سودآوری‌زیادی نداردکم‌کنند. درنتیجه تولیدکالاهای‌سودآور زیاد شده وعرضه آنها از تقاضائی‌که برایشان وجود دارد افزونترمیگردد، پس ارزش مبادلهٔ آنها پائین می‌آید. تولیدکالاهائیکه سودآوری کم‌دارند، کاهش می‌یابد و عرضه آنها نسبت به‌تقاضائیکه برایشان وجود داردکمتر می‌شودوارزش‌مبادلهٔ آنها بالامیرود. این دونوع‌کالا دائماً دربازارجایگزین یکدیگرمیشوند: نوع اول سودآور بودن خود را ازدست می‌دهد ونوع‌دوم به‌عکس، سودآور میشود. این تغییرات دائمی در مبادلهٔ کالایی، به‌درستی نشان میدهدکه مبادله با ارزش معادل یک قانون عینی و مستقل از خواست انسانهاست.

مبادلات‌کالایی همیشه پول را بصورت واسطه درخود دارند؛ اززمان پیدایش پول، **قیمت، بیان ارزش است.** قانون ارزش، مبادله با ارزش‌معادل را ایجاب میکند، یعنی **مطابقت میان قیمت وارزش.** بدیهی است‌که وقتی‌از مطابقت بین قیمت وارزش صحبت میکنیم منظور همان جهت عینی است. در یك اقتصادکالایی‌که پایهٔ آن مالکیت خصوصی است، خصوصیت‌کور تولید وناهماهنگی‌های دائمی بین عرضه وتقاضای‌کالا دربازار، سبب بالا و پائین رفتن قیمت میشود. علیرغم این بالا و پائین رفتن قیمت‌هاکه بسته به‌تغییر در عرضه وتقاضاست، قیمت‌ها همواره‌کمابیش برگرد محور ارزش چرخ‌میزنند.

قانون ارزش، درخلال رقابت دربازار، سه‌نقش ایفا می‌کند

قانون‌ارزش، اساساً برروی تولید کالایی مبتنی برمالکیت خصوصی

سه‌تأثیر برجا می‌نهد. این تأثیرات توسط نیروهـای خودبخودی **رقابت** در بازار، اعمال میشوند.

قانون ارزش، در درجهٔ اول **تنظیم‌کننده** تولید است: این قانون بطور خودبخودی تقسیم وسایل تولید وکار اجتماعی بین بخشهای مختلف تولیدی را تنظیم میکند. تولیدکالایی کـه مبتنی بـرمالکیت خصوصی است در حین رقابت وهرج ومرج انجام میشود: هیچکس نمی‌داندکه جامعه به‌چه‌چیزاحتیاج دارد وچقدر احتیاج دارد. با وجود این، ادامهٔ تولید اجتماعی، پاره‌ای نظم ومقررات ویك ترتیب کلی را ایجاب میکند. این ترتیب کلی بکمك مقررات قانون ارزش ودر اثرتأثیرخودبخودی تغییر قیمت‌ها دربازار تحقق می‌یابد. اگر عرضهٔ یك کالا باندازهٔ کافـی نباشد، قیمت‌آن از ارزش اصلیش بیشتر خواهد شد. همچنین تولید آنهم وسیعترمیگردد. اگربعکس، قیمت‌یك کالااز ارزش آن کمتر بشود، تولید آنهم کم خواهد شد. بدینترتیب استکه قانـون ارزش فعالیت‌های تولیدی را باتنظیم نیروی کار ووسایل تولیدش‌دربخشهای مختلف، رهبری میکند.

اگرچه این تنظیم تولیداجتماعی توسطقانون ارزش، به‌اقتصادکالائی مبتنی برسیستم مالکیت خصوصی، اجازهٔ برقراری نوعی نظم وترتیب رامی-دهد، اما باید توجه داشته باشیم‌که این‌نظم وترتیب دریك وضع کلاپرهرج ومرج برقرارشده وتوسط رقابتهای کورکورانه بدون وقفه، برهم می‌خورد. بمحض برهم خوردن یکنوع ترتیب، ترتیب دیگری خودبخود برقرارمیشود، ولی برقراری تعادل به‌قیمت ضایع شدن وصرف مقدارمتنابهی کار اجتماعی امکان‌پذیراست. مارکس میگوید: «مجموع حرکت‌این بی‌نظمی است‌که‌همان نظم آنرا میسازد.»[۱]

ثانیاً، قانون ارزش سبب پیشرفت تکنیك درتولید وبالارفتن **بارآوری کار** میگردد. بارآوری کارتوسط مقدارمحصول ساخته شده دریك واحد زمان ثابت، معین میشود. فرمول آن باین ترتیب خواهد بود:

$$\text{بارآوری کار} = \frac{\text{تعداد محصولات}}{\text{زمان کار}}$$

۱ــ مارکس: «کار مزدبگیری وسرمایه» انتشارات پکن، صفحه۲۵.

تفاوتهای بارآوری به‌علل گوناگونی بستگی‌دارد، که اهم آن‌هاعبارتند از:مهارت، تکامل علم‌وتکنیك وکاربردآنها در تولید،درجهٔ تقسیم‌کاروهمکاری.
با توجه به‌تأثیرات عینی قانون ارزش، کالاها برحسب قیمت تعیین شده با توجه بکار اجتماعاً لازم صرف‌شده برای تولیدشان، فروخته می‌شوند. تولید-کننده‌ایکه از تکنیك پیشرفته وبارآوری بیشتربرخوردار باشد بهمان اندازه که زمان‌کار انفرادی وی اززمان‌کار اجتماعاً لازم برای تولید یك‌کالاکمتر باشد، فایده بیشتری خواهد برد این‌مسئله، تولیدکننده را به‌اندیشیدن‌دربارهٔ پیشرفت تکنیك وبالابردن بارآوری‌کار تشویق میکند. با وجود این درسیستم مالکیت خصوصی، اگر تولیدکنندگان تکنیك های تولید را بهبود بخشند، هدفی جزجستجوی سود بیشتر، ندارند. تولیدکنندگانی‌که به‌تکنیك مـدرن دست یافته‌اند، لزوماً سعی درمخفی نگهداشتن رمزتکنیکی خـود دارند. در چنین حالتی، راه تکامل نیروهای تولیدی مسدود می‌شود.

ثالثا،قانون‌ارزش، لزوم**دوقطبی شدن تولیدکنندگان** کالارادربردارد. این امرازآنجاناشی می‌شودکه شرایط‌ووضعیت‌تولید برای‌همهٔ‌تولیدکنندگان یکسان نیست همچنانکه زمان‌کار انفرادی مصرف شده برای تولیدیك‌کالای معین به‌طورقابل ملاحظه‌ای تفاوت میکند. با وجود این قانون ارزش،ایجاب میکندکه کالاهابرحسب زمان‌کاراجتماعاً لازم‌خود، با ارزشی مشخص‌فروخته شوند. همچنین تولیدکنندگانیکه ازوضع تولید خوبی برخوردارند و زمان کار شخصی آنهانسبت به‌زمان‌کار اجتماعاً لازم،کمتراست، ازرقابت‌سربلند بیرون می‌آیند، سود آنها سرشارتر وتکامل تولیدشان سریع‌تراست.به‌عکس، آنهاکه وضع تولید بدی دارند ونیزدرنتیجه، زمان‌کار شخصی‌آنها بیشتر از زمان‌کار اجتماعاً لازم میباشد،دراین رقابت خواهند باخت. توسعهٔ این‌جدائی میان دونوع تولیدکننده نیز، اجتناب‌ناپذیراست.

فتیشیسم کالاچیست؟

فتیشیسم دراصل یك باور واعتقاد انسانی نسبت به‌نیروهای مرموز یك شئی می‌باشد، این یك مذهب است‌که برپرستیدن و محترم شمردن این شئی

مبتنی است. در زمانیکه سطح نیروهای تولیدی بسیار پائین بـود، ظرفیت انسانی برای مسلط شدن برطبیعت بی‌اندازه ضعیف بود: انسان کـه دراین حال خود را دربرابرنیروهای طبیعت ناتوان می‌یافت، سعی‌درآرام‌نگهداشتن آنها میکرد. اوتصورمیکردکه این نیروهای جهان طبیعت مثل رعد، برق،آب، وآتش، توسط ارواح هدایت می‌شوند، پس به‌پای آنها به‌سجده درمیافتاد. دراقتصادی‌که برمالکیت خصوصی بنیان نهاده شده است، نیز، پدیدهٔمشابهی وجود دارد. انسان در اصل‌کالا را با دو دست خویش آفریده است، ولی بزودی همین‌کالا بالاتراز خود انسان‌وحاکم برسرنوشت وی گردید.مارکس این پدیده را فتیشیسم‌کالا نامید. این فتیشیسم‌کالا، چگونه پدیدار شد؟

درتولیدکالائی‌که مبتنی برمالکیت خصوصی می‌باشد، روابط تولیدی بین انسانها، خودرا مثل روابط میان اشیاء ظاهرمیسازند و بنظرمیرسدکه‌کالا به‌جای انسان نشسته است، بروی مسلط است. سرنوشت تولیدکننده به‌طرز تفکیك‌ناپذیری به‌سرنوشت کالا وابسته است. سرنوشت او کاملا به‌فـروش کالاهایش وقیمت حاصله از آن بستگی دارد. اگرکالاهایش فروش رود و بیش ازآن، اگر به‌قیمت خوبی فروش رود، تولیدکننده روزهای خوشی در پیش خواهد داشت. اگرکالاها فروش نرود و یا به‌قیمت پائینی به‌فـروش برسد، تولیدکننده مشکلات فراوانی در پیش خواهد داشت. اونمی‌تواند از پیش بداندکه آیاکسی خواهان‌کالاهای او هست یا نه، وآیا می‌تواند آنها رابه‌قیمت نیکوروانهٔ بازارکند؟ قیمت‌کالاها، فقط‌توسط تولیدکننده تثبیت‌نمی‌شود، این قیمت دستخوش تغییرات فراوان به‌مناسبت قانون ارزش دربازار است. این وضع باعث می‌شودکه تولیدکننده حس‌کندکه مسلط برسرنوشت خود نیست ووابستهٔ پیش‌آمدهای بازار می‌باشد.

وقتی پول، این معادل‌عمومی همهٔ‌کالاها، پدیدآمد، انسان‌طبیعت‌خویش را به‌سخره گرفت: اوتصورکردکه پول‌قدرت بخصوصی برای‌تغییرسرنوشت او دارد. بهمین دلیل استکه فتیشیسم کالا به‌نحو اجتناب ناپذیری به‌فتیشیسم پول می‌انجامد.

مارکس نخستین کسی بود که به‌راز فتیشیسم‌کالا پی‌برد . آنجاکـه اقتصاد بورژوائی فقط رابطهٔ بین اشیاء را می‌دید، تئوری مارکسیستی‌روابط

پولی و کالایی، روابط موجود بین انسانها، روابط اجتماعی راکـه انسانها می‌پرورانند و در پوشش ظاهری اشیاء پنهانند، برما آشکار میکند. تئـوری مارکسیستی بطــرزی انکارناپذیر، نشان می‌دهدکه روابط پولـی وکالایی، جاودانی نیستند و پدیده‌هایی تاریخی‌اند. نظام اقتصادی سرمایه‌داری، کـه کالا شکل سلولی آن محسوب میشود نیز جاودانی نیست. آنچه در اوضاع تاریخی ویژه‌ای به‌وجود می‌آید، باید با دگرگون شدن این اوضاع تاریخی ازمیان برود. این است یك قانون عینی مستقل از ارادهٔ انسان.

کتابهای اصلی برای مطالعه:

مارکس: «سرمایه» کتاب اول، بخش اول تا سوم.
انگلس: «آنتی‌دورینگ» بخش۲، فصل۵.
لنین: «کارل‌مارکس» (تئوری اقتصادی مارکس)

موضوعاتی برای تفکر:

۱) چرا میگویندکه روابط کالایی همهٔ تضادهای سرمایه‌داری‌رادربطن خود دارد؟
۲) محتوی اصلی ومعنی تئوری مارکسیستی ارزش ـ کارچیست؟
۳) قانون ارزش دراقتصادکالائی‌که براساس مالکیت خصوصی قرار دارد، چه‌نقشی بازی میکند؟

فصل ۴

سرمایه‌داران

چگونه کارگران را تحت‌ستم قرارداده و

استثمار می‌کنند

سرمایه و ارزش اضافی

تولید سرمایه‌داری، تولیدکالایی است که هدف آن جستجوی ارزش اضافی است. اگر بخواهیم جوهر تولید سرمایه‌داری را درك کنیم، باید تئوری سرمایه و ارزش اضافی مارکس را مطالعه کنیم. فقط با مسلح شدن به این تئوری است که می‌توانیم روابط استثماری سرمایه‌داری را درك کرده، قانون تکامل اجتماعی را که مطابق آن نابودی سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم اجتناب‌ناپذیر است، بشناسیم. به این ترتیب است که می‌توان رسالت تاریخی پرولتاریا را درك کرده و به یك مبارز انقلابی و آگاه پرولتاریا تبدیل گردید.

راز استثمار کارگران بوسیلهٔ سرمایه‌داران

مسئله تولید ارزش اضافی: نیروی کار به کالا تبدیل می‌شود.

کارگران قدیمی متعلق به جامعه کهنه چین همگی دارای یك تاریخ خانوادگی هستند که با عرق و خون نوشته شده است. آنها بخاطر می‌آورند که در جامعه کهن، کارگران «مثل خوك تغذیه شده و یك زندگی سگی را دنبال می‌کردند»، «حتی از خاك هم بی‌ارزش‌تر بودند و تا هنگام پیری در رنج و مشقت بسر می‌بردند.» آنها از لحاظ سیاسی تحت ستم بوده و هیچ تضمینی در زندگی نداشته و هستی آنها بیش از پیش دشوار میشد: چرا؟ و این سرمایه‌داران که هیچوقت کار نمی‌کردند، که از قبل کارگران فربه می‌شدند و یك زندگی فاسد و تن‌پرورانه را می‌گذراندند، شاهد افزایش مدام ثروت خویش بودند. چرا و بچه دلیل؟ تئوری سرمایه و ارزش اضافی مارکس برای نخستین بار این راز را آشکار کرده و بطور علمی به این سؤال پاسخ داد.

تئوری سرمایه و ارزش اضافی مارکس چگونه راز استثمار کارگران

بوسیله سرمایه‌داران را کشف کرد؟ ما باید نخست از یك کالای ویژه که **نیروی کار** نام دارد صحبت کنیم.

نیروی‌کار عبارتست از ظرفیت کار انسان، یعنی **ترکیب کارجسمانی و فکری** وی. در هرجامعه، نیروی‌کار عامل اساسی تولید است اما در جامعه سرمایه‌داری است که نیروی‌کار به‌کالا تبدیل می‌شود. برای این‌تبدیل دوشرط وجود دارد:

۱ــ کارگر یك «انسان آزاد» است، یعنی وی قادرست نیروی‌کار خود را به‌عنوان‌کالا به‌فروش برساند، بدون اینکه هیچ‌مانع یا محدودیتی وجــود داشته باشد؛

۲ــ کارگر «آزاد وفاقد هرگونه مالکیت» است، وفاقد هرگونه وسایل تولید ووسایل معاش: وی برای زیستن فقط می‌تواند بر روی فــروش نیروی کارخود حساب کند. این‌دو شرط در روندتاریخی زوال جامعه فئودالـی، دو قطبی شدن تدریجی تولیدکنندگان کوچك کالا وانباشت اولیه سرمایـه بوجود آمده‌اند. سرمایه‌داران‌کارگران را استخدام می‌کنند، یعنی نیروی‌کار آنهارا خریداری کرده وآنها را به‌بردگان مزدبگیر خود تبدیل کرده‌اند.

ازآنجا که نیروی‌کار به‌کالا تبدیل شده‌است، مثل هرکالای دیگری‌دارای یك‌ارزش ویك ارزش مصرف است. ارزش نیروی‌کار، مثل ارزش هرکالای دیگری، بوسیله زمان‌کار اجتماعاً لازم برای‌تولید وباز تــولید این‌کالا تعیین می‌شود. اگر سرمایه‌دار بخواهدکه‌کارگر کارکند، باید ظرفیت‌کار کارگر را حفظ ونگهداری کند؛ واگر بخواهد ظرفیت‌کارکارگر راحفظ کند، این‌کارگر باید غذابخورد، لباس‌بپوشد ومسکن داشته‌باشد؛ وی بایددارای‌وسایل‌معیشت باشد. بهمین‌دلیل، ارزش نیروی‌کار در وهلهٔ اول دربرگیرندهٔ ارزش وسایل معیشت ضروری برای زندگی‌کارگر است؛ درعین‌حال‌کارگر پیرشده و میمیرد واگر سرمایه‌دار بخواهدسیستم استثماری خودرا حفظ کند، بایدجـای آن‌را بوسیله‌کارگران جدید پرکند. بهمین‌دلیل است‌که ارزش نیروی‌کار بایدارزش وسایل معاش لازم برای تولد و آموزش‌کودکان‌کارگر را دربرداشته بـاشد. سرمایه‌داران برای استثمار هرچه بیشترکارگران، ازآنها می‌خواهندکه دریك تکنیك خاص تسلط پیداکنند؛ و اگرکارگران بخواهند بــریك تکنیك مسلط

شوند باید برای اینکار یك دوره آموزش ببینند. به این ترتیب، ناچاریم که در ارزش نیروی کار هزینه‌های مربوط به این آموزش را، که نسبت آن اندك است، نیز منظور نمائیم. عموماً گفته می‌شود که زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید نیروی کار، زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید وسایل معیشت است، که ما قبلا از آنها سخن گفتیم؛ ویا اینکه ارزش نیروی کار، ارزش وسایل معاش لازم برای تضمین وجود کارگر و فرزندان او می باشد.

درمورد ارزش مصرف نیروی کار، این ارزش مصرف از ارزش مصرف سایر کالاها متفاوت است. نیروی کار یك کالای ویژه است و ارزش مصرف آن دارای یك خصلت ویژه است. سایر کالاها، مثل غلات، لباس، وغیره نمی توانند بوسیله مصرف ارزش مصرف خود، ارزش جدیدی ایجاد کنند. اما مصرف این کالای ویژه ــ که نیروی کار باشد ــ یعنی زمانی که درطی آن کارگر کار می کند می تواند ارزش ایجاد کند: این ارزش می تواند بالاتر از ارزش خود نیروی کار باشد. «این همان تفاوت در ارزش است که سرمایه‌دار هنگام خرید نیروی کار درمد نظر داشته‌است»[1]. ما این تفاوت را **ارزش اضافی** می‌نامیم.

ارزش اضافی استخراج شده بوسیله سرمایه‌دار از استثمار کارگر ناشی می‌شود.

ارزش اضافی چگونه ایجاد می‌شود؟ اکنون بطورمشخص روند تولید ارزش اضافی را موردبررسی قرارمی‌دهیم. پس از خرید نیروی کار کارگر، سرمایه‌دار اورامجبورمی کند درکارخانه‌اش کارکرده وبرای اوکالا تولیدنماید. تولید سرمایه‌داری دارای خصلت دوگانه است: روند کار و روند افزایش ارزش.

روندکار روندی است که درآن انسان بکمك فعالیتی متناسب با هدف خود ویك روش کار معین موضوع کار را تغییر میدهد تا نیازهای همنوعان خود را برآورده سازد. سرمایه‌داران مالك وسایل تولیدبوده، کارگران تحت‌فرمان سرمایه‌دارکارکرده وثمرۀکار به‌سرمایه‌داران تعلق می گیرد:
همه این خصلت، مشخصه روند کار سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد، در

۱ــ مارکس. سرمایه، انتشارات سوسیال کتاب۱ جلد۱ ص ۱۹۴

روندکار سرمایه‌داری، ارزش‌های مصرف برای برآوردن نیازهای اجتماعی ایجادمیشود اما این بهیچ‌وجه هدف‌تولید سرمایه‌داری‌نیست. اگرسرمایه‌داران، کارگران رامجبور به‌تولید این یاآن ارزش مصرف مینمایند، فقط به‌این‌دلیل است‌که ارزش مصرف تکیه‌گاه مادی ارزش‌را تشکیل میدهد. اگر آنها یك ارزش مصرف معین رافراهم ننمایند، هیچ‌کس‌کالایی راطلب نکرده وارزش ایجاد شده (ازجمله ارزش اضافی) تحقق نخواهد یافت.

روندتولید سرمایه‌داری درعین‌حال روند افزایش ارزش است. کارگر وقتی‌که بوسیله‌کارش یك ارزش مصرف راتولید میکند یك‌ارزش تازه را نیز ایجاد می‌نماید. ارزشی‌که به‌تازگی توسط کارگر ایجاد شده است، بزرگتر از ارزش خود نیروی‌کار است؛ وافزایش ارزش هدف نهایی سرمایه‌دار را تشکیل داده، وروند افزایش ارزش، اصل هدایت‌کننده تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد.

مثلا درتولید نخ‌پنبه‌ای، سرمایه‌دارکار خود را باخرید وسایل تولید لازم برای‌کار یك‌کارگر برای یك‌روز‌ـ‌کار ۱۲ساعته شروع می‌کند. فرض می‌کنیم‌که ارزش وسایل تولیدمعادل ۴۸ ساعت‌کار، یا ۲۴۰۰ ریال باشد. همچنین‌فرض‌کنیم‌که سرمایه‌دارنیروی‌کار یك‌روز‌ـ‌کار یك‌کارگر راکه ارزش آن معادل ۶ ساعت‌کار ویا ۳۰۰ ریال است خریداری می‌نماید. آنگاه روند تولیدراکه درطی‌آن‌کارگر پنبه می‌ریسدشروع میکنند. وازآنجاکه سرمایه‌دار نیروی‌کار یك‌روز‌ـ‌کار را خریداری‌کرده نمی‌تواندکارگر را فقط بمدت ۶ ساعت بکار وادار سازد. فرض‌کنیم‌که روز‌ـ‌کار این‌کارگر ۱۲ ساعت باشد؛ دراین‌حالت، ارزش نخ‌های رشته‌شده معادل‌کمیت‌کار ۶۰ ساعته ویا ۳۰۰۰ ریال است. این‌مبلغ شامل یك ارزش ۲۴۰۰ ریالی است‌که بوسیله وسایل تولید به‌آن انتقال یافته، ویك ارزش ۶۰۰ ریالی جدیداً ایجاد شده بوسیله ۱۲ ساعت‌کارکارگراست. دراین روندکار، سرمایه‌دار فقط ۲۷۰۰ ریال‌خرج کرده‌که ۲۴۰۰ریال آن‌را صرف‌خرید وسایل‌تولید و۳۰۰ ریال آنراصرف پرداخت دستمزد نموده‌است. ۳۰۰ریال اضافی، افزایش ارزش یا ارزش اضافی ایجادشده بوسیله‌کارگر رانشان می‌دهدکه بوسیله سرمایه‌دار تصرف شده‌است. به‌این‌ترتیب روندافزایش ارزش روندافزایش ارزش اضافی‌است.

آنچه‌که در بالا گفته شد بامراعات اصل مبادله با ارزش‌هـای مساوی صورت می‌گیرد. با این‌همه، ما شاهدافزایش ارزش وپیدایش ارزش‌اضافی هستیم. سرمایه‌دار پس‌از اینکه نیروی‌کار را خریداری‌کرد حق استعمال آنرا برای خودبدست‌می‌آورد: کلید رازارزش اضافی دراینجا نهفته‌است. «ارزش مصرف نیروی‌کار، یعنی‌کار، دیگـر به‌فروشنده آن‌تعلق ندارد، هما‌نطورکـه ارزش مصرف روغن فروخته شده دیگر به‌بقال تعلق ندارد. فردصاحب پول، ارزش روزانه نیروی‌کار را پرداخت‌کرده‌است، پس مصرف‌آن درطول روز، (یعنی)کار یك‌روز تمام به‌وی تعلق می‌گیرد. حتی اگر مخارج نگهداری و ترمیم این نیروی‌کار فقط معادل‌نصف‌روزکار باشد ـ باوجود اینکه وی میتواند درطول یك‌روز تمام‌کار یاعمل نماید ـ یعنی ارزش ایجادشده بوسیله مصرف آن درطول یك‌روز، دوبرابر ارزش روزانه آن باشد...»[۱]

هرچقدر سرمایه‌دارکارخانه‌های بیشتری بازکند، وهرچه این‌کارخانه‌ها بزرگ‌تر باشند، ثروت‌های بیشتری انباشت میشود، زیرا ارزش ایجاد شده بـوسیله نیروی کارکارگر از ارزش نیروی‌کار بسیار بیشتر بوده واین تفاوت بوسیله سرمایه‌دار غصب میشود.

با بررسی روندتولید ارزش اضافی، میتوانیم بروشنی مشاهده‌کنیم‌که این‌ارزش اضافی‌بوسیله‌کارگران‌درحیطه تولیدایجادشده‌است. اما بورژوازی ونمایندگانش‌برای پنهان‌کردن ماهیت استثمارکارگر وانمود میکنندکه ارزش اضافی جدیدی‌که بوسیله سرمایه‌دار بدست‌آمده ازحیطه مبادلـه ناشی شده است. ما باید این‌دروغ راکاملا فاش سازیم. ما نمیتوانیم ارزش اضافـی را نه ناشی ازاین بدانیم‌که خریدارکالا را بـا قیمتی‌کمتر ازارزش آن بدست می‌آورد ونه‌ناشی ازاینکه فروشنده‌کالای‌خودرا باقیمتی بالاتر ازمیزان‌ارزش آن بفروش میرساند. در واقع، سودها یا زیانهای ایجاد شده برای کسانیکه ازاین شیوه‌ها استفاده میکنند، باین‌دلیل‌که گاه‌آنها درمقام خریدار وگاه در مقام فروشنده‌اند، همدیگر راجبران می‌نمایند. همچنین نمی‌توان ارزش‌اضافی را نـاشی ازحقه‌بازی دانست زیرا باوجود اینکه برخی قـربانی آن بوده و

۱ ــ مارکس. سرمایه انتشارات سوسیال‌کتاب ۱ جلد۱ ص ۱۹۴

برخی برنده‌اند اما میزان کل ثروت‌های دوطرف اضافه نمیشود. «طبقه‌سرمایه‌دار یك کشور نمی‌تواند ازخودش سود ببرد.»[۱] اگر بخواهیم میان ارزش اضافی و حیطه مبادله یك‌رابطه مشاهده کنیم، این‌رابطه دراین نهفته‌است که سرمایه‌دار نیروی‌کار و وسایل تولید را خریداری‌کرده وکالاها را بفروش میرساند: این نمی‌تواند ازاین‌حیطه جداباشد. درحیطه گردش، سرمایه‌دار نیروی‌کار ووسایل تولیدراخریداری‌کرده واجازه تولیدارزش‌اضافی‌را می‌دهد؛ووقتی‌سرمایه‌دار کالاهارا به‌فروش‌میرساندبه‌ارزش‌اضافی تحقق‌می‌بخشد. امابهرصورت، ارزش اضافی فقط می‌تواند درحیطه تولید ونه‌درحیطه گردش ومبادله، تولیدگردد. **ارزش اضافی فقط می‌تواند محصول استثمارکارگر بوسیله سرمایه‌دار درطی روند تولید باشد.**

پس از افشا کردن راز استثمارسرمایه‌داری، ما می‌توانیم جوهرسرمایه وقوانین اقتصادی بنیادی سرمایه‌داری را درك کنیم. سرمایه ارزشی است که می‌تواند ارزش اضافی ببارببیاورد یعنی ارزشی است‌که خود قادر به تولید ارزش است. **سرمایه خنثی نیست بلکه روابط تولید سرمایه‌داری، یعنی روابط طبقاتی استثمارکارگران بوسیله سرمایه‌داران را مجسم میسازد.**

این روابط‌که بوسیله سرمایه تجسم یافته‌اند، نتیجه یك‌تکامل تاریخی هستند. وسایل تولید وپول مدتها قبل‌از تولد روابط تولیدسرمایه‌داری وجود داشته‌اند، اما فقط با روابط تولیدی سرمایه‌داری به‌سرمایه تبدیل شده‌اند، یعنی وقتیکه بوسیله سرمایه‌داران تصرف شده و به‌وسیله استخراج ارزش اضافی‌ازکارگران تبدیل‌شدند. مارکس‌می‌گوید: «یك‌زنگی یك‌زنگی است. فقط‌درشرایط معین‌است‌که به‌برده تبدیل میشود. یك ماشین نخ‌ریسی یك‌ماشین نخ‌ریسی است. فقط‌درشرایط‌معین‌است که‌به‌سرمایه‌تبدیل‌میشود.»[۲] اقتصاددانان بورژوازی ادعا میکنندکه وسایل تولیدمعرف سرمایه هستند. مطابق گفته‌های آنها، سنگ وچماق‌انسانهای‌اولیه ازنوع سرمایه بوده‌اند. هدف‌این‌هجویات استفاده ازروابط میان اشیاء برای پوشاندن روابط طبقاتی میان انسانهاست؛ این همان مخفی‌کردن ماهیت استثمارگر سرمایه، نفی این واقعیت‌که سرمایه یك مقوله تاریخی است وگفتن اینست‌که سیستم سرمایه‌داری ازعهد باستان

۱. مارکس. «سرمایه» انتشارات سوسیال. کتاب۱ جلد۱ ص ۱۶۶
۲. مارکس. «کار روزمزدی وسرمایه» انتشارات پکن ص۳۸

وجود داشته وهرگز دگرگون نخواهد شد.

مارکس درتحلیل مشخصات شیوه تولید سرمایه‌داری می گوید: «ایجاد ارزش اضافی، اینست قانون مطلق این‌شیوه تولید.»[۱] این‌قانون، قانون‌اقتصادی بنیادی سرمایه‌داری بوده وغایت عینی تولیدسرمایه‌داری را روشن ساخته و ماهیت‌آنرا عریان میسازد. اگرتولید ارزش‌اضافی صورت نمیگرفت، تولید نمی‌توانست سرمایه‌داری بشود. تمام فعالیت سرمایه‌داری شامل مکیدن خون وعرق‌کارگران باهدف ثروتمند شدن است. بجیب‌زدن صدها وهزارها، داشتن حرص ارزش اضافی، اینست ماهیت سرمایه‌داری، «هدف سرمایه تولیدسود است و نه ارضای نیازها»[۲]، «سرمایه و افزایش ارزش آن بوسیله خودش بعنوان نقطه حرکت ونقطه پایان، موتور و پایان تولیدبنظر می‌آید.»[۳] تمام سیستم سرمایه‌داری برپایه استثمار وحشتناك کارگران بوسیله سرمایه‌داران بنا شده است. سیستم سرمایه‌داری یك‌سیستم جنایتکارانه استثمار انسان بوسیله انسان است.

بورژوازی ونمایندگان آن برای حفاظت ازسیستم سرمایه‌داری‌ماهیت استثمارگر سرمایه‌داری را پنهان ساخته و هجویات زیادی را برای فریب توده‌ها اختراع میکنند. آنها می گویند اگر کارگران گرسنه‌اند و از سرما می‌لرزندبه‌دلیل آنست که «زندگی سخت است» واگر سرمایه‌داران ثروتمند میشوند به‌لطف «فعالیت‌وروحیه صرفه‌جوی»آنها می‌باشد وغیره. اینهاسخنان پوچی بیش‌نیستند. اگر سرمایه‌داران‌کار نمیکنند، چکش را بدست نمیگرند، به‌ماشین‌ها دست نمی‌زنند، چگونه می‌توانند بخودشان «فعال» بگویند؟ اگر آنها بدون وقفه خرج‌کرده، زندگی پر خرجی را میگذرانند دیگر چگونه میتوانند ادعای «صرفه‌جویی» کنند؟ درجامعه‌کهن چین، کارگران یك زندگی غیرقابل تحمل را ازسر می گذراندند، نه‌به‌این‌خاطر که «زندگی سخت بود» بلکه به این‌دلیل‌که بخش عظیم ثمره‌کار آنها بوسیله سرمایه‌داران تصرف

---

۱. مارکس، سرمایه، انتشارات سوسیال‌کتاب ۱ جلد۳ ص ۵۹
۲. مارکس، سرمایه، انتشارات سوسیال‌کتاب ۳ جلد ۱ ص۲۶۹
۳. مارکس سرمایه انتشارات سوسیال‌کتاب ۳ جلد۱ ص ۲۶۳

میشد. دریك کلمه فقر کارگران وثروت سرمـایه‌داران هردو دارای یك منشاء هستند: سیستم استثماری‌سرمایه‌داری که پایه‌آنرا تملك خصوصی سرمایه‌داری تشکیل میدهد.

شیوه‌های بیرحمانه استثمار وستم برکارگران بوسیله سرمایه‌داران

شیوه‌های بیرحمانه استثمار و ستم برکارگران بوسیله سرمایه‌داران

سرمایه‌دار تجسم شخصی سرمایــه وروح‌سرمایه‌است. سرمایه‌دارخون آشامی است‌که کارگر را تاآخرین قطره‌خون آن استثمار خـواهد کـرد. سرمایه‌دار برای‌کسب سود هرچه بیشتر ازهر شیوه وروشی بـرای تحکیم و تشدید استثمار کارگران استفاده میکند. نرخ ارزش اضافی بما امکان میدهدتا درجه استثمارکارگر بوسیله سرمایه‌دار را مشاهده نمائیم.

اگر بخواهیم بدانیم‌نرخ ارزش اضافی چیست ودرجه استثمارکارگر بوسیله سرمایه‌دار راتوضیح دهیم باید دروهلهٔ اول نقش‌متفاوتی راکه وسایل تولید ونیروی‌کار درشکل‌گیری و افزایش ارزش ایفا میکنند درك کـرده و تفاوت میان سرمایه ثابت وسرمایه متغیر را بفهمیم.

وسایل تولید در روند کار فرسوده شده، ارزش مصرف اولیه آنها از دست رفته اما ارزش آنها ناپدید نمیشود. ارزش آنها بلطف دگرگـونی‌ای که بوسیله‌کارکارگر صورت‌میگیرد به‌محصولات جدید انتقال یافته است. با اینهمه این انتقال نمی‌تواند هیچگونه ارزش جدیدی ایجادکند. درنتیجه این‌بخش ازسرمایه‌که صرف‌خریدوسایل‌تولیدمیشودبنام **سرمایه ثابت**خوانده میشود. برخلاف‌سرمایه‌ثابت، آن‌بخش‌ازسرمایه‌که صرف‌خریدنیروی‌کارمیشود سبب‌افزایش‌ارزش میشود(درواقع، ارزش‌اضافی‌ایجادشده‌بوسیله‌کارکارگر ازارزش‌خود نیروی‌کارفراترمیرود): این‌بخش ازسرمایه بنام **سرمایه متغیر** خوانده میشود. ارزش اضافی دقیقاً محصول افزایش سرمایه متغیر است.

اگرحرف c نشان دهنده سرمایه‌ثابت، حرف v سرمایه متغیروحرف pl ارزش اضافی باشد؛ به‌این‌ترتیب سرمایه بکارافتاده به‌وسیله سرمایه‌دار معادل

$c+v$ وارزش کل محصول معادل $c+v+pl$ است. ازآنجاکه ارزش c (سرمایه) نمی‌تواند درطول روند تولیدتغییر کند، pl (ارزش اضافی) منحصراً محصول افزایش v (سرمایه‌متغیر) خواهدبود. به‌همین دلیل است که اگر بخواهیم درجه استثمار کارگر را نشان بدهیم نه c بلکه باید pl و v را در نظر بگیریم. اگر pl (ارزش اضافی) را به v (سرمایه متغیر) تقسیم کنیم در نتیجه $\frac{pl}{v}$ نرخ ارزش اضافی را به‌دست می‌دهد. اگرمثال نخ‌های پنبه‌ای را مجدداً در نظر بگیریم خواهیم داشت: $v = ۳۰۰$ ریال و pl نیز معادل ۳۰۰ریال بوده و نرخ ارزش اضافی یعنی $\frac{pl}{v}$ که نشان‌دهنده درجه استثمار سرمایه‌داری است درنتیجه معادل ٪۱۰۰ خواهد بود.

می‌توان مشاهده کرد که برطبق روند افزایش ارزش، زمان کارروزانه یك‌کارگر در واقع می‌تواند به‌دوبخش تقسیم‌شود: یك بخش صرف بازتولید ارزش سرمایه متغیر (یعنی دستمزد) می‌شود، این بخش از زمان کار، اجازه برطرف ساختن نیازهای حیاتی کارگررا می‌دهد وبنام **زمان کار لازم** نامیده می‌شود؛ بخش دیگرصرف تولید ارزش اضافی برای سرمایه‌دار میشود وبنام **زمان‌کاراضافی** خوانده می‌شود به‌این طریق می‌توان نرخ ارزش اضافی را بشکل زیر نشان داد.

$$\frac{\text{زمان‌کاراضافی}}{\text{زمان‌کارلازم}} = \frac{\text{ارزش اضافی } (pl)}{\text{سرمایه متغیر } (v)} = \text{نرخ ارزش اضافی}$$

اخذ ارزش اضافی مطلق به‌وسیله طولانی‌ترکردن زمان‌کار

برای تشدید استثمارکارگر، سرمایه‌دار همواره می‌کوشد نرخ ارزش اضافی را افزایش دهد. درسیستم سرمایه‌داری زمان‌کار یك‌کارگردرطول یك روز ازجمع زمان‌کارلازم وزمان‌کاراضافی تشکیل می‌شود. فرض‌کنیم که در اصل روزکار یك‌کارگر ۱۲ ساعت باشدکه ۶ساعت آن را زمان کارلازم و۶ ساعت دیگررا زمان کاراضافی تشکیل می‌دهد. حال سرمایه‌دار زمان کار را به‌۱۵ ساعت افزایش می‌دهد؛ زمان‌کار لازم تغییرنکرده وهمان ۶ساعت‌باقی

مانده است؛ اما زمان‌کار اضافی به ۹ساعت افزایش‌یافته و به‌میزان سه‌ساعت زیاد شده است. بـه‌ایـن ترتیب، نسبت کار اضافی به‌کار لازم از $\frac{۶}{۶}$ به $\frac{۹}{۶}$ افزایش‌یافته و نرخ ارزش اضافی از ۱۰۰٪ به ۱۵۰٪ رسیده است. این تولید ارزش اضافی که ناشی از طولانی‌ترکردن مطلق زمان‌کار روزانه است **ارزش اضافی مطلق** خوانده می‌شود.

درچین قدیم، زمان‌کار روزانه یك‌کارگر بطرز وحشتناکی طولانی بود وبه‌۱۵، ۱۶ وحتی ۱۸ ساعت می‌رسید. در این زمان «برخاستن قبل از طلوع آفتاب وخوابیدن درنیمه شب وهمواره ستاره‌ها را دیدن» چیزی عادی بود. قبل ازآزادی، کارگران یك‌کارخانه «تیان‌تسین» باید ۳۵۷روز درسال‌وهرروز قریب ۲۰ساعت‌کار می‌کردند. اگراین میزان را برحسب سیستم روزکارهشت ساعته درنظر بگیریم، هرکارگربایستی ۸۹۳ روزکار درسال انجام می‌داد ویا بعبارت دیگــرکار سه سال واقعی را در یکسال. سرمایه‌دار به‌منظور هــرچه طولانی‌ترکردن ساعت کار روزانه به‌انواع حیله‌ها وپستی‌ها از قبیل ثبت‌نام برای رفتن به‌توالت دست‌زده وحتی عقربه‌های ساعت را هم به‌عقب‌می‌کشد! هرچه ساعت‌کار کارگر طولانی‌ترشود به‌همان نسبت زمان کار اضافی مهم‌تر و کمیت ارزش اضافی مطلق‌کسب شده به‌وسیله سرمایه‌دار بیشتر خواهد بود. تحت استثمار بیرحمانه سرمایه‌داران، این‌مصرف زیاده‌ازحد نیروی‌کارموجب واردآمدن صدمات جسمی بیشمار به‌کارگرومرگ پیش‌رس اومی گردد.

سرمایه‌داران، از طریق طولانی‌ترکردن زمان‌کار به‌استثمار می‌افزایند، اما هرچندکه این شیوه خیلی آسان است ولی بطور اجتناب‌ناپذیری‌مقاومت کارگران را باعث می‌شود. به‌علاوه، سرمایه‌دار نمی‌تواند کارگران را وادار کند در تمام ۲۴ ساعت بکار بپردازند زیــرا مصرف نیروی کار به‌یــك مرز فیزیولوژیك برخورد می‌کند. به‌این دلیل، سرمایه‌داران برای تشدیداستثمار کارگران، به‌شیوه‌های دیگری‌دست می‌زنند، یعنی‌تقلیل زمان‌کارلازم‌وطولانی‌تر کردن نسبی زمان‌کار اضافی.

استخراج ارزش اضافی نسبی به‌وسیله تقلیل زمان‌کارلازم

چگونه می‌توان زمان‌کارلازم را تقلیل داد؟ می‌دانیم که زمان کارلازم، زمان کاریست که بـرای بازتولید ارزش نیروی کار، ضروری است. ارزش نیروی‌کار به‌نوبه خود به‌ارزش وسایل معیشت لازم برای‌کارگر وخانواده او وابسته است. اگرسرمایه‌دار تکنیک‌ها وماشین‌های جدیدی را بکاربگیرد،این امرعموماً سبب افزایش بارآوری‌کار اجتماعی ودرنتیجه تقلیل ارزش وسایل معیشت ضروری برای بازتولید نیروی کار است. به‌این ترتیب بدلیل کاهش ارزش نیروی‌کار هرچندکه زمان یك روزکاریك کارگرثابت باقی‌می‌ماندامـا زمان‌کارلازم می‌تواندکاهش یافته وزمان‌کار اضافی به‌طـور نسبی افزایش یابد. فرض‌کنیم که زمان‌کار لازم دراصل ۶ساعت و زمان‌کار اضافی نیز۶ ساعت باشد. اگربارآوری‌کار دو برابرشود ارزش وسایل معاش لازم برای کارگروخانواده او نیز به‌نصف تقلیل می‌یابد. به‌این ترتیب، زمان‌کار لازم برای بازتولید ارزش نیروی‌کار از ۶ساعت به‌۳ساعت تنزل خواهد یافت، اما زمان‌کار اضامی‌که درآغاز ۶ساعت بود به‌۹ساعت افزایش می‌یابدیعنی سه‌ساعت به‌آن افزوده خـواهد شد. رابطه میان زمان‌کار اضافی و زمان‌کار لازم از $\frac{6}{6}$ به $\frac{9}{3}$ ونرخ ارزش‌اضافی از ۱۰۰٪ به ۳۰۰درصد افزایش‌خواهد یافت. این ارزش اضافی تولید شده به‌وسیلهٔ تقلیل زمان‌کار لازم و افزایش نسبی زمان‌کار اضافی **ارزش اضافی نسبی** خوانده می‌شود.

لازم به‌تذکر است که اگریك سرمایه‌دار منفرد، تکنیك‌ها و ماشین‌های جدیدی‌را بکارگیرد و کارگران‌را مجبورسازدتا بارآوری کاررا افزایش‌دهند، ازآنجایی کـه وی به‌تنهایی نخواهد توانست ارزش وسایل معاش را تقلیل دهد، نخواهد توانست بلافاصله ارزش اضافی نسبی استخراج‌کند. حال‌که قضیه ازاین قراراست، چرا سرمایه‌دار تکنیك‌های جدید وماشین‌های تازه‌بکار می‌گیرد؟ انگیزه‌مستقیم اواینست‌که اگرزمان‌کارفردی اوبرای تولیدکالاهای خویش کمترازرمان‌کار اجتماعاً لازم باشد خواهد توانست‌کالای خود را با همان قیمت تعیین شده به‌وسیله زمان‌کاراجتماعاً لازم بفروش برساند:وبه‌این ترتیب نسبت به‌سایر سرمایه‌داران، ارزش اضافی بیشتری‌کسب‌کند.مارکس

این ارزش اضافی حاصل از کمتر بودن زمان کار انفرادی برای تولید یک کالا از زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن را **ارزش اضافی فوق‌العاده** مینامند. اما سرمایه‌داری که قبل از دیگران تکنیک‌های جدیدی بکار می گیرد نخواهد توانست این ارزش اضافی فوق‌العاده را برای مدتی طولانی به‌جیب بزند، زیرا سایر سرمایه‌داران، که شاهد اهمیت این سود هستند می‌خواهند همین کار را انجام دهند. پس از بکاربردن عمومی تکنیک‌ها و ماشین‌های جدید، و با ارتقاء بارآوری کار، ارزش کالاها می‌تواند کاهش یافته و تفاوتی که قبلامیان زمان کار انفرادی وزمان کار اجتماعاً لازم وجود داشت وسبب ایجادارزش اضافی فوق‌العاده‌می‌شد ناپدید می گردد؛ ازاین پس‌دیگراین ارزش‌فوق‌العاده وجودنخواهد داشت. اما به‌این‌ترتیب، بارآوری کارافزایش‌یافته‌وارزش‌تعداد زیادی‌از کالاها نسبت‌بهم کاهش‌می‌یابد؛ وسایل‌معاش که‌اساس‌ارزش‌نیروی کار را تشکیل میدهند ارزانتر خواهدشد؛ بنابراین‌ارزش نیروی کار کاهش یافته وزمان کارلازم تقلیل می‌یابد. نتیجه‌اینست‌که سرمایه‌دارمیتواند‌باردیگرارزش اضافی نسبی بیشتری به‌چنگ آورد.

علاوه برافزایش بارآوری کار، سرمایه‌داران حریص به‌تشدید‌کار و تقلیل زمان کار لازم برای اخذ ارزش اضافی نسبی، دست می‌زنند. مارکس می گوید: «افزایش بارآوری کار وشدت آن سبب چند برابرشدن توده کالا-های به‌دست آمده در یک زمان معین شده ودرنتیجه آن بخش از روزکار را که کارگر کاری جزتولید معادل وسایل معیشت خود نمی کند، کوتاه‌مینماید.»[1]

سرمایه‌دارازطریق افزایش آهنگ، ارتقاء معیارها وکاهش پست‌های‌کارآنقدر کارکارگران را فشرده وسنگین می کندکه پس ازیک روزکار، کارگران دیگر هیچ رمقی ندارند. دریک‌کارخانه نساجی شانگهای، ۴۴۰ کارگربرای ۱۰۰۰۰ دوک درسال ۱۹۳۳ وجود داشت. برای رقابت با یک‌کارخانه ژاپنی مشابه واخذ ارزش اضافی بیشتر، سرمایه‌داران این‌کارخانه کارگران را مجبور به-افزودن شدت‌کارکرده درعین حال تعدادآنهاراکاهش دادند. درسال ۱۹۳۴ شماره‌کارگران به۲۲۷ برای ۱۰۰۰۰ دوک کاهش یافت. در جامعه کهن چین، تحت یوغ سرمایه‌داران، بسیاری ازکارگران، تحت فشاربسیار شدیدکارپس

۱ــ مارکس، «سرمایه»، کتاب ۱ جلد ۲ ص ۲۰۰

از رسیدن به ۴۰ سالگی دیگر قادر به‌کار نبوده و پیش از موعد می‌مردند.

کاهش دستمزد به‌پائین‌تر از ارزش نیروی‌کار، تشدید استثمار کارگر.

در میان ترکیب‌های متعددی که سرمایه‌داران برای استثمار کارگران استفاده میکنند، تقلیل وضبط دستمزد وجود دارد. وقتی که ما در بالا ارزش اضافی مطلق را مورد تجزیه وتحلیل قرارداديم، فرض کردیم که سرمایه‌دار دستمزد را مطابق ارزش نیروی‌کار می‌پردازد. اما در واقع، دستمزد کارگران اغلب پائین‌تر از میزان ارزش نیروی‌کار است. سرمایه‌دار همواره درسودای کاهش دستمزد است یعنی، فقط تا حدودی که برای کارگر یك هستی ناپایدار را تضمین نماید؛ علاوه براین سرمایه‌داران بهروسیله‌ای برای کسر کردن از دستمزدکارگران وکاهش آن به‌کمتر از میزان ارزش نیروی‌کارمتوسل میشوند، به‌نحوی که‌کارگران حتی نتوانند حداقل سطح زندگی را نیز تضمین نمایند. مثلا درمعدن ذغال سنگ «کی‌لوان» قاطر واسب را روزانه ۴۷ «فن»[1] کرایه میکردند حال‌آنکه دستمزد روزانه یك معدنچی از ۲۲ «فن» تجاوز نمی‌کرد. کاملاً حق داشتند اگرمی گفتند «یك آدم به‌اندازه یك قاطر ارزش ندارد». به‌علاوه‌درچین کهن دربسیاری ازکارخانجات مجازاتهای متعددی علیه‌کارگران وجود داشت وحتی‌جریمه، گاه ازمیزان دستمزد هم فراترمیرفت. بعنوان مثال برای کسانی که هروقت دلشان می‌خواست آب می‌خوردند، برای کسانی که ازپنجره به‌بیرون نگاه میکردند وکسانیکه درجلسات کارگری شرکت‌میکردند جریمه‌های مختلفی وجود داشت و ایجاد سازمانهای کارگری هرچه شدیدتر سرکوب میشدوغیره. این جریمه‌ها یکی از وسایل جمع‌آوری ثروت بوسیله سرمایه‌داران بود.

سرمایه‌داران به‌نحو بازهم بیرحمانه‌تری از کارتعداد زیادی اززنان و کودکان بهره می‌گرفتند. دراین شرایط، دستمزد کارگران اغلب از ارزش نیروی‌کار کمترمیشد ودستمزد زنان وکودکان بازهم پائین‌تر بود. درچین کهن، زنان نیزبیش از ۱۰ ساعت در روزکار می‌کردند اما دستمزدشان عموماً

۱ــ یك «ین» برابر ۱۰۰ «فن» است

$\frac{۲}{۳}$ یا نصف دستمزدکارگران مرد بود. دستمزدکودکان ازاینهم پائین‌تربوده واغلب حدود نصف دستمزدکارگران بود. برخی از سرمایه‌داران، فقط اندکی خوراك به‌آنها می‌دادندوهیچ‌دستمزدی به‌آنها نمی‌پرداختند. «کارآموزان» و «کودکانی که درکارخانه گمارده شده بودند» از نظرسرمایه‌داران ابداً بعنوان انسان در نظر گرفته نمی‌شدند. مارکس می گوید: سرمایه‌داران «حریر را با خون کودکانی که از فرط کوچکی ناچار بودند در تمام طـول کار برروی صندلی‌های بلندی‌قراربگیرند»می بافند. بعلت‌رفتار بدسرمایه‌داران‌این کودکان در هنگام رشد جسمی و فکری خود هیچ چیزی برای خوردن و یا پوشیدن نداشته واغلب کتك خورده ومورد توهین قرارمی گرفتند. تحت فشار بیرحمانه سرمایه‌داران، تعداد زیادی ازاین‌کودکان به‌بیماری ونقص عضو دچار شده واز بین میرفتند.

درجامعه سرمایه‌داری،کارگران نه‌فقط استثمار میشوند، بلکـه به‌وسیله سرمایه‌داران تحت فشارقرارمی گیرند. درچین قدیم، تعداد زیادی ازسرمایه‌داران صنعتی‌مقرراتی‌را تنظیم کردندکه کارگران‌راتحت‌فشارقرار میداد: این مقررات‌شامل‌دهها نوع وحدودصدماده بود. این‌مقررات‌بشدت‌به‌آزادی‌کارگران لطمه‌میزد. ازآن جمله‌می‌توان «تفتیش‌درهنگام ورود وخروج»، «قدرت‌اخراج کارگرازکارخانه» وغیره‌را نام برد. این کارخانه‌ها به‌زندانهای‌واقعی وکارگران به‌زندانی تبدیل شده بودند. بـرخی از سرمایه‌داران حتی پلیس نظامی را بـرای سرکوب‌کارگران واردکارخانه میکردند.

دستمزد، روابط استثماری سرمایه‌داری را می‌پوشاند

دستمزد یك شکل قلب شده ارزش یا قیمت نیروی‌کاراست.

درجامعه سرمایه‌داری،کارگران درکارخانه سرمایه‌داران کارکرده و از آنها دستمزد دریافت می‌دارند. در ظاهر بنظرمیرسدکه سرمایه‌دار بـرای یك روزکار، به‌کارگر یك روزدستمزد وبرای یك هفته‌کارکارگر یك هفته دستمزد پرداخت می‌نماید، گویی که کارکارگریك مزد معادل خود دریافت کرده ویك «بازار عادلانه» وجود دارد. در واقع شکل دستمزد استثمارکارگررا به‌وسیله

سرمایه‌دار مخفی میکند.

مارکس می گوید: «دستمزدکار، آنچیزی نیست که به‌نظر می آید، یعنی ارزش (یا قیمت)کار، بلکه فقط یك شکل قلب شده ارزش (یا قیمت) نیروی کاراست.»[1] وقتی بورژوازی میگوید که دستمزد «ارزش یا قیمت نیروی‌کار» است این‌کاملا دروغ است.

باید میان **نیروی کار وکار** تفاوت قایل شد واین «یکی ازمهمترین‌نکات تمام اقتصاد سیاسی[2]» را تشکیل می‌دهد. در سیستم سرمایه‌داری این نیروی کار ونه‌کار است که‌بصورت‌کالا وجود دارد. چراکاریك‌کالا نیست ونمی‌تواند موضوع خرید وفروش واقع شود؟ دلایل آن بشرح زیرند:

۱) اگرکار یك‌کالا بود، می‌بایستی مثل هرکالای دیگری قبل‌ازآنکه درمعرض فروش قرارگیرد، وجود داشته باشد. درواقع،کار، مصرف نیروی کاراست وقبل ازبفروش رساندن آن وجود نداشته وفقط بعد ازفروش‌نیروی کارکارگروجود دارد.کارفقط پس ازآغاز روندکاروجود دارد. بعلاوه ازاین لحظه به‌بعد،کارکارگردیگربه‌او تعلق‌ندارد وبه‌سرمایه‌دار متعلق استودرنتیجه دیگرنمیتواند به‌وسیله‌کارگربفروش برسد.

۲) اگر کار، کالا می‌بود، ضرورتاً مطابق قانون ارزش باید با ارزش مساوی خود مبادله میشد. برای خرید کار کارگر، سرمایه‌دار می‌بایستی به‌او دستمزدی معادل تمام ارزش ایجاد شده به‌وسیله این‌کار را پرداخت می کرد. اگرچنین می‌بود، سرمایه‌دار منشاء ثروتمند شدن خود یعنی ارزش اضافی‌را ازدست می‌داد، وسیستم سرمایه‌داری نیزدیگروجود نمی‌داشت.

۳) اگرکارکالا بود،آن‌هم باید دارای‌ارزش می بود؛ اماچیست‌که این ارزش را تعیین میکند؟ مامی‌دانیم‌که ارزش هرکالایی به‌وسیله کمیت‌کاری‌که دربردارد تعیین می‌شود. اگرکار ارزشی داشته باشد، این ارزش نیزبه‌وسیله کمیت‌کار تعیین می‌شود ودرنتیجه‌کار به‌وسیله‌کار اندازه‌گیری میشود. اما این هیچ معنی ندارد.

۱ـ مارکس «نقد برنامه‌گوتا»، صفحه ۲۲

۲ـ انگلس مقدمه‌ای بر«کار روزمزدی وسرمایه» صفحهٔ ۳

بنا براین می توان مشاهده کرد که کار یك کالا نیست ودارای ارزش نمی‌باشد. درواقع «ارزش یا قیمت کار» وجود ندارد. درسیستم سرمایه‌داری، این نیروی کاراست که سرمایه‌دار از کارگرخریداری‌میکند، دستمزدی که سرمایه‌دار به‌کارگر پرداخت میکند یك بخش از ارزش ایجاد شده به‌وسیله نیروی کار است، وبخش دیگری از ارزش که به‌وسیله‌کار کارگر ایجاد شده‌است، یعنی ارزش اضافی، به‌وسیله سرمایه‌دارغصب میگردد. به‌همین دلیل‌است که‌دستمزد در شیوه سرمایه‌داری منعکس‌کننده روابط میان استخدام‌کننده و مـزدبگیر، استثمارکننده واستثمار شونده است که میان سرمایه‌دار وکارگروجوددارد.

دستمزد واقعی‌کارگران، گرایش به‌کاهش یافتن دارد.

معمولا، سرمایه‌داران ازپول برای پرداخت دستمزدها استفاده‌می کنند. وقتی کارگرنیروی‌کار خود را بفروش میرساند ویك مقدارمعینی ازپول رااخذ میکند، این مقدار پول که نشان‌دهنده دستمزد است بنام **دستمزد اسمی** یاظاهری نامیده میشود. این‌کمیت پـول نمی‌تواند نشان‌دهنده سطح زندگی واقعـی کارگرباشد. فقط‌کمیتی از وسایل معاش که بتواند واقعاً به‌وسیله این دستمزد پولی خریداری شود می‌تواند سطح زندگی واقعی او را نشان دهد. ایـن دستمزد، که سطح زندگی واقعی کارگر را نشان می‌دهد، **دستمزد واقعی** نام دارد.

دستمزد اسمی (یا ظاهری)، و دستمزد واقعی همیشه با هـم مطابقت ندارند. وقتی دستمزد اسمی تغییرنکند، دستمزد واقعی می‌تواندکاهش یابد. همراه باکاهش قدرت خرید پول وافزایش قیمت وسایل معاش، کمیتی‌ازاین وسایل که می تواند درمقابل‌آن مبلغ دستمزد ظاهری معاوضه شود، تقلیل‌یافته ودرنتیجه دستمزد واقعی‌کاهش می‌یابد. بعضی اوقات، دستمزد اسمی(ظاهری) اندکی افزایش می‌یابد اما با این همه این افزایش، کمتر از میزان افزایش قیمت وسایل معیشت است ودرنتیجه درهمین حال نیز دستمزد واقعی باز هم کاهش می‌یابد.

دستمزد واقعی کارگران در جامعه سرمایه‌داری در هرلحظه، از خـود گرایش به‌کاهش نشان می‌دهد. مثلا به‌وسیله تورم، افزایش قیمت، افزایش

دستمزدها، بورژوازی بطور بی‌وقفه تفاوت میان دستمزد ظاهری و دستمزد واقعی را توسعه داده و به‌این ترتیب بروخامت استثمار کارگران می‌افزاید.

درچین کهن، «دستمزدها مثل لاك پشت می‌خزیدندو قیمت‌ها مثل خرگوش می‌دویدند». سلسله خانواده‌جیانگ[1] پول کاغذی راهرچه بیشتر به‌بازارمیریخت وتورم را به‌سطحی باور نکردنی میرساند. درطول ۱۲سال ۱۹۳۷تا۱۹۴۹، تعدادکل پول‌کاغذی بیش از ۱۴۰میلیاردبار ورشد قیمت‌ها ۸۵۰۰ میلیاردبار افزایش یافت. بعلت این تورم،کارگران چین کهن درمشقت‌بارترین وضعیت بسرمی بردند. قبل ازسقوط دودمان‌سلسله جیانگ، هربارکه کارگرمزددریافت میکرد «پس از دریافت دستمزد به‌بیرون می‌دویدند، اما پس ازعبور از دویا سه خیابان بزرگ، قیمت برنج دیگر سه‌بار زیاد شده بود». در چین کهن، دستمزدکارگران کاهش یافته وتعداد اشیایی که می‌توانستند خریداری کنند بازهم بیشترکاهش‌یافته بود؛ فراهم‌کردن زندگی یك خانواده بسیار دشوار بود. بعضی اوقات پس ازیك اعتصاب یا یك مبارزه، دستمزد ظاهری‌اندکی زیاد میشد اما قیمت‌ها بـا سرعت باز هم بیشتری افزایش می‌یافت؛ زندگی کارگران هرروز بدترمیشد. در چین کهن، اجاره‌خانه هـم بسیارگران بود؛ برای یك‌آلونك باید مبلغ گزافی به‌سرمایه‌دار پرداخت میگردید. مارکس و انگلس میگویند: «پس ازاینکه کارگراستثمار صاحب‌کارخانه را تحمل‌کرد ودستمزدش پرداخت گردید، بصورت طعمه‌ای برای سایراعضای بورژوازی درمی‌آید: طعمه مالك‌خانه، خرده‌فروش، وام‌دهنده وغیره وغیره»[2] «درجهان، همه‌کلاغها سیاه هستند». شیوه‌های استثمار بورژوازی اروپا در قرن ۱۹که بوسیله مارکس وانگلس افشاء شده است، مشابه شیوه‌های بورژوازی‌درچین قدیم بود.

مبارزه طبقهٔکارگرعلیه استثمارسرمایه‌داری

کاهش دستمزد واقعی کارگران، آنها را طعمهٔ گرسنگی وسرما میکند؛

۱ــ خانواده چیانکایچك، یکی ازدچهارخانواده بزرگ»که قبل ازسال ۱۹۴۹ زندگی اقتصادی وسیاسی کشور راکنترل می‌نمودند.

۲ــ مارکس وانگلس، «مانیفست حزب کمونیست». صفحهٔ ۴۲

در نتیجه بطور اجتناب ناپذیری طبقه کارگر به‌مبارزه علیه استثمار سرمایه‌داری برمیخیزد.

طبقه‌کارگر برای حفظ‌حق زندگی خود، با استثمار بیرحمانه‌بورژوازی به‌مقابله برخاسته، مبارزه اقتصادی برای افزایش دستمزدها را دامن‌می‌زند؛ این بسیارمهم است. وی می‌تواند به‌این ترتیب موقتاً از کاهش دستمزدهای واقعی جلوگیری‌کرده وهمچنین در مبارزه خویش، وحدت خود را تحکیم بخشیده آگاهی طبقاتی خود را بالا برده ومبارزه‌جویی خود را تقویت‌کند. اما نمی‌توان درباره نقش مبارزه اقتصادی زیاده از حد اغراق‌کرد. مارکس میگوید: کارگران، بعنوان طبقه «نباید فراموش‌کنندکه دراین مبارزه آنها علیه معلول‌ها و نه‌علل این معلول‌ها مبارزه میکنند،که آنها می‌توانند جلوی حرکت نزولی دستمزد واقعی را بگیرند اما نمی‌توانند جهت آن را تغییر بدهند، که ازمسکن استفاده میکنند اما نمی‌توانند بیماررا مداوا نمایند»[1]. باین طریق، طبقهٔ کارگر باید بکوشد خود را بطورکامل آزاد سازد، ونباید مطلقاً مبارزه خود را به‌مبارزه اقتصادی محدود نماید. وی باید مبارزه اقتصادی را به‌مبارزه سیاسی ارتقاء دهد، حاکمیت ارتجاعی بورژوازی را سرنگون سازد وسیستم استثمار سرمایه‌داری را نابود نماید.

اما خائنین به‌طبقهٔ‌کارگرمیگویند، «چه‌بهتر که‌کارگران منحصراً بمبارزه اقتصادی بپردازند». مطابق این‌ترهات، طبقهٔ‌کارگر نباید انقلاب قهری‌دابرای تصرف قدرت و معدوم ساختن سیستم سرمایه‌داری انجام دهد. کافیست تا دستمزد اواندکی افزایش یابد،آتیه اواندکی بهترشود تا خود راراضی احساس کند. اگراین مرتدان به‌این ترهات توسل می‌جویند برای اینست‌که می‌خواهند جنبش انقلابی پرولتاریا را در بن‌بست رفرمیسم بورژوایی اسیر ساخته وبرای ابد طبقهٔ‌کارگررا بصورت بردگان روزمزد سرمایه‌داران نگاه دارند. «به‌جای شعار محافظه‌کارانه» یك دستمزد عادلانه برای یك روزکار عادلانه»، آنها بایدروی درفش خود این شعار انقلابی را بنویسند،«نابودی کارمزدوری»[2].

۱ــ مارکس، «دستمزد، قیمت وسود» صفحه ۷۳

۲ــ مارکس «دستمزد، قیمت وسود» صفحه ۷۳

کتابهای اصلی برای مطالعه

مارکس، «سرمایه» کتاب ۱ فصل‌های ۴و۵، ۱۰و۱۷
مارکس «کارمزدوری وسرمایه»
مارکس «دستمزد، قیمت وسود»
مائوتسه‌دون، «تحلیل طبقاتی جامعه‌چین» آثارمنتخب جلد ۱
مائوتسه‌دون «انقلاب‌چین و حـزب کمونیست چین» فصل ۱ بخش ۳و فصل ۲ بخش ۴. آثارمنتخب، جلد ۲.

موضوعاتی برای تفکر:

۱) ارزش اضافی چگونه ایجاد میشود؟ چرامیگوئیم که تولیدسرمایه‌داری، تولید ارزش اضافی است؟
۲) شیوه‌های سرمایه‌داران برای استثمار وستم برکارگران چیستند؟
۳) چرا میگوئیم که دستمزد سرمایه‌داری چیزی جـز شکل قلب شده ارزش یا قیمت نیروی‌کار نیست؟
۴) چرا باید تئوری ارزش مارکس را مطالعه‌کرد؟

فصل ۵

در جامعه سرمایه‌داری،

نا برابری بطور مدام افزایش می‌یابد

انباشت سرمایه و تهیدست شدن پرولتاریا

سرمایه‌داران باکلیه وسایل به‌استخراج ارزش اضافی مطلق وارزش اضافی نسبی پرداخته واین ارزش اضافی را مجدداً به‌شکل سرمایه درآورده وبرای استثمار بکارمی گیرند؛ آنها هرروز بیشتر کارگران راموردستم واستثمار قرار می‌دهند. این‌روندکه درطی آن ارزش اضافی مجدداً به‌سرمایه تبدیل میشود **انباشت سرمایه** راتشکیل می‌دهد. تجزیه‌وتحلیل انباشت سرمایه‌می‌تواند بما بفهماندکه چرا درجامعه‌کهن سرمایه‌داران‌که هرگز بکار نمی‌پرداختندهر روزشاهد افزایش مدام ثروت خودبودند درحالیکه‌کارگرانکه هرروز بسختی بکار می‌پرداختند شاهد دشوارتر شدن بیش ازپیش شرایط زندگی خویش می‌گشتند. علاوه براین مابهتر درك خواهیم کردکه چرا ازسلب مالکیت کنندگان، سلب‌مالکیت خواهدشد؛ چرامحوسرمایه‌داری وپیروزی سوسیالیسم ناگزیر است وهیچ نیروی ارتجاعی قادر بجلوگیری ازآن نیست. رسالت بزرگ تاریخی پرولتاریا همان واژگون سازی این نظام سرمایه‌داری جنایتکار است.

انباشت سرمایه استثمار کارگران را تشدید می‌نماید

باز تولید ساده سرمایه‌داری را تحلیل کنیم و دروغ‌هایی را که وانمود می‌کنند که این سرمایه‌داران هستند که کارگران را تغذیه می‌کنند افشاء کنیم

دربالا گفتیم که انباشت‌سرمایه‌دارروندی‌است که بوسیله‌آن‌سرمایه‌داران بار دیگر ارزش اضافی استخراج شده‌را بسرمایه تبدیل می‌کنند. قبل‌ازآنکه به‌تجزیه وتحلیل انباشت‌سرمایه بپردازیم‌ببینیم که‌اگرسرمایه‌داران بجای‌تبدیل مجدد ارزش اضافی استخراج شده بسرمایه، آنرا تماماً بمصرف شخصی خود برسانند چه‌اتفاقی‌خواهدافتاد. دراین‌حالت، تولیدسرمایه‌داران نخواهد

توانست خودرا توسعه بخشیده وی قادر نخواهد بود جز به‌باز تولید ساده بپردازد.

یك سرمایه‌دار را درنظر بگیریم. وی یك‌کارخانه را باسرمایه‌ای‌معادل ۱۰۰۰۰۰ ریال باز می‌کند. ازاین سرمایه ۸۰۰۰۰ ریال آنرا برای تهیه ساختمان، مواداولیه، وسایل وماشین‌آلات صرف می‌کند. (برای ساده کردن مطلب فرض‌کنیم‌که این وسایل تولید باارزش ۸۰۰۰۰ ریال تماماً در طول یکسال بمصرف رسیده وارزش آنها تماماً به‌کالاهای تولیدشده انتقال یافته باشد)، و ۲۰۰۰۰ ریال آنرا برای خریدنیروی‌کار، مصرف می‌کند. فرض کنیم‌که نرخ‌ارزش اضافی نیزمعادل ۱۰۰٪ باشد. دریکسال ارزش‌محصولات معادل ریال ۱۲۰۰۰۰ = $۸۰۰۰۰c+۲۰۰۰۰v+۲۰۰۰۰pl$ خواهد بودکه ۲۰۰۰۰ ریال آنرا ارزش اضافی تشکیل می‌دهد. اگر یك‌سرمایه‌دار وخانواده اوتمام این ۲۰۰۰۰ ریال را به‌مصرف امورشخصی خود برسانند، در آغاز سال دوم تولید، سرمایه‌ای که در دست دارد مثل سال قبل معادل $۸۰۰۰۰c+۲۰۰۰۰v=۱۰۰۰۰۰$ خواهدبود. فرض کنیم‌که نرخ ارزش اضافی تغییرنیابد؛ دراین‌صورت ارزش‌تولیدسال‌دوم نیزهمان میزان ۱۲۰۰۰۰ ریال باقی خواهدماند. در طول تولید، مقیاس‌تولید وسیع‌تر نشده ودر همان سطح آغازکار باقی می‌ماند. این‌باز تولید باهمان مقیاس آغازکار، **بازتولید ساده** نام دارد.

بازتولید ساده سرمایه‌داری چه‌چیزی را نشان می‌دهد؟

در وهله اول این‌باز تولید اجازه می‌دهد تابطور واضح بفهمیم که در جامعه سرمایه‌داری چه‌کسی، کسانی دیگررا تغذیه می‌کند. فقط یك‌روندتولید را درنظر بگیریم. سرمایه‌دار ازسرمایه بکارانداخته برای پرداخت دستمزد استفاده‌می‌کند. کاملا بنظر میرسدکه این اوست‌که‌کارگران را نگهداری‌کرده و روزی می‌دهد. این‌دقیقاً همان چیزی است‌که تبلیغات سرمایه‌داران وانمود می‌نماید. اماکافیست که به‌روند تولید نگاه‌کنیم تا این دروغ سرمایه‌داران بفوریت آشکارشود. دستمزد، فقط یك‌بخش از ارزشی است‌که بوسیله خود کارگران درطول روند تولیدایجاد میشود. در ارزشی‌که جدیداً ایجادمیشود نه فقط ارزشی وجود داردکه به‌کارگر اجازه زندگی وجبران نیروی کارش

را می‌دهد بلکه همچنین ارزشی وجود داردکه به‌سرمایه‌دار اجـازه می‌دهد امرارمعاش کرده واز یك‌زندگی پراز خوشی ولذت برخوردار باشد. بهمین دلیل است که این‌سرمایه‌داران نیستند که‌به‌کارگران روزی می‌دهند، بلکه‌کاملا بعکس این‌کارگران هستند که زندگی سرمایه‌داران را تأمین می‌نمایند.

بعلاوه، روند بازتولیدساده‌بما اجازه می‌دهد بفهمیم که سرمایه سرمایه‌داران همواره ازتبدیل ارزش اضافی حاصل میشود. مثال گذشته را باردیگر درنظربگیریم؛ این سرمایه‌دارکه درآغازکار یك‌سرمایه ۱۰۰۰۰۰ ریالی را دراختیار داشت هرسال ۲۰۰۰۰ ریال را به‌مصرف شخصی خویش میرساند. به‌این‌ترتیب درطول ۵سال وی تمام‌سرمایه اولیه خودراکه معادل ۱۰۰۰۰۰ ریـال بوده خورده است. اما بکمك بازتـولید ساده پس از ۵ سال دارای سرمایه‌ای معادل ۱۰۰۰۰۰ ریال می‌باشد. این ۱۰۰۰۰۰ ریال سرمایه دیگر همان سرمایه اولیه نیست بلکه مبلغ ارزش اضافی استکـه پس از ۵ سال بوسیله سرمایه‌دار استخراج شده‌است.

مارکس گفته است: «باتجرید از هرگونه انباشت، بازتولید ساده نیز دیر یازود برای تبدیل تمام سرمایه بکارافتاده به‌سرمایه انباشت شده یا بـه ارزش اضافی تبدیل شده به‌سرمایه،کافی خواهد بود»[۱]. بنابراین‌کاملا صحیح است‌که طبقه‌کارگر پس‌از تصرف قدرت، بورژوازی را ازتمام وسایل تولید محروم‌کرده واین وسایل را به‌دولت پـرولتاریا بازگرداند، زیرا سرمـایه سرمایه‌داران ازتبدیل ارزش اضافی ایجادشده بوسیله‌کارگران حاصل میشود. این سرمایه ناشی از مصادره ثروت‌هـای ایجاد شده بوسیله نسل‌هـای پیاپی کارگران است.

سرانجام، باکمك‌روند بازتولیدساده می‌توان مشاهده‌کردکه بازتولید سرمایه‌داری نه‌فقط انواع‌کالاهارا ایجادمیکند بلکه همچنین مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را مجدداً تولید می‌نماید. درطی‌بازتولید،کارگران بدون‌وقفه به تولید سرمایه متغیرکه اجازهٔ خرید مجدد نیروی‌کار را می‌دهد و نیز به‌تولید ارزش اضافی‌که به‌سرمایه‌دار امکان زندگی وحفظ سرمایه اولیه‌اش را مـی-

۱ــ مارکس: «سرمایه» E.S. کتاب ۱. جلد۳ ص ۱۳

بخشد اشتغال دارند. درانتهای روندتولید، کارگر بصورت یك‌کارکننده روز مزد درمی‌آید که هیچ‌چیز در دست نداشته وسرمایه‌دار همواره هرآنچیزی‌را که برای استثمار کارگر ضروری است درتصرف دارد.

بازتولید درمقیاس وسیع سرمایه برای‌استخراج ارزش اضافی هرچه‌بیشتر صورت می‌گیرد.

دربالا فرض‌کردیم که سرمایه‌دار تمام ارزش اضافی را برای مصرف شخصی‌خویش خرج میکندوبدین‌ترتیب، بازتولید فقط درمقیاس‌اولیه‌می‌تواند تکرارگردد. اما بازتولید ساده خصلت مشخصه‌تولید سرمایه‌داری نیست.

خصلت مشخصه تولید سرمایه‌داری، **بازتولید وسیع** است.

برای انجام بازتولید درمقیاس وسیع، سرمایه‌دار نباید تمام ارزش اضافی استخراج شده را برای مصرف شخصی خودصرف‌کند، بلکه باید یك‌بخش از آنرا نگهداشته وآنرا مجدداً تبدیل به‌سرمایه برای خریدماشین‌های جدید، وسایل وتجهیزات تازه واستخدام کارگران جدید بنماید: فقط بااین‌طریق است‌که وی‌قادر خواهدبود مقیاس تولید را توسعه داده وبازتولید وسیع‌را عملی سازد.

سرمایه یك‌سرمایه‌دار را، وقتیکه وی خودرا به‌عرصه تولید واردمیکند درنظر بگیریم. فرض‌کنیم سرمایه وی معادل ۱۰۰۰۰۰ ریال است‌که ازاین میزان ۸۰۰۰۰ ریال سرمایه ثابت، ۲۰۰۰۰ ریال سرمایه متغیربوده نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ است. درپایان روند تولید، ارزش محصولات معادل $۸۰۰۰۰c + ۲۰۰۰۰v + ۲۰۰۰۰pl = ۱۲۰۰۰۰$ خواهد بود. باز هم فرض‌کنیم‌که سرمایه‌دار نصف ۲۰۰۰۰ ریال ارزش اضافی‌را صرف‌مخارج شخصی‌کرده و نصف دیگر را به‌انباشت اختصاص داده، مجدداً به سرمایه تبدیل می‌نماید. اگرنسبت میان‌سرمایه ثابت‌وسرمایه متغیر بهمان‌نسبت موجود درسرمایه اولیه باقی بماند در سرمایه جدید ۱۰۰۰۰ ریالی سرمایه ثابت جدیداً اضافه شده ۸۰۰۰ ریال، سرمایه متغیرجدیداً اضافه شده ۲۰۰۰ریال خواهد بود. درسال دوم، میزان‌کل سرمایه به ۱۱۰۰۰۰ ریال بالغ خواهد گردیدکه ترکیب آن بصورت زیراست. $۸۸۰۰۰c + ۲۲۰۰۰v$ اگر نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ باقی بماند درسال دوم ارزش محصول معادل:

ریال pl ۱۳۲۰۰۰ = ۲۲۰۰۰ + v ۲۲۰۰۰ + c ۸۸۰۰۰ خواهد بود. اگر این ارزش محصول را با ارزش محصول سال اول مقایسه کنیم مشاهده میکنیم که این سرمایه‌دار، بازتولید وسیع را انجام داده‌است.

اگر بازتولید وسیع سرمایه‌اری را درنظربگیریم، می‌توان مشاهده‌کرد که‌این بازتولید فقط براثر تبدیل یك‌بخش ازارزش اضافی به‌سرمایه، امکان پذیر است. دربازتولید ساده باید مدت معینی را صبرکرد تا مشاهده نمودکه سرمایه بکار افتاده بوسیله سرمایه‌درا ازتبدیل ارزش اضافی ناشی میشود؛ اما در بازتولید وسیع، سرمایه اضافی آشکارا ازهمان آغازبعنوان محصول تبدیل ارزش اضافی پدیدار است.

چرا سرمایه‌دار بجای اینکه همه ارزش اضافـی را بمصرف شخصی خود برساند به‌انباشت‌سرمایه دست میزند؟ برخی‌اقتصاددانان بورژوا انباشت سرمایه‌را بعنوان‌تظاهریك‌خاصیت «پرهیزکارانه» سرمایه‌داران معرفی میکنند، گویی که سرمایه‌داران بخاطرمنافع تمام جامعه به این انباشت دست می‌زنند و گویی برمیل مصرف خود بخاطرتوسعه مقیاس تولید سرپوش میگذارند.

مارکس ماهیت «پرهیزکاری» سرمایه‌داران را افشاء‌کـرده است. وی خاطرنشان‌کرده‌است که‌سرمایه‌دار «تابع حرص کورکورانه‌اش درجهت‌کسب سود می‌باشد»[۱]. حرصی که سرمایه‌دار برای ارزش اضافی نشان می‌دهد حد ومرزی ندارد: فقط با انباشت بدون وقفه سرمایه، باافزایش بدون وقفه رقـم سرمایه، وبا توسعه بدون‌وقفه تولیداست که می‌توان ارزش اضافی را افزون ساخت. درعین‌حال، رقابت نیز سرمایه‌داران را به‌انباشت سرمایه مجبور می نماید. سرمایه‌داری که سرمایه‌اش بیشتراست می‌تواند وسایل‌کار تهیه‌کـرده، مواداولیه خریداری کند وتکنیك‌های جدیدی را درخدمت بگیرد ویك‌موقعیت ممتازکسب کند. بنابراین وی‌دارای امکانات بیشتری برای افزایش بارآوری وکاهش زمان‌کار انفرادی، برای تولید یك‌محصول، بمیزان‌کمتراززمـان کار اجتماعاً لازم بوده ودر رقابت ازامکان پیروزی بیشتری برخوردار است.

درحالت معکوس، وی بوسیله رقابت مغلوب شده وبصورت یك طعمه

---

۱ ــ مارکس «سرمایه» انتشارات سوسیال. کتاب ۱ جلد۳ ص۳۲

کوچك. ماهی کوچکی که بوسیله کوسه‌های بزرگ بلعیده میشود درمی‌آید. رقابت هر سرمایه‌دار را تحت‌فشار قرارمی‌دهد. در رقابت، هراس ازشکست وورشکستگی، سرمایه‌داران‌را مجبورمیکند که برای تقویت توان‌رقابت‌خویش. تاحد ممکن سرمایه انباشت نمایند. «رقابت، قوانین مسلط تولیدسرمایه‌داری را بعنوان قوانین جبری خارجی، به‌هر سرمایه‌دار تحمیل میکند. رقابت به‌او اجازه نمی‌دهد سرمایه خودرابدون افرایش دادن آن حفظ کند وادامه‌افزایش سرمایه فقط بکمك یك انباشت تدریجی ممکن است».[1]

بنابراین بطور وضوح آشکارمی‌شود که این نه چند صفت «خیرخواهانه» بلکه حرص و ولع و هراس است که سرمایه‌داران رابسوی تبدیل مجددیك بخش ازارزش اضافی استخراج شده ازقبل‌کارگران به‌سرمایه، سوق میدهد هرچه سرمایه‌داران بیشتر آنهارا استثمارکنند. انباشت سرمایه نیز بزرگتر است. هرچقدرانباشت سرمایه بیشتراست سرمایه‌داران بیشتر قادرند تا بنوبه خود ارزش اضافی استخراج کنند. بهمین‌دلیل است که انباشت سرمایه نه‌فقط نتیجه استثمارکارگران، بلکه بعلاوه وسیله‌ای برای وخیم‌ترکردن این‌بحران‌و گسترش استثمار است.

بیکاری کارگران نتیجه انباشت سرمایه است

ارتقاء ترکیب ارگانیک سرمایه سبب طردکارگر بوسیله ماشین میشود.

انباشت سرمایه فقط افزایش میزان‌کل سرمایه‌نیست. درطول این‌روند انباشت، ترکیب سرمایه نیز می‌تواند تغییریابد. این‌امر نتایج بزرگی برای پرولتاریا در بر خواهد داشت.

ازنقطه‌نظر وسایل، **ترکیب سرمایه** بصورت‌یك **رابطه‌میان وسایل‌تولید** (ساختمانهای‌کارخانه، ماشینها و مواد اولیه) **و نیروی کار است.** میان‌کمیت وسایل تولیدی‌که بوسیله سرمایه‌دار خریداری شده و شماره کارگرانی‌که استخدام میکند رابطه معینی موجوداست: مثلا میان‌کمیت پنبه‌ای‌که هر روز

1ــ مارکس «سرمایه» انتشارات‌سوسیال، کتاب ۱، جلد۳، ص ۳۲

استعمال می‌شود وشماره دوك‌هایی که هرروز بوسیله‌کارگران نساجی تولید میشود. ضعف یاقوت این‌رابطه به‌سطح‌تکنیك تولیداجتماعی، خصلت ودرجه مکانیزه‌شدن هررشته تولیدی ونیز بدرجه مجهزبوذن تکنیکی هرمؤسسه مربوط است. بهمین‌دلیل است‌که ما این‌رابطه را **ترکیب تکنیکی سرمایه** می‌خوانیم.

همچنین می‌توان ترکیب سرمایه‌را از زاویه ارزش نیز موردبررسی قرارداد. ارزش وسایل‌تولید بعنوان سرمایه ثابت وارزش نیروی‌کار بصورت سرمایه متغیرظاهرمی‌شود. رابطه میان‌سرمایه‌ثابت وسرمایه متغیر **ترکیب ارزشی سرمایه** نامیده میشود.

میان ترکیب تکنیکی سرمایه وترکیب ارزشی سرمایه رابطه فشرده‌ای وجود دارد. بطورعمومی، دگرگونی درترکیب تکنیکی‌سرمایه سبب تغییر درترکیب ارزشی سرمایه می‌شود. «ماترکیب ارگانیك (آلی) سرمایه را همان ترکیب ارزشی آن میدانیم به شکلی‌که این ترکیب ارزشی به‌ترکیب تکنیکی‌وابسته باشدودرنتیجه تغییرات حاصل دراین یکی، در دیگری‌منعکس میگردد.»[1] فرمول ترکیب آلی سرمایه عبارتست از: $\frac{C}{V}$

مثالی بزنیم: یك سرمایه‌دار دارای سرمایه‌ای معادل ۱۰۰۰۰۰ ریال است‌که ۸۰۰۰۰ ریال آن سرمایه ثابت و ۲۰۰۰۰ ریال آن سرمایه متغیر است. ترکیب ارگانیك (آلی) این‌سرمایه عبارتست از $\frac{۸۰۰۰۰}{۲۰۰۰۰}=\frac{۴}{۱}$

درطول تکامل سرمایه‌داری، ترکیب آلی سرمایه نه‌ثابت است و نه تغییرناپذیر. سرمایه‌دار برای اخذ ارزش اضافی هرچه بیشتر وبرای تفوق در رقابت شدید باید وسایل‌تکنیکی مؤسسات رابهبود بخشیده، استفاده ازماشین را جایگزین‌کار یدی سازد ویا ماشین‌های‌کهنه را با ماشین‌های جدیدتعریض نماید. به‌این‌ترتیب سرمایه‌دارمجبوراست سرمایه‌ای راکه برای خرید ومرمت ماشین‌ها بکار می‌اندازد افزایش دهد. اگرماشین جایگزین‌کاردستی بشود، کارگر درهمان‌زمان‌کاربیشتری انجام داده ومواد اولیه بیشتری مصرف‌مینماید؛ سرمایه‌داران بایدسرمایه‌ای راکه وقف خریدمواداولیه می‌شود افزایش‌دهند.

۱ـ مارکس. کاپیتال. کتاب ۱. جلد۳ ص ۵۴

به‌این‌دلیل‌در روند بدون‌وقفه انباشت‌سرمایه، سهم سرمایه ثابت در کل‌سرمایه بیش از پیش بزرگ میشود، درحالیکه سهم سرمایه متغیر بیش از پیش کوچك میگردد. ترکیب آلی سرمایه مدام درحال افزایش است.

پیش شرط افزایش ترکیب آلی سرمایه عموماً رشد سرمایه منفرداست.

افزایش سرمایه دوشکل مشخص بخود میگیرد.

شکل اول، **انباشت سرمایه**است. یعنی یك‌سرمایه معین با اتکا به‌انباشت خود، میزان کل سرمایه را افزایش می‌دهد.

شکل‌دیگر، **تمرکز سرمایه**است. درطی‌رقابت، سرمایه بزرگ سرمایه‌های‌کوچك را جذب میکند و یا سرمایه‌های‌کوچکی‌که در ابتدا پراکنده بوده‌اند برای ایجاد یك‌شرکت سهامی جمع شده ویك‌سرمایه مهم‌را تشکیل میدهند. انباشت وتمرکز سرمایه ضرورتاً سبب افزایش ترکیب آلی سرمایه میگردد.

افزایش ترکیب‌آلی سرمایه ضرورتاً به‌نتایج وخیمی برای طبقه‌کارگر منجر میشود. اگر ترکیب آلی‌سرمایه تغییرنکند، انباشت سرمایه موازی با نیاز به‌نیروی‌کار، یعنی متناسب با امکانات بکارگرفتن‌کارگران، افزایش می‌یابد. اما پس‌از بالارفتن ترکیب آلی سرمایه، نتایج انباشت دیگر مثل قبل نیستند. تقاضا برای نیروی‌کار می‌تواند افزایش یابد، اما اهمیت این‌افزایش بمراتب کمتر ازافزایش سرمایه ثابت است. دربرخی حالات، می‌توانیم‌حتی شاهد تقلیل نیاز به‌نیروی کار باشیم. زیرا درآخرین تحلیل، این میزان‌کل سرمایه نیست‌که تعیین‌کننده میزان احتیاج به‌نیروی‌کاراست بلکه تعیین کنندهٔ آن، سرمایه متغیراست. بعنوان مثال، وقتیکه ترکیب آلی‌یك‌سرمایه $\frac{۴}{۱}$ است این به‌آن معنی است‌که از ۱۰۰۰ ریال، فقط ۲۰۰ ریال برای پرداخت به کارگران صرف میشود.

اگر ترکیب آلی سرمایه به $\frac{۹}{۱}$ افزایش یابد، این بمعنی آن است که از ۱۰۰۰ ریال سرمایه، فقط ۱۰۰ ریال آن صرف پرداخت به‌کارگران میشود. به‌این‌ترتیب، حتی وقتی‌که یك‌سرمایه از ۱۰۰۰۰۰ ریال، ۱۵۰۰۰۰

ریال برسد، سهم سرمایه متغیرمی‌تواند از ۲۰۰۰۰ به ۱۵۰۰۰ ریال تقلیل یابد. این نشان می‌دهدکه ارتقاء ترکیب آلی سرمایه عرضه اشتغال را کاهش داده و برای کارگران نتایج مصیبت‌باری درپیش دارد. درجامعه سرمایه‌داری، این طبقه کارگر است که ماشین‌ها را میسازد؛ اما استعمال ماشین‌ها بوسیله سرمایه‌دار تعداد بسیار زیادی ازکارگران را بیکارکرده و به‌خیابان پرتاب میکند. استعمال ماشین خیاطی بوسیله سرمایه‌داران تعداد زیادی از کارگران خیاط را بیکارکرده است؛ استعمال ماشین‌های بسته‌بندی. تعداد زیادی از کارگران بسته‌بند را به‌بیکاری کشانده است. در طول تکامل سرمایه‌داری. بیکاری افزایش‌یافته وامکانات استخدام کارگران بطور نسبی، بتدریج که تکنیك‌ها بهبود یافته وترکیب آلی سرمایه افزایش می‌یابد،کاهش می‌یابد؛ این‌پدیده اخراج‌کارگران بوسیله ماشین است.

اضافه جمعیت نسبی نتیجه اجتناب‌ناپذیر انباشت سرمایه است

افزایش ترکیب آلی‌سرمایه سبب‌تقلیل نسبی نیاز سرمایه به‌نیروی‌کار میشود. امــا در طول انباشت سرمایه عرضه نیروی‌کار بطور مطلق افزایش می‌یابد. تکامل تکنیك‌های تولید سرمایه‌داری وکاربردماشین درمقیاس وسیع، بمقدار زیادی سبب تسهیل درحرکات‌کار شده ودیگر محتاج به‌نیروی زیاد جسمانی نمی‌باشد. نتیجه‌آن ورود خیل عظیم زنان‌وکودکان به‌سپاه‌کارگران مزدبگیراست. درعین‌حال، درطی روند انباشت سرمایه، تعدادزیادی ازتولید-کنندگان کوچك کالایی وسرمایه‌داران‌کوچك دراثر رقابت ورشکست گردیده و برای گذران زندگی چاره‌ای جز فروش نیروی کار خود ندارند. تکامل سرمایه‌داری در روستا شماره زیادی از دهقانان را بسوی ورشکستگی سوق می‌دهدواینها درجستجوی‌کاری برای ادامه زندگی به‌شهرها سرازیرمیشوند. تمام اینها سبب افزایش مطلق عرضه نیروی‌کار میگردد.

به‌این ترتیب، ازیکسو نیاز به نیروی‌کار بطور نسبی کاهش می‌یابد و ازسوی دیگر عرضه‌نیروی‌کار بطورمطلق افزایش می‌یابد. درنتیجه، ضرورتاً درجامعه سرمایه‌داری یك‌ارتش قابل ملاحظه بیکاران وجود دارد که **اضافه جمعیت نسبی** راتشکیل می‌دهد.

به‌این دلیل به‌این اضافه جمعیت، اضافه جمعیت نسبی میگوئیم که‌این اضافه جمعیت فقط مازاد نسبت به‌نیازهای سرمایه می‌باشد، یعنی منظور این نیست که این اضافه جمعیت واقعاً بشکل مطلق وجود دارد و یا واقعاً این اضافه جمعیت ازمحدوده تولید اجتماعی وسایل معاش که اجازه تغذیه آن را می‌دهند فراترمیرود و یا سرانجام این مازاد جمعیت برای جامعه واقعاًزیادی است. درواقع درجهان مطلقاً نمی‌تواند مازاد جمعیت مطلق وجود داشته‌باشد زیرا انسانها نه‌فقط دارای یك دهــان برای خوردن بلکه دارای یك جفت دست برای‌ایجاد انواع ثروت‌های‌مادی نیزمی باشند. روزی که خلق‌زحمتکش سرنوشت خود را بدست گیرد، یك مبارزه عظیم را برای تولید براه خواهد انداخت وروز بروز وسایل معاش متعددتری را ایجاد خواهدکرد و زندگی وی‌روز بروز مرفه‌ترخواهد گردید.فقط درجامعه‌سرمایه‌داری است که‌کارگران به‌خیابان افکنده شده ویك مازاد جمعیت نسبی را تشکیل می‌دهند، زیراآنها حاکم برسرنوشت خود نبوده وماشین‌هایی که بوسیله آنهــا ساخته می‌شود، بوسیله سرمایه مورد استعمال قرار میگیرد. مارکس میگوید که اضافه جمعیت نسبی «قانون‌جمعیت است که مشخصه عصرسرمایه‌داری بوده ومتناسب باشیوه تولید ویژه آنست».وی‌می گوید که «انباشت،ترقی ثروت برمبنای سرمایه‌داری ضرورتاً سبب ایجاد یك اضافه جمعیت‌کارگری خواهد شد»[1]

اضافه جمعیت نسبی درجامعه‌سرمایه‌داری سه‌شکل اساسی بخودمیگیرد.

شکل اول عبارت است از **اضافه جمعیت مواج** . این اصطلاح برای نشان دادن جمعیت بیکاری بکار میرود که موقتاً از روند تولید اخــراج شده باشد. این شکل بیکاری، رایج‌ترین شکل در مراکز صنعتی است. در هنگام بحران‌ها، یا پس از بکار بستن ماشینها یا تکنولوژی جدید، یــك بخش از بیکاران ازکارخانه‌ها اخراج میشوند. اما به‌هنگام فرارسیدن دورۀ‌آغازفعالیت مجدد و یا هنگامی که صنایع تکامل می‌یابند، این بیکاران جذب شده و در کارخانه‌ها مجدداً بکار گرفته می‌شوند. فقط یك‌تعداد اندك ازکارگران‌کشور-

۱ــ مارکس «سرمایه» کتاب۱ جلد۳، ص۷۵-۷۴

های سرمایه‌داری هرگز طعم بیکاری را نچشیده‌اند. اکثریت عظیم کارگران در یك زمان معین در بیکاری بسر برده و در زمان معین دیگری کار پیدا میکنند.

شکل دوم، **اضافه جمعیت پنهان** است، یعنی اضافه جمعیت در روستا. پس از دگرگونی سرمایه‌داری درروستا وافزایش ترکیب آلی سرمایه، نیاز به‌کارگران کشاورزی بطـور بی‌وقفه کاهش می‌یابد. اما در کشاورزی، ایـن اخراج نیروی‌کار بطورمطلق صورت می گیرد. دیگر نمی‌توان مجدداً نیروی کارجذب کرد مگرازطریق آبادکردن زمین‌های جدید. در میان‌کارگرانی کـه بوسیله کشاورزان سرمایه‌دار اخراج‌شده‌اند برخی بسوی شهرهاسرازیرمیشوند وبرخی دیگریك زندگی بسیار نامطمئن را، بـا نگهداری وکشت یك قطعه کوچك زمین وانجام‌کار روزمزدی، میگذرانند. ظاهراً چنین بنظرمیرسد که آنها درحالت بیکاری‌بسر نمی‌برند، اما درواقع، ازنظرتولیدکشاورزی آنهااضافی بوده وبهمین دلیل است که این مورد را اضافه جمعیت پنهان می‌نامیم.

شکل سوم، **اضافه جمعیت راکد** است. اینها کسانی‌هستند که‌بکارخانگی و یا بکار اجرت بگیری می‌پردازند. هـرچند که آنها را در زمـره ارتش کارگرانی که درحال خدمت فعال هستند در نظر میگیریم، اما کار آنها بسیار ناپایداربوده وزمان‌کارشان‌طولانی‌تراست وبا اینهمه دستمزدآنهادرپائین‌ترین میزان ممکن بوده وسطح زندگی آنها پائین‌ترازمیزان متوسط سطح زندگی طبقهٔ‌کارگر قراردارد.

درجامعه‌سرمایه‌داری علاوه براین‌سه‌نوع اضافه جمعیت نسبی، توده‌های کثیری بینوایان وجود دارد که از راه صدقه یاگدایی زندگی میکنند. درمیان آنها، کسانی وجود دارد که قدرت‌کارکردن را از دست داده‌اند، مثل پیران. ضعفا، بیماران، معلولین، یتیمان، ولگردان وغیره. آنها نشان‌دهنده بینواترین قشراضافه جمعیت بوده وزندگی آنها ازهمه مشقت بارتراست.

اضافه جمعیت نسبی نتیجه اجتناب‌ناپذیر انباشت سرمایه است. درعین حال این پدیده بنوبه خود به‌اهرم انباشت سرمایه تبدیل می‌شود تا جایی که یکی از شرایط وجود و تکامل شیوه تـولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. سرمایه‌داران ازبیکاری‌کارگران به‌عنوان یك «آتو» برای تحکیم ستم‌واستثمار کارگران شاغل استفاده میکنند. اغلب می‌توان این سخن بی‌رحمانه راازدهان

سرمایه‌داران شنیدکه «اگرپیداکردن صدتایی سگ دشوار است، اما پیدا کردن صد کارگرآسان است». چرا سرمایه‌داران می‌توانند بخود اجازه این جسارت را بدهند؟ فقط به‌این دلیل که درپشت درهای‌کارخانه، هزاران‌هزار کارگر بیکاروجود دارد وسرمایه‌دار قادر است‌کسانی راکه در درون کارخانه کار میکنند تهدیدکرده و دستمزد آنها را کاهش دهد. درعین حال، اقتصاد سرمایه‌داری درحالت رقابت وآنارشی (هرج ومرج)که برتولید حاکم‌است تکامل می‌یابد. تولید سرمایه‌داری بشکل جهش‌وار کاهش یافته و یا توسعه می‌یابد. وقتی‌تولید ناگهان‌افزایش می‌یابد، احتیاجات سرمایه به‌کارنمیتواند فقط بوسیله رشد وافزایش طبیعی نیروی‌کارپاسخ گفته شود. سرمایه‌داران‌باید در جستجوی یك «منبع ذخیره» نیروی کار باشند. اضافه جمعیت نسبی دقیقاً یك «منبع ذخیره» ازاین نوع است. به‌این معنی، ما ارتش ذخیره صنعتی‌را، ارتش ذخیره جامعه سرمایه‌داری می‌نامیم. وجود این ارتش برای وجود و تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیراست.

«تئوری جمعیت» مالتوس یك تز ارتجاعی است که برای دفاع از آرمان سرمایه‌داری اختراع شده است.

درجامعه سرمایه‌داری، ارتش بیکاران دریك مقیاس وسیع وجود دارد. این ارتش ازیکطرف برای بورژوازی یك‌چیز «خوب» است زیرادرخدمت استثمار قرارمیگیرد، اما از سوی دیگر‌اسباب شرمندگی است زیرا این کشورهای به‌اصطلاح متمدن را بکشورهای «بربر» تبدیل میکند. برخی تئوریسین‌های درخدمت بورژوازی با بدردآوردن سرخود موفق شده‌اند از مغزخود تئوری‌های بی‌پایه‌ای را برای دفاع از بورژوازی استخراج‌کنند. «تئوری جمعیت» که در اوایل قرن ۱۹ بوسیله اقتصاددان عامی انگلیسی «مالتوس» عنوان شد یکی ازاین تئوری‌های بی‌پایه است.

ایده‌ای راکه مالتوس تکامل داد وسبب شهرت رقت‌بار او را فراهم کرد عبارت از اینست‌که جمعیت بشکل تصاعد هندسی (۸۰۰۰و ۴ و ۲ و ۱) رشد میکند درحالیکه‌وسایل معاش برحسب تصاعدحسابی(۴۰۰۰۰و۳و۲و۱) رشد میکند. بنظر او این عامل علت بنیادی اضافه جمعیت ، بیکاری توده‌های

مردم و فقر است. این طرز ارائه چیزها آشکارا درخدمت پنهان کردن این نظریه است که: بیکاری و فقر نه جنایات نظام سرمایه‌داری بلکه نتیجه قوانین طبیعی هستند. مطابق تئوری مالتوس، جنگ‌ها و بیماریهای واگیر برای جامعه انسانی مفیدند زیرا تعداد زیادی از انسانها میمیرند و این امر اضافه جمعیت را تخفیف داده و اجازه میدهد تا رشد جمعیت بـا رشد وسایل معاش تناسب پیدا کند. واقعیات، صریح‌اند. تئوری بی‌نهایت ارتجاعی مالتوس برسرپا باقی نمی‌ماند. این علم دروغین رشد جمعیت مطابق تصاعد هندسی ورشد وسایل معاش مطابق تصاعد حسابی ازکجا اختراع شده است؟

دراصل، مالتوس مبنای نرخ رشد جمعیت را نرخ رشد جمعیت امریکا دریک مدت زمان معین ومبنای نرخ رشد وسایل معاش را نرخ رشد تولید غلات در فرانسه درطول زمان معین قرارداد. اما تجزیه وتحلیل علمی داده‌های آماری، سرهم بندیهای مالتوس را آشکار ساخته است. دراین عصر، رشد بی‌سابقه جمعیت آمریکا نه‌ناشی از ازدیاد طبیعی جمعیت بلکه عمدتاً ناشی ازمهاجرت بود. درمورد تولید غلات درفرانسه هم باید گفت که اگرآنرا با رشدجمعیت درفرانسه ونه با رشد جمعیت در امریکا مقایسه‌کنیم نه‌تنها از آن‌کمتر نیست بلکه ازآن هم فراترمیرود. درسال ۱۷۶۰، جمعیت فرانسه ۲۱ میلیون بوده ومقدار متوسط غله برای هرنفر ۴۵۰ لیتربوده است. ۸۰سال بعد، یعنی درسال ۱۸۴۰جمعیت فرانسه به۳۴میلیون بالغ شدیعنی بمیزان ۰/۶۲ افزایش یافت اما تولید غلات بازهم با سرعت بیشتری افزایش یافت زیرا درسال ۱۸۴۰ میزان متوسط غلات برای هرنفر۸۳۲ لیتربـود و افزایشی معادل ۰/۸۵ را نشان می‌داد. اسناد ومدارك مشابه مربوط به‌تعداد زیادی ازکشورهای سرمایه‌داری نیزمی‌تواند ثابت کندکه جمعیت سریع‌ترازوسایل معاش رشد نکـرده بلکه کاملا بعکس وسایل معاش ازجمعیت سریع‌ترشد میکنند. بااینهمه،علیرغم این امر، خلق زحمتکش همواره ازهیچ چیز برخوردار نبوده و بزحمت قادر به‌گذران زندگی خویش است. مالتوس امیدوار است با ایـن به‌اصطلاح اضافه جمعیت مطلق بتواند جنایات سیستم سرمایه‌داری را توجیه‌کند.امااین رنج بیهوده است!

درچین قدیم،«تئوری جمعیت» بشکل وسیعی زهرخویش را اشاعه‌داده

بود. امپریالیست‌ها و مرتجعین گومیندان همواره تئوری جمعیت مالتوس را بعنوان سلاحی علیه انقلاب خلق چین بکار می بردند. قبل از آزادی، آنها وانمود میکردند علت اصلی بدبختی خلق چین، ازدیاد جمعیت است وجنایات امپریالیسم، فئودالیسم وسرمایه‌داری بوروکراتیک را بردوش پدیده‌های طبیعی میگذاشتند. درآستانه آزادی، آنها همچنین وانمود ساختند که جمعیت زیاده ازحد پرشماره بوده وقدرت خلقی نمی تواند این جمعیت را غذاداده، وبیش ازچندماه دوام نخواهد آورد. صدر مائو با قاطعیت این ترهات ارتجاعی را رد کرده و خاطرنشان نمود که: «مایه خوشوقتی بسیاراست که چین دارای جمعیتی پرشماره است. حتی با جمعیتی چندبار بزرگتر نیز چین بخوبی قادراست راه‌حلی پیدا کند؛ این راه‌حل، تولیداست.» «انقلاب وتولید می تواند مسئلهٔ تغذیهٔ جمعیت را حل نماید»[۱]. از زمان ساختمان چین سوسیالیستی، این تز علمی صدرمائو بوسیلهٔ پراتیک کاملا تأئید گردیده است. کشورما، تحت رهبری مشی انقلابی صدرمائو مسئلهٔ بیکاری را بسیارزود حل کرده و اقتصاد سوسیالیستی بسرعت توسعه یافته وشرایط زندگی خلق بهبود می یابد: یک‌چین بینوا و عقب‌افتاده هم‌اکنون به‌یک کشور سوسیالیستی که در آستانه رفاه قرارگرفته است تبدیل گردیده است. پیش گویی‌های امپریالیسم جاروشده‌اند.

انباشت سرمایه سبب فقیرشدن پرولتاریا میگردد

قطبی شدن میان ثروتمندان وفقرا یک قانون عمومی انباشت سرمایه‌است

انباشت سرمایه به‌نتایج کاملا متفاوتی برای پرولتاریا وبورژوازی منجر می‌شود. در طرف بورژوازی، انباشت سرمایه یک روند انباشت و تمرکز سرمایه است؛ این‌یک روند تورم‌ثروت بورژوازی است. درطرف پرولتاریا، انباشت، یک‌روند اخراج کارگربوسیله ماشین، افزایش ارتش بیکاران، تحکیم بلاوقفه استثمار کارگران شاغل و وخیم‌ترشدن مداوم شرایط زندگی مجموعه طبقه‌کارگررا تشکیل میدهد. قطبی شدن میان ثروتمندان وفقرا درطی انباشت

۱ــ مائوتسه‌دون، «ورشکستگی درک ایده‌آلیستی تاریخ» آثار، جلد۱۸ص۳۵۱

سرمایه درجامعه سرمایه‌داری مستقل از اراده افراد صورت میگیرد. در یک قطب‌جامعه، انباشت ثروت‌ودوقطب دیگرانباشت فقرصورت می گیرد.مارکس میگوید: «این همان قانون مطلق وعام انباشت سرمایه‌داری است» .

مارکس این قانون راکه دارای اهمیت بی‌نهایت زیادی است کشف کرده است. این قانون بما یاد می‌دهد که وخیم‌ترشدن شرایط زندگی وکار طبقه‌کارگراز مناسبات تولیدی سرمایه‌داری ناشی می‌شود. در سیستم سرمایه‌داری تکامل تولید نمی‌تواند به‌چیزی جزفقیرشدن پرولتاریا منجرگردد، فقیر شدنی‌که نه‌تنها نسبی است بلکه بصورت مطلق نیزوجود دارد.

تقلیل مدام سهم درآمد ملی که به‌پرولتاریا تعلق می‌گیرد سبب فقیرشدن نسبی وی می‌گردد.

درآمد ملی، مجموع تمام ارزش‌هایی است که در تمام جامعه در طی یکسال خلق می‌شوند. درجامعه سرمایه‌داری‌درآمد ملی دروهله اول بدوقسمت تقسیم می‌شود: دستمزدهایی‌که به‌کارگران تعلق میگیرد و ارزش اضافی‌که بوسیله سرمایه‌داران جذب می‌شود. تغییراتی که در روند تکامل سرمایه‌داری در توزیع درآمد ملی میان‌کارگران وسرمامه‌داران صورت میگیرد چیستند؟

درآمد ملی تماماً بوسیله‌کارگران خلق شده وبطرز بی‌وقفه‌ای در روند بازتولید وسیع افزایش می‌یابد؛ با این همه، درسیستم سرمایه‌داری، سهم ویژه پرولتاریا از درآمد ملی‌که بصورت دستمزد به‌وی تعلق می گیرد مدام کاهش یافته درحالیکه سهمی‌که به‌سرمایه‌داران، بشکل ارزش اضافی تعلق میگیرد بدون وقفه افزایش می‌یابد. این پدیده را فقیرشدن نسبی پرولتاریا می‌نامیم. مطابق آمارهای رسمی آمریکا، سهم ویژه دستمزدکارگران آمریکااز درآمد ملی در سال ۱۸۴۳ ۰/۰۴۵/۶، در سال ۱۸۶۶، ۰/۰۴۳/۵، در سال ۱۸۹۱، ۰/۰۴۲/۷ درسال ۱۹۳۸، ۰/۰۳۷ درسال ۱۹۴۵، ۰/۰۳۳/۳ ودرسال ۱۹۵۱ ۰/۰۲۹/۷ بوده است. روشن است‌که در طول انباشت سرمایه، سهم نسبی درآمدکارگران ازکاهش بازنایستاده درحالیکه تودهٔ ثروت‌های غصب شده بوسیله بورژوازی نیزمدام درحال رشد وافزایش بوده است.

۱ــ مارکس، «سرمایه» کتاب ۱. جلد۳، ص۸۷

شرایط کار و زندگی روز بروز وخیم‌تر شده و سبب فقیر شدن مطلق پرولتاریا می‌گردند.

درجامعه سرمایه‌داری، فقیرشدن پرولتاریا نه‌تنها نسبی است بلکه‌مطلق نیزهست. همانطورکه لنین می گوید «کارگر بشکل مطلق فقیرمی‌شود، یعنی‌وی واقعاً ازقبل فقیرتر می‌شود و مجبور است هنوز بشکل بدتری زندگی کند، خوراك بدتری داشته باشد واغلب بیش از گذشته به‌کم غذایی مبتلا بوده‌وهر چه بیشتردرگودال‌ها وانبارهاکپه شوند»[1].

فقیرشدن مطلق پرولتاریا عمدتاً به‌صورت‌های زیرتظاهرمیکند:

۱) **وجود یك‌خیل عظیم ازبیکاران.** کارگران کشورهای سرمایه‌داری اغلب درمعرض‌تهدید بیکاری‌قرار دارند. بمحض اینکه این‌کارگران به‌بیکاری دچار میشوند، هرگونه منبع درآمدی را از دست داده و بلافاصله درحالت بلاتکلیفی کامل و نومیدی فراوان قرار میگیرند. این یکی از معیارهای مهم وخیم شدن شرایط زندگی مادی پرولتاریاست. در ایالات متحده شماره کارگران بیکار از ۱/۱میلیون درسال ۱۹۴۵ به۲/۶۵۴ میلیون درسال۱۹۵۵ و۲/۸میلیون در۱۹۶۸ و به۵ میلیون درسال ۱۹۷۱رسیده است. در انگلستان نیزپدیده بیکاری بی‌نهایت وخیم شده است. شماره‌کارگران بیکارانگلیسی از ۵۰۰هزار درپایان سال ۱۹۵۲ به۱/۶میلیون نفردرسال ۱۹۷۲ رسیده است.

۲) **تقلیل دستمزد واقعی.** درکشورهای سرمایه‌داری،کارگرانی که‌کار میکنند نیزبرای‌گذراندن زندگی دچارمشکلات بزرگی هستند. دستمزدهای کارگران همواره پائین‌تراز ارزش نیروی‌کارآنها بوده وسبب می‌شودکه‌آنها بسختی قادرباشند یك سطح زندگی مناسب را حفظ نمایند.کارگران‌درمبارزه خود علیه سرمایه‌داران می‌توانند شاهد افزایش اندکی در دستمزد ظاهری خود باشند. اما در جامعه سرمایه‌داری‌که عموماً تورم وجود دارد افزایش ارزش پولی دستمزدها همواره از افزایش قیمت‌ها عقب می‌مانند. در واقع، دستمزد واقعی افزایش نیافته وحتی می‌تواند کاهش یابد. مثلا مطابق آمار رسمی آمریکا، دستمزدهای‌کارگران صنایع تبدیل، درفاصله دسامبر ۱۹۶۹ و دسامبر۱۹۷۰ بمیزان ۶/۲/۰٪ افزایش‌یافته اما درهمین زمان بهای محصولات

---

[1] ــ لنین. «فقیرشدن درجامعه سرمایه‌داری» آثار. جلد۱۸، ص۴۵۱

ضروری مصرفی ۰/.۵/۵ افزایش یافته است. به‌این ترتیب، دستمزد واقعی کارگران صنایع تبدیل، ۰/.۲/۹ کاهش یافته است. بعلاوه مالیات‌ها وعوارض درجامعه سرمایه‌داری بیدادکرده وامکان می‌دهد تا بخش بزرگی از درآمد خلق زحمتکش اخذ گردد. مطابق آمار رسمی آمریکا، مبلغ مالیات‌جمع‌آوری شده درایالات متحده درفاصله سی‌سال میان ۷۰ـ۱۹۴۰ تقریباً ۱۶ برابرشده است. مبلغ قروض خصوصی ۱۹۷/۸ میلیارد دلارآمریکایی درسال ۱۹۶۰، یعنی قرضی معادل ۱۱۳۳ دلارآمریکایی برای‌هر نفر بوده‌است؛ این مبلغ در پایان سال ۱۹۸۰ به ۵۵۷/۹ میلیارد دلارآمریکایی بالغ گردیده است. یعنی ۲۸۳۲ دلار برای هرآمریکایی. در سال ۱۹۷۰، خلق آمریکا بطور متوسط ۰/.۲۲/۳ از درآمد سالانه خود را برای بازپرداخت قروض و پرداخت منفعت آن صرف کرده است. تقریباً نصف درآمد سالانه وی صرف پرداخت مالیات وبازپرداخت قروض ومنفعت شده است.

۳). **شرایط زندگی نامطمئن.** کارگران کشورهای سرمایه‌داری مجبورند شرایط زندگی نامطمئن را بعلت‌کاهش دستمزد واقعی خود تحمل کنند. وخیم شدن شرایط زندگی کارگران درکشورهای سرمایه‌داری بویژه درزمینه‌مسکن عریان است. زیرا درجامعه سرمایه‌داری، تولید بشکل پرهرج ومرج صورت گرفته وتولید صنعتی وجمعیت بشکل کورکورانه‌ای تمرکز می‌یابد. تعداد اندکی از شهرها بیش ازپیش بزرگ شده درحالیکه وضع مسکن کارگران بمراتب بدتر میشود. مارکس خاطرنشان کرده است: «هراندازه که انباشت سرمایه درشهرهای صنعتی یاتجاری تسریع می‌شودوماده انسانی قابل‌استثمار شدن به‌آنها سرازیرمیشود، وضع‌مسکن‌های خلق‌الساعه‌کارگران بدترمیشود»[1].

مارکس وانگلس بارها در آثار خود از وخامت یافتن شرایط مسکن کارگران در جامعه سرمایه‌داری سخن گفته و وضع وحشتناك بیچارگان شهر بزرگ لندن را توصیف کرده‌اند. درحال حاضرشماره زاغه‌نشین‌های‌شهرهای بزرگ جهان سرمایه‌داری ازافزایش بازنمی‌ایستد. دربزرگترین شهرایالات متحده یعنی نیویورك، جمعیتی که درآلونك‌ها زندگی میکند از ۱۶۶۴۰۰

۱- مارکس، «سرمایه»، کتاب ۱ جلد ۳، ص ۱۰۳

درسال ۱۹۵۰ به ۲۵۷۲۰۰۰ درسال ۱۹۵۷ بالغ شده است. جمعیت ایالات متحده درسال ۱۹۵۹ معادل ۱۸۰ میلیون نفر بوده که از آن میان ۲۲ میلیون نفر در آلونك‌ها و ۴۴ میلیون نفر درمسکن‌های بسیار رقت‌باری زندگی می‌کردند.

آلودگی هوا، آب و تخلیه فضولات کارخانه‌ها، بصورت مصیبت‌های واقعی درآمده‌اند که وضع مسکن کارگران را وخیم‌تر کرده و سلامت آنها را بشدت بمخاطره می‌اندازند. هرقدر که شهرهای صنعتی بیشتر رشد می‌کنند، بهمان اندازه آلودگی درآنها بیشتراست. سرمایه‌دارانی که پول دارند می‌توانند در حومه شهرها، در ویلاهای پرباغ ودرخت زندگی کرده واین باز هم کارگران هستند که از شرآلودگی محیط زیست رنج می‌برند. درچند شهر بزرگ که آلودگی بسیار وخیم است، شهرنشینان هرساله مقدارزیادی هوای آلوده را تنفس می‌کنند. دراین شهرهای بزرگ، ضریب بیماریهای ریوی، برونشیت، آسم وغیره بسیاربالا بوده ومیزان مرگ ومیرنیزدرنتیجه‌آن افزایش می‌یابد. دراروپا، ایالات متحده وژاپن، کارگرانی که براثرابتلا به‌بیماریهای ریوی وسایر بیماریها کارخود را ازدست می‌دهند بیش ازپیش زیاد می‌شوند.

در مورد مداوای امراض، در آمریکا، «درب بیمارستان با دو ضربه اشکوبه بازمی‌شود، اما بیماربدون پول نمی‌تواند درآن وارد گردد» هربار که مریض می‌شوند باید یك سوم درآمد روزانه متوسط یك‌کارگر را فقط برای هزینه ثبت‌نام بپردازند؛ عمل آپاندیسیت هزینه‌ای معادل ۲ماه دستمزد یك‌کارگررا دربرداردوفقط باپس‌اندازچندین ماهه است که‌خانواده‌یك‌کارگر متوسط می‌تواند مخارج ناشی از تولد یك کودك را بپردازد. از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۲ مخارج بستری شدن درایالات متحده بطورمتوسط ۱۲/۲٪ درهرسال افزایش یافته است؛ از آنجاکه کارگران قادر به‌پرداخت هزینه‌های درمانی نیستند، بسیاری ازآنها درحالیکه مبتلا به‌بیماری هستند بکار ادامه داده و قبل ازموعد می‌میرند.

۴) **کار زیاده ازحد شدید وشرایط کار نامطمئن.** هرچقدر که‌مکانیزاسیون واتوماتیزاسیون موسسات سرمایه‌داری تکامل می‌یابد، کارگران نه‌فقط به‌تابع ماشین تبدیل می‌شوند بلکه شدت‌کار آنهانیزافزایش بسیارمی‌یابد. یك‌کارگر صنعتی اتومبیل‌سازی‌آمریکا می‌گوید: «دریونان قدیم‌وامپراتوری رم، بردگان

می‌توانستند وقتی که کشتی بر اثر باد حرکت می‌کرد اندکی در کنار پاروی خود بخوابند، اما کارگران امروز که بشکل زنجیری کار می‌کنند، حتی فرصت نفس کشیدن هم ندارند زیرا قطعات بلاوقفه می‌گذرند». سرمایه‌داران از «سیستم افزایش آهنگ کار» برای استثمار هرچه بیشتر کارگران استفاده می‌کنند؛ در ایالات‌متحده، برخی از کارگران درمدت ۸ یا ۱۰ سال قدرت کار کردن را ازدست داده و تعداد بیشتری از آنها با فرارسیدن سن ۴۰ سالگی دیگر قادر به انجام کارهای شدید نیستند. بعلت کار بسیار شدید و فقدان تدارکات ایمنی، حوادث کار پیاپی اتفاق می‌افتد. حکومت آمریکا، ناچاراست اعتراف کند که ۸۵٪ کارگران آمریکا در هرلحظه ممکن است بر اثر حادثه دراثنای کارزخمی شده ودر هرسال ۳ تا ۵ درصدکارگران ازحوادث کار مرده یازخمی میگردند. کشورهای سرمایه‌داری که درزمینه‌های علمی تکامل یافته‌تر ودرزمینه های تکنیکی «پیشرفته‌تر»ند درعین‌حال کشورهایی هستند که شرایط زندگی خود را ازفقیرشدن مدام کارگران ورفتار همواره بدتری که نسبت به کارگران انجام می‌دهند کسب می‌کنند.

برطبق تمام جنبه‌هایی که در بالا برشمردیم، می‌توان مشاهده کرد که فقیرشدن مطلق پرولتاریا در جامعه سرمایه‌داری وجود دارد. این یك واقعیت تردید ناپذیراست.

سرمایه‌داران وهمچنین نمایندگان آنها در طبقه کارگر مایلند با اتکاء به‌پدیده‌های جزیی،منطقه‌ای وقسمی، فقیرشدن مطلق‌پرولتاریا را انکارنمایند. اما این کارشدنی نیست.

مسئله فقیرشدن‌پرولتاریا باید دروهله اول ازیك نقطه‌نظرطبقاتی بررسی شود. باید صفوف طبقه کارگر را ازاین عناصر اشرافیت کارگری که بوسیله بورژوازی خریداری شده‌اند پاك کرد. یك مشت قلیل اشرافیت کارگری از بورژوازی لقمهٔ چربی دریافت کرده وسطح زندگی آنها واقعاً بهبود می‌یابد. اما این افراد دیگردرصف طبقهٔ‌کارگرنبوده بلکه خائن به‌طبقهٔ‌کارگرند.

ما همچنین باید مسئلهٔ فقیرشدن پرولتاریا را ازنقطه‌نظرتاریخی وبطور مشخص بررسی کنیم. در زمانهای متفاوت و درکشورهای متفاوت، سطوح زندگی متفاوتی وجود دارد؛ نباید بشکل ساده‌گرایانه‌ای آن‌ها را با گذشته

مقایسه نمود. در گذشته، شاهان از چراغ روغنی استفاده میکردند. امروزه اکثریت قریب به‌اتفاق کارگران از الکتریسیته استفاده می‌کنند: اگر بگوئیم که کارگران الکتریسیته دارند، پس فقیری در بین نیست و سطح زندگی کارگران امروز ازشاهان دیروز بالاتراست آیا این یك‌دروغ‌شرم‌آور نیست.

ما باید همچنین مسئله فقیرشدن پرولتاریا را ازتمام این‌جنبه‌ها مورد امتحان قراردهیم. بررسی‌درتمام جنبه‌ها به‌این معنی است‌که نباید مسئله‌سطح زندگی را دریك‌کارخانه معین، یك‌مکان ویژه و در یك‌دوره مشخص درنظر گرفت بلکه‌بایدآنرا برای تمام طبقه‌کارگر ودریك مدت طولانی مورد بررسی قرارداد. این به‌آن‌معنی‌است‌که نه‌فقط بایدزندگی‌کارگران شاغل بلکه‌زندگی کارگران بیکار یانیمه بیکار رادرنظرگرفت؛ نباید فقط بسطح زندگی‌کارگران کشورهای امپریالیستی بلکه‌بسطح‌زندگی‌کارگران مستعمرات‌نیز نظرانداخت: نباید به‌زندگی طبقه‌کارگر در یك‌دوره معین رفاه‌کاذب سرمایه‌داری، بلکه در دوره بحران‌های اقتصادی نیزتوجه‌کرد. باین‌ترتیب، می‌توان شاهد افزایش سطح زندگی‌کارگران دریك‌کارخانه معین، یك‌مکان مشخص ودریك دوره‌ویژه بود اما با اینهمه، وضع مجموع طبقه‌کارگر بطورکلی نشان دهنده فقیرشدن مداوم آنست.

پرولتاریا گورکن نظام سرمایه‌داری است

روند انباشت سرمایه، روند ثروتمند شدن بورژوازی و فقیر شدن پرولتاریاست. اما درعین‌حال روند حدت یافتن مداوم تضادهای موجودمیان نیروهای مولده و روابط تولیدی سرمایه‌داری را نیز تشکیل می‌دهد. در طی تکامل اقتصاد سرمایه‌داری، تولید فردی‌کوچك، پراکنده، مستقل و با مقیاس وسیع، به‌تولید بزرگ اجتماعی شده تکامل یافت. اجتماعی‌شدن تولیدکه در سیستم سرمایه‌داری تکامل می‌یابد دارای دوجنبه است. نخست‌آنکه‌کارخانه سرمایه‌دار معادل‌کارگاه‌کوچك پیشه‌ور فردی نیست. درکارگاه فردی، روند تولیدکالا بوسیله‌خود پیشه‌ور به‌تنهایی‌عملی‌می‌شود. درکارخانه‌های‌سرمایه‌داران، دهها، صدها وحتی هزاران‌کارگر پراکنده درکارگاهها وبخش‌های مختلف کارخانه، تحت فرمان سرمایه‌دار و نمایندگان وی، بلطف تقسیم اجتماعی کار

وهمکاری، به تولید یك کالا میپردازند. آنگاه، تقسیم اجتماعی کار روز بروز تکامل می‌یابد. تولید بیش از پیش تخصصی می‌شود، رشته‌های مختلف، مؤسسات تولیدی متفاوت که در تولید اجتماعی شرکت میکنند در بین خود دارای روابط فشرده متقابل بوده ومتقابلا بهم وابسته‌اند. تکامل تقسیم کار در کارخانه و در جامعه سبب میشود که «تولید از یك سلسله اعمال انفرادی به یك سلسله اعمال اجتماعی، و تولیدات از تولیدات فردی به تولیدات اجتماعی تبدیل گردند».[۱] ابزارهای ماشین، اتومبیل، پنبه، کفش و سایر محصولات همه تبلور کار مشترك تعداد زیادی کارگر بوده وهیچکس نمی‌تواند بگوید «این محصول کار من است».

تولید اجتماعی‌شده، اما با اینهمه وسایل تولید ومحصولات کار اجتماعی مایملك عمومی نبوده ومایملك خصوصی سرمایه‌داران را تشکیل می‌دهند. باین ترتیب میان اجتماعی شدن تولید و مالکیت خصوصی سرمایه‌داری تضادی بوجود میآید. این همان تضاد بنیادی سیستم سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بشدت به تکامل تولید بزرگ اجتماعی شده لطمه وارد می‌آورد. روابط تولیدی سرمایه‌داری بیش‌از پیش بصورت مانع در آمده وجلوی رشد نیروهای مولده را سدمی‌نمایند. فقط از طریق نابودی مالکیت خصوصی واستقرار مالکیت اشتراکی سوسیالیستی وجایگزینی روابط تولیدی سرمایه‌داری با روابط تولیدی سوسیالیستی است که می‌توان این تضاد را بطور قاطعی حل نمود. بهمین دلیل است که تخریب نظام سرمایه‌داری و تولد نظام سوسیالیستی مستقل از اراده انسان بوده و از نظر تاریخی اجتناب ناپذیرند.

امارَوند تاریخی که‌درطی آن نظام سوسیالیستی جایگزین نظام سرمایه‌داری می‌شود، خود بخودی نیست. بورژوازی، که‌حیاتش برنظام سرمایه‌داری متکی است، ناگزیر این دگرگونی اجتماعی را سدمیکند. برای تحقق این دگرگونی، یك نیروی اجتماعی که مقاومت بورژوازی را نابودکند لازم است، این نیروی اجتماعی، پرولتاریاست. پرولتاریا نماینده نیروهای مولده پیشرو بوده و در

۱ـ انگلس. آنتی‌دورینگ E.S ص ۳۰۶

تحت استثمار و ستم قرار داشته و آگاه‌ترین و انقلابی‌ترین طبقه را تشکیل میدهد. پرولتاریا، مسلح به‌مارکسیسم. بطور اجتناب ناپذیری برای واژگونی سیستم سرمایه‌داری ازجا برخواهد خاست: «تضاد میان تولید اجتماعی و تملک سرمایه‌داری بصورت تضاد آشتی ناپذیر پرولتاریا و بورژوازی پدیدار میشود».[1] پرولتاریا درطی تکامل انباشت سرمایه پخته‌تر شده صفوف خود را تحکیم می‌بخشد.

انباشت سرمایه و باز تولید وسیع تنها روندهای باز تولید وسیع ثروت‌های مادی نیستند؛ آنها همچنین روند باز تولید وسیع روابط تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند. ازیکسو، آنها بیش از پیش منجر به‌تولید سرمایه‌داران هرچه نیرومندتر می گردند وازسوی دیگر مزدبگیران بیش از پیش پرشماره‌تری را بوجود می‌آورند. بهمین دلیل است که انباشت سرمایه نه‌تنها شرایط مادی عینی نابودی سرمایه‌داری، یعنی تولید بزرگ اجتماعی شده را فراهم میکند، بلکه همچنین نابودکنندگان سرمایه‌داری یعنی پرولتاریا را نیز بوجود می‌آورد. «بورژوازی نه‌تنها سلاحی را حدادی میکند که او را هلاك خواهد کرد؛ بلکه انسانهایی که این سلاح‌ها را بکارمی گیرند، یعنی کارگران صنعتی و پرولتاریا را نیز بوجود می‌آورد»[2]. پرولتاریا همزمان باسرمایه‌داری بوجود می‌آید، وبتدریج درطی روند انباشت، آگاهی و نیرو کسب مـی‌کند. تکامل انباشت سرمایه تدریجاً صفوف پرولتاریا را توسعه بخشیده وتولید بـزرگ اجتماعی، خصلت منضبط و سازمان یافتهٔ او را تقویت مـی‌نماید. فقیر شدن پرولتاریا بطور بی‌وقفه‌ای تضادمیان بورژوازی وپرولتاریا را حدت میبخشد: پراتیك مبارزه طبقاتی و سلاح مارکسیسم از پرولتاریا از خود گذشته‌ترین، روشن‌بین‌ترین، و انقلابی‌ترین طبقه را بوجود می‌آورد.

در روند انباشت سرمایه، تکامل عظیم اجتماعی شدن تولید ضرورتاً به نقطه‌ای میرسد که دیگر پوسته سرمایه‌داری قادر به‌تحمل آن نیست؛ مارکس با اطمینان اعلام می‌دارد:

«این پوسته خردخواهدشد. عمرمالکیت‌سرمایه‌داری خاتمه یافته‌است،

۱ــ انگلس: آنتی‌دورینگ

۲ــ مارکس وانگلس. «مانیفست حزب کمونیست». ص ۴۱

سلب مالکیت کنندگان بنوبه خودسلب مالکیت می‌شوند»[۱]. سرمایه‌داری نابود شده وسوسیالیسم پیروزخواهدشد، این نتیجهٔ جبری انباشت سرمایه است.

کتابهای اصلی برای مطالعه:

مارکس: «سرمایه» کتاب ۱، بخش ۷

لنین، «فقیرشدن درجامعه سرمایه‌داری» آثارجلد ۱۸

مائوتسه‌دون «ورشکستگی درک ایده‌آلیستی تاریخ» آثار منتخب، جلد ۴

موضوعاتی برای تفکر:

۱) تجزیه و تحلیل بازتولید ساده وبازتولید وسیع سرمایه‌داری ما را بچه نتایجی راهنمایی میکند؟

۲) علل بیکاری و فقیرشدن پرولتاریا در سیستم سرمایه‌داری چیستند؟ ماهیت ارتجاعی «تئوری جمعیت» مالتوس چیست؟

۳) چرا میگوئیم که پرولتاریا گورکن سیستم سرمایه‌داری است؟

۱ــ مارکس. «سرمایه». کتاب ۱ جلد ۳ ص ۲۰۵

فصل ۶

روند حرکت سرمایه روندی است که بوسیله آن
ارزش اضافه استخراج شده و تحقق می یابد.

دوره (سیکل)، چرخش سرمایه، و بازتولید سرمایه اجتماعی

سرمایه برای اینکه بتواند تماماً نقش خود را ایفاکند باید درحرکت مداوم باشد. سرمایه از روندگردش به روند تولید گذار می‌کند ومجدداً از روند تولید به روندگردش عبور می‌کند واین مرتباً تکرار می‌شود.

در دوفصل گذشته ما موقتاً روندگردش سرمایه را بکنارگذاشتیم وفقط به بررسی روند تولید پرداختیم. در این فصل ما به مطالعه حرکت سرمایه و تضادهای درونی آن ازنقطه نظرگردش سرمایه خواهیم پرداخت.

دوره (سیکل) سرمایه از سه مرحله می‌گذرد و سه شکل بخود می‌گیرد

سه مرحلهٔ سیکل سرمایه وحدت روند تولید و روند گردش را تشکیل می‌دهند.

سرمایه درحرکت خود از سه مرحله متوالی عبور می‌کند و سه شکل، مناسب باهرمرحله به‌خود می‌گیرد. درنخستین‌مرحلهٔ حرکت سرمایه، سرمایه‌دار درآغاز یك مبلغ معین پول را خرج می‌کند و بـا این پول وسایل تولید و نیروی‌کار را ازبازارکار تهیه می‌نماید. اگر پول را با حرف A وکالاها را با حرف M و نیروی‌کار را با حرف T ووسایل تولید را بـا Mp نشان دهیم این روند را می‌توانیم به صورت زیرنشان دهیم.

```
          T
A——M <
          Mp
```

درطول این مرحله، پولی‌که در دست سرمایـه‌دار وجود دارد در آن واحد هم نقش وسیله خرید وپرداخت و هم نقش سرمایـه را اجـرا می‌کند.

سرمایه‌دار نیروی‌کار و وسایل تولید لازم را برای استخراج یك مازادکاراز کارگران، خریداری می‌کند: بدین‌ترتیب پول‌دراینجا تبدیل به **سرمایه پولی** می‌شود. این سرمایه پولی ازطریق خرید وسایل تولید ونیروی‌کار خود را به **سرمایه مولد** تبدیل می‌کند. اگر سرمایه پولی نباشد، سرمایه مولد نیز نخواهد بود و تولید ارزش اضافی نیز ممکن نیست. **وظیفه سرمایه پولی فراهم‌کردن شرایط لازم برای تولید ارزش اضافی است.**

در دومین مرحله حرکت سرمایه، سرمایه‌دار وسایل تولید و نیروی کار را با هم ترکیب می‌کند تا تولید را عملی نماید. بدین‌ترتیب، روند گردش سرمایه بدون وقفه بوده و به روند تولید وارد می‌شود. درطول این روند نیروی‌کار مصرف می‌شود، مواداولیه تغییرمی‌یابند، وسایل وتجهیزات فرسوده می‌شوند تا کمیت معینی کالا تولیدگردد. بدین‌ترتیب سرمایه مولد به**سرمایه‌کالایی** تبدیل می‌شود.

دراین مرحله: سرمایه کالایی دیگر ارزش اضافی ایجاد شده بوسیله کارگران را درخود دارد. بهمین دلیل اگر این سرمایه‌کالایی را با کالاهایی که درابتدا خریداری شده بود مقایسه کنیم نه تنها **شکل طبیعی** آن متفاوت است بلکه همچنین ارزش آن از ارزش سرمایهٔ اولیه نیزبیشتر است.

این روند را می‌توان به شکل زیرنشان داد.

$$M \langle \begin{matrix} T \\ Mp \end{matrix} \quad ...P ...M'$$

دراینجا P نشان دهنده سرمایه مولد به کارگرفته شده در روند تولید بوده ونقطه‌های قبل وبعد ازP نشان دهنده قطع شدن روندگردش و انجام شدن روند تولید است؛ M' نشان دهنده کالاهایی است‌که ارزشی اضافی را دردل خود دارند.

درطول این‌مرحله، وسایل‌تولیدونیروی‌کار نه‌تنها نقش‌عناصراساسی‌تولید بلکه همچنین‌نقش‌سرمایه‌را بازی می‌کنند. درواقع برای ایجادارزش اضافی است‌که وسایل‌تولید ونیروی‌کار دردست‌های سرمایه‌دار گردآمده‌اند. **وظیفه سرمایه مولد، تولید ارزش اضافی است.**

درمرحله سوم حرکت سرمایه، سرمایه‌دارباید‌کالاهایی‌راکه دربرگیرنده

ارزش اضافی هستند در بازار به فروش برساند. بـه کمك فروش کالاهـا، سرمایهٔ کالایی باردیگر به سرمایهٔ پولی تبدیل می‌شود. به این طریق، سرمایه به شکل پولی اصلی خود برمی گردد.

این روند را می‌توان به شکل زیرنشان داد.

$$M' - A'$$

دراینجا، 'A نشان دهنده سرمایه پولی است که مقدارآن افزایش‌یافته است. 'A در برگیرنده ارزش سرمایهٔ به کار انداخته شده بوسیله سرمایه‌دار وهمچنین ارزش اضافی ایجاد شده است. به این ترتیب 'M' — A نـه تنها همان روند تغییرحالت ارزش کالایی یعنی دگرگونی کالا به پول است، بلکه مهم‌تر ازآن نشان دهندهٔ روند تحقق‌ارزش اضافی است که بوسیله سرمایه‌دار استخراج ودردرون کالا نهفته‌است. **وظیفه‌سرمایهٔکالایی، تحقق‌ارزش‌اضافی‌است.**

سه مرحله وسه شکلی که حرکت سرمایه ازآنها عبورمی کند نشان‌دهنده آنست که سرمایه درهرکدام ازاین‌مراحل وتحت هرکدام ازاین اشکال‌دارای یك وظیفه مستقل است. پس ازانجام یك نقش معین، سرمایه وارد یك مرحله دیگر می‌شود وشکل دیگری به خود می گیرد. سرمایه‌که دراین حرکت خود دگرگونی‌های پیاپی‌را تحمل می کند نشان دهنده **سرمایه صنعتی** است. آنچه که سرمایه صنعتی نامیده میشود نه فقط شامل سرمایه صنعت، بلکه سرمایـه کشاورزی، ساختمانی، وسایررشته‌های تولید مادی است. سرمایه متناوباً تغییر شکل می‌دهد و به علاوه ازسه مرحلـه متفاوت عبورمی کند، چیزی کـه اجازه افزایش ارزش آن را می‌دهد؛ وسرانجام به نقطه حرکت اولیه خود باز می‌گردد. این‌حرکت، **سیکل (دایره) سرمایه صنعتی** را تشکیل می‌دهد. می توان روندکامل این سرمایه را به صورت زیرنشان داد:

$$A — M \begin{cases} T \\ Mp \end{cases} \;..\; P \;...\; M' — A'$$

کالا(های‌تهیه شده‌برای تولید) = M ؛ سرمـایه پولی (اولیه) = A

سرمـایه مولد = P ؛ وسایل تـولید = Mp ؛ نیروی کار = T

سرمایه‌پولی (حاصل ازفروش'M) = 'A ؛ کالا(های تولیدشده) = 'M

در طول سیکل سرمایه صنعتی، اولین و سومین مرحله، روند گردش و دومین مرحله روند تولید را تشکیل می‌دهد. دراین سه‌مرحله روند تولید یك نقش تعیین‌کننده را ایفا میکند؛ درواقع **فقط روند تولید می‌تواند ارزش اضافی ایجاد نماید،** درحالیکه در دومرحله اول وسوم فقط شکل سرمایه‌تغییر می‌یابد بدون اینکه افزایشی در ارزش آن ایجادگردد. در عین حال روند گردش نیز برای سیکل سرمایه صنعتی اجتناب‌ناپذیراست. اگر روندگردش وجود نمی‌داشت، سرمایه‌دار نه می‌توانست تولیدکند و نه ارزش اضافی را تحقق بخشد. بهمین دلیل است که سیکل سرمایه صنعتی عبارتست از وحدت روند تولید وروندگردش. دقیقاً بهمین دلیل است‌که سه‌مرحله سیکل سرمایه صنعتی باید بدون وقفه به‌دنبال هم بیاید. اگرسرمایه صنعتی درنخستین‌مرحله A — M (کالا ـ پول) به‌مانعی برخوردکند، بدون اینکه قادر به‌ایفای نقش سرمایه باشد تبدیل به‌ذخیره می‌شود؛ اگردر دومین مرحله به‌مانعی برخورد کند دراینصورت تولید ارزش اضافی نمی‌تواند صورت‌گیرد؛ اگردرمرحله سوم به‌مانعی برخوردکند در اینصورت ارزش اضافی که ایجاد شده است نمی‌تواند خود را تحقق بخشد.

سیکل سرمایه صنعتی وحدت سه سیکل را تحقق می‌بخشد.

برای اینکه سرمایه‌دار بتواند همواره ارزش اضافی استخراج نماید، باید سرمایه درحرکت دایره‌ای (سیکلی) مداوم باشد. بداین طریق، فرمول سیکل سرمایه صنعتی تا بی‌نهایت تکرار می‌شود:

۲

$$\underbrace{A-M\cdots P\cdots M'-A'}_{۱}\cdot A-M\cdots P\cdots M'-A'\cdot A-M\cdots P\cdots etc.$$

۱ ۳

فرمول بالا نشان می‌دهد که حرکت بدون وقفه سرمایه صنعتی دارای یك شکل دایره‌ای(سیکلی) واحد نیست‌بلکه واجد سه‌شکل دایره‌ای(سیکلی) است یعنی: ۱) سیکل سرمایه پولی یعنی A....A'؛ ۲) سیکل سرمایه‌مولد، P....P؛ ۳) سیکل سرمایه کالایی M'...M' برای اینکه سرمایه‌دار بتواند

حرکت مداوم سرمایه را عملی سازد باید بشکلی عمل کند که سرمایه‌اش همزمان تحت سه‌شکل وجود داشته باشد ونیز سرمایه تحت هر کدام از این اشکال مدام در حال حرکت بوده و شکل سیکل مربوطه را بخود بگیرد. به‌این ترتیب به‌عنوان مثال اگر یك سرمایه‌دار دارای سرمایه‌ای معادل ۶۰۰۰۰۰ ریال باشد باید آن را به‌سه بخش تقسیم نماید: ۲۰۰۰۰۰ ریال تحت شکل سرمایه‌پولی؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال تحت شکل سرمایه مولد؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال تحت شکل سرمایه کالایی و باید بشکلی عمل کند که این بخش‌ها متناسب باشکل مخصوص سیکل خود درحرکت دائم باشند. فقط به‌این طریق است که این سرمایه‌دارمی‌تواند زمانی که ۲۰۰۰۰۰ ریال سرمایه کالایی‌اش به‌سرمایه پولی تبدیل می‌شود در همان زمان یك سرمایه مولد ۲۰۰۰۰۰ ریالی که به‌سرمایه کالایی تبدیل میشود داشته باشد ویك سرمایه پولی ۲۰۰۰۰۰ ریالی که به‌سرمایه مولد تبدیل می‌گردد. اگراین سرمایه‌دار تمام سرمایه ۶۰۰۰۰۰ ریالی خود را فقط تحت یك شکل بکاراندازد دراینصورت نخواهدتوانست یك تولید بدون وقفه‌داشته باشد. اگرسرمایه تحت یکی ازاین سه‌شکل به‌مانعی در روند دایره‌ای(سیکلی) خود برخورد نماید، ویا حتی سیکل متوقف شود (مثلاکالاها بفروش نرسند، سرمایه کالایی نتواند به‌سرمایه پولی تبدیل شود) این به‌همه سیکل سرمایه لطمه می‌زند، حرکت سرمایه مسدود شده وسرمایه‌دار ناچار می‌شودکارخانه را بسته وتولید را متوقف نماید.

چرخش سرمایه، تولید و تحقق مداوم ارزش اضافی است

زمان تولید وزمان‌گردش، سرعت چرخش سرمایه را معین می‌کنند.

سیکل سرمایه هرگزقطع نمی‌شود بلکه مداوماً ادامه دارد. حرکت سرمایه، به‌عنوان یك‌سیکل بدون توقف، گردش سرمایه نامیده می‌شود. مارکس اظهار می‌دارد که «سیکل سرمایه، نه‌بعنوان یك مسیرمنفرد بلکه به‌عنوان روند متناوب، چرخش سرمایه نامیده می‌شود»[1].

1ـ مارکس، «سرمایه» کتاب دوم جلد۱ ص۱۴۳

چرخش سرمایه باید متوالیاً ازمرحله تولید ومرحله گـردش عبور کند. وقتی سرمایه، خود را درحیطه‌تولید می‌یابد این همان‌زمان تولید برای‌سرمایه است؛ وقتی که‌سرمایه، خود را درحیطه گردش می‌یابد، این همان زمان گردش برای سرمایه است. مجموعه این دو زمان، زمان چرخش سرمایه را تشکیل می‌دهد.

بطورکلی. زمان تولید سرمایه دربرگیرنده سه‌قسمت است:

الف) زمانی که درطی آن‌وسایل‌تولید در روند تولید شرکت‌ودخالت می‌کنند. این زمان در وهله اول زمانی است که در طی آن‌کارگران موضوع کاررا برای تبدیل آن به‌یك محصول تغییرمیدهند. این همان زمان کار است. طول این زمان‌کارعمدتاً به‌دوعامل زیربستگی دارد.

۱) **ماهیت رشته تولیدی .** مثلا یك‌نخ‌ریس می‌تواند درهرروزمقدار معینی از پنبه را بریسد. درحالیکه مثلا برای اینکه یـك کارگاه‌کشتی‌سازی بتواند یك‌کشتی بسازد ماهها وحتی سالها وقت لازم دارد: زمان‌کاردرمورد دوم بدین ترتیب طولانی‌تراز مورد نخست است.

۲) **بارآوری کاردرکارخانه.** اگرکارخانه‌هایی راکه یـك نوع جنس را تولید می‌کنند با هم مقایسه‌کنیم زمان کار بـرای ساختن یـك جنس در کارخانه‌ای‌که بارآوری کار بالاتر است زمان کوتاه‌تری خواهد بـود و در کارخانه‌ای‌که بارآوری‌کارپائین‌تراست زمان‌طولانی‌تری لازم است.دربرخی از رشته‌های تولید زمانی‌که در طی‌آن وسایل تولید در روند تولید دخالت می‌کنند علاوه برزمان‌کار، درعین حال دربرگیرنده زمانی است‌که درطی‌آن طبیعت نیزبرروی موضوع کارعمل مشخصی انجام می‌دهد. مثلا تولید شراب احتیاج به‌یك زمان تخمیردارد، چوب قبل ازآنکه روی آن‌کار صورت‌بگیرد باید مدتی خشك شود، گیاهان‌کشاورزی باید بطورطبیعی طی یك مدت معینی برویند وغیره.

ب) زمانی‌که درطی‌آن وسایل‌تولید درمحل تولید وجود دارندهرچند که روند تولید معلق مانده باشد. مثلا زمانی‌که ماشین‌ها بعلت یك خرابی، و یا مثلا درهنگام شب، متوقف شده‌اند.

ج) زمانی‌که درطی‌آن وسایل تولید، دیگر وارد حیطه تولید شده‌اند

اما هنوز در روند تولید داخل نگردیده‌اند، مثلا زمان انبارکردن مواداولیه.

ازاین قسمت‌های مختلف زمان تولید، زمان‌کار ازهمه مهم‌تراست‌زیرا تنها زمانی است که کارگران ارزش و ارزش اضافی تولید می‌کنند. بهمین دلیل است که سرمایه‌دار همواره سعی می‌کند دو زمان دیگر را کوتاه‌ترکرده وکاری بکندکه زمان تولید تا حدممکن به‌زمان‌کارنزدیك بشود: به‌این‌ترتیب، یك سرمایه معین می‌تواند در یك زمان معینی ارزش اضافی باز هم بیشتری ایجاد نماید.

زمان‌گردش سرمایه نه‌فقط شامل زمانی است که سرمایه پولی تبدیل به‌سرمایه مولد میشود، یعنی زمانی که سرمایه‌دار وسایل تولید ونیروی کار را خریداری می‌کند؛ بلکه شامل زمانی است‌که درطی آن سرمایه‌کالایی تبدیل به‌سرمایه پولی میشود یعنی زمان فروش کالاها.

طول زمان گردش سرمایه عمدتاً به‌اوضاع عـرضه و تقاضا در بازار، به‌فاصله محل تولید از بازار وبه‌امکانات حمل‌ونقل بستگی دارد.

هررشته تولیدی، هرکارخانه بطرزی متفاوت تحت تأثیراین عوامل‌قرار میگیرد: به‌همین دلیل است‌که با تغییر زمان تولید و زمان گردش هرسرمایه، زمان چرخش سرمایه نیز تغییرمیکند.

به‌این دلیـل، سرعت چرخش بـرای هرسرمایه یکسان نیست (سرعت چرخش یك سرمایه معمولا نسبت به‌یکسال محاسبه میشود). بفرض اگر زمان گردش یك سرمایه یك ماه باشد (یعنی تبدیل سرمایه پولی به‌سرمایه مولد و تبدیل سرمایه‌کالایی به‌سرمایه پولی)وزمان تولید سرمایه سه‌ماه باشددرنتیجه چرخش سرمایه درچهارماه صورت میگیرد وسرعت چرخش آن سه‌باردرسال است. بفرض اگرسرمایه‌ای در شش‌ماه بچرخد، سرعت چرخش‌آن دوبار در سال است.

بکمك تحلیل قبلی، می‌توان گفت‌که سرعت چرخش سرمایه بطورقطع بوسیله زمان تولید وزمان‌گردش سرمایه تعیین می‌شود.

ترکیب سرمایه مولد برسرعت چرخش سرمایه تأثیربسیاربزرگی دارد.

در تحلیل قبلی فرض کردیم‌که همه اجزاء سرمایه مولد همزمان به-

سرمایه‌کالایی تبدیل می‌شوند. اما درواقع، خصلت شیوه چرخش هر کدام از این سه‌جزء بسیارمتفاوت است. از این نقطه‌نظر، سرمایه مولد از دو جزء تشکیل شده است: سرمایه ثابت وسرمایه متحرك.

سرمایه ثابت بخشی ازسرمایه است که بشکل کارخـانه، وتجهیزات و ماشین‌آلات وجود دارد. شکل طبیعی این بخش ازسرمایه پس از بکارافتادن تماماً در روند تولید وارد میشود ودرچندین روند تولید قابل استفاده است. اما ارزش آن، بعلت فرسایش تدریجی ماشین‌ها، اندك اندك به‌محصولات جدیدی که تولید میشود انتقال می‌یابد. بعلت شیوه ویژه انتقال ارزش، ما این بخش ازسرمایه را سرمایه ثابت می‌نامیم. بعنوان مثال یك ماشین را به‌ارزش ۴۰۰۰۰ریال که طول عمرآن محدود به ۱۰سال باشد درنظر بگیریم. دراین صورت هرسال ۴۰۰۰ریال ازارزش سرمایه‌ای به‌محصولات تولید شده‌منتقل می‌شود. با فروش ایـن محصولات ۴۰۰۰ ریال ارزش سرمایه‌ای هـرساله به‌دست سرمایه‌دار باز میگردد. این روند انتقال فقط پس ازپایان ۱۰ سال خاتمه می‌یابد.

سرمایه متحرك بخشی از سرمایه‌است که بصورت ماده اولیه، سوخت، مواد فرعی وسرمایه‌ای که صرف خرید نیروی‌کار میشود وجود دارد.

وقتی یك روند تولید خاتمه می‌یابد، این مواد اولیه، سوخت و مواد فرعی دیگرشکل اولیه طبیعی خود را ازدست داده وارزش آنها فقط‌درطول یك روند به‌محصولات جدید منتقل میشود؛ بعلاوه وقتی محصولات به‌فروش رسید این ارزش بشکل پول تماماً بـدست سرمایه‌دار باز می‌گردد. بهمین دلیل سرمایه متحرك را سرمایه‌ای مینامیم که برای‌تهیه مواد اولیه، سوخت، و مواد فرعی بکارافتاده باشد.

این ارزش آن بخش ازسرمایه متحرك که صرف خریداری نیروی‌کار میشود نیست که‌درکالاهای **جدیداً** تولید شده وارد میشود،بلکه این‌کارکارگران است‌که به‌نوبه‌خود ارزشی معادل این بخش ازسرمایه را ایجاد می‌نماید. علیرغم ایـن ویژگی خاص، از نقطه‌نظر شیوه چرخش ارزش، آن بخش از سرمایه متحرك که صرف خریدنیروی‌کار میشود مشابه‌آن بخشی است که‌صرف خریدن مواد اولیه، سوخت، وموادفرعی‌میشود. درواقع، ارزشی‌که بوسیله

کارگران درهنگام روند تولید ایجاد شده ومعادل ارزش نیروی کار است نیز در طول یك روند تولید تماماً به‌محصولات جدید انتقال می‌یابد: بعلاوه، با فروش این محصولات، این ارزش تماماً بازمیگردد. بهمین دلیل آن بخش از سرمایه که صرف خرید نیروی کارمیشود نیز به‌سرمایه متحرك تعلق دارد.

همانطور که میبینم، مارکس سرمایه را به‌دوشیوه تقسیم میکند. درفصل مربوط به‌تولید ارزش اضافی، اومیان سرمایه ثابت وسرمایه متغیر تفاوت قایل میشود. این تمایز برمبنای نقش متفاوت هرکدام از این بخش‌های سرمایه در روند تولید ارزش اضافی است. این تمایز گذاری بما اجازه می‌دهد که بفهمیم ارزش اضافی از سرمایه متغیر بدست می‌آید: این تمایز گذاری راز استثمار کارگران بوسیله‌سرمایه‌داران را فاش می‌سازد. دراین فصل، تمایزمیان سرمایه ثابت وسرمایه متحرك ناشی ازتفاوت‌های میان‌ماهیت وشیوه‌چرخش هرکدام ازبخش‌های سرمایه است. این تمایز بما اجازه می‌دهد که در ترکیب سرمایه، عوامل متفاوتی راکه برسرعت چرخش سرمایه تأثیرمیگذارند درك کنیم.

این دوگونه تقسیم‌بندی سرمایه را می‌توان بشکل زیرنشان داد.

برطبق ماهیت وشیوه چرخش		برطبق نقش خوددر تولید ارزش اضافی
سرمایه ثابت Fix	کارخانه‌ها وساختمان‌ها و تجهیزات و ماشین‌ها ،	سرمایه ثابت Constant
سرمایه متحرك	مواد اولیه، سوخت مواد فرعی	سرمایه ثابت Constant
سرمایه متحرك	دستمزد	سرمایه متغیر

قبلا گفتیم که ارزش سرمایه ثابت متناسب با درجه فرسایش آن بتدریج به‌محصولات جدید انتقال می‌یابد. این فرسایش برمقدار بزرگی ارزش که بداین ترتیب انتقال می‌یابد ونیز برروی‌سرعت چرخش تأثیرمی گذارد. برای درك بهترخصلت‌های چرخش سرمایه ثابت، باید بازهم فرسایش سرمایه‌ثابت را مورد بررسی قراردهیم.

این فرسایش به‌علت‌هائی باماهیت متفاوت وابسته است. می‌توان آنرا به فرسایش مرئی وفرسایش نامرئی تقسیم نمود:

فرسایش مرئی در وهله اول ناشی از استعمال سرمایه ثابت در روند تولید است؛ و دروهله بعد ناشی ازتـأثیر طبیعت می‌باشد، مثل فساد چوب، زنگ زدن آهن‌وغیره. بهمین دلیل است‌که این‌نوع فرسایش، **فرسایش مادی** نیز نامیده می‌شود.

فرسایش نامرئی ازبهبود تکنیک‌های تولید ناشی میشودکه سبب‌کاهش یافتن زمان‌کار اجتماعاً لازم برای تولید همان ماشین می گردد ودرنتیجه‌سبب میشودکه ارزش سرمایه ثابت اولیه پـائین بیایـد. این فرسایش همچنین از پیدایش ماشین‌های جدید باکارآیی بیشتر نیزناشی میشودکه سبب متروك‌ماندن ماشین‌های قدیمی می گردد. این نوع فرسایش‌که سبب‌کاهش ارزش ماشین‌های قدیمی میشود، فرسایش معنوی یا فرسایش‌نامرئی نام دارد. برای‌اجتناب ازاین نوع فرسودگی نامرئی، سرمایه‌دار همیشه سعی می‌کند چرخش‌سرمایه را تسریع نموده و بهره‌کشی ازکارگران را به کمك شیوه‌هایی مثل طولانی کردن روزکار، بالابردن شدت‌کار، به‌کاربردن واحدهای سیار وغیره تشدیـد نماید تا بتواند هرچه زودتر ارزش سرمایه ثابت را بدست آورد.

ازآنجا که نه سرعت و نه زمان چرخش سرمایه ثابت وسرمایه متحرك یکسان نیست، وقتی‌که ما ازسرعت چرخش‌یك سرمایه معین صحبت می‌کنیم، عموماً منظورکل سرعت چرخش این سرمایـه است. کل سرعت چرخش یك سرمایه به‌کار افتاده مطابق با متوسط چرخش‌های هرکـدام از اجزاء متشکله این سرمایه تعیین میشود. برای محاسبه این‌سرعت چرخش‌کل، فرمول مربوطه عبارتست ازتقسیم مقدارکل چرخش‌سرمایه در یکسال برکل‌سرمایه بکارافتاده. تابلوی زیرکل چرخش مجموعه یك سرمایه بکار افتاده را ازطریق یك مثال عددی نشان می‌دهد:

مبلغ کل پس از یک چرخش درسال (مخارج تولید) برحسب ریال	تعداد چرخش‌ها دریکسال	ارزش برحسب ریال	عوامل مختلف سرمایه‌مولد
۱۰۰۰۰۰	۰/۱	۱۰۰۰/۰۰۰	**سرمایه ثابت** شامل:
۱۰۰۰۰	۰/۳	۳۰۰۰۰۰	کارخانه‌ها
۶۰۰۰۰	۰/۱	۶۰۰۰۰۰	ماشین‌ها
۳۰۰۰۰	۰/۳	۱۰۰۰۰۰	ابزارهای کوچک
۲۰۰۰۰۰۰	۴	۵۰۰۰۰۰	**سرمایه متحرک**
۲۱۰۰۰۰۰	۱/۴	۱۵۰۰۰۰۰	کل سرمایه بکارافتاده

مطابق این تابلو، نسبت مقدار کل چرخش سرمایه (مبلغ کل سرمایه چرخیده دریکسال) یعنی ۲۱۰۰۰۰۰ فرانک به‌کل سرمایه‌ای که درابتدا بکار افتاده یعنی ۱۵۰۰۰۰۰ ریال، برابرسرعت چرخش کل‌سرمایه بکارافتاده یعنی ۱/۴ بار درسال است. همچنین می‌توان مشاهده کرد که ترکیب سرمایه مولد. برسرعت چرخش سرمایه تأثیر بزرگی اعمال می‌کند. سرعت چرخش سرمایه ثابت ضعیف بوده اما سرعت چرخش سرمایه متحرك زیاد است. به همین‌دلیل است‌که هرچه نسبت سرمایه ثابت زیاد باشد، سرعت چرخش مجموعه سرمایه‌کاهش می‌یابد؛ هر چه نسبت سرمایه متحرك بالا باشد. سرعت چرخش مجموعه سرمایه زیادتراست.

سرمایه‌دار تلاش می‌کند تا برسرعت چرخش سرمایه بیافزاید وهمواره ارزش‌اضافی بیشتری استخراج‌کند.

سرعت چرخش‌سرمایه برتولید ارزش اضافی تأثیربزرگی‌دارد. تسریع چرخش سرمایه نه فقط اجازه صرفه جویی درمقدارسرمایه بکار انداخته‌شده را می‌دهد بلکه مهم‌تر ازآن، افزایش سرعت چرخش سرمایه متغیر درسرمایه متحرك را امکان پذیرساخته و بدین ترتیب ارزش اضافی بیشتری بدست

می آید. فرض کنیم که دو سرمایه‌دار هر کدام یك سرمایه متغیر معادل ۲۰۰۰۰ ریال را دارا می‌باشند و نرخ ارزش اضافی در هر دو حالت ۱۰۰٪ است. اگر چرخش سرمایه سرمایه‌دار A یکبار در یك ماه باشد میتواند در یکسال ارزش اضافی معادل ۲۴۰۰۰۰ ریال بدست آورد؛ بعکس اگر چرخش سرمایه سرمایه‌دار B یکبار در هر شش ماه صورت بگیرد، در یکسال فقط ۴۰۰۰۰ ریال ارزش اضافی بدست خواهد آورد. هرچند که نرخ ارزش اضافی برای هردوی آنها یکسان است، اما نرخ سالانه ارزش اضافی (رابطه مقدار ارزش اضافی ایجاد شده در یك سال تقسیم برمبلغ کل ارزش سرمایه متغیر بکار افتاده در یکسال) برای هردو یکسان نیست.

نرخ سالانه ارزش اضافی برای سرمایه‌دار A عبارتست از:

$$\frac{pl}{v}=\frac{۲۴۰۰۰۰}{۲۰۰۰۰}=۱۲۰۰٪$$

نرخ سالانه ارزش اضافی برای سرمایه B عبارتست از:

$$\frac{pl}{v}=\frac{۴۰۰۰۰}{۲۰۰۰۰}=۲۰۰٪$$

بهمین دلیل است که هرچند کمیت سرمایه متغیر بکار انداخته‌شده در هر دو مورد یکسان است سرعت چرخش سرمایه سرمایه‌دار A دریکسال ۶ بار از سرعت چرخش سرمایه‌دار B بیشتر است و بنا بر این ارزش اضافی که او دریکسال بدست می‌آورد نیز شش بار بیشتر است.

سرمایه‌داران همواره درصدد اختراع شیوه‌هایی برای کاهش زمان چرخش سرمایه (یعنی زمان گردش) واستخراج ارزش اضافی بازهم بیشتری ازطریق سرعت بخشیدن بیشتر به‌این چرخش هستند. برای انجام اینکار، در حیطه تولید، سرمایه‌دار می‌تواند زمان کار کارگر را طولانی‌تر کند، شدت کار را افزایش دهد، شیوه‌های تولید را بهبود بخشد تا زمان تولید را کاهش دهد. درحیطه گردش وی از تکامل و ترقی وسایل نقلیه، مخابرات، بهبود سازمان تجاری برای کاهش زمان گردش استفاده می‌نماید. درعین‌حال تضادهای ذاتی سرمایه‌داری سبب میشوند که اغلب تکامل تکنیکی بموانعی برخورد کرده و فروش کالاها بادشواری صورت بگیرد. بهمین دلیل است که بندرت اتفاق می‌افتد که

آرزوی‌سرمایه‌داران درتسریع چرخش سرمایه بتواند بدون مانع تحقق یابد.

بازتولید سرمایه‌داری درمیان تضادهای آنتاگونیستی صورت می‌گیرد

سرمایه اجتماعی مجموع سرمایه‌های فردی است

درجامعه سرمایه‌داری هزاران مؤسسه صنعتی وجود دارد. سرمایه‌فردی هرکدام از این‌کارخانه‌ها نقش یك‌سرمایه مستقل ازسایر سرمایه‌ها را ایفاء کرده و ارزش‌خویش‌را ازدیاد می‌بخشد. این سرمایه‌های فردی خودمختار، ازهمدیگر مجزا نبوده بلکه بعکس در ارتباط با همدیگر بوده و همدیگر را مشروط می‌نمایند. زیرا، هرکدام ازاین سرمایه‌های فردی برای اینکه قادر باشد ارزش خویش را زیادکند، باید با دیگر سرمایه‌ها در روندگردش‌وارد ارتباط شود. مثلاً یك نخ ریس، باید ازیکطرف با دیگرمؤسساتی که برای او وسایل تولید مثل ماشین بافندگی، پنبه وغیره فراهم می‌کنند ارتباط بگیرد و ازطرف دیگر باید با موسساتی‌که محصولات اورا مصرف می‌کنند، مثل صنایع بافندگی، برای فروش نخی‌که رشته است تماس برقرارنماید. بهمین دلیل است‌که میان‌کارخانه‌های مختلف روابط وابستگی متقابل بسیارفشرده‌ای قراردارد؛ به‌کمك این روابط ، سرمایه‌های فردی مستقل یك‌کل ارگانیك را تشکیل می‌دهند. مجموعه این‌سرمایه‌های منفردکه بهم دیگر مرتبط‌اند **سرمایه اجتماعی** را تشکیل می‌دهد؛ ومجموعه حرکت تمام این سرمایه‌ها **حرکت سرمایه اجتماعی** را می‌سازد.

پیش‌ازاین، وقتی که سیکل‌وچرخش سرمایه را بررسی‌می‌کردیم، مطلب را ازنقطه نظر یك سرمایه منفرد در نظر می‌گرفتیم: ما اساساً روند تولید و تحقق ارزش اضافی را مورد تجزیه و تحلیل قراردادیم بدون اینکه بدانیم سرمایه‌داران‌کالاهای خود را به‌کی می‌فروشند، یا وسایل تولید مختلف را از کجا تهیه می‌کنند، ویا سرمایه‌داران وکارگران وسایل مصرفی مورد نیازخود را ازکجا خریداری می‌نمایند. اماوقتی ما بازسرمایه اجتماعی‌را موردتجزیه وتحلیل قراردهیم اوضاع فرق می‌کند. در واقع، سرمایه اجتماعی همه

سرمایه‌های منفرد را دربرمی گیرد ونمی تواند منابعی راکه هنگام روند باز تولید مصرف می کنند جز ازطریق مجموعه محصول اجتماعی جایگزین‌سازد. به این ترتیب دانستن اینکه آیا این محصول اجتماعی کل، قادرست یا نه ـ واگر قادرست چگونه ـ، شکل طبیعی تمام منابع مصرف شده را درسال جایگزین‌سازد، بی‌نهایت برای‌حرکت عادی ونرمال بازتولید اجتماعی‌دارای اهمیت است. همانطورکه لنین خاطرنشان می‌سازد «اکنون مسئله بدرستی اینست که آیاکارگران و سرمایه‌داران، ازکجا وسایل‌تولید را بدست خواهند آورد؛ چگونه محصول ساخته شده خواهد توانست به تمام تقاضاها پاسخ دهد و اجازه توسعه تولید را خواهد داد. درنتیجه، دراینجا ما نه فقط با «جایگزینی ارزش بلکه همچنین با جایگزین شدن شکل طبیعی محصول سر و کارداریم.»[1] به‌این ترتیب درتجزیه وتحلیل ازبازتولید سرمایه اجتماعی، باید نه فقط جایگزینی‌ارزش‌بلکه همچنین جایگزینی‌شکل طبیعی‌را هم مطالعه‌نمود.

مارکس با روشنی‌کاملی اظهار می‌داردکه محصول اجتماعی‌کل دریک جامعه سرمایه‌داری می‌تواند ازنقطه نظرارزش به سرمایه ثابت (c) وسرمایه متغیر (v) و ارزش اضافی (pl) تقسیم شود؛ ازنقطه نظر **شکل طبیعی**، می‌توان‌آنرا متناسب با نقش‌های مختلفی‌که ابزارتولید ووسایل‌مصرفی درروند باز تولید، انجام می‌دهند، متمایز نمود.

مارکس درمجموعه تولید اجتماعی دوبخش بزرگ را متمایزمی‌سازد که متناسب با تقسیم بر مبنای شکل طبیعی محصول هستند، بخش اول: تولید وسایل تولید است، یعنی تولید ماشین، تجهیزات، مواد اولیه وغیره. بخش‌دوم تولید وسایل مصرف است یعنی تولید مواد غذایی، لباس، مواد موردمصرف وغیره. هربخش نیز بنوبه خود رشته‌های متعدد تولید را دربرمی گیرد.

شرط بنیادی لازم برای بازتولید ساده

برای ساده‌کردن مطلب، فرض براینست‌که درجامعه سرمایه‌داری فقط بورژوازی و پرولتاریا وجود دارند؛ سیکل تولید یکسال طول می کشد: ودر طول یك سیکل ارزش سرمایه ثابت تماما به محصولات جدید انتقال یافته

1 ـ لنین. «تکامل سرمایه‌داری درروسیه». فصل ۶. ص۳۳.

است؛ و نیز فرض براینست که تمام کالاها مطابق ارزش خود به فروش رفته‌اند و ارزش و بهای کالاها تغییری نمی کند و فرض اینست که تجارت خارجی وجود ندارد. دراین حالت، تحقق محصول اجتماعی کل درشرایط بـاز تولید ساده فرمول‌های زیر را بدست میدهد:

I) ۴۰۰۰۰c+۱۰۰۰۰v+۱۰۰۰۰pl=۶۰۰۰۰

II) ۲۰۰۰۰c+۵۰۰۰v +۵۰۰۰pl =۳۰۰۰۰

دراینجا فرض می کنیم که سرمایه ثـابت دربخش I معادل ۴۰۰۰۰، سرمایه متغیر ۱۰۰۰۰، ارزش اضافی ۱۰۰۰۰؛ ارزش مجموعه محصول ۶۰۰۰۰ که تحت شکل طبیعی خود یعنی وسایل تولید وجود دارد. دربخش II، سرمایه ثابت ۲۰۰۰۰، سرمایه متغیر ۵۰۰۰، ارزش اضافی ۵۰۰۰؛ ارزش مجموعه محصول ۳۰۰۰۰ که تحت شکل طبیعی خود یعنی وسایل مصرف وجوددارد.

برای اینکه بازتولید بتواند ادامه‌یابد، تمام محصولات دوبخش بزرگ باید تحقق بیابند. منظور ازتحقق یك محصول چیست؟ منظور اینست که بعداز مصرف یك شیئی، ارزش آن نه تنها بتواند جایگزین شود بلکه شکل طبیعی آن نیز باید بتواند جایگزین گردد. بزبان ساده‌تر، نه فقط باید قدرت فروش بلکه قدرت خرید هم داشت. اکنون خواهیم دیـد محصول دوبخش بزرگ چگونه تحقق می یابد.

اول ببینیم که در بخش I مبادله چگونه صورت می گیرد. دراین بخش، وقتی که دراول سال روند تولید آغاز می‌شود ارزش وسایل تولید ۴۰۰۰۰ ریال است؛ فرض کنیم که وقتی روند تولید درپایان سال خاتمه می یابد این وسایل کاملاً فرسوده ومستعمل‌شده باشند. برای اینکه بازتولید ساده بتواند درسال دوم صورت بگیرد، لازم است که وسایل تولید جدیدی بـا ارزش ۴۰۰۰۰ ریال جایگزین وسایل فرسوده بشود. سرمایه‌داران از چه منبعی غیر از مبادله متقابل کالاهای خودشان در درون این بخش می‌توانند این وسایل تولید لازم را تهیه کنند؟ زیرا این فقط بخش I است که وسایل تولید، تولید می کند. به عنوان مثال سرمایه‌داران کارگاههای کشتی‌سازی، فـولاد را از سرمایه‌داران فولاد ساز تهیه می کنند واینها بنوبـه خود ذغـال سنگ را از سرمایه‌داران فروشنده مواد سوختی تهیه می کنند وماشین‌ها را ازکارخانه سرمایه‌دارانی که

ابزار وماشین می‌سازند... به این طریق بکمك مبادلـه داخلی دربخش I، ۴۰۰۰c هم ازنظر ارزش و هم تحت شکل طبیعی خود جایگزین و جبران شده‌اند. همانطورکه مارکس می گوید «این مبادله یك شکل طبیعی سرمایـه ثابت درمقابل یك شکل طبیعی دیگرسرمایه، مبادله یك نـوع ابزارتولید در مقابل انواع دیگر ابزارتولید می باشد.»[1]

بعد نوبت به مبادله دربخش II می‌رسد. دراین بخش، وقتی که روند تولید درپایان سال‌خاتمه می‌یابد،کارگران ۵۰۰۰ ریال دستمزدی را که‌برای مصرف شخصی خودشان دریافت کرده‌اند استفاده نموده‌اند؛ سرمایه‌داران یك ارزش اضافی معادل ۵۰۰۰ ریال دراختیار دارند: درشرایط بازتولید ساده، انباشت سرمایه وجود ندارد و این‌ارزش اضافی ۵۰۰۰ ریالی صرف خرید کالاهای مصرفی خواهد شد. کارگران و سرمایـه‌داران وسایل مصرفی لازم برای خودشان را ازچه جایی غیر ازدرون بخش II تهیه خواهندکرد؟ زیرا فقط بخشII وسایل مصرف‌تولید می کند. ازمبادلات متقابلی که دردرون بخش II صورت می گیرد این نتیجه بدست می‌آیدکه محصولی که با ۵۰۰۰v و ۵۰۰۰pl نشان داده‌می‌شود تماماً ازنظرارزش وتحت‌شکل طبیعی خود تحقق یافته است.

سرانجام، درمیان این دوبخش بزرگ تولیدی نیز مبادله وجود دارد. پس‌ازدونوع مبادله‌ای که دربالا تشریح شد، دربخشIمحصولی‌معادل ۱۰۰۰v و ۱۰۰۰pl و دربخش II محصولی معادل ۲۰۰۰c بـاقی می‌ماند: این دو بخش محصول هیچکدام نمی‌توانند در بخش ویژه خود تحقق بیابند. در واقع، از نقطه نظر ارزششان، ۱۰۰۰v و ۱۰۰۰Pl بخش I باید بوسیله کارگران و سرمایه‌داران برای مصرف شخصی خودشان مـورد مصرف قرار گیرد: اما این محصول نه‌بصورت وسایل مصرف، بلکه بعکس بصورت‌وسایل تـولید وجود دارد. ازنظر ارزش خود، ۲۰۰۰c بخش II بـاید بوسیله سرمایه‌داران برای جایگزین ساختن ابزارتولید مصرف شده ومستعمل مصرف شود؛ اما این محصول بشکل وسایل تولید نبوده وبلکه بعکس بشکل وسایل مصرفی وجود دارد. این تضاد را چگونه باید حل کرد. این‌تضاد را نمیتوان

۱ــ مارکس، «سرمایه» کتاب۲. جلد۲ ص۷۶.

حل کرد مگر با مبادله میان این‌دو بخش. نتیجه این مبادله به‌صورت زیراست: کارگران وسرمایه‌داران بخش I تمام محصولات مصرفی مـوردنیاز خود را به دست می‌آورند؛ سرمایه‌داران بخش II نیز وسایل تولید لازم را برای باز تولید سال آینده بدست می‌آورند. می‌توان مبادله میان این دوبخش بزرگ را با فرمول زیر نشان داد:

I) ۴۰۰۰۰c+۱۰۰۰۰v+۱۰۰۰۰pl=۶۰۰۰۰

II) ۲۰۰۰۰c+۵۰۰۰v+۵۰۰۰pl=۳۰۰۰۰

نتیجه تمام روند مبادله نشان‌می‌دهد که درشرایط باز تولید ساده درجامعه سرمایه‌داری، یك نسبت معینی باید درمیان این‌دوبخش‌حفظ شود: یعنی‌مجموع سرمایه متغیر و ارزش اضافی بخش I باید ازنظر ارزش معادل سرمایه ثابت بخش II باشد. یعنی در مثال مـا I(۱۰۰۰۰v+۱۰۰۰۰pl) باید مساوی II(۲۰۰۰۰c) باشد. اگوچنین نسبتی میان دوبخش رعایت وحفظ نشود، باز تولید ساده نمی‌توانـد ادامه یـابـد. بهمین دلیل‌است‌کـه می گوئیم فرمول I(v+pl)=IIc شرط لازم برای تحقق محصول اجتماعی درحالت بـاز تولید ساده در رژیم سرمایه‌داری است.

شرط بنیادی ضروری برای بازتولید وسیع

می‌دانیم که ویژگی بازتولیدسرمایه‌داری، بازتولید وسیع است. برای اینکه این‌کارعملی‌شود، سرمایه‌داران نمی‌توانند تمام ارزش‌اضافی را مصرف نمایند: آنها باید به‌طور مدام یك بخش ازارزش اضافی را به سرمایه تبدیل کنند تا بتوانند مقیاس تولید را توسعه بخشند. برای این منظور، آنها بـاید یك بخش ازسرمایه الحاقی (اضافه شده) را به سرمایه ثابت تبدیل کنند تا بکمك آن وسایل تولید، ماشین‌آلات و مواد اولیه لازم برای بازتولید وسیع را خریداری‌کرده وبخش دیگری ازسرمایه را به سرمایه متغیر تبدیل نمایند تابکمك آن‌کارگران جدیدی استخدام کنند. بهمین‌دلیل است که برای اینکه بازتولید بمقیاس وسیع امکان‌پذیرباشد، ازکل محصول تولید شده دربخشI درمدت یکسال پس ازجبران وسایل تولید مصرف شده در سال بوسیله هر دو

بخش باید هنوز مقداری اضافه باقی بماند: درغیراینصورت، بازتولید در مقیاس وسیع درهیچ صورتی امکان‌پذیرنخواهد بود. این شرط را می‌توان دراین فرمول نشان داد: $I(c+v+pl) > Ic+IIc$. درهردوطرف علامت $>$ جمله Ic وجود دارد. این نشان می‌دهد که وسایل تولید مصرف شده در بخش I می‌توانند دراین بخش جایگزین بشوند. اگر این جایگزینی درونی دربخش I را کنار بگذاریم و رابطه میان دوبخش را در نظربگیریم فرمول قبلی بصورت زیر درمی‌آید $I(v+pl) > IIc$ یعنی مجموعه سرمایه متغیر و ارزش اضافی دربخش I باید بیشتر از سرمایه ثابت بخش II باشد. این شرط اولیه بازتولید سرمایه بمقیاس وسیع در رژیم سرمایه‌داری است.

اکنون به‌کمك فرمول‌ها کوشش می‌کنیم تا ازنزدیکتر ببینیم که سرانجام محصول اجتماعی درشرایط بازتولید بمقیاس وسیع، چگونه تحقق می‌یابد.

I) ۴۰۰۰۰c+۱۰۰۰۰v+۱۰۰۰۰pl=۶۰۰۰۰

II) ۱۵۰۰۰c+۷۵۰۰v+۷۵۰۰pl=۳۰۰۰۰

دراین فرض، تولید در دوبخش بزرگ در طول سال اول با عددشان داده می‌شود؛ این فرض شرط لازم زیر را دربردارد:

$$I(v+pl) > IIc \quad \text{و یا} \quad I(c+v+pl) > Ic+IIc$$

حال برای اینکه بازتولید وسیع بتواند صورت بگیرد سرمایه‌داران نمی‌توانندتمام ارزش‌اضافی‌حاصل‌ازاستثمار را بمصرف‌خودبرسانند. اگرفرض کنیم سرمایه‌داران بخش I نصف ۱۰۰۰۰pl را برای مصرف‌شخصی خود بردارند، نصف دیگرآن باید به سرمایه الحاقی تبدیل شده و به‌سرمایه اولیه با حفظ نسبت $\frac{۴}{۱}$ یعنی(۴۰۰۰۰c :۱۰۰۰۰v)، درترکیب آلی سرمایه‌اولیه اضافه گردد. بدین‌ترتیب توزیع ۱۰۰۰۰pl بصورت زیر درمی‌آید؛

۱۰۰۰۰pl <
- مصرف شخصی سرمایه‌دار ۵۰۰۰
- بمصـــرف انباشت میرسد ۵۰۰۰ <
  - ۴۰۰۰c
  - ۱۰۰۰p

می‌دانیم که سرمایه ثـابت اضافی بمقـدار ۴۰۰۰ در بخش I صرف

خریداری وسایل تولید جدید می‌شود وشکل طبیعی آن‌نیز بشکل وسایل‌تولید است. بهمین دلیل است که مبادله می‌تواند دردرون بخش I صورت گیرد.

بعکس، سرمایه متغیراضافی ۱۰۰۰ دربخشI صرف پرداخت دستمزد کارگران جدید استخدام شده می‌شود و بــه مصرف شخصی کارگران می‌رسد؛ اما شکل طبیعی آن بشکل وسایل تولید است: بهمین دلیل است که باید بــا بخش II مبادله صورت گیرد تا وسایل مصرفی بدست‌آید.

ازآنجا که شکل‌طبیعی سرمایه متغیراضافی ۱۰۰۰دربخشI بشکل‌وسایل تولید است، باید با بخش II مبادله صورت دهد: این مبادلــه شرایط لازم برای بازتولید بمقیاس وسیع را برای بخش II فراهم می‌آورد؛ اما این امر ضروری می‌سازدکه دربخش II نیز انباشت سرمایه صورت گرفته و در این بخش نیز بازتولید وسیع انجام‌گیرد تا به نیاز به وسایل مصرف برای بــاز تولید وسیع در هر دوزمینه پاسخ‌گوید. اگرفرض‌کنیم که سرمایه‌داران بخش II یك بخش ازارزش اضافی (۱۰۰۰pl) را برای‌کسب وسایل تولید در مبادله با بخش I مصرف می‌کنند، این بخش به سرمایه ثابت اضافی تبدیل می‌شود؛ بعلاوه، مطابق نسبت $\frac{۲}{۱}$ یعنی (۱۵۰۰۰c:۷۵۰۰v) درترکیب‌آلی سرمایه اولیه دربخش II، سرمایه‌داران باز ۵۰۰pl را بعنوان سرمایه متغیر اضافی بدست می‌آورند. بدین ترتیب ۷۵۰۰pl بشکل زیر توزیع می‌شود:

۷۵۰۰pl ⟨ ۶۰۰۰ مصرف شخصی‌سرمایه‌دار
۱۵۰۰ بمصرف انباشت ⟨ ۱۰۰۰c / ۵۰۰v

بدلیل این انباشت سرمایه، محصول این دوبخش بزرگ بار دیگر از نقطه نظر ارزش بشکل زیرتنظیم می‌شود:

I) (۴۰۰۰۰c+۴۰۰۰c)+(۱۰۰۰۰v+۱۰۰۰v)+ ۵۰۰۰pl=۶۰۰۰۰

II) (۱۵۰۰۰c+۱۰۰۰c)+(۷۵۰۰v+۵۰۰v)+ ۶۰۰۰pl=۳۰۰۰۰

به این ترتیب، درهر کدام از این دوبخش، بمقدار سرمایه نسبت بــه

سرمایه‌ای که درآغاز بکار افتاده اضافه شده است: بنا براین شرایط برای تضمین توسعه مقیاس تولید درسال بعد درهردوبخش بزرگ ایجاد شده‌است.

چگونه محصول دوبخش بزرگ، درشرایط بازتولید بمقیاس وسیع، تحقق می‌یابد؟

دراین حالت تحقق محصول اجتماعی نیز مشابه حالت باز تولید ساده است؛ اینکار دارای سه جنبه است: مبادله در درون بخش I، مبادله در درون بخش II، وسرانجام مبادله میان دوبخش. می‌توان آنرا چنین نشان داد:

I) ۴۰۰۰۰c+۴۰۰۰c)+(۱۰۰۰۰v+۱۰۰۰v)+
۵۰۰۰pl=۶۰۰۰۰

II) (۱۵۰۰۰c+۱۰۰۰c)+(۷۵۰۰v+۵۰۰v)+
۶۰۰۰pl=۳۰۰۰۰

بکمک مبادلات فوق، درهرکدام از دوبخش بزرگ، سرمایه نسبت به سرمایه اولیه افزایش یافته است و وقتی‌که سال دوم آغازمی‌شود ترکیب سرمایه، در دوبخش بشکل زیراست:

I) ۴۴۰۰۰c+۱۱۰۰۰v=۵۵۰۰۰

II) ۱۶۰۰۰c+۸۰۰۰v=۲۴۰۰۰

اگرفرض‌کنیم‌که درطول این سال، نرخ استثمار بازهم ۱۰۰٪ باشد درسال دوم تولید دراین دوبخش بزرگ به‌شکل زیرخواهد بود.

I) ۴۴۰۰۰c+۱۱۰۰۰v+۱۱۰۰۰pl=۶۶۰۰۰

II) ۱۶۰۰۰c+۸۰۰۰v+۸۰۰۰pl=۳۲۰۰۰

اگر آنرا با تولید درسال اول مقایسه‌کنیم می‌بینم‌که ازاین پس باز تولید وسیع تحقق می‌یابد.

تضادهای بازتولید سرمایه‌داری آنتاگونیستی هستند

بکمک تحلیل گذشته فهمیدیم که شرایط لازم برای تحقق محصول اجتماعی درحالات بازتولید ساده و بازتولید بمقیاس وسیع در رژیم سرمایه-

داری چیستند. درعین‌حال این بهیچ وجه به آن معنی نیست که این شرایط اغلب درواقعیت جامعه سرمایه‌داری وجود دارند. درحقیقت این شرایط اغلب به اختلال دچار می‌شوند. همانطور که لنین می گوید: «تئوری مجرد تحقق، یك توزیع متناسب محصول میان رشته‌های مختلف تولید سرمایه‌داری را ایجاب می کند و باید ایجاب کند. اما این بهیچ وجه بمعنی آن نیست که تئوری تحقق ناظر براینست که در جامعه سرمایه‌داری محصولات همواره بشکل متناسبی توزیع شده یا می‌توانند توزیع شوند.»[1] در واقع این امر از آنجا ناشی میشود که درجامعه سرمایه‌داری مالکیت خصوصی وسائل تولید و محصولات، وجود دارد وکل تولید اجتماعی دستخوش رقابت وهرج ومرج است. همچنین تناسب میان دوبخش بزرگ تولید اجتماعی وحتی میان دو رشته مختلف تولیدی دریك بخش اغلب ازمیان می‌رود. زیرا در جامعه سرمایه‌داری میان رشد عظیم نیروهای مولده وتقلیل نسبی تقاضای توده عظیم زحمتکش یك تضاد آنتاگونیستی وجود دارد ووسیله‌ای برای تنظیم مداوم تناسب لازم میان دو بخش بزرگ تولید اجتماعی وجود ندارد. بهمین دلیل است که بازتولید سرمایه‌داری چاره‌ای ندارد جز آنکه به موانع و مشکلات مکرر برخورد نماید. روند بازتولید سرمایه‌داری از یك سلسله تضادهای آنتاگونیستی عبورمی‌کند. وقتی این تضادها تا درجه معینی تکامل یابند بنحو اجتناب‌ناپذیری موجب ظهوریك بحران اقتصادی می گردند.

کتابهای اصلی برای مطالعه:

مارکس: سرمایه؛ جلد دوم، فصل‌های ۱، ۲، ۳، ۷، ۸، ۲۰، ۲۱

لنین: «نکاتی درمورد تئوری بازار» آثارجلد۱

موضوعاتی برای تفکر: ۱) سرمایه‌داران چگونه درطول‌سیکل چرخش‌سرمایه ارزش‌اضافی‌بیشتری استخراج کرده وتحقق میبخشند؟

۲) شرایط تحقق بازتولید سرمایه اجتماعی چیستند؟ آیا این شرایط عموماً در جامعه سرمایه‌داری وجود دارند؟ چرا؟

۱ـ لنین، «نکات جدید درباره تئوری تحقق». آثار جلد ۴ص ۷۷

فصل ۷

این، بورژوازی درمجموع خویش است که
کارگران را استثمار و سرکوب
می کند

توزیع مجدد ارزش اضافی

درجامعه سرمایه‌داری، کارگران در درون کارخانه‌ها تحت استثمار وفشار سرمایه‌داران قراردارند. اما آنها درعین حـال تحت استثمار وفشار مجموع طبقه بورژوازی (یعنی سرمایه‌داران صنعت، تجارت، بانک) و نیزطبقهٔ مالکان ارضی هستند. تمام سودهای صنایع.سودهای تجاری.سودهای بانکی،منفعت‌ها، بهرهٔ مالکانه وغیره ازاستثمارکارگران حاصل می‌شوند. اینها همه اشکال تغییرشکل یافته‌ای هستندکه ارزش اضافی بخود میگیرد. چگونه گروههای مختلف استثمارگران ارزش اضافی را تقسیم می‌کنند؟ چگونه ارزش اضافی به‌اشکال مشخصی‌مثل سود،منفعت، بهره‌مالکانه تغییرشکل می‌دهد؟ دراین فصل به‌این مباحث خواهیم پرداخت.

رقابت میان سرمایه‌داران صنعتی به‌یکسان شدن نرخ سود منجرمی‌شود

سود یك شکل تغییریافتهٔ ارزش اضافی است.

ماهیت سرمایه‌دار، عبارتست ازنشان دادن یـك حرص بی‌پایان برای ارزش اضافی. استثمار سرمایه‌دار ناشی از ارزش اضافی‌ای است‌کـه کار اضافی‌کارگران ایجاد می‌کند و این ارزش اضافی خود را مشخصاً بصورت سودی‌که به‌جیب سرمایه‌دار میرود ظاهر می‌نماید. میان سود وارزش اضافی چه‌رابطه وچه تفاوتی وجود دارد؟

میدانیم که سرمایه‌دار باید سرمایه معینی را قبل ازاستثمارکارگران بکار اندازد. یك بخش ازاین سرمایه به‌خرید وسایل تولید اختصاص داردو بخش دیگر آن صرف خرید نیروی کار می‌شود. به‌این ترتیب مجموع سرمایه در

روند تولید سرمایه‌داری وارد می‌شود. درفصل چهارم مشاهده کردیم که بخشی از سرمایه که به‌خرید وسایل تولید اختصاص دارد سرمایه ثابتی است که ارزشش در روند تولید تغییر نمی‌کند. بعکس ارزش بخشی ازسرمایه که‌برای خرید نیروی کاربکار میرود در روند تولید افزایش می‌یابد. این عمل برای سرمایه‌دار ارزش اضافی ایجاد می‌نماید. بهمین ترتیب است که ارزش‌اضافی که دراول بوسیله طبقهٔ‌کارگر ایجاد می‌شود چیزی جزیك محصول سرمایه‌متغیر نیست. اما، وقتی که سرمایه‌دار منفعتش راحساب میکند همواره ارزش‌اضافی حاصله را با سرمایه‌ای که بکار انداخته مقایسه می کند. بشکلی که‌گویی این ارزش اضافی‌محصول **تمام** سرمایه‌ای است که بکارانداخته است. بدین‌ترتیب «ارزش اضافی، که بعنوان جوانهٔ مجموع سرمایه بکار افتاده تصور می‌شود، شکل تغییریافته سود را بخود میگیرد.»[1]

ارزش اضافی به‌سود تغییرشکل می‌یابد و نرخ ارزش اضافی به‌نرخ سود تبدیل می‌شود. نرخ ارزش اضافی عبارتست ازرابطه ارزش اضافی با سرمایه متغیر که با فرمول زیرنشان داده می‌شود:

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر}} \quad \text{یا} \quad = \frac{pl}{v}$$

رابطه ارزش اضافی باکل‌سرمایه بکارافتاده نرخ‌سود را تشکیل‌میدهد. فرمول‌آن بقرارزیراست:

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کل سرمایه بکارافتاده}} \quad \text{یا} \quad = \frac{pl}{c+v}$$

تبدیل ارزش اضافی به‌سود، منشاء واقعی ارزش اضافی را مخفی می کندوچنین وانمودمی‌کندکه‌گویی سرمایه ثابت نیزمی‌تواندبرای‌سرمایه‌دار ارزش اضافی بوجود آورد. تبدیل نرخ ارزش اضافی به‌نرخ سود درجه استثمارکارگران را بوسیله سرمایه‌دارپنهان می‌سازد. مثالی بزنیم:

یك سرمایه‌داریك سرمایه ۱۰۰۰۰۰ ریالی را بکارمی‌اندازدکه درآن ۸۰۰۰۰ریال سرمایه ثابت و ۲۰۰۰۰ریال سرمایه متغیراست؛ ارزش اضافی استخراج شده بفرض ۲۰۰۰۰ریال‌درسال باشد. بنابراین نرخ ارزش‌اضافی

---

۱ ــ مارکس «سرمایه». E.S. کتاب۳ جلد۱ ص۵۶

عبارتست از : $\frac{۲۰۰۰۰}{۲۰۰۰۰} = \% ۱۰۰$

نرخ سود عبارتست از فقط: $\frac{۲۰۰۰۰}{۸۰۰۰۰ + ۲۰۰۰۰} = \% ۲۰$

نرخ سود بنا براین بسیار پائین‌تر از نرخ ارزش اضافی است. هدف سرمایه‌داران باوانمود کردن اینکه ارزش اضافی ثمره تمام سرمایه بکارافتاده است، اینست که منشاء واقعی ارزش اضافی ودرجه استثمارکارگران رامخفی نمایند.

رقابت میان سرمایه‌داران رشته‌های مختلف، سود متوسط رابوجود میآورد

رقابت برای سود، اینست ماهیت طبقه بورژوازی. سرمایه‌دار همواره امیدواراست که حداکثرسود را ازحداقل سرمایه استخراج کند. سرمایه‌داران دررقابت خود برای کسب سود هرچه‌بیشتر نه‌تنها به‌استثمار وحشیانه‌کارگران می‌پردازند بلکه میان خود نیز به‌رقابتی حاد دست می‌زنند.

باید میان رقابت بین‌کارخانه‌ها در درون یك شاخه تولید ورقابت‌میان رشته‌های مختلف تمایزقایل گردید. درحالت اول سرمایه‌دارانی که ازتکنیك‌های جدید استفاده می‌کنند در شرایط مساعدی قرار دارند: در کارخانه‌های این سرمایه‌داران‌که بارآوری‌کار، بالاست (زمان‌کارفردی اززمان‌کار اجتماعاً لازم‌کمتراست) ما با ایجاد یك ارزش اضافی مازاد روبروهستیم. این‌ارزش اضافی فوق‌العاده تبدیل به‌مافوق سودی می‌شود کــه به‌جیب سرمایه‌دارانی می‌رود که از وسایل تکنیکی پیشرفته استفاده می‌کنند. درمورد رقابت میان رشته‌های مختلف بنوبه‌خود نتایج دیگری مشاهده می‌شود: نرخ‌های سودمیان رشته‌های مختلف دارای این‌گرایش هستند تا با همدیگرمساوی شده وبه‌یك نرخ سود متوسط برسند. یك مقدار معینی از سرمایه یــك‌کمیت معینی سود ایجاد می‌کند، براین پایه است‌که سرمایه‌داران هربخش ارزش اضافی‌ایجاد شده بوسیله‌کارگران را میان خود تقسیم می‌کنند.

اکنون‌باید این مطلب را بررسی کنیم‌که چگونه رقابت میان رشته‌های مختلف سبب ایجاد تساوی نرخ سود میشود.

در جامعه سرمایه‌داری، نرخ سود برای هرکدام از رشته‌های تولید،

بعلت تفاوت در ترکیب آلی سرمایه. متفاوت است. ترکیب ارگانیك سرمایه رابطه و نسبت میان سرمایه ثابت وسرمایه متغیر است، از طرف دیگر ارزش اضافی چیزی جز نتیجه رشد سرمایه متغیر نیست. بنابراین با نرخ ارزش اضافی برابر، اگر ترکیب آلی سرمایه نسبتاً بالا باشد (سرمایه ثابت بالا وسرمایه متغیر ضعیف). یك سرمایه فقط می‌تواند یك ارزش اضافی اندك ایجاد کرده، ونرخ بهبود نسبتاً پائین خواهد بود. بعکس، اگر ترکیب آلی سرمایه نسبتاً ضعیف باشد نرخ ارزش اضافی نسبتاً بالاخواهد بود. بعنوان مثال سه شاخه صنایع زیررادرنظربگیریم: کفش سازی، پارچه‌بافی وصنایع مکانیکی. ترکیب آلی سرمایه در رشته کفش‌سازی عبارتست از $\frac{۷}{۳}$ ؛ دررشته پارچه‌بافی $\frac{۸}{۲}$ ودر رشته صنایع مکانیکی $\frac{۹}{۱}$. مبلغ سرمایه هرکدام ازاین‌سه‌رشته‌مساوی و معادل ۱۰۰۰۰۰ریال (چه ۱۰۰۰۰باشد وچه ۱۰۰۰۰۰یکسان است) ونرخ‌ارزش اضافی درهرسه مورد ۰/۱۰۰ است. برای ساده‌کردن مطلب، فرض‌کنیم که چرخش سرمایه دراین سه رشته در یکسال تمام میشود وسرمایه ثابت ارزش خود راتماماً به‌محصولاتی که دراین یکسال ساخته میشود منتقل می‌نماید. اگر نرخ ارزش اضافی ۰/۱۰۰ باشد سود معادل ۳۰۰۰۰ ریال در رشته کفش، ۲۰۰۰۰ریال در رشته‌پارچه‌بافی وفقط ۱۰۰۰۰ریال دررشته صنایع‌مکانیکی خواهد بود. در رشته کفش که ترکیب آلی سرمایه کمتر ازهمه است نرخ‌سود ۰/۳۰ است؛ دربخش صنایع مکانیکی که درآن ترکیب‌آلی سرمایه بیشتراز همه است، نرخ سود پائین‌تر از همه وفقط معادل ۰/۱۰ خواهد بود. رشته تولیدی پارچه‌بافی که در آن ترکیب آلی سرمایه متوسط است نرخ سودی معادل ۰/۲۰ بوجود می‌آورد که ازبخش کفش‌سازی پائین‌تر وازبخش‌صنایع مکانیکی بالاتراست.

درجامعه سرمایه‌داری. این وضعیت (سود نابرابربرای سرمایه‌گذاری‌های برابر) نمی‌تواند تداوم پیداکند. سرمایه‌داران همواره درصددندکه سرمایه‌های خودرا دربخش‌هایی بکاراندازندکه نرخ سود بالاترباشد. بهمین دلیل است‌که شرایطی‌که دربالا شرح داده شده باید دگرگون شود. دروهله اول برخی از سرمایه‌داران رشته صنایع مکانیکی این بخش را رهاکرده و

سرمایه خود را در رشته کفش‌سازی که نرخ سود بالاتراست سرمایه‌گذاری می‌کنند. این انتقال سرمایه‌ها سبب ایجاد یك افزایش شدید تولید در رشته کفش‌سازی خواهدشد. بدین‌ترتیب دراین‌بخش عرضه کم‌کم ازتقاضا بیشتر می‌شود وقیمت کم‌کم پائین می‌آید. ازطرف دیگر در رشته صنایع مکانیکی، تولید بتدریج کاهش می‌یابد وعرضه وسایل مکانیکی تدریجاً دیگر قادر نیست به تقاضا پاسخ گفته و قیمت این کالاها بیش‌از پیش بالا می‌رود. این انتقال سرمایه‌ها وتنوع قیمت‌ها سبب خواهد شدکه نرخ سود دررشته‌های مختلف تولیدی وسیعاً به‌سمت یکسان‌شدن گرایش یابد ویك نرخ سود متوسط بوجود آورد. نرخ متوسط سود عبارتست از رابطه میان کل‌ارزش اضافی در مقیاس جامعه وکل سرمایه اجتماعی. فرض کنیم که سه‌بخشی که در بالا ازآنها سخن گفتیم مجموعه تولید جامعه را نشان بدهد. کل ارزش اضافی درمقیاس‌جامعه ۶۰۰۰۰ وکل‌سرمایه اجتماعی ۳۰۰۰۰۰ است. به همین‌ترتیب نرخ متوسط سود عبارت خواهد بود از:

$$\frac{60000}{300000} = \%20$$

سود متوسط را سودی می‌نامیم که مطابق نرخ سود متوسط بدست‌آمده باشد. مارکس گفته است «سود متوسط هیچ‌چیزدیگری نمی‌تواند باشد مگر مقدارکل‌ارزش اضافی تقسیم برمقدارسرمایه‌های موجود درهربخش تولیدی، متناسب باکمیت هرکدام[1]». این‌مقوله‌سودمتوسط نشان‌دهنده رابطه‌موجودمیان سرمایه‌داران هربخش تولیدی است که ارزشی‌اضافی ایجاد شده بوسیله‌طبقه کارگردرمقیاس تمام جامعه را بین خود تقسیم می‌کنند.

وجود سود متوسط‌روابط استثماری سرمایه‌داری را بازهم بیشترمخفی می‌کند. این امر سبب می‌شودکه نتوان منشاء ارزش اضافی را تشخیص داد، زیرا ارزش اضافی بشکل‌سود درآمده‌است. اما کمیت سود تحقق یافته‌بوسیله سرمایه‌داران بخش‌های‌مختلف تولید، بازهم مساوی مقدار ارزش‌اضافه‌ایست که بوسیله‌کارگران این بخش‌های مختلف ایجاد شده است. اما بعلت این‌سود متوسط، سرمایه‌داران رشته‌های مختلف‌تولید، ارزش اضافی‌را میان خودتقسیم

۱ــ مارکس. «سرمایه». کتاب۳. جلد۱ ص۱۹۰

می کنند، بنحوی که کمیت سود تحقق یافته درهرکدام ازاین رشته‌ها مطابق با کمیت ارزش اضافی استخراج شده در هررشته نیست. در این حالت، اگر تمام بخش‌های تولید، سرمایه‌ای برابرداشته باشند، می‌توانند سودهای‌مساوی را تحقق بخشند، اهمیت سود تماماً به‌اهمیت‌کل سرمایه بکار افتاده وابسته است. این امراجازه می‌دهدکه ماهیت سود و روابط استثماری‌که سود بیان آنهاست بیشترمخفی گردند.

تساوی نرخ‌های سود سبب تبدیل ارزش‌کالاها به‌قیمت تولید می‌شود

در واقع، به علت وجود این نرخ سود متوسط ، سرمایه‌داران دیگر کالاها را نه مطابق ارزش آنها بلکه مطابق قیمت تولید آنها می‌فروشند. **قیمت‌تولید** مساوی **مخارج تولید** کالاها بعلاوه **سودمتوسط** است. اگر به مثال‌های‌قبل بازگردیم، روند تشکل قیمت تولیدمی‌تواند بوسیله تابلوی‌صفحه مقابل نشان داده شود:

دراینصورت در رشته‌صنایع مکانیکی‌که ترکیب آلی سرمایه بالاست. قیمت تولیدکالاها بالاتراز ارزش آنهاست؛ بعکس در رشته‌کفش‌سازی که ترکیب آلی سرمایه ضعیف است. قیمت تولیدپائین‌تر از ارزش است: فقط در رشته پارچه‌بافی که ترکیب‌آلی سرمایه متوسط‌است، قیمت تولید می‌تواند مساوی با الأزش باشد.

با ظاهرشدن قیمت متوسط وتبدیل ارزش به‌قیمت تولید، قیمت بازار نه دراطراف ارزش بلکه دراطراف قیمت تولیدنوسان میکند. آیا ظاهرشدن قیمت تولید بمعنی آنست‌که قانون ارزش دیگردخالت ندارد؟ خیر. درواقع اگر سرمایه‌داران هربخش را بطورمجزا درنظر بگیریم برخی‌از آنها کالای خودرا به‌یك‌قیمت تولیدبیشتر از ارزش می‌فروشند وبدین‌ترتیب‌سودی‌آشکارا بیشتر از ارزش اضافی ایجاد شده دراین بخش بدست می‌آورند: بعکس برخی‌دیگرکالاهای خودرا بایك قیمت تولیدکمتر ازمیزان ارزش‌کالا بفروش میرسانند وبه‌این ترتیب یك‌سودکمتر از ارزش اضافی ایجادشده دراین‌بخش بدست می‌آورند. اما درمقیاس جامعه، مقدار ارزش‌کالاها معادل مقدار قیمت تولیداست؛ مقدار سودمتوسط تحقق یافته بوسیله مجموع سرمایه‌داران‌صنعتی

بخش تولید	سرمایه ثابت (۱)	سرمایه متغیر (۲)	ارزش اضافی (۳)	ارزش کالاها (۴) = (۱) + (۲) + (۳)	نرخ سود متوسط (۵)	سود متوسط (۶) = (۱) + (۲) × (۵)	قیمت تولید کالاها (۷) = (۱) + (۲) + (۶)	تفاوت قیمت تولید نسبت به ارزش (۸) = (۷) − (۴)
کفش‌سازی	۷۰۰۰۰	۳۰۰۰۰	۳۰۰۰۰	۱۳۰۰۰۰	۲۰	۲۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰	−۱۰۰۰۰
پارچه‌بافی	۸۰۰۰۰	۲۰۰۰۰	۲۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰	۲۰	۲۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰	
صنایع مکانیکی	۹۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۱۱۰۰۰۰	۲۰	۲۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰	+۱۰۰۰۰
جمع	۲۴۰۰۰۰	۶۰۰۰۰	۶۰۰۰۰	۳۶۰۰۰۰	۲۰	۶۰۰۰۰	۳۶۰۰۰۰	

معادل مقدار ارزش اضافی ایجادشده بوسیله تمام کارگران صنعتی است. بدین ترتیب، قیمت تولید چیزی جز یك شکل تغییریافته ارزش نیست.

تئوری مارکسیستی درباره سودمتوسط بروشنی نشان می‌دهد که درجامعه سرمایه‌داری، کارگران نه‌تنها بوسیله سرمایه‌داران کارخانه خودشان بلکه همچنین بوسیله مجموعه سرمایه‌داران صنعتی استثمارشده وموردفشار قرارمیگیرند.

تجارت کالا به‌سرمایه‌داران تجاری اجازه میدهد تا یك بخش از ارزش اضافی را بدست آورند

نقش سرمایه تجاری، تحقق ارزش اضافی است

در تحلیل گذشته فرض کردیم که ارزش اضافی که بوسیله طبقه کارگر تولید میشود فقط به‌تصرف سرمایه‌داران صنعتی درمی‌آید. درواقع سرمایه‌داران صنعتی نمی‌توانند به‌تنهایی این ارزش اضافی را تصرف کرده بلکه بایدیك بخش آنرا به‌سرمایه‌داران تجاری تسلیم نمایند. این سرمایه‌داران کاری به‌تولید کالاها ندارند بلکه سرمایه بکار می‌اندازند: تاجر کالاهایی را که سرمایه‌دار صنعتی می‌فروشد خریداری می‌کند؛ وی به‌سرمایه‌دار صنعتی کمك می‌کند تا ازاین طریق ارزش اضافی را تحقق بخشیده وسهمی ازآن را خود دریافت کند. این بخش از ارزش اضافی سود تجاری نامیده می‌شود.

اما می‌توان از خود پرسید چرا سرمایه‌داران صنعتی برای فروش محصولات خود به‌سرمایه‌داران تجاری توسل می‌جویند و چرا قبول می‌کنند بخشی از ارزش اضافی اخذ شده را به‌آنها واگذار نمایند؟ همراه با تکامل سرمایه‌داری، تعدادکالاهایی که بوسیله سرمایه‌داران صنعتی ساخته شده‌ازدیاد پیداکرده و مشاغل کثرت زیادی پیدا کرده‌اند. اگر سرمایه‌دار صنعتی خود به‌فروش محصولات خویش بپردازد لازم است تا یك دستگاه عظیم تجاری براه بیاندازد وپرسنل زیادی را به‌استخدام خود درآورد. اینکار بهیچ‌وجه به‌نفع صاحب صنعت نیست: بخش بزرگی از سرمایه در روند گردش باقی خواهد ماند وبرمقیاس تولید وقدرت رقابت آن تأثیرخواهد نهاد. صاحب صنعت خود را از دردسرفروش کالاها رها کرده واینکار را به‌سرمایه‌داری که

منحصراً به‌کارتجارت می‌پردازد وا گذار می کند. از یکطرف وی ازتخصصی شدن‌امور تجاری‌بهره‌برداری کرده ودرمخارج گردش کالاها صرفه‌جویی‌می کند؛ واز سوی دیگر بعلت‌وجود فعالیت‌های مستقل سرمایه تجاری، صاحب‌صنعت کالاهای خود را بشکل عمده فروشی به‌تاجر می‌فروشد و بدین طـریق قادر میگردد با سرعت‌کافی تبدیل سرمایه کالائی خویش را به‌سرمایه پولی عملی سازد. به‌این طریق، وی خواهد توانست مقدار بیشتری سرمایه را در حیطه تولید بکارانداخته واین سرمایه بعنوان سرمایه مــولد اجازه خواهد داد تا ارزش اضافی بیشتری به‌چنگ آورد. با اینکه وی بایــد بخشی از ارزش اضافی را به تاجر تسلیم کند ولی در پایان کار آنرا مجدداً بدست می‌آورد. بهمین دلیل است‌که سرمایه تجاری ازسرمایه صنعتی متمایز میشود.

سرمایه تجاری نیزدرتشکل سود متوسط شرکت دارد.

تاجردرتجارت سرمایه‌گذاری کرده و به‌صاحب صنعت‌کمك می کند تا ارزش اضافی را تحقق بخشد. با انجام اینکار وی خواهان آن است تاسود تجاری‌ای بدست آوردکه ازسودمتوسط سرمایه صنعتی کمتر نباشد. درغیراین صورت تاجرترجیح می‌دهد سرمایه‌اش را دربخش مولد بکارانداخته‌وفعالیت های تجاری خود را متوقف کند.

سود تجاری ازکجا سرچشمه می گیرد؟ درظاهر بنظرمی‌آیدکه این‌سود بعلت فروش‌کالاها به‌قیمتی‌بیش از ارزش آنها بدست می‌آید. بورژوازی‌این توهم راتحکیم‌کرده ووانمودمی‌کندکه سود تجاری، ثمره گردش کالاهاست. این امروسیله‌ایست‌که منشاء واقعی سود تجاری و استثمار مربــوط به‌آن را پنهان می‌دارد.

در واقع،سود تجاری یك بخش ازارزش‌اضافی‌ای است‌که‌سرمایه‌دار صنعتی ازکارگران‌کسب میکند. صاحب صنعت از تاجرمی‌خواهد تاکالاها را برای او به‌جریان اندازد. صاحب صنعت نمی‌تواند ایــن محصولات را به‌قیمت تولید شده به‌تاجربفروشد بلکه باید به‌او کالاهایی با قیمت پائین‌تر ازقیمت تولید بفروشد؛ اما وقتی‌که تاجر محصولات را به‌مصرف‌کننده می‌-فروشد قیمت تولید را مراعات می کند. به‌این طریق سرمایه‌دار صنعتی بخشی

از ارزش اضافی جذب شده ازگرده کارگران را به‌سرمایه‌دارتجاری تسلیم می نماید.

فرض کنیم که در مقیاس جامعه، سرمایه‌داران صنعتی در یکسال ۴۰۰ میلیارد ریال سرمایه گذاری می کنند که درآن ۳۰۰ میلیارد سرمایه ثابت و ۱۰۰میلیارد ریال‌سرمایه‌متغیراست؛ مقدار ارزش‌اضافی نیز معادل۱۰۰میلیارد ریال فرض میشود. همچنین فرض کنیم که سیکل تولید دریکسال خاتمه مییابد وارزش سرمایه ثابت درهمین مدت زمان یکسال به‌کالاها انتقال یابد.ارزش کل کالاها یا قیمت کل تولید عبارت از ۳۰۰ میلیارد+۱۰۰ میلیارد+۱۰۰ میلیارد=۵۰۰ میلیارد ریال است؛ بنابراین نرخ سود عبارتست از:

$$\frac{۱۰۰}{۴۰۰}=٪۰.۲۵$$

گردش کالاها باید ازطریق تاجر بعنوان واسطه صورت بگیرد؛ اکنون تصور کنیم که مقدار کل سرمایه‌تجارتی ۱۰۰میلیارد ریال باشد. درحیطه‌تولید وگرش کالاها سرمایهٔ کل فعال رویهمرفته ۵۰۰ میلیارد ریال است؛ ارزش اضافی ۱۰۰میلیارد ریال بایدبه‌نسبت ۵۰۰میلیارد ریال که هم سرمایه‌صنعتی هم سرمایه تجاری را دربرمی گیرد توزیع شود. نرخ متوسط سودنمی‌تواند کمتراز ٪۰.۲۰ وبیشتراز٪۰.۲۵ باشد. با یك نرخ سود متوسط ٪۰.۲۰ صاحبان صنایع به‌یك سود متوسط ۸۰ میلیارد ریال وتاجران به‌یك سود متوسط۲۰ میلیارد ریال‌تحقق می بخشند. تاجران به‌این دلیل می‌توانند این سودراعملی کنند که صاحبان‌صنایع به‌آنهاکالاهایی باقیمت‌نازل‌تر ازقیمت‌تولیدفروخته‌اند. مقداری که تاجران باید سرمایه گذاری کنند عبارتست از۴۸۰ میلیارد ریال مخارج تولید (=۴۰۰ میلیارد ریال)+سود صنعتی (=۸۰ میلیارد ریال. با فروش کالاها به‌قیمت تولیدیعنی ۵۰۰ میلیارد ریال، تاجران یك سود ۲۰ میلیارد ریالی را جمع‌آوری می‌نمایند. به‌این‌ترتیب صاحبان صنایع وتجار این ارزش اضافی ۱۰۰میلیارد ریالی رامتناسب باسرمایه‌ای که بکارانداخته‌اند با هم تقسیم می کنند.

سرمایه‌داران تجاری‌کارکنان بخش تجارت را استثمارمی‌کنند.

درکنان بخش تجارت نیزهمانندکارگران صنعت،کارگران مزد بگیری

هستندکه بوسیله بورژوازی استثمار میگردند. چیزی که آنها را متمایز می‌سازد اینست که درحیطه تولید، کارگران، تحت‌کنترل سرمایه‌داران برای آنها ارزش اضافی **ایجاد** می‌کنند؛ اما درحیطه گردش، کارکنان، تحت‌کنترل سرمایه داران، ارزش اضافی را **تحقق** می‌بخشند. چرا گفته میشود که کارکنان تجارت همانندکارگران صنعت قربانی استثمار هستند؟ زیرا همه آنها باید به‌یك‌شكل، نیروی کارخود رابفروش برسانند تا بتوانند زندگی‌کنند. ارزش نیروی کار آنها بطرز مشابه‌ای بوسیله زمان‌کارلازم برای تولید نیروی کار آنها تعیین می‌شود. هرچندکه‌کار تجاری بخودی خود ارزش و ارزش اضافی ایجاد نمی‌کند اما درعین حال ارزش‌کالاها وارزش اضافی‌ای‌که درآنها نهفته‌است بوسیله کارکارکنان تجارت تحقق پیدا می‌کند. بهمین دلیل است‌که زمان کار کارکنان تجارت همانند زمان‌کارکارگران به‌دوبخش تقسیم می‌شود: کار لازم وکاراضافی. درطول زمان‌کارلازم آنها با فروش کالاها، یك‌بخش از ارزش اضافی را، که جبران‌کننده سرمایه متغیری است‌که سرمایه‌دار صرف خرید نیروی‌کارکنان کرده‌است، تحقق‌می‌بخشند. درطول زمان‌کاراضافی، کارکنان بطورمجانی برای سرمایه‌دار تجاری‌کارکرده وازطریق کارشان به‌تجاراجازه می‌دهند تا یك سود تجاری راکه ناشی ازیك بخش ارزش اضافی‌ای است که بطوراشتراکی بـا سرمایه‌دار صنعتی بدست آمده، تحقق بخشند. بهمین دلیل است‌که‌کارکنان تجارت نیزهمانندکارگران صنعت استثمارمیشوند.

استثمار کارکنان بخش تجـارت بوسیلـه سرمایه‌داران تجاری بسیار بی‌رحمانه است. تجار همواره می‌کوشند تازمان‌کار را طولانی‌ترکرده، شدت کار را افزایش داده، بارآوری را بالابرده وازدستمزد کارکنان‌کم‌کنند و... تا سود تجاری بیشتری را تحقق بخشند؛ آنها از بکار بردن بدترین شیوه‌ها نیزبرای تقویت استثمارکارگران ابایی ندارند. بدین ترتیب سرمایه‌دار مغازه ابریشم فروشی درشانگهای قدیم ۱۲۰ قاعده‌کار را برقرارکرده بود. کارکنان باید با شدتی جهنمی ۱۶ تا ۱۷ ساعت در روزکار می‌کردند. این تاجر چنان از دستمزدها کسر می‌گذاشت‌که کارکنان بزحمت قادر به‌زیستن بودند. تحت یوغ خونین سرمایه‌داران، کارکنان تجارت وکارگران دارای سرنوشت‌مشترك بودند، آنها نه‌تنها مجبور به‌فروش نیروی کار خویش بودند بلکـه مجبور

بودند حتی زندگی خود را هم بفروشند.

اعتبارات بانکی به سرمایه‌داران مالی اجاره میدهد تا سهمی از ارزش اضافی را داشته باشند

منفعت ازارزش اضافی منشاء می‌گیرد

در جامعه سرمایه‌داری، غیر از سرمایه‌داران فعال مثل سرمایه‌داران صنعتی وسرمایه‌داران تجاری، سرمایه‌داران مالی نیز درتقسیم ارزش اضافی مشارکت دارند.

رابطه میان سرمایه و قرض دارای یك‌خصلت ضروری عینی است. در طی روند بازتولید سرمایه‌داری، دریك‌لحظه معین سرمایه‌دار می‌تواندمتوجه بشودکه سرمایه‌اش‌کافی نیست. این موردی است‌که مثلا در هنگامی اتفاق می‌افتدکه محصولات تولیدشده هنوزبفروش نرسیده‌اند، درحالیکه لازم است تا ماشین و مواد اولیه خریداری شده ودستمزدها پرداخت‌گردد؛ بهمین‌دلیل است‌که سرمایه‌داران باید به‌وام‌بشکل سرمایه پولی توسل جویند. همچنین اتفاق می‌افتدکه یك سرمایه پولی بطورموقت‌غیرفعال گردد. مثلا وقتی‌که یك سرمایه‌دار بمنظور بازسازی سرمایه ثابت خود به‌انباشت تدریجی یك‌ذخیره کمکی بصورت پول نقد دست می‌زند. اگر در طول یك مدت، درآمدهای حاصله ازفروش‌کالاها انباشت شودولی پولی برای خرید مواداولیه ویابرای پرداخت دستمزدها موجود نباشد،این‌سرمایه تبدیل به‌یك‌سرمایه پولی‌غیرفعال نسبتهٔ مهم میشود. در این شرایط، سرمایه‌دار دارندهٔ سرمایه پولی می‌تواند موقتاً استفاده از این سرمایه غیر فعال را به‌سرمایه‌داری که به‌سرمایه پولی احتیاج داردواگذارنماید. سرمایه‌دار وام‌گیرنده بااین پول به‌تولید یافروش کالاها دست میزند وارزش اضافی‌را استخراج‌کرده وتحقق می‌بخشد. بدیهی است‌که مالك‌سرمایهٔ پولی این‌پول را مجاناً قرض نمی‌دهد بلکه طلب‌میکند که سرمایه‌داری‌که قرض‌میگیرد واز آن‌استفاده‌میکند مبلغ مناسبی‌پول که‌نقش (اجر،پاداش یا) عوض را برای‌قرض‌دارد به‌وی‌بپردازد. بنابراین سرمایه‌دار وام‌گیرنده باید یك‌بخش از ارزش اضافی راکه ازاستثمار ناشی شده است

برای دادن بسرمایه‌دار وام‌دهنده کنار بگذارد: این بخش از ارزش اضافی **منفعت** نام دارد.

سرمایه پولی که درمقابل یك‌منفعت قرض داده میشود **سرمایه ربایی** نام دارد. رابطه میان سرمایه ربایی و مبلغ منفعت **نرخ منفعت** نام دارد. نرخ منفعت نمی‌تواند از نرخ متوسط سود بیشتر شود. اگرچنین نباشد. سرمایه‌دار وام گیرنده هیچ‌چیز بدست نمی‌آورد وبنابراین تلاش نمیکند که دیگر قرض بگیرد. منبع منفعت ارزش اضافی است. اما مدافعان بورژوازی مهملاتی نظیر «یك مبلغ بزرگ، یك‌مبلغ کوچك ایجادمیکند» ویا «منفعت بوسیله خودپول تولید میشود» را اشاعه می‌دهند بمنظور آنکه جوهر ومنبع منفعت را پنهان کرده وروابطاستثماری سرمایه‌داری را ازنظرپنهان سازند.

سود بانکی ازتفاوت میان منفعت‌ها وقرض‌ها ناشی میشود

درجامعه سرمایه‌داری، یك‌بخش بسیاربزرگ وام‌های پولی با واسطهٔ بانکها داده میشود. بانکها، ازطریق دریافت سپرده‌ها، سرمایه غیرفعال در جامعه وپولی‌راکه موقتاً بدون‌مصرف درنزدمردم‌مانده‌است جمع آوری‌میکنند. بانکها ازطریق وام‌ها، این پول‌را دراختیار سرمایه‌داران فعالی قرارمی‌دهند که این سرمایه‌را بکاراندازند. بانك‌برای‌سپرده‌هایی که دریافت نموده‌است. منفعت می‌پردازد وبرای وام‌هایی که میدهد منفعت دریافت میدارد. نرخ بهره وام‌هایی‌که بانك پرداخت میکند بیشترازنرخ بهره‌وام‌هایی است‌که دریافت میدارد. تفاوت‌میان بهره‌وام‌ها وپس‌اندازها، پس‌ازکسر هزینه‌های لازم‌برای عملیات بانکی، **سود بانکی** راتشکیل میدهد. همانند منفعت. منشاء سودبانکی نیز ارزش‌اضافه‌ای است‌که درهنگام تولید بوسیله‌کارگران ایجاد شده‌است. سرمایه‌داران بانکی، بکمك تفاوت منفعت ناشی از وام‌ها، درتقسیم ارزش اضافی ایجاد شده بوسیله‌کارگران شرکت می‌کنند.

بانکداران با بکارانداختن سرمایه وبا انجام عملیات بانکی. در صدد کسب سودهستند بهمین‌دلیل است‌که سودبانکی نمی‌تواند پائین‌تر ازسود متوسط‌تحقق یافته بوسیله‌سرمایه‌داران فعال‌باشد. اگرسود بانك‌کمتر ازمیزان سودمتوسط باشد. بانکدار مسلما نمی‌تواند در رأس بانك‌خود باقی بماندو

ناچار واردصنعت یا تجارت میشود.

پیدایش سهام بیانگر حدت یافتن خصلت انگلی سرمایه‌داری است

همراه با تکامل تولید سرمایه‌داری. ابعاد مؤسسات بتدریج وسیع‌تر میشود. استقرار یك مؤسسه وسیع نیازمند سرمایه‌های بزرگی است: عموماً یك‌سرمایه‌دار به‌تنهایی قادر به‌تأمین این هزینه نیست و بناچار باید به تأسیس یك **شرکت سهامی** که تعدادزیادی سرمایه‌دار دیگر را نیز دربر بگیرد. اقدام نماید. شرکت‌سهامی. شرکتی است که دربرگیرنده سرمایه‌داران منفردباشد. این شرکت یك‌ابزاراساسی دست‌اندازی وتسلط‌سرمایه بزرگ برسرمایه‌های کوچك ومتوسط بوده‌وابزاری است که تجمع سرمایه‌را تسریع می‌نماید.

شرکت سهامی اوراق سهام صادرمیکند ودارندهٔ پولی که ازاین‌سهام خریداری میکند، بسهامدار این‌شرکت‌تبدیل می‌شود. دارنده سهام حق دارد تاسهمی از بهره مؤسسه را متناسب باتعداد سهام خود دریافت‌کند. درآمدی که ازاین طریق بدست می‌آید **سود سهم** نامیده میشود.

سرمایه‌دار مالك سهام مجبورنیست‌که امور شرکت را اداره‌کند بلکه می‌تواند بلطف سودسهام اوقات خویش‌را درریخت وپاش وبیکاری‌بگذراند. وی همچنین می‌تواند با اوراق سهام خود به سوداگری بپردازد. دراین داد وستد، رقابت‌های غیرمشروع به‌منتهی درجه خودمی‌رسد. سوداگری بر روی این سهام وتولد جوندگان سودکه از «ثمره کوپن» زندگی مـی‌کنند نشان دهنده تقویت خصلت انگلی سرمایه‌داری است.

مالکان ارضی غنیمت را تقسیم می‌کنند

انحصار سرمایه‌داری بر زمین سبب ایجاد بهره مالکانه تفاضلی میشود

مالکان ارضی نیز درجامعه سرمایه‌داری یك‌طبقه استثمارگر را تشکیل میدهند. آنها بـا اجاره‌دادن زمین خود به‌سرمایه‌داران صنعتی وکشاورزی، یك‌بهره مالکانه راوصول‌کرده وبه‌این ترتیب آنها نیز درتقسیم ارزش‌اضافی شریك میشوند. برای اینکه بهتر بتوانیم ماهیت بهره مالکانه سرمایه‌داری را

تشخیص دهیم. نخست به گفتگو درباره دوشکل بهره مالکانه می‌پردازیم یعنی بهره تفاضلی و بهره مطلق.

از نظر تولیدکشاورزی، زمین وسیله تولیداساسی است. اما زمین خود را ازسایر وسایل تولید، به‌این جهت که سطح آن محدوداست، متمایز میکند. براین سطح محدود زمین، حاصلخیزی متفاوت است: هم زمین‌های خوب، هم زمین‌های متوسط و هم زمین‌های بد وجود دارد. در جامعه سرمایـه‌داری، خصلت محدود زمین موجب بوجودآمدن انحصار سرمایه‌داری برزمین‌میشود.

در این رژیم‌انحصار سرمایه‌داری برزمین، برخی سرمایه‌داران کشاورز برروی زمین‌های خوب و متوسط کارمی کنند وبرخی دیگر بدترین زمین‌هارا در اختیار دارند. کالاهای کشاورزی‌که برروی زمین خوب و متوسط تولید شده است نمی‌تواند به تنهایی به تقاضاهای بازار پاسخ گوید و این عـدم کفایت، ناگزیر سبب افزایش قیمت تولیدات‌کشاورزی خواهد گردید. در نتیجه قیمت‌ها تاآن اندازه صعود می کنندکه به‌کشاورزانی هم‌که‌اززمین‌های بد بهره‌برداری می کنند اجـازه تحقق و کسب سود متوسط را می‌بخشد. مارکس می‌نویسد: «قیمت تولید بدترین زمین همواره معادل قیمت تنظیم کننده بازار است.»[۱] بـه این ترتیب کشاورزانی که از زمین‌های خوب و متوسط بهره‌برداری می کنند می‌توانند یك سود اضافی بـه‌جیب بزنند. این سود، همان **بهره تفاضلی** است.

دو شکل بهره تفاضلی وجود دارد:شکل اول مربوط است‌به‌تفاوت‌های موجود میان حاصلخیزی خاك و اوضاع زمین، این بهره تفاضلی I نـامیده میشود؛بهره تفاضلی II از رشد مداوم سرمایه‌گذاریها برروی یك زمین‌واحد ناشی میشود.

نخست بهره تفاضلی I را بررسی کنیم. مثال سه‌زمین راکه برروی آنها محصولات کشاورزی مشابه درمساحت مشابه اما با حـاصلیزی متفاوت کشت میشود درنظرمیگیریم.

۱ــ مارکس، «سرمایه». کتاب۳. جلد۳ ص۴۸

سرمایه بکارافتاده در هر کدام از این سه زمین معادل ۲۰۰۰۰ ریال است: فرض می کنیم که کل سرمایه به محصولات کشاورزی تولیدشده انتقال یافته باشد. در نتیجه هزینه‌های تولید معادل ۲۰۰۰۰ ریال است. اما بر روی زمین‌هایی با حاصلخیزی متفاوت، بارآوری کارکارگران یکسان نبوده و در نتیجه میزان تولید ۲۰۰۰ کیلوگرم، ۲۵۰۰ کیلوگرم و ۳۰۰۰ کیوگرم خواهد بود. اگر نرخ متوسط سود ۰/۲۰٪ باشد، میزان کل تولید که برحسب قیمت فردی تولید محاسبه میشود (هزینه‌های تولید + سود متوسط) برای هر کدام از این زمین‌ها معادل ۲۴۰۰۰ ریال خواهد بود. اما از آنجا که حجم تولید بر روی هر کدام از زمین‌ها متفاوت است، قیمت فردی تولید برای هر واحد (یك کیلوگرم) یکسان نخواهد بود؛ این قیمت برای زمین‌های بدمعادل ۱۲ (ریال برای هر کیلوگرم)، ۹/۶ برای زمین‌های متوسط و ۸ برای زمین‌های خوب خواهد بود. قیمت اجتماعی تولید در بازار بوسیله قیمت فردی تولید در بدترین زمین (۱۲ ریال هر کیلوگرم) تعیین میشود. به این ترتیب، بدترین زمین‌ها برای کشاورز ۲۴۰۰۰ ریال بدست خواهد داد، یعنی با کسر ۲۰۰۰۰ ریال هزینه‌های تولید سود متوسط او ۴۰۰۰ ریال خواهد بود. اما از سود اضافی و بهره تفاضلی خبری نخواهد بود. اما زمین‌های متوسط و خوب که هر کدام بترتیب ۳۰۰۰۰ و ۳۶۰۰۰ ریال خواهدداشت پس از کسر ۲۰۰۰۰ ریال هزینه تولید و کسر ۴۰۰۰ ریال سود متوسط، ۶۰۰۰ ریال برای یکی و ۱۲۰۰۰ ریال برای دیگری باقی می گذارد. این سود اضافی همان بهره تفاضلی I می باشد. (تابلو مقابل)

برای درك اینکه بهره تفاضلی II از کجا ناشی میشود ببینیم وقتی که به سرمایه گذاری‌های پیاپی در روی یك زمین که در آن محصولات کشاورزی معینی کشت میشود دست می‌زنیم، چه چیزی انجام می گیرد. بعنوان مثال درمورد بدترین زمین، سرمایه‌دار کشاورز دست به سرمایه گذاریهای پیاپی می‌زند: اولین سرمایه گذاری، ۲۰۰۰۰ ریال حجم تولید ۲۰۰۰ کیلوگرم و سود متوسط ۴۰۰۰ ریال بوده و از سود اضافی و بهره تفاضلی خبری نیست. اگر این کشاورز به سرمایه گذاری دیگری معادل ۲۰۰۰۰ ریال برای انجام کارهای آب‌رسانی، استفاده از کود، بکار انداختن ماشین‌های جدید واستخدام کارگران

جنس زمین	سرمایه بکارافتاده (۱)	سود متوسط (۲)	تولید برحسب کیلوگرم (۳)	قیمت فردی تولید		قیمت اجتماعی تولید		بهرهٔ تفاضلی I (۸)
				میزان کل تولیدات (۴) =(۱)+(۲)	قیمت واحد برحسب کیلوگرم (۵)	قیمت واحد برحسب کیلوگرم (۶)	میزان کل تولیدات (۷) =(۶)×(۳)	
زمین‌های بد	۲۰۰۰۰	۴۰۰۰	۲۰۰۰	۲۴۰۰۰	۱۲	۱۲	۲۴۰۰۰	۰
زمین‌های متوسط	۲۰۰۰۰	۴۰۰۰	۲۵۰۰	۲۴۰۰۰	۹٫۶	۱۲	۳۰۰۰۰	۶۰۰۰
زمین‌های خوب	۲۰۰۰۰	۴۰۰۰	۳۰۰۰	۲۴۰۰۰	۸	۱۲	۳۶۰۰۰	۱۲۰۰۰

کشاورزی بیشتری اقدام کند و از این طریق بارآوری‌کار را افزایش دهد نتیجهٔ آن‌این خواهد بود که وی‌برحجم تولید بمیزان ۲۵۰۰ کیلوگرم‌خواهد افزود (درنتیجه کل‌سرمایه‌گذاری‌ها معادل ۴۰۰۰۰ ریال وحجم کل محصول برداشت شده ۴۵۰۰ کیلوگرم خواهدبود). اگر قیمت اجتماعی تولید ثابت مانده باشد، قیمت کل این تولیدناشی ازدومین سرمایه‌گذاری معادل ۳۰۰۰۰ ریال خواهدبود؛ یا درنتیجه پس‌ازکسر ۲۰۰۰۰ ریال هزینه تولید و ۴۰۰۰ ریال سود متوسط، یك سود اضافی معادل ۶۰۰۰ ریال برجا خــواهد ماند. این ۶۰۰۰ ریال همان بهره تفاضلی II را تشکیل میدهد.

دراینجا بایدتذکرداد که میزان بهره‌مالکانه درهنگام‌امضای اجاره‌نامه میان سرمایه‌دارکشاورز و مالك ارضی تعیین شده‌است. همچنین درتمام‌مدت اجاره، این‌کشاورز است که سود اضافی ناشی از سرمایه‌گذاریهای پیاپی را به جیب می‌زند. اما در پایان مدت اجاره و هنگام تجدید آن مالك ارضی افزایش مبلغ بهره مالکانه را طلب خواهد نمود. سرانجام این‌مالك ارضی است که این بخش سود اضافی را که بشکل بهره تفاضلی II وجــود دارد، تصرف می‌کند. مارکس می‌نویسد: «بهره تفاضلی دارای این ویژگی است که مالك ارضی فقط سود اضافی را برداشت می‌کند، سودی‌که در غیراین‌صورت اجاره‌دار آنرا به‌جیب می‌زد ودر واقع نیز درشرایط معینی درطول قرارداد به‌جیب می‌زند»[۱]

در نتیجه، کشاورز ترجیح می‌دهد قرارداد اجارهٔ طویل‌المدتی راامضا کند در حالیکه مالك ارضی تلاش می‌کند تاکشاورز را به‌امضای قراردادی با مدت هرچه‌کوتاه‌تر وادار سازد؛ جدال هردوطرف برسر این سود اضافی است. این تضادمیان سرمایه‌دار کشاورز ومالك ارضی، سرمایه‌دار کشاورز را بسوی غارت ثروت‌های زمین قبل از سررسید قرارداد سوق خواهدداد.

انحصار مالکیت خصوصی زمین بهره مطلق را باعث خواهد شد.

بدترین زمین‌ها، بهره‌تفاضلی‌ایجاد نمی‌کنند.مالك زمین اگرهیچ گونه

۱ــ مارکس، «سرمایه» کتاب۳. جلد۳. ص۱۳۹

بهره مالکانه‌ای دریافت نمی‌دارد یا می‌تواند آنرا کشت نشده باقی بگذارد ویا آنرا در مقابل مبلغی برای کشت اجاره دهد. در واقع حتی کشاورزی که بدترین زمین‌ها را کشت می‌کند نیز باید یك بهره مالکانه به مالك بپردازد. این بهره‌مالکانه، که نتیجه‌مالکیت‌انحصاری خصوصی برزمین‌است **بهره مطلق** نام دارد.

اما ازجائیکه‌آن کشاورزی که اززمین‌های بدبهره‌برداری می‌کندنیز باید یك سود متوسط کسب کند. پس بهره مطلق ازکجا منشاء می‌گیرد؟

در رژیم سرمایه‌داری، کشاورزی همواره از نظر تکنیکی از صنعت عقب است؛ ترکیب آلی سرمایه کشاورزی پائین‌تر از ترکیب آلی سرمایه صنعتی است. میدانیم‌که ارزش اضافی ناشی‌از سرمایه متغیر است. ازآنجاکه سرمایهٔ‌کشاورزی دارای ترکیب‌آلی پائین‌تری نسبت به سرمایه صنعتی‌است، یك مقدار معین از سرمایه کشاورزی یك ارزش اضافی بمراتب بیشتر از همان مقدار سرمایه صنعتی بوجود خواهد آورد. فرض کنیم‌که ترکیب آلی متوسط سرمایه‌صنعتی ۸/۲ونرخ ارزش اضافی معادل ۱۰۰٪ باشد: در نتیجه یك سرمایه۱۰۰۰۰ ریالی شامل ۲۰۰۰ ریال سرمایه متغیر خواهد بود و در اینصورت ارزش اضافی معادل ۲۰۰۰ ریال، نرخ متوسط سودمعادل ۲۰٪. ارزش‌کالاها وقیمت تولید ۱۲۰۰۰ ریال خواهد بود. حال فرض کنیم که ترکیب آلی سرمایه کشاورزی معادل $\frac{۶}{۴}$ ونرخ‌ارزش اضافی معادل ۱۰۰٪ باشد: در نتیجه یك سرمایه ۱۰۰۰۰ ریالی ۴۰۰۰ ریال سرمایه متغیرخواهد داشت وبنابراین‌ارزش‌اضافی معادل ۴۰۰۰ ریال، ارزش تولیدات‌کشاورزی ۱۴۰۰۰ ریال ونرخ سود۴۰٪خواهد بود. در رژیم سرمایه‌داری، تولیدات کشاورزی می‌توانند با قیمتی معادل ارزش خود بفروش برسند (در اینجا معادل ۱۴۰۰۰ ریال). اما در این صورت سرمایه‌دارکشاورز مثل سرمایه‌دار صنعتی فقط همان سود متوسط را که در اینجا معادل ۲۰۰۰ ریال است (قیمت تولید کشاورزی ۱۲۰۰۰ ریال است) دریافت خواهدداشت. اگر تمام تولیدات کشاورزی با ارزشی بیش از قیمت تولید بفروش برسند، در اینصورت کشاورز می‌تواند غیر از سودمتوسط ۲۰۰۰ ریالی، ۲۰۰۰ریال

اضافی دیگر را نیز به جیب بزند. این مازاد ارزش قیمت تولیدات کشاورزی نسبت به‌قیمت تولید، **بهره‌مطلق** را تشکیل می‌دهد.

چرا می‌توان تولیدات کشاورزی را با ارزشی بالاتر از قیمت تولید بفروش رساند؟ علت آن وجود انحصار مالکیت خصوصی برزمین است. در صنایع، ترکیب آلی سرمایه در هرکدام از رشته‌های تولید یکسان نیست: رشته‌هایی از تولید که در آنها ترکیب آلی سرمایه ضعیف است ضرورتاً ارزش اضافی بیشتری تولید می‌کنند. اما بعلت رقابت و انتقال سرمایه‌هادر میان رشته‌های مختلف، تمام سرمایه‌داران صنعتی فقط می‌توانند سود متوسط را دریافت دارند و تولیدات صنعتی فقط می‌تواند به قیمت تولید بفروش برسد. اما این امر در کشاورزی صادق نیست: در واقع انحصار مالکیت خصوصی برزمین‌مانعی رابرسرراه انتقال سرمایه‌ها در زمینه کشاورزی‌تشکیل میدهد. این امر مانع شرکت ارزش اضافی در متساوی‌کردن نرخ سود در بخش‌کشاورزی میشود، بهمین دلیل تولیدات کشاورزی با ارزشی بالاتر از قیمت تولید بفروش می‌رسند.

بدین‌ترتیب درکشاورزی ارزش اضافی حاصله، حتی درموردبدترین زمین‌ها، از ارزش اضافی حاصله درصنعت حتی با همان مقدار سرمایه، بیشتر است. درعین حال، این بخش از ارزش اضافی‌که نمی‌تواند درصنعت تقسیم شود درکشاورزی باقی می‌ماند: این ارزش اضافی به‌بهرۀ مطلق‌تبدیل شده وفقط به‌مالك ارضی تعلق می‌گیرد.

بهره مالکانه در رژیم سرمایه‌داری یك‌بخش از ارزش اضافی است.

اگرعلل تشکیل‌بهره تفاضلی وبهره مطلق یکی نیستند اما ماهیت‌ومنشاء آنها کاملا یکسان‌است. انحصار سرمایه‌داری زمین سبب تعیین قیمت‌تولیدات کشاورزی مطابق با قیمت تولید درزمین‌های بد میشود. این امر سبب میشود که‌کشاورزانی‌که زمین‌های خوب ومتوسط را بهره‌برداری می‌کنند یك سود اضافی بدست‌آورند. این سوداضافی و مالکیت خصوصی دارای هیچ‌ارتباطی با یکدیگر نیستند. حتی اگر مالکیت خصوصی زمین‌وجود نداشت، بهره‌برداران زمین‌های خوب و متوسط همان سود اضافی را به جیب می‌زنند.

مارکس نوشته است که مالکیت خصوصی زمین «نه علت ایجاد این سود اضافی بلکه علت تبدیل آن به بهره مالکانه است»[1]. وجود مالکیت خصوصی زمین به این سود اضافی امکان می‌دهد تا خود را به بهره تفاضلی تبدیل نماید. علاوه بر آن: بعلت وجود انحصار مالکیت خصوصی، قیمت کالاهای کشاورزی می‌تواند از قیمت تولید بالاتر باشد و بهره برداران زمین‌های بد می‌توانند یک سود اضافی کسب کنند که به بهره مطلق تبدیل و در اختیار مالک ارضی قرار می‌گیرد. منشاء بهره تفاضلی و بهره مطلق سود اضافی است. این سود اضافی مثل هر ارزش اضافی در کشاورزی از کارگران کشاورزی استخراج شده است. سرمایه‌دار کشاورز زمین را از مالك ارضی اجاره می‌کند، وسایل تولید را خریداری می‌نماید، کارگران را بکار می‌گیرد و ارزش اضافی کار آنها را استخراج می‌کند. سرمایه‌دار کشاورز از این ارزش اضافی سود متوسط را برمیدارد، و آن بخش از ارزش اضافی که مازاد برسود متوسط باقی می‌ماند به بهره مالکانه تبدیل میشود. به این ترتیب، بهره مالکانه هیچ چیز دیگری جز ارزش اضافی نیست.

اما مالکان ارضی و سخنگویان آنها هماهنگ با سرمایه‌داران کشاورزی استثماری را که از کارگران کشاورزی بعمل می‌آورند، با مطرح ساختن یك پدیده آشکار، پنهان می‌سازند؛ یعنی با طرح مسئله تنوع کمی تولید محصولات کشاورزی میان زمین‌های خوب و زمین‌های بد. آنها با سرسختی اعلام می‌دارند که «بهره مالکانه از خود زمین بدست می‌آید» اما این سخن صحیح نیست. کیفیت خوب یا نسبتاً خوب زمین نمی‌تواند چیزی جز یك شرط مساعد برای بالا رفتن بارآوری کار و یك پایه طبیعی ضروری برای تشکیل سود اضافی در کشاورزی باشد. امـا بدون کار کارگران کشاورز، بهترین زمین‌ها نیز کمترین ارزشی کسب نمی‌کنند. مارکس می‌گوید «هر بهره مالکانه‌ای، ارزش اضافی است، یعنی محصول کار اضافی است»[2]

تئوری مارکس در باره بهره مالکانه پوچی سخنان مـالکان ارضی و

۱ــ مارکس. «سرمایه» کتاب ۳. جلد ۳ ص ۳۸

۲ــ مارکس. «سرمایه». کتاب سوم. جلد ۳ ص ۲۶

نمایندگان آنها را افشاء می‌نماید.

بهره مالکانه در رژیم سرمایه‌داری و بهره مالکانه در رژیم فئودالی هردونتیجه مالکیت خصوصی برزمین‌اند، اما هرکدام از آنها معرف روابط استثماری متفاوتی است. بهره مالکانه در رژیم فئودالی تمام کار اضافی یا محصول اضافی است که بوسیله مالك ارضی فئودال اخذ می‌شود؛ اما بهره مالکانه سرمایه‌داری آن‌بخش از ارزش اضافی است که مازاد برسودمتوسط بوده و سرمایه‌دار کشاورز ازکارگـران کشاورزی استخراج می‌نماید. بهره مالکانه فئودالی نشان‌دهنده روابط استثماری است که بوسیله ارباب فئودال بردهقانان تحمیل می‌شود درحالیکه بهره مالکانه سرمایـه‌داری نشان دهنده روابط استثماری است کـه بوسیله مالك ارضی و سرمایه‌دارکشاورزی بـر کارگران کشاورزی تحمیل میگردد.

تمام‌این‌تحلیل بما نشان‌می‌دهدکه در یك جامعه سرمایه‌داری بورژوازی به دستجات استثمارگرمختلفی تقسیم میشود: سرمایه‌داران صنعتی، سرمایه‌داران کشاورز، سرمایه‌داران، تجار، بانکداران وغیره. مالکان ارضی نیزدرجامعه سرمایه‌داری یك‌طبقه دیگر استثمارگر را تشکیل میدهند.آنها «لاشخورهای همان پشته هستند»، همه‌آنها ارزش اضافه‌ای راکه بوسیله طبقه‌کارگر ایجاد شده میان خـود تقسیم کرده و با همدیگر طبقه کارگر را استثمار می‌کنند. بدین طریق درجامعه‌سرمایه‌داری،این تمام بورژوازی است که برطبقه‌کارگر فشار اعمال می‌کند. تضاد میان‌کارگران و سرمایه‌داران، تضادی میان‌مجموع طبقه‌کارگر و مجموع طبقه بورژا است؛ این تضاد بنیادی جامعه‌سرمایه‌داری است. طبقه کارگر باید خود را رها سازد وبرای این منظور خـود را متحد گرداند، سلاح بکف گیرد، انقلاب کند، مجموع بورژوازی را واژگون‌سازد ونظام استثماری سرمایه‌داری را نابودکند.

کتاب‌های اصلی برای مطالعه:

مارکس ، «سرمایه» کتاب سوم فصل‌های ۱ و ۲ و ۹ و ۱۷ و ۲۱ و ۳۸ و ۴۵.

مائوتسه دون «تحلیل طبقات درجامعه چین». آثار منتخب جلد۱ .

مائوتسه‌دون «انقلاب چین وحزب کمونیست چین» فصل ۲. بخش ۲ و ۴ آثار منتخب جلد ۲.

موضوعاتی برای تفکر:

۱ـ چگونه هربخش‌از استثمارگران در جامعه سرمایه‌داری بادیگران برای استثمار طبقه‌کارگر واخذ ارزش اضافی متحد میشود؟

۲ـ چرا و در چه زمینه‌ای دکترین مارکس در باره توزیع ارزش اضافی حائز اهمیت بسیار عمیق است؟

فصل ۸

بیماری علاج ناپذیر

سرمایه‌داری

بحران اقتصادی

بحران اقتصادی نتیجه اجتناب‌ناپذیر تکامل اقتصاد سرمایه‌داری و تظاهر بارز حدت یافتن تضادهای مختلف موجود در تولید، گردش، توزیع و بازتولید سرمایه‌داری است. اما بحران واقعاً ازکجا وچگونه سرچشمه می‌گیرد، تأثیرات‌آن برتکامل سیستم سرمایه‌داری چیست؟ دراین فصل‌ما به‌مسایل فوق خواهیم پرداخت.

بحران اقتصادی بوسیله وخامت یافتن وشکفته‌شدن تضاد بنیادی سرمایه‌داری بوجود می‌آید

بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری، بحران‌های اضافه تولیداند

قبل از سرمایه‌داری، مثلا بهنگام تاریخ طولانی فئودالیسم در چین، حیات اقتصادی واجتماعی شاهد بحران‌های متعددی بوده است. طبقه‌مالکان ارضی با بی‌رحمی تمام به‌استثمار دهقانان می‌پرداخت؛ خرابی‌های ناشی‌از جنگ و بلایای طبیعی (مثل سیل، خشکی، آفات و...) موجب وارد آمدن خسارت‌های سنگین به‌تولیدکشاورزی شده وخلق‌کارگروزحمتکش را بی‌پناه وآواره می‌ساخت: قحطی وبیماریهای واگیرمرتباً هزاران نفراز مردم را بکام مرگ می‌کشید. دراین عصربحران‌های اقتصادی واجتماعی بوسیله یك‌کمبود تولید و بویژه ناکافی بودن تولید غلات مشخص میشد. اما خصلت مشخصه بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری نه ناکافی بودن تولید بلکه مازاد تولید است. وقتی بحران‌شروع می‌شود، عریان‌ترین پدیده اینست‌که مقادیرعظیمی ازکالادیگربفروش نمیرسد؛ کارخانه‌ها بسته می‌شود، بانکها ورشکست‌می‌شوند، سهام تنزل پیدا میکند، بیکاری بسرعت‌گسترش می‌یابد، نیروهای مولده‌بشدت

آسیب می بینند وتمام تولیداجتماعی به‌حالت فلج وهرج ومرج دچار میشود.

بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری، بحران‌های اضافه تولیداند. و در عین حال وقتی که از «اضافه تولید» سخن بمیان می‌آید منظور اضافه تولید مطلق نیست؛ منظــور از اضافه تولید این نیست کــه محصولات تولید شده بوسیله جامعه بیشتراز حد لازم برای مصرف توده‌های وسیع مــردم هستند. وقتی بحران اقتصادی آغازمیشوداغلب به‌پدیدهٔ زیربرمی‌خوریم: مثلاکارگران نساجی حکم اخراج خود را دریافت می‌دارند؛ برای توجیه این امر علت آن را مازاد تولید دربخش پارچه‌بافی وفقدان‌کار وضرورت کاهش تولید و اخراج‌کارگران ذکرمیکنند. اما در عین حال خانواده کارگر نساج بهیچ‌وجه دارای لباس مناسب نیستند. آنهایی که پارچه را تولید میکنند فاقد امکانات برای خریدآن هستند. ویا مثلا معدنچیان اخراج می‌شوند ودلیل آن‌رااضافه تولید ذغال سنگ وضرورت‌کاهش تولید ودرنتیجه اخراج‌کارگران معدن‌ذکر میکنند. اما با این حال خانواده معدنچیان از سرما می لرزند وپولی‌دربساط ندارند تا ذغال سنگ لازم را خریداری کنند. بهمین دلیل است‌کــه اضافه تولید درسیستم سرمایه‌داری یــك اضافه تولید نسبی است: یعنی تولید فقط درمقایسه با قدرت خرید توده‌های مردم زیاده ازحد فراوان بنظرمیرسد. در دوره بحران، ازیکسوکالاها درانبارهای سرمایه‌داران انباشته میشودوبفروش نمیرسد: دراین حال می‌توان شاهد فساد وضایع شدن‌برخی ازکالاهادرانبار ویا حتی ازمیان بردن مصنوعی وعمدی مقادیر زیادی ازکالاها بود؛ از سوی دیگرمردم زحمتکش درفقرومسکنت بسرمی‌برندونمی‌توانند هیچ‌چیزخریداری کرده وغذا ولباس ناکافی دراختیار دارند.

بحران اقتصادی اضافه تولید ازویژگی‌های اقتصاد سرمایه‌داری‌است؛ در عین حــال حتمی بــودن این بحران‌ها در روند تکامل اقتصاد کالایی نیز نهفته است. وقتی تولیدکننده کالاهای خودرا بفروش میرساند وپول بدست می‌آورد بخوبی می‌تواند این پول را فوراً صرف خرید وسایل تولید و یا محصولاتی که به‌آنها نیازدارد بنماید. اگراوخرید ننماید دراینصورت‌تولید کنندگانی که طرف مبادله اوهستند نیز نمی‌توانند کالاهای خــود را بفروش برسانند. دراینجا می‌تواند میان خرید وفروش شکاف و فاصله‌ای ایجاد شود

وازآن پس وقوع بحران را ممکن می‌سازد. در عین‌حال تا زمانی‌که تولید کالایی هنوز بصورت یك تولیدکوچك متکی برمالکیت فردی است، هدف تولیدکماکان کسب کالاهای دیگران ازطریق مبادله، برای تضمین تولیدخودو برآوردن نیازهای مصرف معمولی خویش باقی می‌ماند. همچنین مطابق‌قاعده کلی کمتراتفاق می‌افتدکه فروش بدنبال خود خرید را نداشته باشد. بعلاوه، در شرایطی‌که سطح نیروی مولده اجتماعی پائین است، مقیاس تولید درحد نازلی است، تقسیم اجتماعی‌کارخیلی پیشرفته نیست وروابط تولیدی هنوز خیلی نزدیك وفشرده نیستند، این شکاف‌میان خرید وفروش هرچند امکان‌پذیر است اما فقط می‌تواند تأثیرمحدودی ازخود بجا بگذارد و قادر نیست تمام تولید اجتماعی را به‌بحران دچارنماید. درنتیجه، هرچندکه تولیدکالایی در خود امکان بحران را نهفته دارد امادرسیستم سرمایه‌داری واقعی است که‌باید خصلت اجتناب ناپذیربحران را جستجو کرد.

منشاء بحران‌های اقتصادی درتضاد بنیادی سرمایه‌داری نهفته است

این همان تضاد بنیادی جامعه سرمایه‌داریست‌که خصلت اجتناب ناپذیر بحران‌های اقتصادی راتعین می‌کند. استالین می گفت: «منشاء وعلت‌بحران-های اقتصادی‌اضافه‌تولید درخود نظام‌سرمایه‌داری‌نهفته‌است. منشاء بحران‌ها درتضاد میان‌خصلت اجتماعی تولید وشکل مالکیت سرمایه‌داری ثمرات‌تولید قرار دارد».

چرا تضاد بنیادی سرمایه‌داری ضرورتاً به‌بحران منجرمیشود؟

در وهله اول بخاطر آنکه تضاد بنیادی سرمایه‌داری ضرورتاً بشکل تضاد میان رشد فزاینده وقابل ملاحظه ظرفیت تولید وکاهش‌نسبی قدرت‌خرید مردم زحمتکش متبلور می‌شود. تولید بزرگ اجتماعی شده سرمایه‌داری از تولید فردی پیشه‌وری بسیار متفاوت است. تولید فردی با بازتولید ساده مشخص می‌شود. حتی اگرشرایط بازار کاملا مساعد باشد افزایش این نوع تولید بسیارکند است. تولیدسرمایه‌داری یك تولید بزرگ مکانیزه است‌واز امکان توسعه سریع خویش برخوردار است. بنابراین سرمایه‌دار برای‌کسب سود هرچه بیشتر، می کوشد تا حدامکان تولید خود را گسترش دهد. زیرا

ارزش اضافی که بدست می‌آورد متناسب با افزایش مقیاس تولید افزایش می‌یابد. همراه باآن برای مقاومت درمقابل رقابت وجلوگیری ازحذف خویش بوسیله رقبای سرمایه‌دار، وی باید کوشش کند تا تکنیک خود را مدرن ساخته وتولید خویش را گسترش دهد. افزایش تولید، بالارفتن متناسب سطح مصرف را ایجاب می‌کند. زیرا فقط به‌این طریق است که مقدار زیادتری از کالاها می‌توانند. بفروش رسیده وتولید اجتماعی تداوم خویش را حفظ کند. با این وجود، وقتی که وسایل تولید مایملك خصوصی سرمایه‌دار هستند، سرمایه‌دار همواره می‌کوشد تا دستمزدکارگــران را درپائین‌ترین حد ممکن نگاهدارد. تکامل تولیدسرمایه‌داری وبکاربستن تکنیك مدرن سبب می‌شودکه تعدادزیادی ازکارگران ازکارخانه اخراج وبه‌صف بیکاران بپیوندند. رقابت سرمایه‌داری موجب ورشکست شدن تعداد زیادی دهقان وپیشه‌ور و حذف یاجذب سرمایه کوچك بوسیله سرمایه بزرگ می‌شود. بهمهٔ این دلایل، توسعه بازار موفق نخواهد شد به‌افزایش تولید برسد. به‌این ترتیب ما ازیکسو با افزایش‌عظیم تولید وازسوی دیگر باکاهش نسبی قدرت خرید مردم زحمتکش روبروئیم. تضاد میان این دوگرایش سبب می‌شود که بحــران اقتصادی اضافه تولید اجتناب‌ناپذیر گردد.

اگرتضاد بنیادی سرمایه‌داری ضرورتاً به‌بحران اقتصادی منجر میشود همچنین به‌این دلیل است‌که این بحران همواره خــود را بشکل یك تضاد میان خصلت سازمان‌یافته تولیددرکارخانه‌های جداگانه ووضعیت پرهرج‌ومرج مجموع تولید، نمایان میسازد. اجتماعی شدن تولید روابط و پیوستگی‌های متقابل میان رشته‌های مختلف تولید میان‌کارخانه‌های مختلف را فشرده‌تر می‌سازد. بعنوان مثال: پنبه‌لازم برای یك‌کارخانه‌نساجی بوسیله بخش کشاورزی فراهم می‌شود وماشین‌هــای لازم برای آن ازصنایع مکانیك بدست می‌آید. بهمین دلیل است‌که، برای یــك مدت معینی، مقدار پنبه، پارچه وماشین لازم برای تولید اجتماعی باید بکمك یك برنامه و یك سازماندهی واحــد تعیین گردد تا تولید اجتماعی بتواند بخوبی انجام‌گیرد. در عین‌حال هنگامیکــه وسایل تولید مایملك خصوصی سرمایه‌دارند تمام جامعه به‌موسسات سرمایه‌داری بی‌شماری تقسیم شده‌که هرکدام مستقل از دیگران به‌سازماندهی خود

می‌پردازد. اگر ما مسئله را در سطح یك کارخانه در نظر بگیریم کارگران تحت فرمان یك سرمایه بوده و تولید در درون این کارخانه سازمان داده شده است. اما اگر مسئله را درسطح تمام جامعه در نظربگیریم مشاهده می‌کنیم که جنس ومقدار تولید، به‌اراده شخصی سرمایه‌داران کارخانه‌های مختلف وابسته بوده وهیچ کس حق نگاه‌کردن به‌همسایه‌اش را ندارد. درنتیجه تمام تولید اجتماعی در یك حالت هرج و مرج جریان خواهد یافت. با در نظر گرفتن خصلت کور مجموعه تولید اجتماعی، هر سرمایه‌دار مشخص، قادر نیست تقاضای واقعی جامعه را برای این یا آن کالا درك کند. اگراحتمال کسب کمترین سودی وجود داشته باشد سرمایه‌داران با همدیگروارد رقابت شده ومی‌کوشند تا تولیدرا گسترش دهند. درعین حال، یك تقاضای کاذب می‌تواند در نتیجه فعالیت‌های کالایی سرمایه‌داران بوجودآیدکه قدرت خرید واقعی را درجامعه از نظر مخفی خواهدکرد. در واقع دراین مرحله، تولید ازسطح قدرت خریدتوده‌ها گذشته است. اما تا زمانی‌که در بازار، گرایش به‌افزایش قیمت معکوس نشده است، سرمایه‌دار تاجر باز به‌دادن سفارشی به‌سرمایه‌دار صنعتی ادامه می‌دهد، درحالیکه سرمایه‌دارمالی اعتبارتاجروصاحب صنعت را افزایش می‌دهد. او به‌این ترتیب به‌توسعه‌کورکورانه تولید بوسیله صاحب صنعت کمك می‌کند. این امرسبب ایجاد یك‌فراوانی‌کاذب در بازار می‌شود. این‌فراوانی کاذب، اضافه تولید راکه وجود داشته در واقع، تا جایی‌که دیگر نتواند پنهان بماند ومیرودکه‌عیان‌شود، پنهان می‌کند. اکنون اضافه‌تولید، مثل بهمن که ازکوه سرازیرشودبصورت بحران‌اقتصادی ظهورمیکند.

می‌توان مشاهده‌کردکه منشاء بحران اقتصادی خود سیستم اقتصادی سرمایه‌داری وتضاد بنیادی‌که ذاتی آن‌است یعنی تضاد میان خصلت‌اجتماعی تولید وخصلت خصوصی نظام مالکیت، میباشد. تا وقتیکه‌سرمایه‌داری وجود دارد ضرورتاً بحران‌های اقتصادی موجود است. برای ازبین بردن‌این‌بحرانها باید نظام سرمایه‌داری را ازمیان برداشت.

تئوری مارکسیستی درباره بحران‌های اقتصادی هجویات بورژوازی رابرای مخفی‌کردن بحران باطل ساخته است

تزهای علمی مارکسیستی درباره بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری موجب خشم وخصومت بورژوازی‌ومدافعان‌آن که میکوشند واقعیت‌را باهرنوع دروغ پنهان‌کنند گشته است. آنها میکوشند وانمودکنندکه بحران هیچ ارتباطی‌باسرمایه‌داری ندارد تابدینوسیله مردم‌زحمتکش رافریب‌داده وازاین طریق استثمار را حفاظت نمایند. مثلا برخی، بحران‌را ناشی از«عدم‌کفایت مصرف» دانسته و بنابراین شیوه‌هایی برای «تحریك مصرف» برای پایان به بحران پیش نهاد می‌کنند. در واقع، این ناکافی بودن مصرف ازطرف خلق زحمتکش مقدم‌بر پیدایش‌سرمایه‌داری است واززمانی که جامعه‌بشری‌به‌طبقات استثمارگر واستثمارشونده تقسیم شده، وجود دارد؛ امابحران اقتصادی‌اضافه تولید فقط در جامعه سرمایه‌داری بروز می‌کند. بنابر این مشاهده میشود که ممکن نیست دلیل بحران‌های اقتصادی را با «ناکافی بودن مصرف» توضیح داد.

پس ازجنگ جهانی دوم، نظامی‌کردن اقتصاد ملی برای مدت زمانی یك فراوانی‌کاذب در برخی از کشورهای سرمایه‌داری بوجود آورد. بنظر می‌رسید مدافعین بورژوازی نوشداروی خویش را یافته باشند و به گفتن هذیان‌هایی از قبیل: «آنهایی‌که تصور می‌کنند که کشورهای سرمایه‌داری اجباراً به‌هرج‌ومرج‌وانحطاط اقتصادی دچارخواهندشد دراشتباهند» پرداختند. آنهافکر می‌کردندکه با دخالت‌بیش‌ازپیش دولت سرمایه‌داری دراقتصادملی به اصطلاح «مکانیسم‌های اتوماتیك تنظیم» پدیدار شده و این مکانیسم‌ها تا حدودی سبب «تثبیت خودبخودی» تکامل اقتصاد سرمایه‌داری‌خواهدشد. این استدلال همانقدر بی‌پایه وکاذب است‌که استدلال پیشین. در واقع ما میدانیم که دستگاه دولتی سرمایه‌داری‌درخدمت‌بورژوازی است. که دولت‌بورژوازی است‌که اقتصاد ملی خود را نظامی می‌کند و یا زندگی اقتصادی را تنظیم می‌نماید. هرتصمیمی که وی اتخاذ نماید استثمار مردم زحمتکش را تشدید کرده وسرمایه‌داران را ثروتمندتر می‌نماید. لنین می‌گفت «آمریکا نیز مانند آلمان به نحوی زندگی اقتصادی را تنظیم می‌نماید» که بتواند یك‌اردوگاه

نظامی برای کارگران (و بخشاً برای دهقانان) ویك بهشت برای بانکداران و سرمایه‌داران بوجود آورد. تنظیم آنها عبارتست از «پیچاندن پیچ» برای کارگران تاسرحد قحطی، و تضمین سودهایی بالاتر از سودهای قبل ازجنگ برای سرمایه‌داران (بطور پنهانی و با شیوه‌های بوروکراتیك ارتجاعی).

در واقع، وقتی که دولت بورژوا زندگی اقتصادی را تنظیم می کند حتی موفق نمی‌شودکاری بکندکه اقتصاد سرمایه‌داری «بطور اتوماتیك ثبات پیدا کند»؛ در واقـع عکس قضیه اتفاق می‌افتد، و در حالیکه بورژوازی سودهای کلان به‌جیب می‌زند مردم زحمتکش بازهم بیشتر فقیر شده، دامنه بازار بیش ازپیش‌کاهش می‌یابد، تضاد بنیادی سرمایه‌داری وخامت می‌یابدو بحران اقتصادی تشدید می‌شود.

گرایش وخیم‌شدن بحران اقتصادی سرمایه‌داری

بحران‌های سرمایه‌داری بشکل متناوب ظهور می‌کنند.

مادام که اقتصاد سرمایه‌داری وجود دارد تضاد بنیادی آن به عملکرد خود ادامه می‌دهد. مسئله این نیست که بحران اقتصادی یك یا دوبار ظهور می‌کند بلکه مسئله اینست که‌این‌بحران، اغلب‌وبشکل متناوب ظاهرمیگردد. از نظر تاریخی نخستین بحران بزرگ اقتصادی مربوط به سال ۱۸۲۵ درآلمان است. این بحران‌مجدداً درسالهای ۱۷۳۶، ۱۸۴۷، ۱۸۵۷، ۱۷۶۷ بصورت پیاپی‌و بطورمتوسط هرده‌سال‌یکبارفرامی‌رسد. بدنبال‌هربحران، بحران‌دیگری بطورمنظم وبا شدتی فزاینده اتفاق می‌افتد.

تناوب (سیکل)یك بحران اقتصادی، فاصله میان دوبحران پیاپی‌است. این‌تناوب بطور عموم ۴ مرحله دارد: بحران، رکود، رونق، گسترش. بحران مرحله بنیادی این سیکل را تشکیل داده ونقطه پایان یك سیکل و نقطه آغاز سیکل بعدی است.

۱ــ بحران: بحران اغلب‌بشکل غافلگیرکننده در میرسد. قبل ازاینکه بحران حضور خود را اعلام نماید، در بازار یك فراوانی‌کاذب وجود داشته وتمام رشته‌های‌صنعت وتجارت «شکوفا» هستند. تولید هم اکنون ازنیازهای

واقعی فراتررفته اما از جائیکه اعتبار و سوداگری بسیار زیادی وجود دارد کارخانه‌ها هنوز با حداکثر سرعت‌کارکرده وبرای انبارها و سفارشات تولید می‌کنند. ناگهان یکی از حلقه‌های زنجیر رها میشود. بحران فرا می‌رسد. بمحض اینکه اضافه تولید در یک‌رشته ظاهر گردد،جریان یافتن‌کالاها بصورت معضل در می‌آید وبسرعت رشته‌های دیگر نیز تحت تأثیر قرار گرفته‌وعکس‌العمل‌های پیاپی ازخود نشان می‌دهند. بفرض، اضافه تولید درصنایع‌اتومبیل سازی وجود داشته باشد. در اینصورت یا تولید راکاهش داده و یا متوقف می‌سازند. این امر بطور اجتناب‌ناپذیری برروی صنایع متالورژی و لاستیک سازی تأثیر می گذارد. اگرصاحبان صنایع متالورژی تولید راکاهش داده یا متوقف‌کنند صنایع ذغال سنگ و الکتریسته ونیز حمل ونقل نیز بنوبه خـود تحت‌تأثیر قرار می گیرند. در زمینه تجارت، سوداگران کـه تا کنون بنوبه خود در دامن‌زدن به‌فراوانی‌کاذب سهم داشته‌اند اکنون دیگر برعکس سعی می‌کنند خود را از شرکالاهایی‌که انبارکرده‌اند خلاص کنند. آنهادرشکستن قیمت‌ها برای فروش تعلل نکرده وبااینکار بازهم به‌وخامت اوضاع‌میافزایند. ذخیره‌کالاها در انبارها متراکم می‌شود وبا زحمت فروش میرود. قیمت‌هـا شکسته می‌شود. برای جلوگیری واجتناب ازسقوط قیمت‌ها سرمایه‌داران‌حتی دست به‌تخریب عمدی مقادیرکلانی ازکالاها خواهند زد.تحت ضربات‌ناشی ازفقدان‌کاروکاهش حیرت‌انگیز قیمت‌ها، در وهله‌اول این‌کارخانه‌هاوموسسات بیشمارکوچک ومتوسط هستندکه ورشکست میشوند. از هرسو بانک‌ها تعطیل می‌شوند،کارخانه‌هایی‌که تعطیل نمی‌شوند سطح تولیدخود راکاهش می‌دهند. دراین زمان درجامعه تعدادکارگران و زحمتکشان بیکار سایر رشته‌ها افزایش یافته وتمام وضعیت اقتصادی بشکل دردآوری به‌وخامت می گراید.

۲) رکود: پس از طـوفان غیر منتظره بحـران، موج ورشکستگی در موسسات صنعتی وتجارتی اندک اندک‌آرام می گیرد. موسساتی‌کـه در مقابل بحران مقاومت‌کرده‌اند به‌تولید و توزیع در مقیاس محـدودی ادامه میدهند. چراغ سردرمغازه‌ها مجدداً روشن می‌شود. فریاد پیروزی‌کشیده می‌شود، اما با اینهمه هنوز تجارت وکسب وکاربسیار محتاطانه صورت می گیرد.کارگران پرشماره‌ای بیکارمانده وفاقد وسایل معیشت‌اند. صنایع، تجارت وبانک‌ها بنظر

میرسدکه فلج شده‌اند. اما با اینهمه‌درطول این مرحله مصرف اجتماعی تداوم داشته وکالاهای انبارشده وبسیار صدمه‌دیده سرانجام به‌کندی وبا بهای بسیار نازل به‌جریان می‌افتند. در ورای ظاهر رکود. عوامل برانگیزاننده وسامان‌دهنده تولید بتدریج ظاهرمی‌شوند.

۳) رونق: با تقلیل ذخیره‌کالاها بتدریج قیمت‌کالاها و همچنین سود حاصل ترقی می‌کند. ازیکسو سرمایه‌دار استثمارخود را ازکارگر تشدیدکرده واز سوی دیگر تکنیك‌های‌خویش را مدرن می‌سازد. ماشین‌های جدیدی‌نصب کرده وسرمایه ثابت خویش را تجدید می‌کند و می‌کوشد تا در درون یك رقابت سرگیجه‌آور پیروزی‌کسب نماید. بدین ترتیب تولید بخش I یعنی الکتریسته، فولادوتجهیزات مکانیك‌اندك اندك وسعت می‌یابد.شماره‌کارگرانی که دراین بخش مشغول‌کارمی‌شوند افزایش می‌یابد؛ این افزایش بنوبه‌خود سبب افزایش تقاضا برای کالاهای مصرفی بخش II می‌شود. بهاین ترتیب تولید مجدداً اندك اندك ازسرگرفته می‌شود وبیکاری‌کاهش می‌یابد. اقتصاد سرمایه‌داری‌که درپایان حالت رکود بود رونق می‌یابد.

۴) گسترش: خصلت‌های بنیادی این مرحله عبارتند از: کالاها به‌سادگی بفروش میرسد، قیمت‌هاسیرصعودی طی‌می‌کند، تولید وتوزیع‌سرعت می‌یابد، اعتبار وسوداگری ازسرگرفته می‌شود، بازار روی «وفور» بخود می‌بیند. همه سرمایه‌دارن تولید را بحداکثرممکن‌گسترش می‌دهند. در ورای این چشم‌انداز فراوانی و «وفور» هرروز بیش ازپیش نشانه‌های یك بحران جدید انباشته می‌شود. انگلس این جنبهٔ شکوفای اقتصاد سرمایه‌داری را بصورت زیرتوصیف می‌کند: «بتدریج آهنگ حرکت تندتر می‌شود، شروع به‌یورتمه رفتن می‌کند، یورتمه رفتن صنعت تبدیل به‌چهار نعل می‌شود واین نیزبنوبه خود به‌یك پرش عنان‌گسیخته صنعتی، تجاری، اعتباری وسفته‌بازی* تبدیل می‌شود تا سرانجام پس ازجست‌وخیزهای جانفرسا دوباره به‌گودال ورشکستگی سقوط کند»[1]

بحران، رکود، رونق، گسترش، بحران....، این مراحل بیانگر خصلت

۱ــ انگلس. «آنتی‌دورینگ» ص۳۱۲

* Speculation

تناوبی (سیکلیك) بحران‌های اقتصادی تولید سرمایه‌داری است. این نشان می‌دهد که چرا ممکن نیست سرمایه‌داری بتواند بدون دچار شدن به‌تکان‌های زلزله مانند تکامل یابد وچرا تلوتلوخوران به‌پیش میرود.

بحران اقتصادی سرمایه‌داری روز به‌روز عمیق‌تر می‌شود

بحران‌ها بشکل پیاپی در تمام طول روند تکامل تولید سرمایه‌داری ظاهر می‌شوند. با اینهمه، هر بحران جدید بازتولید ساده بحران قبلی نیست. هر بحران تمایل دارد تا هر بار کمی بیشتر وخامت یابد. بویژه پس از دومین جنگ جهانی، بحران‌ها فراوان‌تر و عمیق‌ترند. حال به مطالعه تأثیرات عمده این بحران‌ها بپردازیم.

اولاً سیکل بحران‌ها کوتاهتر می‌شود و بحران‌ها بیشتر تکرار می‌شوند. پیش از جنگ دوم جهانی بحران‌های اقتصادی تقریباً هرده‌سال یکبار اتفاق می‌افتاد ودر ۲۰ سال بعد از جنگ سیکل بحران آشکارا کوتاهتر شده‌است. مطابق تابلوهای صفحات ۱۸۵ و ۱۸۶ می‌توان مشاهده کرد که از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۷۲، ایالات‌متحده پنج بحران اقتصادی را ازسر گذرانده است. بعبارت دیگر تقریباً هرپنج‌سال یك بحران؛ در ژاپن ۶ بحران اقتصادی رخ‌داده یعنی تقریباً هرچهارسال یك بحران. اگر از جنگ دوم به‌اینسو سیکل بحران بطرز محسوسی کوتاه شده به‌این علت است که مردم زحمتکش تحت تسلط سرمایهٔ انحصاری استثمار بیش از پیش شدیدی را متحمل شده و قدرت خرید آنها شاهد یك تقلیل نسبی بوده ومشکلات بازارهای داخلی تشدید گردیده است. یك دلیل دیگر اینست که تهاجم و گسترش خارجی کشورهای امپریالیستی تضادهای میان امپریالیسم و خلق‌های کشورهای مستعمره یا وابسته را تشدید نموده است؛ این امر سبب تکامل مبارزات آزادیبخش ملی این کشورها ودر نتیجه تقلیل دائمی بازارهای خارجی کشورهای امپریالیستی وفروش دشوار کالاهای آنها گشته است. این گونه است که تضاد میان تولید ومصرف هرروز شدت می‌یابد. همه اینها بخوبی نشان میدهد که تضاد بنیادی سرمایه‌داری روزبروز بیشترشکفته شده وروابط تولید بشدت درمقابل رشد نیروهای مولده ایجاد مانع می‌نمایند.

ثانیاً. تجدید کور کورانه سرمایه سبب خواهد شد که نسبت‌های باز تولید سرمایه‌داری بیش از پیش ناکافی گردند. قبل از جنگ دوم جهانی، هر بار که بحرانی وجود داشت، سرمایه گذاریها به‌شکل سرمایه ثابت به‌مقدار زیادی کاهش می‌یافت. اما پس از جنگ میزان سرمایه گذاریها به‌شکل سرمایه ثابت عموماً شاهد یك افزایش نسبتاً بزرگ بوده است. حتی در دوره بحران، سطح سرمایه گذاری‌ها به‌اندازهٔ کافی بالاست. درطول پنجمین بحران درآمریکا پس از جنگ، سرمایه گذاریهای به‌شکل سرمایه ثابت درفاصله ۱۹۶۹ــ۱۹۷۰ حتی باندازهٔ ۳/۵٪ افزایش یافت. در ژاپن، درطول ششمین بحران بعداز جنگ، سرمایه‌گذاری بشکل سرمایهٔ ثابت درفاصله ۱۹۷۰ــ۱۹۷۱ بمقدار ۳/۲٪ افزایش یافت. (به‌تابلوهای صفحهٔ بعدنگاه کینند)

اگر ازجنگ به‌اینسو، سرمایه گذاریهای بشکل سرمایه ثابت به‌قدرکافی در دورهٔ بحران بالاهستند به‌این‌خاطراست که ازیکسو بورژوازی انحصارگر، دستگاه دولتی را درخدمت خود می گیرد واستثمار توده‌های زحمتکش را تشدید می‌نماید. وی انباشت سرمایه راتسریع کرده وارزش اضافی استخراج شده ازکارگران را به‌سرمایه مبدل می کند.

وموازی باآن، وی فقرومسکنت پرولتاریا را تسریع می کند و بازهم بیشتر از قدرت خرید توده مردم زحمتکش می‌کاهد. ازطرف دیگراین امر همچنین بدان‌معنی‌است که ازپس‌جنگ، سفارشات نظامی‌ونیز نیازهای تدارکاتی برای جنگ بخش اساسی سرمایه گذاری‌های آمریکا را به‌شکل سرمایه‌ثابت تشکیل می‌دهد. به‌این ترتیب، نه‌تنها منابع وثروت‌های اجتماعی بشدت‌تلف می‌شود بلکه‌همچنین ما شاهد توسعه‌کورکورانه بخش I خواهیم بود که‌نتیجه آن ناکافی شدن بیش‌ازپیش تناسب‌های لازم برای بازتولید اجتماعی‌خواهد بود و تضادهای بازتولید اجتماعی باز هم حدت بیشتری خواهند یافت. بحران‌ها بـا فاصله و تناوب کوتاهتری رخ می‌دهند و هربار حدت بیشتری می‌یابند.

ثالثاً. عکس‌العمل متقابل میان بحران صنعتی و بحران کشاورزی به‌تمام بحران عمق بیشتری می بخشد. درسیستم سرمایه‌داری، بحران به‌صنایع‌محدود نشده و به کشاورزی نیز گسترش می‌یابد: وقتی که بحران کشاورزی آغازمی-

بحران‌های اقتصادی در ایالات متحده بعداز جنگ

کارخانجات ورشکست‌شده		رقم حداکثر بیکاری		تولید صنعتی				تاریخ بحران‌ها
درطول ماه بحران حداکثر	جمع کل	نرخ بیکاری به درصد	تعداد بیکاران به‌میلیون	طول مدت رکود به‌ماه	کاهش برحسب درصد	حداقل در طول بحران	حداکثر قبل از بحران	
۸۸۴	۸,۶۳۲	۷/۶	۴/۷	۱۲	۱۰/۵	اکتبر ۱۹۴۹	اکتبر ۱۹۴۸	(۱)(۱۹۴۸—۱۹۴۹)
۱,۱۰۲	۱۱,۴۰۰	۵/۸	۳/۷	۱۳	۱۰/۲	اوت ۱۹۵۴	ژوئیه ۱۹۵۳	(۲)(۱۹۵۳—۱۹۵۴)
۱,۴۹۹	۱۶,۹۱۵	۷/۷	۵/۵۴	۱۴	۱۳/۷	آوریل ۱۹۵۸	فوریه ۱۹۵۷	(۳)(۱۹۵۷—۱۹۵۸)
۱,۴۴۹	۱۷,۱۱۷	۸/۱	۵/۷۱	۱۳	۷/۷	فوریه ۱۹۶۱	ژانویه ۱۹۶۰	(۴)(۱۹۶۰—۱۹۶۱)
۱,۰۴۲	۱۲,۲۰۱	۶/۵	۵/۴۹	۱۴	۸/۱	نوامبر ۱۹۷۰	سپتامبر ۱۹۶۹	(۵)(۱۹۶۹—۱۹۷۰)

بحران‌های اقتصادی درژاپن پس ازجنگ

تاریخ بحران‌ها	تولید صنعتی ومعدنی				رقم حداکثر بیکاری		رقم حداکثر کارخانه‌های ورشکست‌شده	
	حداکثر قبل از جنگ	حداقل در طول بحران	کاهش برحسب درصد	طول رکود برحسب ماه	تعداد بیکاران به میلیون	نرخ افزایش بیکاری برحسب درصد	تعداد کارخانه‌های ورشکست شده برحسب درصد	نرخ افزایش ورشکستگی برحسب درصد
ژانویه ۵۱- اکتبر ۵۱ (۱)	ژوئن ۱۹۵۱	اوت ۱۹۵۱	۴/۶	۲	۰/۴۷	۳۸/۲	—	—
ژانویه ۵۴- نوامبر ۵۴ (۲)	ژانویه ۱۹۵۴	اوت ۱۹۵۴	۱/۹	۷	۰/۷۱	۸۲	—	—
ژوئن ۵۷ - ژوئن ۵۸ (۳)	ژوئیه ۱۹۵۷	ژوئن ۱۹۵۸	۱۰	۱۱	۰/۹۲	۷۶/۹	۲۰۳	۵۲/۹
دسامبر ۶۱- اکتبر ۶۲ (۴)	مارس ۱۹۶۲	اکتبر ۱۹۶۲	۳/۶	۷	۰/۶۲	۷۲/۲	۱۷۲	۱۸۶/۶
اکتبر ۶۴ - اکتبر ۶۵ (۵)	دسامبر ۱۹۶۴	مه ۱۹۶۵	۳/۱	۵	۰/۵۴	۱۰۰	۶۱۱	۶۴/۲
ژوئیه ۷۰- دسامبر ۷۱ (۶)	ژوئیه ۱۹۷۰	مه ۱۹۷۱	۴/۲	۱۰	۰/۸۰	۶۰	۹۶۴	۶۴/۸

شود ما شاهدافزایش‌سریع ذخایر تولیدات کشاورزی درانبارهای‌سرمایه‌داران کشاورزهستیم؛ قیمت عمده‌فروشی سقوط می کند، وسطح زیر کشت کاهش‌می‌یابد وبیکاری درمیان‌کارگران کشاورزی افزایش می‌یابد؛ دستمزدآنهایی که هنوز برسرکار مانده‌اند کاهش می‌یابد و تعداد زیادی ازکشت کاران منفرد ورشکسته می‌شوند. می توان مشاهده‌کردکه بحران کشاورزی. همانند بحران صنعتی، یك بحران اضافه تولید است که بوسیله تضاد بنیادی سرمایه‌داری تعیین می‌شود. تا زمانی که سیستم سرمایه‌داری وجود دارد، بحران‌های‌اضافه تولیدکشاورزی همانقدر ناگزیرندکه بحران‌های اضافه تولید صنعتی.

بااینهمه، بحران‌های کشاورزی عموماً بیشترازبحران‌های صنعتی بطول می‌انجامد. پس ازآغاز متقارن بحران صنعتی وکشاورزی در ایالات متحده درسال ۱۹۴۸، درمدت ۲۳سال کشاورزی هرگزنتوانست از بحران اضافه تولید خود خلاصی یابد.

عکس‌العمل متقابل میان بحران صنعتی و بحران تجاری، بصورت یك مسئلهٔ وخیم‌برای اقتصاد آمریکا پس‌ازجنگ درآمده است. بعلت این‌بحران‌های صنعتی، تعداد زیادی کارخانه تعطیل شده و سفارشات ناکافی می گردد، کارگران‌کارخود را ازدست داده ودستمزدها سقوط می‌کند. نتیجه همه‌این‌ها تقلیل تقاضابرای محصولات‌کشاورزی ووخامت یافتن اضافه تولیدکشاورزی است. موازی‌باآن بحران کشاورزی برتولید انعکاس‌یافته وکارگران کشاورزی فقیروورشکسته می‌شوند، تقاضا برای وسایل تولیدکشاورزی ووسایل صنعتی دیگرکاهش یافته واین امر بازهم بروخامت بحران اضافه تولید صنعتی می‌افزاید. با در نظر گرفتن عکس‌العمل متقابل میان بحران کشاورزی و بحران صنعتی، بحران اقتصادی سرمایه‌داری بیش ازپیش وخیم می گردد.

رابعاً. بحران اضافه تولید وبحران مالی نیز بهم‌آمیخته می‌شوند. پس ازجنگ دوم جهانی.بحران‌ها دارای سیکل کوتاهتری شده وبحران‌های‌مالی بیش‌ازپیش ظاهرمی‌شوند. یك «بیماری مضاعف» سرمیرسد: بحران‌اقتصادی وبحران‌مالی. هردوی‌آنها نتیجه ضروری شکفته‌شدن تضاد بنیادی‌سرمایه‌داری هستند. نتایج اصلی آن بقرار زیرند: عدم‌کفایت درآمدهای دولت نسبت به‌مخارج آن، انتشار زیاده از حد اسکناس، صعود قیمت‌ها.کسری موازنه

پرداخت‌های خارجی، کاهش ذخیره طلا و کاهش ارزش پول.

پس از جنگ دوم جهانی. تمام کشورهای امپریالیستی می‌کوشند تا تدارکات جنگ را مهیا ساخته تا بتوانند از بحرانی که روزبروز وخیم‌تر می‌شود رهایی یابند و برای تسکین بیماری اقتصادهای ملی خود به‌تزریق مرفین توسل می‌جویند. در عین‌حال مخارج نظامی وهزینه‌های تولید صنایع نظامی بیش از پیش زیاد شده و دولت در هرسال باکسری بیشتری مواجه می‌شود. برای جبران این مخارج عظیم نظامی، کشورهای امپریالیستی می‌کوشند تا مالیات‌ها را افزایش‌دهند، ازخارج وام بگیرند و پول کاغذی (اسکناس)منتشر نمایند. آنها به‌تورم دامن زده وبه‌این ترتیب بحران‌های وخیمی در امور مالی عمومی بوجودمی‌آورند. ازسال ۱۹۴۶تا ۱۹۷۱ امورمالی آمریکادارای کسری است: کسری عبارت از ۱۳۷/۹میلیارد دلار وقرضه عمومی ۴۴۲/۱ میلیارد دلاراست. حتی شخصیت‌های رسمی آمریکا هشدار می‌دهند که: «میزان بدهی درآمریکا ازمجموع دولت‌های دیگربیشتراست» و «اگراین بدهی را به‌اسکناس یك دلاری تبدیل کنیم، حلقه‌ای ازاسکناس به‌پهنای ۱۰متر بدست خواهیم آورد که ۱۵۲۰بار دورکره زمین خواهد چرخید».

تورم هرروز بیشتررشد می‌کند، پول اندك اندك ارزش خودراازدست می‌دهد وقیمت‌ها صعود می‌کنند. درگذشته هرگاه بحران فرا می‌رسید قیمتها عموماً کاهش می‌یافتند. اما ازپس ازجنگ دوم‌جهانی دولت‌های سرمایه‌داری عمداً سیاست نظامی کردن اقتصاد ملی وسیاست دامن زدن به‌تورم را دنبال می‌کنند. در دوره بحران، قیمت‌ها دیگرکاهش نمی‌یابد وبعکس شاهد صعود سرسام‌آوری خواهند بود. مثلا می‌توان دربحران‌های بعدازجنگ‌درآمریکا، به‌استثنای بحران سال ۴۹-۴۸ شاهد صعود قیمت‌ها بود. این بمعنای‌آنست که هربار قدرت خرید پول‌کاهش‌یافته است. کاهش قیمت پول در درون‌کشور ضرورتاً براعتبار این پول در خارج‌کشور تأثیر خواهد گذاشت. امپریالیسم آمریکا به‌جنگ‌های تجاوزکارانه بدون‌وقفه‌ای دست می‌زند: هزینه‌های‌مربوط به‌نگاهداشتن نیروی نظامی در خارج و هزینه‌های مربوط به‌تدارك جنگ، افزایش‌یافته وسبب فرار شدید دلارها وکاهش اعتبار بین‌المللی دلار میشود. پس ازپایان جنگ دوم جهانی. دربازار پولی بحران‌های مداوم ظهورمیکند

وسبب فروش دلار و خرید طلا میشود؛ این امرحکومت آمریکا را دوبار. در سال ۱۹۷۱ و۱۹۷۳مجبور به‌کاهش ارزش دلارنمود.

«بیماری مضاعف» بحران صنعتی و بحران مالی. اقتصاد سرمایه‌داری را به‌ورطه‌ای سوق می‌دهد که نمی‌تواند راه خلاصی از آن را بیابد. ازیکسو بحران اقتصادی،کاهش قابل ملاحظه تولید وفقیرشدن توده‌ها درنتیجه‌بحران برترکیب بودجه کشورهای سرمایه‌داری تأثیرمی گذارد؛ نتیجه‌آن کسری سهمیه مالی عمومی وعدم تعادل در موازنه پرداخت‌هاست که بازبنوبه خود بحران مالی را حدت می‌بخشد. ازسوی دیگرتعمیق بحران مالی سبب ایجاد تورم. افزایش مالیات‌ها وکاهش دستمزدهـای واقعی کارگران خواهد شد: قدرت خرید توده‌های خلقی بطورنسبی کاهش می‌یابد وجبراً بحران اضافه تولید را تشدید می‌نماید.

بنابراین می‌توان مشاهده کرد که خصلت تناوبی (سیکلیك) بحران‌های اقتصادی نوعی «دورباطل» است. هربار وخامت فزاینده بحران به‌تضادهای درونی آنتاگونیستی سرمایه‌داری که ازحدت‌بسیار برخوردارند اضافه‌میشوند، طوفان‌های بحرانهای پیاپی، جهان سرمایه‌داری را به‌لرزه درمی‌آورند.

بحران اقتصادی، بنیاد حاکمیت سرمایه‌داری را به‌لرزه درمی‌آورد

بحران اقتصادی باز هم برشدت تضاد بنیادی سرمایه‌داری میافزاید. درطول مدت بحران، رقابت میـان سرمایه‌داران در اعلادرجه خویش است. موسسات کوچك وبزرگ کـه قادر نیستند درمقابل رقابت موسسات بزرگتر ایستادگی کنند قبل ازهمه ورشکسته میشوند. اقلیتی از موسسات بزرگ که از قدرت‌رقابت زیاد برخوردارند ازاین فرصت برای خرید وجذب آنها به‌بهای ارزان استفاده می کنندی. به‌این دلیل است که با هربحرانی که جامعهٔسرمایه‌داری بخود می‌بیند، سرمایه هرچه بیشتر در دست تعدادکمی از سرمایه‌داران متمرکزمیشود.سرعت تمرکزتولید وسرمایه مضاعف میگردد. این تراکم‌سریع به‌معنی‌شکفتن‌بازهم سریع‌ترتضاد بنیادی‌سرمایه‌داری، یعنی تضاد میان‌اجتماعی

شدن تولید ونظام مالکیت خصوصی است.

بحران سبب تشدید تضادهای طبقاتی میشود. سرمایه‌داران همواره از توده مردم زحمتکش برای تخفیف خساراتی که بحران به‌آنها وارد آورده است استفاده می‌کنند. آنها کارگران متعددی رااخراج‌می‌کنند،دستمزدکارگران شاغل راکاهش میدهند، از تورم‌استفاده میکنند ومالیات‌ها را افزایش‌میدهند؛ آنها بهرطریقی سعی میکنند زیان‌های ناشی از بحران را بردوش کارگران انتقال دهند. درعین‌حال درمدت بحران، استثمارصنعت ازکشاورزی وشهراز ده رشدکرده وسبب ورشکست شدن تعداد زیادی از دهقانان میشود. درنتیجه بحران اقتصادی برای طبقه‌کارگر وسایر زحمتکشان هم بی‌نهایت مصیبت‌آور است: تضادمیان طبقه‌کارگروسرمایه‌داران، میان دهقانان ومالکان بزرگ‌ارضی هرروز کمی بیشتر شکفته میشود. امــواج مبارزات پرولتاریا علیه بورژوازی رشد میکند وبنیاد سلطه سرمایه‌داری را به‌لرزه درمی‌آورد.

بحران‌های اقتصادی بخوبی خصلت موقتی نظام سرمایه‌داری را ازنظر تاریخی آشکار ساخته‌اند. این بحران‌ها نشان میدهندکه میان روابط تولیدی ونیروهای مولده‌سرمایه‌داری یك‌تضاد آشتی‌ناپذیروجود دارد. روابط‌تولیدی سرمایه‌داری نسبت‌به‌نیروهای مولده‌ایکه به‌اعلادرجه اجتماعی شده‌اندمحدود بوده ومانعی جدی را برسرراه رشد آنها تشکیل میدهند. در دوره بحــران، فقط پس ازآنکه نیروهای‌مولده عمیقاًضایع شده وتولید بطورقابل‌ملاحظه‌ای کاهش یافت تضاد تولید ومصرف می‌تواند به‌یك راه‌حل موقتی کــه با زور تحمیل شده است دست‌یابد. درهمان زمان عوامل خبردهنده ازیك‌بحران‌دیگر بتدریج انباشته میشوند. در روند تکامل اقتصاد سرمایه‌داری، تمایل به‌وخامت یافتن بحران نشان میدهدکه روابط‌تولیدی سرمایه‌داری دیگربه‌انحطاط‌دچار شده‌اند. این روابط باید بوسیله روابط تولیدی دیگری‌که متناسب با تکامل نیروهای مولده باشند، یعنی روابط تولیدی سوسیالیستی جایگزین گردند.

کتابهای اصلی برای مطالعه

انگلس، «آنتی‌دورینگ» فصل III قسمت دوم.

لنین، «درس‌هایی ازبحران» آثار، جلد۵، صفحه۸۶

موضوعاتی برای تفکر

۱) منشاء بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری چیست؟

۲) چرا می گویند که بحران اقتصادی، سرمایه‌داری را به‌سرعت بسمت زوال سوق می‌دهد.

فصل ۹

ماهیت امپریالیسم تغییر نخواهد کرد

امپریالیسم سرمایه‌داری انحصاری است

قبل ازسالهای ۷۰قرن ۱۹ سرمایه‌داری در عصر تاریخی رقابت آزاد بسرمی‌برد. پس ازسالهای ۷۰رقابت آزاد بتدریج بسوی انحصار تکامل‌پیدا کرد. درپایان قرن ۱۹وآغاز قرن بیستم سرمایه‌داری گذار خود را از رقابت آزاد به‌انحصار پایان داد وبه‌مرحله امپریالیسم نایل‌آمد. لنین تعریفـی دقیق وکامل از امپریالیسم بدست داده است: «امپریالیسم یك مرحله تاریخی ویژه سرمایه‌داری است. این ویژه‌گی دارای سه‌جنبه است: امپریالیسم(۱) سرمایه‌داری انحصاری؛ (۲) سرمایه‌داری انگلی ومنحط؛ (۳) وسرمایه‌داری‌محتضر است»[۱]. دراین‌جا ما نخست به‌تشریح خصلت‌های بنیادی امپریالیسم بعنوان سرمایه‌داری انحصاری می‌پردازیم.

لنین گفته است که امپریالیسم دارای ۵خصلت بنیادی درزمینه‌اقتصادی است یعنی:

۱) تمرکز تولید وسرمایه به‌چنان درجهٔ بالایی از تکامل رسیده است که موجب تولد انحصاراتی گشته است کـه نقش قاطعی در زندگی اقتصادی ایفا می‌کنند؛

۲) ادغام سرمایه بانکی وسرمایه صنعتی وایجاد یك اولیگارشی مالی برپایه این «سرمایه مالی»؛

۳) صدور سرمایه، متفاوت با صدورکالا، اهمیت بسیار ویژه‌ای کسب می‌کنند؛

۴) تشکیل اتحادیه‌های بین‌المللی انحصاری سرمایه‌داران که جهان‌را تقسیم می‌کنند؛و

---

۱ ــ لنین. «امپریالیسم وانشعاب درسوسیالیسم» آثارجلد۲۳ ص۱۱۶

۵) خاتمه یافتن تقسیم کره ارض میان بزرگترین قدرت‌های سرمایه‌داری.[۱]»
تئوری لنین دربارهٔ امپریالیسم تلسکوپ و میکروسکوپی است که بما اجازه شناخت ماهیت ارتجاعی امپریالیسم را می‌بخشد.

انحصار پایه اصلی اقتصادی امپریالیسم است

انحصار محصول ناگزیر تکامل سرمایه‌داری است

تحول رقابت آزاد به‌سوی انحصار درزمینهٔ اقتصادی، بارزترین پدیده تکامل سرمایه‌داری به‌سوی مرحله امپریالیسم است. سایر خصلت‌های امپریالیسم همگی به‌انحصار وابسته بوده وبرپایهٔ آن تکامل یافته‌اند. به‌همین دلیل است که‌امپریالیسم عموماً سرمایه‌داری انحصاری نیز نامیده‌میشود. تولدسرمایه‌داری انحصاری دارای روند تکامل تاریخی خویش است که می‌توان بطورکلی آنرا به‌سه دوره بنیادی تقسیم کرد.

دورهٔ نخست درقرن ۱۹ بوده وسالهای ۶۰تا ۷۰ این قرن را دربرمی‌گیرد: رقابت آزاد سرمایه‌داری دیگردراین مرحله به‌اوج خود رسیده‌است. درصنعت ما با اختراع موتورالکتریکی، موتور احتراقی داخلی وشیوه‌های جدید مرغوب کردن فولاد روبروئیم. تکامل نیروهای مولده آغاز به‌ایجاد تغییردرموقعیت متقابل صنایع سبك وصنایع سنگین می‌نماید و صنایع سنگین درموضع مسلط قرار می‌گیرد. تکامل صنایع سنگین‌که در آنها ترکیب آلی سرمایه بالاست سبب تسریع تمرکز سرمایه شده و نخستین هسته‌های گروه‌بندیهای انحصاری را بوجود آورد.

دورهٔ دوم با پایان عمیق‌ترین بحران اقتصادی قرن ۱۹ که در سال ۱۸۷۳ آغاز شد، شروع می‌شود: رقابت میان موسسات بمقدار زیادی تشدید می‌یابد. با اینهمه تعداد نسبتاً زیادی ازموسسات‌کوچك و بزرگ ورشکست می‌شوندو گروه‌بندیهای انحصاری تکامل‌مهمی کسب می کنند. درایالات‌متحده درسال ۱۸۷۹ راکفلر نخستین‌تراست رابنیانگذاری می کند (کمپانی‌استاندارد

۱ــ لنین. «امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری»، ص۱۰۵

اویل)؛ درسال ۱۸۸۰ تمام حجم تولیدآنتراسیت در انحصار هفت شرکت قرار دارد. با این وجود انحصارات این دوره هنوز یک موقعیت مسلط را اشغال نمی‌کنند. اکثر موافقت‌نامه‌های میان انحصارات، موافقت‌نامه‌های کوتاه مدت بوده وهنوز ثبات پیدا نکرده‌اند. درسی سال آخرقرن ۱۹ متوالیا ماشین بخار،اتومبیل، لکوموتیو با موتور دیزل وغیره اختراع می‌شود. نیروهای مولده به‌درجه بالایی ازتکامل نایل آمده وموقعیت صنایع سنگین کمی بیشتر تحکیم می گرددودرمجموع شرایط گذار به‌مرحلهٔ انحصار پخته وآماده‌شده‌اند.

دورهٔ سوم پایان قرن ۱۹ وآغازقرن بیستم را دربرمی گیرد. انباشت و تمرکزسرمایه بشدت تسریع می‌شود: سرمایه‌ها بیش ازپیش دردست‌موسسات بزرگ تمرکز یافته‌اند، گروه‌بندیهای انحصارات با شتاب تکامل می‌یابد و به‌سرعت تمام بخش‌های مهم صنعتی را تحت‌کنترل خودگرفته و بصورت پایه تمام زندگی اقتصادی درمی‌آیند. در آغاز قرن بیستم گروه بندیهای انحصارات در آمریکا ۷۰٪ صنایع تبدیل فلز، ۶۶٪ صنایع ذوب‌آهن، ۸۱٪ صنایع شیمیایی، ۸۵٪ تولید آلومینیوم، ۸۰٪ صنایع قند وتوتون، ۹۵٪ تولید ذغال سنگ ونفت را کنترل می کنند. از این پس سرمایه‌داری رقابت آزاد به‌سمت سرمایه‌داری انحصاری تحول یافته و سرمایه‌داری به‌امپریالیسم تغییریافته است. بهمین دلیل است که لنین می گوید «پایه اقتصادی اصلی امپریالیسم، انحصاراست.»[1]

باگذار سرمایه‌داری رقابت آزاد به‌امپریالیسم، ماهیت بنیادی سرمایه‌داری با اینهمه دستخوش دگرگونی نگشته است. پایهٔ اقتصادی آن هنوز مالکیت‌خصوصی سرمایه‌داری بروسایل تولیداست. تضاد طبقاتی آن‌کماکان تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی است. رقابت ذاتی سرمایه‌داری، وضعیت پرهرج‌ومرج تولید وسایرقوانین اقتصادی هنوزنقش خود را اعمال می کنند. صدر مائو گفته است: «زمانی که سرمایه‌داری عصر رقابت آزاد به‌امپریالیسم تبدیل شد، نه‌خصلت طبقاتی دوطبقهٔ متضاد اساسی ــ پرولتاریا وبورژوازی ــ نه‌ماهیت سرمایه‌داری‌جامعه هیچگونه تغییری‌پیدا ننمود.»[2] درمرحله‌امپریالیسم،

۱ــ لنین، «امپریالیسم...» ص۱۱۸

۲ــ مائوتسه‌دون «دربارهٔ تضاد» آثارجلد۱ ص۳۶۳

برخی ویژه‌گیهای نوین پدیدارشدندکه موجب تشدید ودامن‌زدن به‌تضادهای اولیه سرمایه‌داری گردیدند.

اشکال گروه‌بندیهای انحصاری استخراج مافوق سود را تضمین می‌کند

گروه‌بندیهای انحصاری بزرگترین موسسات سرمایه‌داری و یا تجمع چند موسسه سرمایه‌داری هستند. آنها تولید و فروش کالاها را کنترل کرده و برموقعیت انحصاری خود برای تعیین قیمت‌های انحصاری متکی هستند. آنها یك مافوق سود انحصاری استخراج کرده و بخش‌های حیاتی اقتصاد را در کشورهای سرمایه‌داری تحت کنترل دارند.

گروه‌بندیهای انحصارات اشکال متعددی بخود می گیرد. برخی برپایه «موافقت برسر قیمت‌ها در کوتاه‌مدت» شکل می گیرند. در این حالت هرموسسه‌ای با دیگران برای تعیین یـك قیمت واحد انحصاری تـوافق می کند؛ اشکال دیگری بنام **کارتل** وجود دارد که در آنها موسسات بشکل مستقل تولیدوفروش را اداره کرده اما از نظر تقسیم بازار، تعیین میزان تولید، میزان قیمت وغیره با هم جمع می‌شوند. شکل دیگری بنام **سندیکای کارفرمایان** وجود دارد که در آن موسسات به‌تنهایی تولید می کنند اما برای خرید مواد اولیه و فروش محصول و غیره با هم متحد می‌شوند. **تراست** شکل دیگری است که مجموع موسساتی راکه کالای واحدی تولید می کنند متحد می نماید. علاوه براینها شکل دیگـری از گروه‌بندی انحصارات بنام **کنسرن** Konzern وجود دارد که چندین موسسه مختلف را جمع‌می کند (معدن ذغال سنگ، بنگاه تجارتی، کمپانی حمل ونقل، بانك وغیره). اشکال مختلف گروه‌بندیهای انحصاری در تکامل خود بتدریج کنترل تمام بخش‌های اقتصادی را بدست گرفته‌وبرحیات اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری مسلط گشته‌اند. بـویژه پس از پایان جنگ دوم جهانی، تولید اجتماعی وثروت‌های اجتماعی بیش ازپیش دردست عده قلیلی سرمایه‌دار انحصارگرتجمع یافته‌اند. نشانه‌های این امربقرارزیرند:

I) مقیاس موسسه بی‌وقفه وسعت می‌یابد، درجه انحصار باز هم بیشتر می‌شود. مثلا درایالات متحده شرکت‌های بزرگی که سرمایه‌آنها ازیك‌میلیارد دلار متجاوز است ازتعداد یك عدد درسال ۱۹۰۱ به‌۹۶عدد درسال ۱۹۶۰

و۲۸۲۲عدد درسال ۱۹۷۰ رسیده‌اند.

II) بخش‌های صنعتی بیش از پیش بوسیله تعدادکوچکی ازسرمایه‌های انحصاری کنترل می‌شوند. در درون بخش‌های متعـدد صنعتی، چندکمپانی بزرگ بخش عظیم و یا حتی تمام تولید را تحت کنترل دارند. در ایالات متحده درسال ۱۹۶۹ سه‌کمپانی بزرگ اتومبیل انحصار خود را بربیش از ۷۸/۱٪ تولید ملی اتومبیل اعمال می‌کرد؛ درانگلستان درسال ۱۹۷۰ یك کمپانی ذوب فلزات، انحصار خـود را بر۹۳٪ تولید ملی فـولاد اعمال می‌کرد؛ در ژاپن درسال ۱۹۷۰ هفت گروه‌بندی انحصاری‌کنترل ۹۵/۵٪ ظرفیت‌کل تولید بخش‌کشتی‌سازی ملی را دردست داشتند؛ درفرانسه درسال ۱۹۶۸ یك‌کمپانی‌الکتریسته‌کنترل تولید الکتریسته‌کل کشور را برعهده‌داشت

III) تولیدکشاورزی تمرکزمی‌یابد ودرجه انحصارتشدید می‌شود.در سال ۱۹۳۹ درایالات متحده شماره‌کل مزرعه‌ها به۶۱۸۷۰۰۰ افزایش‌یافت، درسال ۱۹۵۹ به۳۷۰۱۰۰۰تقلیل یافت. ودرسال ۱۹۷۱بیش از ۲۸۰۰۰۰۰ مزرعه وجود نداشت. یعنی بطورمتوسط درهرسال ما شاهد ورشکست شدن ۹۰۰۰۰ مـزرعه هستیم. تـولیدکشاورزی آمریکا، در واقع بوسیله‌کمتر از ۵۰۰۰۰ مزرعه انحصاری‌کنترل می گردد، یعنی‌بوسیله۲٪ کل تعداد مزارع. فروش محصولات آنها بیش از ۸۰٪ میزان‌کـل فروش مجموع تولیدات کشاورزی آمریکا را تشکیل می‌دهد.

IV) گروه‌بندیهای انحصاری بیش ازپیش به‌تولید محصولات‌متنوعی دست می‌زنند. تعداد قابل ملاحظه‌ای از کمپانیها که قبلاً عمدتاً به‌تولید یك یا دومحصول می‌پرداختند درپایان سالهای ۶۰این قرن، حیطه تولید خودرا بسرعت به‌چندین بخش توسعه‌دادند. مثلادرایالات متحده،کمپانی«بین‌المللی تلفن وتلگرام» (I.T.T)که درسال ۱۹۲۰ تأسیس شد درچهارسال اول‌عمر خویش بطورعمده وسایل مخابرات تولید می‌کرد. امـا پس از ده سال اول حیات خویش، به‌خرید ۵۰ کمپانی‌کـه هیچ ارتباطی بـا وسایل مخابرات نداشتند دست زدوحیطه استثمارخویش را به‌نان، الیاف مصنوعی، ساختمان، هتل‌داری، بیمه وغیره گسترش داد. وی در سرتاسر جهان‌کنترل ۱۵۰ کمپانی را دردست داشته وشبکه فروش آن به‌بیش از ۲۰۰ کشور و سرزمین گسترش

یافته است.

هرچندکه این انواع مختلف گروه‌بندیهای انحصاری با هم تفاوت داشته ومی‌توانند تغییرشکل پیدا کنندااما ماهیت‌آنها ثابت باقی می‌ماند؛آنها ازطریق انحصار تولید وبازار برای سرمایه‌داران انحصارگر کسب مافوق سودهای انحصاری را تضمین می‌نمایند.

مافوق سودهای انحصاری، سودهایی هستندکه سرمایه‌داران به‌لطف موقعیت انحصاری خود بدست می‌آورند وبمقدار زیادی بیشتر از سودهای متوسط هستند. مافوق سودهای انحصاری ازکجا سرچشمه می‌گیرند؟ قبل از هرچیز، این مافوق سودها از ارزش اضافی ایجاد شده بوسیله کارگران در درون‌کارخانه‌های‌سرمایه‌داری‌انحصاری‌ناشی‌می‌گردد. گروه‌بندیهای‌انحصاری شرایط کار طاقت‌فرسایی را تحمیل‌کرده، برشدت کار افزوده و کارگران را استثمار می‌کنند. درعین‌حال، با بالارفتن قیمت تولیدات مصرفی،سرمایه‌داران انحصاری یک بخش از درآمدکارگران وسایرمصرف‌کنندگان را در دست خود جمع می‌کنند؛ آنها با اتکاء به‌موقعیت انحصاری خود، قیمت خرید محصولات‌کشاورزی را پائین آورده وقیمت فروش تولیدات صنعتی را بالا می‌برند و یك بخش از ارزش ایجاد شده بوسیله دهقانان را به‌تصرف خود درمی‌آورند؛ به‌کمك قیمت انحصاری، آنها یك بخش از سودی راکه متعلق به‌سرمایه‌دارانی است که به‌گروه بندیهای انحصاری تعلق ندارند به‌چنگ می‌آورند. به‌لطف مبادله ارزش‌های نابرابر، سرمایه انحصاری، خلق‌های مستعمرات، کشورهای وابسته و سایرکشورها را غارت می‌کند. تمام این‌ها نشان می‌دهدکه آنچه‌که‌گروه‌بندیهای انحصارات بعنوان مافوق سودبدست می‌آورند، دقیقاًهمان چیزی است‌که‌کارگران، تولیدکنندگان‌کوچك‌وخلق‌های مستعمرات وکشورهای وابسته از دست می‌دهند. بخش‌کوچکی ازآن نیز از همان سودی‌تشکیل می‌شودکه ازسرمایه‌داران‌کوچك ومتوسط‌که‌به‌انحصارات تعلق ندارندبدست می‌آید. به‌این دلیل است‌که درمجموع جهان‌سرمایه‌داری وازنظرگرایش درازمدت، قیمت‌های انحصاری بهیچ‌وجه مجموع ارزش و ارزش اضافی ایجاد شده بوسیله جهان سرمایه‌داری را تغییر نداده‌اند؛ یعنی آنها ازحدود قانون ارزش تخطی نکرده و فقط برخی دگرگونیها در شکل

نقشی که بوسیله قانون ارزش بازی می‌شود وارد گردیده است. درعین‌حال‌در مرحله انحصاری قانون‌ارزش اضافی یعنی قانون بنیادی سرمایه‌داری به‌ایفای نقش خود ادامه می‌دهد، فقط‌شکل این نقش تغییرمیکند: قبل ازمرحله‌انحصار این قانون بوسیله سود متوسط بیان می‌شد، ودرمرحله انحصار عمدتاً ازطریق مافوق سود انحصاری تظاهرمی‌یابد.

افزایش مافوق سودهای انحصاری به‌این معنی است که استثمار طبقهٔ کارگروخلق زحمتکش بازهم بیشتر بوده ونیزدال براینست که‌وسایل این‌استثمار بازهم بی‌رحمانه‌ترند. ازسال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۹ کمپانیهای انحصاری آمریکایی بطورمتوسط درسال مافوق ارزش‌هایی معادل ۲۴۳۵۶میلیون دلار آمریکایی بدست آوردند. نرخ ارزش‌اضافی‌صنایع ژاپنی درسال ۱۹۳۰ معادل ۱۸۲٪ ودرسال ۱۹۵۴ به ۳۱۳٪ ودرسال ۱۹۶۰ به ۳۴۵٪ ترقی یافت. باتکیه‌براین دونوع رقم می‌توان مشاهده‌کردکه تضاد میان اقشار فقیروثروتمندکشورهای امپریالیستی حدت می‌یابد.

انحصار، رقابت را بازهم شدیدترمی‌کند

رقابت آزاد به‌انحصار منجرشد اما انحصار به‌هیچ‌وجه رقابت را از میان نبرده بلکه آن را حدت داده‌است. دلیل‌آن اینست که رقابت، محصول مالکیت‌خصوصی سرمایه‌داریست‌وانحصارات بهیچ‌وجه‌ماهیت آن رادگرگون نساخته‌اند وبنابراین قادر نیستند رقابت را ازمیان بردارند. بویژه‌که وسایل تولید بیش ازپیش دردست‌یك اولیگارشی کوچك انحصارگر، گروه‌بندیهای انحصاری، برای خفه‌کردن‌رقبا وحمله بهروسیله‌ای به‌رقبا متمرکزشده‌ورقابت چاره‌ای جزحدت یافتن و تشدید ندارد. در عصر امپریالیسم، مبارزه مرگ و زندگی میان سرمایه‌داران و میان هرگروه سرمایه‌داران عمدتاً بصورت زیر تظاهرمی‌یابد:

میان‌گروه‌بندیهای انحصاری وموسساتی‌که به‌گروه‌بندیهای انحصاری تعلق ندارند رقابت وجود دارد. درشرایط سرمایه‌داری، تمرکزتولیدهرچقدر هم باشد رسیدن به‌انحصار مطلق غیرممکن است و همـواره تعداد معینی از موسسات‌غیرانحصاری‌وجوددارد. حتی‌درکشورهایی‌که سرمایه‌داری‌انحصاری

بسیار تکامل یافته است، تعداد کثیری ازموسسات کوچك و متوسط وجود دارد؛ بدین ترتیب، از۴میلیون موسسه صنعتی موجود درایالات متحده ۳ میلیون آن را موسسات کوچك و بزرگ تشکیل می‌دهد. میان موسسات انحصاری و غیر انحصاری باید ضرورتاً یك مبارزه بی‌رحمانه در گیرد؛

میان هر گروه‌بندی انحصاری یك رقابت حاد برای دست‌یابی بمنابع اولیه، بازار، وسایل ارتباطی وحمل ونقل وجود دارد؛

میان موسسات متعلق به‌یك گروه‌بندی انحصاری نیز برای تصرف بازار به‌منظور ارتقاء میزان تولید وفروش، رقابت جریان‌دارد. این رقابت حتی‌می‌تواند به‌انشعاب در گروه بندیهای انحصاری، ایجاد گروه بندیهای جدید و آغاز مبارزه‌ای تازه بیانجامد؛

در درون تراست‌ها و«کنسرن»ها، مبارزه‌ای که میان سرمایه‌داران بزرگ برای تصرف قدرت رهبری، قدرت کنترل سهام و قدرت توزیع سود وجود دارد هرگزمتوقف نمی‌شود.

بهمین دلیل است که‌سرمایه‌داری انحصاری هیچ ارتباطی با به‌اصطلاح «سرمایه‌داری سازمان‌یافته» که بورژواها ورویزیونیست‌ها ادعا می‌کنندندارد. بلکه بعکس انحصارها رقابت‌را افزایش داده‌و بروخامت تضاد میان‌اجتماعی شدن سرمایه‌داری تولید و مالکیت خصوصی ونیزتضاد میان خصلت سازمان‌یافته تولید در درون موسسات فردی وحالت پرهرج و مرج تولید در سطح تمام جامعه افزوده است. لنین خاطرنشان‌کرده است که: «انحصارات،رقابت آزاد راکه خود نتیجه آن هستند حذف نمی‌کنند؛ آنها در ماوراء و درکنار آن وجود دارند وبه‌این ترتیب تضادها اصطکاکات ومنازعات بسیار حاد و خشونت‌بار ایجاد می‌کنند.»[1]

«این دقیقاً همان اتصال دو «اصل» متضاد یعنی رقابت وانحصاراست که خصلت امپریالیسم را مشخص می‌نماید؛ این دقیقاً همان چیزی است که ورشکستگی امپریالیسم یعنی انقلاب سوسیالیستی را تدارك می‌بیند.»[2]

۱ــ لنین، «امپریالیسم...» ص۱۰۴

۲ــ لنین «متونی برای تجدیدنظردربرنامه حزب» آثار. جلد۲۴ص۴۷۸

سرمایه مالی، یك انحصارگر با بالاترین قدرت‌است

سرمایه مالی از ادغام سرمایه بانکی وسرمایه صنعتی تشکیل می‌شود.

از نظراقتصادی، مشخصه اولیه امپریالیسم انحصاراست؛ دومین‌خصلت مشخصه آن تشکیل سرمایه مالی و تسلط اولیگارشی مالی است. بتدریج که انحصارات‌درصنایع‌ظاهرمی‌شوند بانکها نیزهویدا می گردند. درطول‌دوره‌ای که رقابت‌آزاد غالب بود، بانکها بنوعی یك نقش واسطه را ایفامینمودند: آنها پول‌های پراکنده وغیرفعال از جامعه را جمع‌آوری‌کرده بشکل اعتبار کوتاه مدت، برای استفاده سرمایه‌داران صنعتی یا تجاری ارائه می‌دادند. درعصر امپریالیسم بانك‌ها از حالت واسطه‌های ساده به‌انحصارهـای بسیار قدرتمندی تبدیل شدند. انحصاربانکها بطرز بنیادی رابطه میان صنعت‌وبانك را دگرگون ساخت: بانك‌های بزرگ به‌خرید سهام در صنایع پرداختند و گروه بندیهای انحصاری صنعتی به‌خـرید سهام بانکی دست زدند و به‌این ترتیب تداخلی میـان بانك و صنعت صورت پذیرفت. بدیـن ترتیب سرمایه انحصاری بانکی وسرمایه انحصاری صنعتی‌که بیش ازپیش درهم ادغام‌می‌شدند سرمایه مالی را بوجـود آوردند. «تمرکز تولیدکـه نتیجه‌اش ایجاد انحصارات بود، تداخل یانفوذ متقابل بانکها وصنایع، اینست تاریخ‌تشکیل سرمایه مالی ومضمون این مفهوم»[1] «آنچه‌که خصلت مشخصه امپریالیسم‌است بهیچ عنوان سرمایه صنعتی نیست بلکه‌همان سرمایه مالی است»[2].اولیگارشی مالی اقلیتی ازسرمایه‌داران بسیار بزرگ است‌که یك سرمایه عظیم مالی را دراختیاردارند. شیوه اصلی‌ای‌که سرمایه مالی بوسیله‌آن اقتصاد ملی‌راکنترل می‌کند عملکـردی است‌که می‌توان آنـرا «سیستم مشارکت‌ها» نامید. یعنی سرمایه‌داران مالی بوسیله شرکت عمده‌ای که در آن سهام دارند («موسسه مادر») اقدام به‌خرید تعداد زیادی سهام درشرکت‌های دیگرمی‌نمایندبنحوی که درآنها اکثریت سهام راکسب‌کرده واین شرکت‌ها را بصورت «شعبه» خود درآورند.هرکدام از «شعبه‌ها» با همان روش مجدداً کنترل تعدادبیشتری

۱ــ لنین «امپریالیسم...» انتشارات‌پکن‌ص۵۳

۲ــ لنین «امپریالیسم...» ص۱۰۸

از کمپانی‌های دیگر را («شعبه‌های شعبه‌ها») را بدست می‌گیرد تا سرانجام بکمك يك سرمایه نسبتاً ضعیف يك سرمایه چندین بار بزرگ‌تر از سرمایه‌خود را تحت کنترل خود درآورد. با توجه به‌این واقعیت آنها ارباب اقتصاد ملی گشته و اکثریت بزرگ ثروتی که بوسیله توده زحمتکش ایجاد شده در دست يك اولیگارشی مالی متمرکز می‌گردد. درسال ۱۹۶۸، میزان‌سرمایه‌ای که بوسیله ۱۸ گروه‌بندی انحصاری مالی آمریکایی کنترل می‌شد به۶۷۸/۴ میلیارد دلار آمریکا سرمی‌زد؛ میان این۱۸ گروه‌بندی، ۲ گروه مورگان‌وراکفلر از نظر اقتصادی ازهمه نیرومندتر بوده و بزرگترین گروه‌بندیهای انحصاری‌مالی جهان سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند. میزان ثروت‌هایی که این دو درسال ۱۹۷۰ کنترل می‌نمودند به۳۳۰/۴ میلیارد دلار بالغ می‌شد، یعنی تقریباً معادل مجموع سرمایه‌های تحت‌کنترل ۱۸ گروه‌بندی انحصاری آمریکا و یا بیش از میزان سرمایه تحت‌کنترل گروه‌بندیهای انحصاری مالی ۴ کشور بریتانیای کبیر، فرانسه، ژاپن و آلمان غربی. موسسات تحت‌کنترل گروه مورگان به‌همه رشته‌های اقتصاد ملی بویژه صنایع پایه‌ای مثل فلزات، الکتریسته، الکترونیك وشیمی گسترش یافته‌اند. گروه مورگان در رشته‌های حمل و نقل عمومی از موقعیت وتسلط بازهم مطلق‌تری برخوردار بوده و دراقتصاد آمریکا موقعیت تعیین‌کننده‌ای دارا می‌باشد. موسسات تحت‌کنترل گروه راکفلر متمرکزترند: پنج کمپانی بزرگ نفتی‌آن در سال ۱۹۶۷ میزان ۹۴/۱٪ بهره‌برداریهای نفتی درخاك آمریکا راکنترل می‌نمودند. این دو گروه‌بندی بزرگ ازتأثیری تعیین‌کننده براقتصادملی برخوردارند.

سرمایه مالی مستقیماً قدرت دولتی و نیز تمام روبنا را تحت‌کنترل‌خودقرار می‌دهد.

لنین خاطرنشان می‌نمایدکه: «انحصار وقتی که شکل گرفت ومیلیاردها را جمع‌آوری کرد، باجبروت تمام‌درتمام زمینه‌های زندگی اجتماعی‌دخالت می‌کند.»[1] سرمایه‌مالی برای استثمارو‌سرکوب هرچه بیشتر توده‌های‌زحمتکش وکسب مافوق‌سودهای انحصاری نه‌فقط شبکه‌حیاتی اقتصاد ملی بلکه‌همچنین

۱ــ لنین «امپریالیسم...» ص۶۶

باید قدرت دولتی راکنترل نماید. اولیگارشی مالی کارمندان عالی‌رتبه و اعضای پارلمان را خریداری کرده از آنها بعنوان عوامل خود برای کنترل دستگاه دولتی استفاده می‌کند. گاهی خود سرمایه‌داران خود را جلوانداخته ومقام‌های مسلط را در دولت اشغال می‌کنند. بعنوان مثال حکومت آمریکا را درزمان ریاست جمهوری آیزنهاور پس ازجنگ دوم جهانی درنظربگیریم. آیزنهاور با پشتیبانی گروه راکفلرومورگان به‌قدرت رسید: ۱۵۰نفراز ۲۷۲ نفر کارمندان عالی‌رتبه حکومت او سرمایه‌داران بزرگ بودند. از آن میان دالس وزیرامورخارجه، رئیس بنیادگروه راکفلربود. وزیردفاع ویلسون‌مدیر کل‌کمپانی جنرال‌موتورز بود، یك وزیردفاع دیگر گیتس یك شخصیت رده اول‌گروه مورگان بود و درسال ۱۹۶۵ سمت رئیس شورای اداری کمپانی اعتباری مورگان را برعهده گرفت: وزیـردارایی ج. همفری مسؤل‌کمپانی معدنی «هانا» یعنی موسسه عمده گروه مالی کلیولند بـود. اولیگارشی مالی نه‌تنها قدرت دولتی بلکه حتی تمام زمینه‌های روبنا راکنترل می‌نماید. هیچ کدام ازموسسات مطبوعاتی آمریکا، موسسات انتشارات، رادیو، تلویزیون و سینما قادر به‌گریز ازکنترل سرمایه انحصاری اولیگارشی مالی نیستند. گروه راکفلرهمچنین دارای باصطلاح «موسسات خیریه» بسیارعظیم و نیز همه‌نوع مراکز به‌اصطلاح «کمك اجتماعی»، «هنری» وغیره از نـوع بنیاد، مدرسه، موزه، بیمارستان وغیره است. همه این‌ها ابزاری هستندکه بوسیله آن قدرت گروه مالی راکفلـر اعمال شده و به‌تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی گسترش می‌یابد.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی رابطه میان‌کاروسرمایه را شدت می‌بخشد

انگلس پیش‌بینی کرده‌است که: دریك دوره‌معینی ازتکامل سرمایه‌داری «باید سرانجام نمایندهٔ رسمی جامعهٔ سرمایه‌داری، یعنی دولت، رهبری‌تولید را بدست بگیرد.»[۱] درعصرامپریالیسم، نیروهای مولده وسیعاً تکامل‌یافته‌اندو برخی گروههای سرمایه‌داری انحصاری‌بیش ازپیش ناتوانی خود رادرادامه رهبری نیروهای مولده عریان می‌سازند. بهمین دلیل است که این پدیده‌ظاهر

۱ــ انگلس. «آنتی‌دورینگ» ص۳۱۴

می‌شود: «سرکوب وحشیانه توده‌های خلقی بوسیله دولت، که خود را مدام بنحوفشرده‌تری باگروه‌های سرمایه‌داری نیرومند مخلوط می کند بیش از پیش تأئید می‌شود.»[1] این سرمایه‌انحصاری دولتی است‌یعنی برپایهٔ سیستم‌مالکیت سرمایه‌داری، یک سرمایه‌داری انحصاری جائیکه سرمایه انحصاری وقدرت دولتی بهم‌آمیخته‌اند.

تکامل سریع سرمایه‌داری انحصاری‌دولتی‌یك پدیده مشخص‌امپریالیسم معاصر است. پس از جنگ دوم جهانی،کشورهای امپریالیستی بیش‌ازپیش به‌سیاستی بنام «ملی کردن» دست زدندکه‌درطی‌آن یا دولت به‌خریدموسسات خصوصی می‌پرداخت ویا خود دولت‌ها به‌ایجاد موسسات دولتی، از طریق سرمایه گذاری مستقیم دولت دست می‌زدند. نسبت این نوع موسسات درکل موسسات سرمایه‌داری بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است: این نسبت برای ۴ کشور عمده اروپای غربی بقرارزیراست.

کشور	درصد شماره‌کارگران وکارکنان	درصد سرمایه
فرانسه	۱۱/۲	۳۳/۵
آلمان غربی	۸/۷	۲۲/۷
ایتالیا	۱۱/۶	۲۸
بریتانیای کبیر	۸/۵	۱۷

تکامل‌سرمایه‌داری انحصاری دولتی درایالات متحده ویژه‌گیهای‌خاص خویش را داراست. درطول جنگ دوم‌جهانی حکومت آمریکا دست‌به‌ایجاد تعداد زیادی «موسسات دولتی» زد و پس از جنگ آنها را با قیمتی بسیار نازل به‌گروه‌های سرمایه‌داری انحصاری انتقال‌داد. درعین‌حال‌حکومت‌آمریکا با تعقیب سیاست «تزریق خون» به‌حمایت ازاین‌گروهها ازطریق مالیات‌هایی که ازمردم‌گرفته می‌شد می‌پرداخت.

۱ــ لنین «دولت وانقلاب» ص۱

علاوه برسیاست «ملی کردن» یا «ایجاد «موسسات دولتی» کشورهای سرمایه‌داری که درخدمت بورژوازی انحصارگر قراردارند برای تضمین میزان معینی ازمافوق‌سود برای گروههای انحصاری شیوه‌های زیررا اتخاذنمودند:

۱) تحمل کردن خطرات سرمایه‌گذاریهایی که بوسیله سرمایه‌داران انجام می‌گیرد با بکاربردن پول‌های ذخیرهٔ دولت ومالیات بدست‌آمده از مردم، مثلا بصورت کمك مالی به‌سرمایه‌داران؛

۲) بکمك تصویب قوانین و تنظیم بودجه دولت، توزیع جدید یك بخش بسیارعظیم درآمد ملی بنحوی‌که بسود گروه‌بندیهای انحصاری‌سرمایه‌داری تمام شود؛

۳) استفاده ازقدرت دولتی برای تقویت انباشت وتمرکزسرمایه،تشدید دست‌اندازی سرمایه انحصاری برموسسات کوچك وبزرگ؛

۴) بکمك دولت و سیاست خارجی، انجام یك مبارزه حاد در سطح بین‌المللی برای تصرف بازارها، وتبدیل آن‌ها به‌یك ابزارسودآوری‌که به‌بورژوازی انحصارگراجازه می‌دهد یك‌سیاست نواستعماری را دنبال‌نماید.

پرداختهای امپریالیستی‌که درخدمت‌بورژوازی قرار دارند از انواع متفاوت هستند اما هدف آنها در عین حال همواره تحکیم بردگی کار بوسیله سرمایه است.«هرچه بیشتردولت جدید نیروهای مولده را به‌تملك خوددرمی‌آورد بیشتر شهروندان را استثمار می‌کند. کارگران بصورت مزدبگیر یعنی پرولتاریا باقی می‌مانند. رابطه سرمایه‌داری حذف نشده بلکه بعکس تا آخرین حدخویش پیش‌رفته است»[1]

برخلاف آنچه‌که مدافعان بورژوازی انحصاری و ریویزیونیست‌های جدید موعظه می‌کنند،سرمایه‌داری انحصاری دولتی دارای‌هیچ‌گونه «فاکتور سوسیالیسم» نبوده و اجازه هیچ‌گونه رهبری با برنامهٔ اقتصاد ملی را نمی‌دهد. بلکه کاملا بعکس، وی بهیچ‌وجه خصلت سرمایه‌داری روابط تولید را دگرگون نساخته است: این هیچ‌چیز نیست جزوسیله‌ای درخدمت گروه‌بندیهای انحصاری برای تقویت‌قدرت اولیگارشی مالی. سرمایه‌داری انحصاری‌دولتی

۱ــ انگلس. «آنتی‌دورینگ» ص۳۱۴

بر استثمار سرمایه انحصارات از طبقه‌کارگر و توده‌های زحمتکش و نیز برچپاول خلق‌های مستعمرات افزوده است؛ سرمایه‌داری انحصاری دولتی توسعه تسلیحات و تدارکات جنگ را در کشورهای امپریالیستی تسریع، و رقابت و اوضاع پرهرج و مرج را تقویت نموده است. به این ترتیب، سرمایه‌داری انحصاری دولتی تضادهای ذاتی جامعه سرمایه‌داری را خشن‌تر ساخته است و روز بروز بیشتر با مقابله پرولتاریا و مردم زحمتکش روبرو شده و به فراهم ساختن شرایط مادی برای انقلاب سوسیالیستی پرولتاریایی ادامه می‌دهد.

صدور سرمایه به سرمایه انحصاری اجازه می‌دهد تا شبکه خود را برسرتاسر جهان بگستراند

صدور سرمایه‌ها انعکاس مازاد نسبی سرمایه‌هاست

«آنچه که سرمایه‌داری کهنه را ــ سرمایه‌داری‌ای که در آن رقابت آزاد جریان داشت ــ مشخص می‌نمود، صدور کالا بود. آنچه که سرمایه‌داری کنونی را ــ سرمایه‌داری‌ای که در آن انحصارات وجود دارند ــ مشخص می‌سازد، صدور سرمایه‌هاست»[1] صدور سرمایه‌ها در دوره سرمایه‌داری ماقبل انحصارات وجود داشته است. اما فقط درمرحله سرمایه‌داری انحصاری است که صدور سرمایه عمومیت یافته و یك معنی اساسی کسب کرده است. این پدیده از آنجا ناشی می‌شود که استثمار خشن مردم زحمتکش بوسیله گروه‌بندیهای انحصاری در درون کشورهای امپریالیستی اجازه داده است تا یك کمیت عظیم از سرمایه انباشت گردد. درعین‌حال تقریباً عموم موسسات پرسودی که درون این کشورها وجود دارند انحصاری شده وسرمایه گذاری درشاخه‌های اقتصادی کم تکامل یافته دیگر نمی‌توانند ازهمان آغاز مافوق سودهای انحصاری را تضمین کرده ودر نتیجه یك بخش بسیار بزرگ از سرمایه‌های انباشت شده به یك «سرمایه مازاد» تبدیل می‌شود. این «سرمایه مازاد» درکجا می‌توانند باحداکثر سود بکارافتد؟ درکشورهایی که اقتصاد آنها عقب مانده است. درواقع دراین کشورها، سرمایه‌ها کمیاب، دستمزدها پائین، قیمت زمین و مواد اولیه ارزان

۱ــ «لنین امپریالیسم...» ص۷۱

بوده ودر نتیجه‌اخذ سودهای کلان امکانپذیر است. بهمین‌دلیل است که‌سرمایه‌های انحصاری یا بوسیله سرمایه‌گذاریهای مستقیم (اعتبار ووام) برای‌بهره‌کشی شدید ازخلق‌های زحمتکش کشورهای ازنظراقتصادی عقب‌مانده، واخذ سودهای اضافی انحصاری صادر می‌شوند. فقط در آغازقرن بیستم است که صدور سرمایه‌ها بنحوگسترده‌ای تسریع می‌یابد. میزان کل سرمایه‌های‌صادر شده بوسیله‌کشورهای عمده سرمایه‌داری درسال ۱۹۷۰ به‌۳۰۰ میلیارد دلار آمریکا، یعنی بیش از ۵ برابرمیزان سال ۱۹۱۴ بالغ گردید.

صدور سرمایه ابزاری است‌که‌بوسیله آن امپریالیسم تمام خلق‌هارااستثمار وسرکوب می‌کند

صدور سرمایه یک ابزار اساسی است‌که بوسیله آن سرمایه‌داران انحصارگردرجستجوی مافوق سود به‌خارج‌نفوذکرده، خلق‌های تمام‌کشورها را بویژه خلق‌های آفریقا،آسیا وآمریکای لاتین‌راکه دارای اقتصادعقب‌مانده هستند تحت استثماروغارت قرارمی‌دهد. بعنوان‌مثال درچین‌کهن سرمایه‌های خارجی درقبل ازجنگ مقاومت علیه ژاپن به۴/۳میلیارد دلاربالغ می‌شد. درپایان این جنگ این میزان به۹/۸ میلیارد دلار بالغ شدکه بخش مهم آن یعنی ۶۰۰میلیون بوسیله امپریالیسم‌ژاپن سرمایه‌گذاری شده بود. این‌سرمایه‌های خارجی ۷۰٪ صنایع مدرن وحمل ونقل، ۹۵٪ صنایع فلز ونفت و ۷۵٪ بهره‌برداری از انرژی الکتریکی وسوختی ونصف صنایع غذایی را تحت‌کنترل داشتند. پس ازتسلیم امپریالیسم ژاپن درسال ۱۹۴۵، امپریالیسم آمریکا نقش مسلط را درچین بعهده‌گرفت. درسال ۱۹۴۸ سرمایه‌گذاریهای آمریکایی (شامل به‌اصطلاح «کمک‌های آمریکا») به‌هشتاد درصد مجموع سرمایه‌های خارجی درچین رسید. تهاجم سرمایه‌داری خارجی، «درعین عقب زدن بنیادهای اقتصاد فئودالی‌چین، برخی شرایط وامکانات عینی برای‌تکامل تولید سرمایه‌داری را در چین فراهم آورد»[1] درعین حال «با نفوذ در چین، قدرتهای امپریالیستی بهیچ‌وجه قصد نداشتند ازچین‌فئودالی یك‌کشورسرمایه‌

۱ــ مائوتسه‌دون. «انقلاب‌چین وحزب کمونیست چین» آثارمنتخب.جلد۲ص۳۳۰

داری بسازند: بعکس می‌خواستند از آن یك‌نیمه مستعمره ومستعمره بسازند»[۱]. نفوذ طولانی یك کمیت بزرگ از سرمایه خارجی بشدت به‌نیروهای مولده کشور ما آسیب رساند: وسبب شد که خلق ما به‌یك زندگی پرازرنج و بدبختی دچار شده و کشور ما در ردیف کشورهای نیمه مستعمره ـ نیمه فئودال قرار بگیرد.

پس از جنگ دوم جهانی میزان کل سرمایه‌های صادر شده بوسیله امپریالیست‌ها بطرزقابل ملاحظه‌ای افزایش یافته وایالات‌متحده به‌بزرگترین کشور صادرکننده سرمایه مبدل شده بود. درسال ۱۹۱۴ ایالات متحده فقط ۳/۵ میلیارد دلار سرمایه صادرکرده بود. درسال ۱۹۷۰ این رقم از ۱۵۵/۵ میلیارددلار تجاوز کرد. درطول ۵۶ سال‌افزایش بیش از ۴۴ برابر بوده‌است. با این افزایش سرگیجه‌آور، مافوق سودهای انحصاری سرمایه‌داری بازهم بیشتر افزایش یافت. ازسال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ میزان کل سودهای بدست آمده بوسیله سرمایه‌های خصوصی آمریکایی به ۸۸/۷ میلیارد دلار یعنی ۰/۱۴ بیش از کل میزان سرمایه‌گذاریهای مستقیم آنها در خارج تا سال ۱۹۷۰ رسید. عظمت سودهای بدست آمده از سرمایه‌گذاریهای امپریالیسم درآسیا، درآفریقا و درآمریکای لاتین سرگیجه‌آوراست. مثلا در سال ۱۹۷۰ سرمایه‌گذاریهای مستقیم ایالات متحده دراین مناطق ۰/۲۷/۳ کل سرمایه‌گذاریهای آمریکا درخارج بود. درهمان سال سود حاصل در این سه‌قاره ۰/۴۳/۵ کل سودهای حاصل از سرمایه‌گذاریهای مستقیم آمریکا را درخارج تشکیل می‌داد. درحال حاضرامپریالیسم بصورت بزرگترین و حریص‌ترین خون‌آشامان درآمده است که خلق‌های سرتاسرجهان را استثمار می‌کند.

پس ازجنگ دوم جهانی کشورهای سرمایه‌داری در عین توسعه‌دادن صدور سرمایه‌های خصوصی، اهمیت بیش ازپیش زیادتری را برای صدور سرمایه‌های دولتی قایل می‌شوند. مهم‌ترین شکل این صدور سرمایه همان چیزی است که بنام «کمك» نامیده می‌شود. این «کمك» به «کمك بلاعوض» و

---

۱ ـ مائوتسه‌دون «انقلاب چین و حزب کمونیست چین» آثار منتخب جلد ۲ ص ۳۳۱

«قرضه» تقسیم می‌شود. ظاهراً «کمک‌های بلاعوض» پس داده نمی‌شوند ولی درحقیقت بردست وپای کسانی که این «کمک‌های بلاعوض» را دریافت می‌کنند زنجیرهایی بسته می‌شود. صدر مائو خیلی زود هدف سیاسی ارتجاعی «کمک»های امپریالیسم آمریکا را افشاء کرد: «آنها می گویند می توانیم بشما پول بدهیم اما به‌یك‌شرط. کدام شرط؟ باما راه بیائید.»[1] درسالهای اخیر نسبت قرضه‌ای که بوسیله کشورهای امپریالیستی داده می‌شود کدام افزایش یافته و سهم «کمک‌های بلاعوض» بهمان نسبت کاهش می‌یابد. برای اکثر این قرضه‌ها منفعتی بیش از ۵ درصد درسال دریافت می گردد و بیشترین منفعت ۰/۸٪ درسال است. بعلاوه به‌این وام‌ها شروط متعدد سیاسی، اقتصادی و نظامی تعلق می‌گیرد. این قرض‌ها نه‌فقط وسیله‌ای برای مکیدن خون خلق‌ها بلکه یك‌وسیله مهم سیاست امپریالیستی تجاوز و توسعه‌طلبی را در مبارزه برسر برتری‌جهانی تشکیل می‌دهد.

صدور سرمایه کشورهای امپریالیستی برای کشورها وخلق‌های مستعمرات و نیمه مستعمرات بلاهای عظیمی در بردارد. بسا اینهمه، امپریالیست‌ها و رویزیونیست‌ها همه انرژی خود را برای دفاع از این تجاوز بکار برده و با همه نیرو ادعا می‌کنند که صدور سرمایه می‌تواند کشورهای توسعه نیافته را در رسیدن به‌یك سطح بالای اقتصادی «کمك» کند. مرتدان‌رویزیونیست شوروی بی‌شرمانه ادعا می کنند که امپریالیسم می‌تواند پول‌های پس‌انداز شده ناشی ازیك خلع سلاح عمومی وقاطعانه را برای «کمك» به‌کشورهای با اقتصاد عقب مانده بکار برده وبدین‌ترتیب یك عصرجدید برای تکامل آسیا، افریقا وآمریکای لاتین بوجود آورند. تمام ملت‌ها وتمام خلق‌های جهان که تحت استثمار و اسارت قرار دارند هم‌اکنون به‌دردسرهای بسیاری ناشی از «کمك»های امپریالیستی روبرو هستند: دیگر گـوش کمتر کسی به‌آوازهای مرتدان رویزیونیست شوروی بدهکار است.

۱ــ مائوتسه‌دون «سفربخیر لیتون‌استوارت» آثار جلد۴، صفحه ۴۶۰

اتحادیه‌های بین‌المللی انحصاری جهان را از نظر اقتصادی تقسیم می‌کنند

اتحادیه‌های بین‌المللی انحصاری نوعی مافوق انحصارات هستند

گروه‌بندیهای انحصاری یك‌کشور در وهله اول بازار داخلی را میان خود تقسیم می‌کنند. در نظام سرمایه‌داری بازارداخلی‌وخارجی بطرزفشرده‌ای با هم درارتباط هستند. بعلت افزایش صدورسرمایه ونیز بدلیل روابط بین‌المللی اتحادیه‌های انحصاری ونیز توسعه منطقه نفوذ آنها، تمرکز تولید وسرمایه در جهان به درجهٔ بالاتری تکامل می‌یابد. دراین هنگام تعداد اندکی از گروه بندیهای بزرگ انحصاری چندکشور می‌توانند بزرگترین بخش تولید و فروش برخی کالاها را درجهان دردست بگیرند، این گروه‌بندیهای بزرگ انحصاری دارای نیروئی مطابق باآن بوده وازآن برای منافع ویژه خویش استفاده می‌کنند. درشرایط معینی یك‌موافقت‌نامه یا یك مصالحه بین‌المللی که دارای خصلت موقت است‌می‌تواند میان آنها برقرار گردد. این اتحادیه‌های بین‌المللی قیمت انحصاری بین‌المللی را تنظیم کرده، حدود بازارهای‌فروش را درمناطق تولیدکننده مواد اولیه تعیین کرده و میزان تولیدات را معین می‌نمایند وبه‌این ترتیب اتحادیه‌های بین‌المللی‌انحصارات را بوجودمی‌آورند. این اتحادیه‌ها دیگر از محدوده یك‌کشور فراتر رفته و لنین آنها را «مافوق انحصارات» (سوپرمونوپول) می‌خواند.

این مافوق انحصارات درسال‌های ۱۸۷۰ ظاهر شده و پس‌ازسالهای ۱۹۰۰ شاهد یك رشد سریع بوده‌اند. پس از جنگ دوم جهانی، گروه‌بندیهای جدید انحصاری بین‌المللی پدیدار شده و گروه‌بندیهای قدیم‌ازمیان رفتند. مطابق آمار،درسال ۱۹۶۸، کل ثروت (ارزش موجودی) کمپانی‌های بین‌المللی در خارج به‌۹۴ میلیارد دلار وارزش تولید سالیانه شعب آنها در خارج ۲۴۰ میلیارد دلار بود. بزرگترین کمپانی‌های بین‌المللی، پنج کمپانی زیرند: کمپانی جنرال موتورز، کمپانی استاندارد اویل نیوجرسی، کمپانی اتومبیل فورد، کمپانی نفتی انگلیسی‌شل وجنرال الکتریك. بعلت تکامل سریع کمپانی‌های انحصاری بین‌المللی، انحصار این گروهها برتولید و تجارت

جهانی تقویت شده‌است. برخی شعب صنایع جهان‌سرمایه‌داری مثل لاستیك‌سازی، نفت، تنباکو، تولیدات دارویی واتومبیل تقریباً بطورکامل بوسیله‌این کمپانی‌های انحصاری کنترل میشوند. درسالهای اخیراتحادیه‌های بین‌المللی انحصاری باخصلت منطقه‌ای نیز شاهد تکامل‌جدیدی بوده‌اند. «بازار مشترك اروپای‌غربی» ومنطقه مبادله‌آزاد ازنظراقتصادی‌نوعی اتحادیه‌های بین‌المللی انحصاری هستند. تکامل آنها و توسعه آنها درجهت مخالف و محدودکننده اراده دوابرقدرت کنونی، ایالات‌متحده واتحادشوروی برای تقسیم‌جهان‌قرار می گیرد.

مبارزه میان اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی بیش‌از پیش خشونت‌بار میشود.

درعصر امپریالیسم، گروه‌بندیهای انحصاری شاهدیك‌تکامل عظیم می‌باشند: پس همیشه لازم‌است تاتعداد زیادتری ازمناطق فراهم‌کننده ماده‌اولیه، بازار برای فروش‌کالاها وسرمایه‌گذاری دراختیار داشت. مثال سال۱۹۶۹را درنظر بگیریم: میزان ماده‌اولیه‌ای‌که بوسیله ایالات‌متحده ازآسیا، افـریقا و آمریکای‌لاتین واردمیشد بشرح زیراست:

تقریباً ۱۰۰٪ اتان، بوکسیت، کائوچـوی طبیعی؛ ۹۱/۹٪ منگنز، ۷۸/۲٪ مس، ۶۲/۹٪ نفت، ۴۱/۶٪ کروم وغیره. سهم مواداولیه‌ای‌که بوسیله ژاپن، آلمان‌غربی، بریتانیای‌کبیر ازآسیا، آفریقا، وامریکای‌لاتین‌وارد میشدنیز بسیارزیاداست. بهمین‌دلیل‌است‌که مبارزه‌میان گروهبندیهای انحصاری بین‌المللی برسرتصرف مناطق تولیدکننده مواداولیه بیش‌ازپیش حدت‌می‌یابد. برای‌دراختیار داشتن نفت‌خاورمیانه، سرمایه‌های‌انحصاری کشورهای‌متعددی به‌این مناطق هجوم‌برده‌اند ومبارزه درآنجا بسیارحادوپیچیده گشته است.

مبارزه‌میان گروه‌بندیهای انحصاری‌هرکشور نیزبرای تصرف‌بازارهای فروش‌بسیارحاد وشدیداست. پس‌از جنگ‌دوم جهانی، ایالات‌متحده یك‌سلطه بلامنازع برباراز‌جهانی سرمایه‌داری کسب کرده و میزان کلـی صادرات آنها ۱/۳ میزان‌کل صادرات جهان‌سرمایه‌داری راتشکیل می‌دهد. بااینهمه، بعلت صعودقدرت‌های اقتصادی اروپای‌غربی وژاپن موضع بلامنازع ایالات‌متحده

آغـاز به‌تضعیف نمود. درسال ۱۹۷۱ میزان‌صادرات آن فقط ۰/۰۱۴/۲ کل میزان‌صادرات‌جهان سرمایه‌داری راتشکیل‌می‌داد. میان گروه‌بندیهای انحصاری تمام‌کشورها مکرراً مبارزات شدیدی برسر تصرف بازارها درآسیا، افریقا و آمریکای لاتین ونیز در اروپای‌غربی، آمریکای‌شمالی واقیانوسیه رخ‌داد. در مقابل رواج اتومبیل‌های ژاپنی درساحل‌غربی ایالات‌متحده هنری‌فورد، مدیر کمپانی امریکایی فورد نارضایتی خودرا اعلام می‌دارد: «آنچه کـه مشاهده می‌کنیم فقط اول‌کار است. اگرمنتظر بمانیم این شیطان‌های ژاپنی در دست‌اندازی به‌مرکز ایالات‌متحده نیز درنگ‌نخواهندکرد.» لنین باژرف‌بینی گفته است: «اگر سرمایه‌داران جهان‌را میان‌خود تقسیم می‌کنند، این‌بعلت شرارت ویژهٔ آنهانیست، بلکه بدلیل آنست‌که درجه تمرکزی کـه به‌آن نایل‌آمده‌اند آنها را مجبور می‌نماید تا در این‌راه‌گام برداشته تابـرای خودکسب منفعت نمایند...»[1]

اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی دراصل گروه‌بندیهای انحصاری با خصلت بین‌المللی هستندکه بوسیله سرمایه انحصاری هرکشور برای تصرف مافوق سود وتقسیم بازارجهانی ازنظراقتصادی بوجودآمده‌اند. اما موافقتها واتحادهایی‌که بوسیله این‌سرمایه‌های انحصاری درمبارزه برای تقسیم‌جهان بوجودمی‌آید همواره موقتی ونسبی‌بوده وماهیت‌آنها تعقیب مافوق سودبوده واین‌ماهیت سبب میشودکه مبارزه میان‌آنها حتی‌یك‌لحظه هم متوقف‌نمی‌شود. امپریالیست‌ها ورویزیونیست‌ها وانمود میکنندکه این بین‌المللی شدن سرمایه میتواند صلح وآرامش را برای همه‌خلق‌هـا به‌ارمغان بیاورد: لنین قبلا باین هجویات بطورقاطعی انتقادکرده‌است. لنین تذکرمیدهد «اشکال مبارزه (میان گروهبندیهای بین‌المللی) میتواند تغییریافته و بدلایل مختلف نسبتاً موقتی و ویژهٔ نیز تغییرمی‌یابد، درحالیکه جوهرمبارزه. محتوی طبقاتی آن تازمانی که طبقات‌وجودداردند واقعاً دگرگون نخواهدشد.»[2] ازآن هنگام تاکنون. تاریخ بیش‌از یك‌قرن این‌قضاوت علمی لنین‌راکاملا تأییدکرده است.

۱ـ لنین «امپریالیسم...». ص۸۸

۲ـ لنین، «امپریالیسم...». ص ۸۷

قدرت‌های امپریالیستی برای تقسیم و تقسیم مجدد کره ارض مبارزه می‌کنند

مستعمرات یک شرط اساسی وجود امپریالیسم اند.

درعصر امپریالیسم، تقسیم اقتصادی جهان که بوسیله سرمایه‌های انحصاری صورت می‌گیرد ضرورتا تاسرحد تقسیم مناطق واشغال مستعمرات تکامل خواهد یافت. سیاست مستعمراتی کشورهای سرمایه‌داری وغارت انحصارات پیش از این درطول دورهٔ انباشت اولیه سرمایه آغاز شده بود. اما فقط بافـرا رسیدن عصرامپریالیسم است که «طوفان بزرگ» فتح مستعمرات آغازشده ومبارزات قهرآمیز میان کشورهای امپریالیستی برسرتقسیم ارضی جهان آغازمیشود. دلایل این امر بقرار زیرند:

اولاً، مستعمرات مهمترین مناطق تولید کننده ماده اولیه برای امپریالیسم اند. انحصارات تولید درمقیاس وسیع را بوجودآورده‌اند: هـرچقدر این مقیاس بزرگتر باشد وهرچقدر نیازها به مواداولیه بیشترباشد کنترل مناطق تولید کننده مواداولیه اساسی‌تراست. لنین تذکرمیدهد: «هرچه سرمایه‌داری بیشتر تکامل یافته باشد کمبود مواداولیه بیشتراحساس شده ورقابت وجستجوی منابع موادتولید در سرتاسر جهان شدیدتر بوده ومبارزه بـرای تصرف مستعمرات حادتر است».[۱]

ثانیاً، مستعمرات مکانهایی هستند که برای امپریالیسم صدور سرمایه به آنها بیشترین سود را در بردارد. گروه‌بندیهای انحصاری متروپول‌ها قـادر خواهندبود بازهم بیشتر به استثمار وحشیانه مردم زحمتکش پرداخته وآنها را به بردگی بکشانند؛ دراین مستعمرات آنها همچنین قادر خواهندبود رقبارا بکمک انحصارات از میدان خارج کرده و باین ترتیب برای سرمایه‌های صـادر شده امکان کسب مافوق سودهای انحصاری تضمین نمایند.

ثالثاً، مستعمرات پرسودترین بازارهای فروش را برای گـروهبندیهای انحصاری تشکیل میدهند؛ کشورهای متروپول می‌توانند درآنجا از مـوانع

۱ــ لنین «امپریالیسم» انتشارات پکن. ص ۹۷

مالیاتی برای حفظ انحصار خود استفاده کنند.

رابعاً، مستعمرات همچنین پایگاههای استراتژیك نظامی‌را برای‌هر کشور امپریالیستی در مبارزه برای سلطه جهانی تشکیل میدهند. کشورهای متروپول می‌توانند درآنجا پایگاههای‌مناسب نظامی دایر کرده ووسیعاً مواد استراتژیك راغارت نموده وتعدادزیادی سرباز دراختیار گرفته وهمهٔ اینهارا درخدمت سیاست جنگ امپریالیستی قراردهند.

سرانجام مستعمرات شرط‌اساسی را تشکیل میدهندکه امپریالیسم برای حیات خود به‌آن‌تکیه میکند. «فقط تصرف‌مستعمرات تضمین‌کامل موفقیت را علیه تمام‌پیچ‌وخم‌های مبارزه‌بارقبای خودبه‌انحصارات می‌بخشد»[1] بهمین‌دلیل است‌که‌کشورهای امپریالیستی همواره می‌کوشند تامستعمرات بیشتری‌بچنگ آورند. پس‌ازسال ۱۸۷۰ مبارزه قدرت‌های‌امپریالیستی برای تقسیم‌ارضی جهان حدت بی‌نهایت زیادی یافت. درسال ۱۹۱۴، مستعمرات اشغال شده بوسیله ۶ کشور امپریالیستی ـ بریتانیای‌کبیر، روسیه، فرانسه، آلمان، ایالات متحده وژاپن‌دارای مساحتی معادل ۶۵میلیون‌کیلومترمربع بود وجمعیتی‌معادل ۵۲۳ میلیون را دربرمی‌گرفت. مساحت مستعمرات روسیه بزحمت‌کمتر از مستعمرات اشغال‌شده بوسیله بریتانیای‌کبیر بود ودر رده‌دوم قرارمیگرفت؛ در آن‌زمان، مساحت روسیه معادل۲۲/۸میلیون‌کیلومتر مربع بودکه ۱۷/۴میلیون آنراکلنی‌ها تشکیل‌میداد. لنین باژرف‌بینی نشان میدهدکه «خصلت ارتجاعی، برده‌ساز واسارت‌آور جنگ درجانب تزاریسم بی‌نهایت آشکارتر ازجانب حکومت‌های دیگراست».[2]

روسیه تزاری «زندان‌خلق‌های تمام ملیت‌ها بود».[3]

درگذشته چین‌سالها بوسیله قدرتهای امپریالیستی غارت‌میشد. پس‌از پایان قرن۱۹، هرکدام ازکشورهای امپریالیستی مهاجم بچین، برحسب توان اقتصادی ـ نظامی خود درمحل یك‌منطقه معین‌رابعنوان منطقه‌نفوذ ویژه خویش

۱ـ لنین. «امپریالیسم» انتشارات پکن. ص۹۷

۲ـ لنین. «سوسیالیسم وجنگ» آثار، جلد۲۱ ص ۳۴۷

۳ـ لنین. «پرولتاریای انقلابی وحقوق‌ملل درتعیین‌سرنوشت خویش» آثار جلد ۲۱. ص ۴۲۹

تعیین مینمود: کشور ما باین ترتیب به‌یک‌نیمه مستعمره مبدل گردید. بعنوان مثال مناطق نزدیک وپائین یانگ‌زی منطقه نفوذانگلیسی‌ها؛ یونان، گوانگ‌دونگ وگوانگ‌سی منطقه نفوذفرانسه؛ جلگه شمال‌شرقی منطقه‌نفوذ روسیه و پس از جنگ روسیه وژاپن درسال ۱۹۰۵ بخش‌جنوبی این‌منطقه بمنطقه نفوذ ژاپن تبدیل گردید. هنگام تسلط امپریالیسم برچین، روسیه‌تزاری «یکی از اولین (کشور)هایی بودکه پنجه‌های خودرا دراز میکرد»[۴]. تزارها «مثل دزدان» مهاجمین علیه‌چین بوده وبیش‌از ۱/۵ میلیون کیلومتر مربع ازخاک کشورما را اشغال کرده بودند، یعنی مساحتی‌را معادل سه‌بار بزرگتر ازفرانسه ویا دوبار بزرگتر از چکسلواکی.

درآغاز قرن ۲۰، قدرتهای امپریالیستی دیگرمناطق جهان‌راکه هنوز اشغال نشده‌بودند تقسیم کرده‌بودند. درعین‌حال‌مبارزه میان کشورهای‌امپریالیستی برای تصرف مستعمرات هنوز ازخاتمه یافتن فاصله بسیاری‌داشت و هرکدام ازکشورهای امپریالیستی مبارزه‌ای شدیدرا برای تقسیم مجدد جهان به‌پیش می‌بردند.

تقسیم وتقسیم مجدد مستعمرات ضرورتاً به‌جنگ منجرمیشود

امپریالیسم برای‌کسب مافوق سودهای انحصاری مجبوراست به‌تهاجم وتوسعه‌طلبی نسبت به‌خارج پرداخته‌وبخاطر یک‌تقسیم جدیدارضی مبارزه‌کند. این توسعه‌طلبی واین مبارزه به‌نیروی‌کشورهای امپریالیستی بستگی دارد: کشوری‌که می‌تواند هژمونی (برتری) جهانی راکسب کندکشوری است‌که بزرگترین نیرو را دراختیار دارد. شکل‌عالی این‌نوع حل تضادها ازطریق جبر، جنگ‌است. مادام‌که امپریالیسم وجوددارد جنگ اجتناب‌ناپذیر است. بوسیله جنگ است‌که امپریالیسم مستعمرات‌را بچنگ می‌آورد، بوسیله جنگ است‌که برتری جهانی‌کسب میکند، وبوسیله جنگ‌است‌که مافوق سودهای انحصاری بچنگ می‌آورد. لنین می گوید: «جنگ‌کنونی بوسیله امپریالیسم ایجاد شده‌است»[۱] هردوجنگ بزرگ جهانی درنیمه اول‌قرن بیستم بوسیله

۱ـ لنین «جنگ‌چین» آثارجلد ۴. ص ۳۸۹

۲ـ لنین، «پروژه قطعنامه چپ سیمروالد» آثار، جلد۲۱ ص۳۵۷

امپریالیسم برای تقسیم جدیدجهان برسرکسب برتری آغازشد.

انحصارات اقتصادی ضرورتاً سبب شکفته‌شدن وتشدید تضاد بنیادی سرمایه‌داری شده بحران‌های سیاسی واقتصادی را وخامت می‌بخشد. برای گریز ازاین‌بحران‌ها، تخفیف تضادهای طبقاتی حاد درکشور ونجات سیستم سرمایه‌داری، امپریالیست‌ها می‌توانند به‌واردشدن دریک‌جنگ بعنوان آخرین شانس، مجبورشوند، صدرمائو می‌گوید: «جنگ‌جهانی امپریالیستی باین‌دلیل شروع شدکه قدرتهای امپریالیستی می‌کوشیدند تا ازیك‌بحران اقتصادی و سیاسی جدید خارج گردند»[1].

با درك ماهیت‌اقتصادی امپریالیسم، می‌توانیم باین‌حکم لنین بهتر پی ببریم: «براین‌پایه اقتصادی،جنگ‌های‌امپریالیستی، تازمانیکه‌مالکیت‌خصوصی بروسایل تولید وجوددارد، مطلقاً اجتناب‌ناپذیرند[2]» امپریالیسم بلطف‌جنگ رشدکرد وبزرگ شد. درطول دوجنگ بزرگ‌جهانی باندهای سرمایه‌داری انحصاری امریکا دست به‌تجارت اسلحه‌زده ومنافع کلان بدست‌آوردند. در طول جنگ‌اول ۳۸میلیارددلار و درطول جنگ‌دوم، ۱۱۷ میلیارد دلار منفعت بدست‌آورد؛ وباین‌دلیل موفق‌گردید تادرجهان سرمایه‌داری برتری را کسب نماید. ازآن پس، بورژوازی انحصاری امریکا بازهم‌بیشتر جنگ‌را بعنوان یك‌وسیله سریع‌کسب ثروت تلقی‌کرده و مداوماً به‌جنگ‌های تجاوزکارانه پرداخت. مطابق‌آمار،گروههای سرمایه‌داری انحصاری امریکاسودی بالغ بر ۱۱۵/۴ میلیارد دلاررا درطول جنگ تجاوز به‌کره به‌چنگ‌آوردند؛ درطول فقط یکسال(۶۵–۱۹۶۴) درجنگ تجاوزکارانه‌علیه‌ویتنام مبلغ ۷۶میلیارددلار کسب‌کردند. در بورس میلیاردرهای امریکایی، هردلار به خون سرخ خلق زحمتکش آغشته‌است. تازمانیکه امپریالیسم وجوددارد، ریشه‌جنگ‌های مدرن نیزوجود خواهدداشت. برای‌حذف‌جنگ، بایدنظام امپریالیستی‌را ازمیان‌برد.

درعین‌حال، برای‌حفظ سیستم، امپریالیست‌ها وریویزیونیست‌ها همواره انواع هجویات رابرای فریب‌خلق می‌پراکنند. «تئوری اولترا امپریالیسم»

۱ـ مائوتسه‌دون «اوضاع‌کنونی و وظایف‌حزب» آثارمنتخب، جلد۲. ص۳۵۷

۲ـ لنین، «امپریالیسم...» ص ۵

که در آستانهٔ جنگ اول جهانی بوسیله کائوتسکی نماینده خط ریویزیونیستی در انترناسیونال دوم مطرح شد یک سخن لغو و کاملاً ویژه است. کائوتسکی عمداً واقعیت‌ها را پاک می‌کند، یعنی این واقعیت را که تهاجم و توسعه‌طلبی امپریالیسم بوسیله ماهیت سرمایه‌داری انحصاری تعیین می‌شود. وی وانمود می‌کند که سیاستی وجود دارد که امپریالیسم آنرا «ترجیح» می‌دهد و می‌گوید «این سیاست جدید اولترا امپریالیستی»، استثمار مشترک جهان را از طریق یک سرمایه مالی که در مقیاس بین‌المللی متحد شده جایگزین مبارزه بین سرمایه‌های مالی ملی مینماید باین طریق یک باصطلاح صلح طولانی می‌تواند در جهان پدیدار گردد. اما لنین درمخالفت کامل با این مطلب می‌گوید، «اولترا امپریالیسم» کائوتسکی «فریب خلق با تحمیل یک روحیه آشکارا ارتجاعی، از طریق امیدوار ساختن آنها به امکان صلح همیشگی در رژیم سرمایه‌داری، و منحرف کردن توجه آنها از آنتاگونیسم و مسایل حاد دوران کنونی وسمت دادن توجه آنها بسوی دورنماهای دروغین یکنوع اولترا- امپریالیسم باصطلاح نوی موهوم است.»[1]

اززمان اختراع «اولترا امپریالیسم» بوسیله کائوتسکی، تمام ریویزیونیستها در شرایطی جدید به اشاعه این «تئوری» به اشکال مختلف پرداخته‌اند. ریویزیونیست‌های مدرن اتحادشوروی، ودررأس آنها برژنف، چنین اظهار می‌دارند که همکاری موقتی، قسمی و نسبی میان دوابرقدرت کنونی «ساخت یک صلح پایدار» را تشکیل می‌دهد: آنها می‌خواهند تضادهای عمیقی را که میان دوابرقدرت وجود دارد پنهان ساخته، خلق‌ها را فریب داده ورقیب خود را خام کنندتا به‌منافع امپریالیستی خود جامه عمل بپوشانند. میان امپریالیست‌ها، هم مبارزه و هم سازش وجود دارد؛ این سازش درخدمت یک مبارزهٔ باز هم شدیدتر قرارمی گیرد. مبارزه مطلق است وطولانی؛ سازش نسبی وموقتی است. موافقت‌های موقتی امروزفقط درخدمت تدارک مبارزه بازهم بزرگتر فردا خواهند بود.

انحصار پایه اقتصادی اصلی امپریالیسم است. این پایه نشان می‌دهد که ماهیت چپاولگرو تجاوزکار امپریالیسم هرگز نمی‌تواند تغییر یابد. هما نطوریکه

۱ــ لنین. امپریالیسم. انتشارات پکن. ص ۱۴۲ــ۱۴۳

مائوتسه‌دون می گوید: «وقتی که ما می گوئیم: امپریالیسم وحشی است، منظور ما اینست که ماهیت آن تغییر نیافته وامپریالیست‌ها هرگز چاقوی خودرا بر زمین نگذاشته و به‌راهب تبدیل نمی گردند. واین تا انحطاط آنها ادامه دارد.[۱]»

کتابهای اصلی برای مطالعه:

لنین: «امپریالیسم مرحله عالی سرمایه‌داری»

مائوتسه‌دون: «دمکراسی نوین» آثارمنتخب جلد۲

مائوتسه‌دون: توهمات خودرا بدور بیاندازند وبرای مبارزه آماده باشید.

موضوعاتی برای تفکر

۱) مشخصات بنیادی امپریالیسم کدامند؟ چرا می گویند که انحصار پایه اقتصادی اصلی امپریالیسم است؟

۲) چرا می گویند که ماهیت امپریالیسم تغییر نمی یابد؟ «تئوری اولترا-امپریالیسم» ونسخه‌های جدید آنرا مورد برخورد انتقادی قرار دهید.

۱ ــ مائوتسه‌دون، «توهمات خودرا بدور بیاندازید وبرای مبارزه آماده باشید» آثارمنتخب، جلد۴ ص ۴۴۵

فصل ۱۰

امپریالیسم آستانه انقلاب سوسیالیستی پرولتاریایی است

امپریالیسم سرمایه‌داری انحطاط یافته و زوال یابنده است

پس از گذار سرمایه‌داری از مرحله رقابت آزاد به انحصار، تضادهای آن به‌حداکثرشکفته گردید. این تضادها مثل آتشفشانی کــه به‌نقطه انفجار رسیده باشد بطور روزمره وجود گذرای امپریالیسم را بخطر می‌اندازد. با اینکه امپریالیسم هرروزه چنگ و دندانهای خویش را نشان می‌دهد اما در۔واقع یك ببری‌کاغذی بیش نیست که در ظاهر نیرومند اما درواقع ضعیف‌است. امپریالیسم آستانه انقلاب سوسیالیستی پرولتری است.

امپریالیسم سرمایه‌داری انگلی ومنحط است

تکامل تولید وتکنیك به‌رکودگرایش پیدا می‌کند

سرمایه‌داری در مرحله انحصاری خود به‌تجزیه وفساد دچار می‌شود. امپریالیسم سرمایه‌داری‌همان انگلی ومنحط است. پایه اقتصادی‌آن‌راانحصار وسلطه انحصارات تشکیل می‌دهد.

این انحطاط وگندیدگی امپریالیسم در وهله اول بوسیله این واقعیت بیان می‌شودکه سازمان انحصاری بطورقابل ملاحظه‌ای تکامل نیروهای مولده را مانع شده و بطور مصنوعی ترقی تکنیکی را جلو میگیرد؛ تکامل تولید و تکنیك‌به‌این ترتیب به‌سمت رکود تمایل‌پیدا می‌کند.قبل ازپیدایش‌انحصارات سرمایه‌داران درطی رقابت خود برای‌کسب سودهای اضافی وبـرای حذف رقبااجباراً بایدبه‌بهبود تکنیك‌های تولید توجه‌می‌نمودند. درمرحلهٔانحصاری، سرمایه‌داران انحصاری بربخش اعظم تولید دربخش‌های معینی تسلط دارند و با تعیین قیمت‌های انحصاری موفق به‌کسب سودهای کلان می‌شوند. به‌این ترتیب، موتور ترقی تکنیکی تا حدودی به‌کندی دچارمی‌شود. دراین مرحله،

سرمایه‌داران ازاین‌می‌ترسندکه مبادا ترقی تکنیکی به‌حال موقعیت انحصاری آنها مفید نباشد واغلب بطورمصنوعی جلوی تکامل جدید نیروهای مولده را سد می کنند.

چرا سرمایه‌داران به‌هراس افتاده وجلوی تکامل تکنیك را سدمیکنند؟ اولا به‌این خاطرکه استفادهٔ وسیع از تکنیك‌های جدید و تجهیزات و وسایل جدید سبب‌کاهش قیمت تمام شده وافزایش تولید می‌شود؛ ودرعین‌حال‌سبب ضایعات قابل ملاحظه‌ای برای آندسته از سرمایه‌داران انحصاری می‌شودکه تجهیزات آنها از ارزش افتاده‌وغیرقابل استفاده شده است. ثانیاً،بعلت‌اینکه بکار گرفتن تکنیك‌های جدیدووسایل جدید سبب وارد شدن‌کالاهای مشابه‌ولی ارزانتر بمیدان رقابت‌می‌شود واین مسأله موقعیت‌انحصاری برخی‌ازسرمایه‌داران را بخطرمی‌اندازد. همچنین این سرمایه‌داران اغلب به‌اقداماتی برای کاهش تولید بمنظور حفظ قیمت‌های‌انحصاری متوسل می‌شوند که بدینوسیله سودهای‌کلان به‌جیب بزنند. بهمین دلیل است‌که تعداد زیادی ازتکنیك‌های جدید وکشفیات مناسب برای تکامل تولیدی سرمایه‌داری بلافاصله پس از خرید اجازه و امتیاز آن‌ها بوسیله سرمایه‌داران انحصاری به‌کناری گذاشته می‌شوند. بعنوان مثال، طرز تهیه بنزین به‌مدت تقریباً ۲۰سال بکناری گذاشته شده بود زیرا برای انحصارکمپانی‌های نفتی مضر بود؛ کشف انرژی اتمی بخودی خود یك موفقیت بزرگ‌علمی است اما امپریالیسم ازآن برای‌ساختن سلاح‌های اتمی مرگ‌آور استفاده‌کرده و قادر نیست آنرا وسیعاً در خدمت اهداف صنعتی بکاربرد.

ممانعت انحصارات از تکامل تولید و تکنیك سبب ایجاد یك‌کندی تدریجی بازتولیددرمقیاس وسیع می گردد. نمونه‌آمریکا را درسالهای ۱۸۷۱-۱۹۰۰در نظربگیریم: درمدت ۳۰سال. تولید صنعتی ۳/۹ برابرگردید. با این همه در فاصله ۱۹۰۱–۱۹۲۹ برای مدتی مشابه، فقط ۲/۷ برابرگردید، واز۱۹۳۰تا ۱۹۵۹ بمیزان ۱/۷ برابرافزایش یافت.از۱۹۶۰تا ۱۹۷۰متوسط رشد تولید صنعتی بمیزان ۴/۴٪ بوده است. سرعت تکامل تولید آمریکا بیش ازپیش به‌کندی دچارشده وگندیدگی امپریالیسم را نشان می‌دهد.

اینکه می گوئیم در مرحله سرمایه‌داری یك‌گرایش به‌انحطاط و رکود

در تکامل تولید و تکنیك وجود دارد بمعنی آن نیست که دیگر بهیچ‌وجه تکاملی در کار نیست. لنین می گوید: «اما اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که این گرایش به گندیدگی رشد سریع سرمایه‌داری را نفی خواهد کرد؛ نه، این رشته‌های صنعتی، آن اقشار بورژوازی، برخی کشورها، درعصر امپریالیسم با نیرویی کم یا بیش، گاهی این گرایش و گاهی آن گرایش دیگررا از خـود بروز می‌دهند»[1]. اگر رقابت آزاد به انحصار منجر گردید، اما انحصار رقابت را ازمیان نبرده بلکه فقط آن را حادتر وشدیدتر نموده است. دررقابت، هر گروه سرمایه‌داری انحصاری از یکسو به‌خشونت فساد، شانتاژ، دروغ و وسایل و شیوه‌های وحشیانه‌تری برای ازمیان بردن رقبا متوسل می‌شود؛ وازسوی دیگر، گاهی ناچار است به‌نوآوریهای تکنیکی، کاهش قیمت تمـام شده و وسایل اقتصادی دیگر برای نابود کردن رقبا دست‌زند. درهمان زمان نیروهای اقتصادی کشورهای اصلی سرمایه‌داری درحال تغییرمداوم هستند. از آنجا که گرایش عمومی عبارتست از کند شدن‌شدید تکامل نیروهای مولده، مجموعه کشورهای سرمایه‌داری شاهد تضعیف یا نزول موقعیت خویش‌اند، حتی اگر در برخی موارد پراکنده شاهد جهش‌های تکاملی نیز باشیم. بهمین دلیل است که درمرحله انحصاری، نمی‌توان امکان یك تکامل نسبتاً سریع دریك بخش، یك کشور ویا یك دوره را نفی نمود. اما این امر نمی‌تواند ایـن واقعیت را تغییر دهد که تکامل تولید و تکنیك در کشورهای امپریالیستی بطور کلی به‌رکودمتمایل است.

اگر درعصر امپریالیسم، یك کشور بتواند شاهد تکامـل نسبتهٔ سریع تکنیك و تولید باشد، این همیشه امری موقتی خواهد بود. درژاپن، درفاصله سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۱، ارزش متوسط کلی ملی‌هرسال بیش از ۱۰٪ افزایش یافته است. اما این گرایش به‌رشد نمی‌تواندمدتی طولانی دوام یابد. دلیل اصلی تکامل نسبتاً سریع تولید ژاپن در پشتیبانی وسیع امپریالیسم آمریکا از سرمایه‌داری انحصاری ژاپن نهفته‌است. به‌این ترتیب، جنگ‌های تجاوزکارانه آمریکا علیه کره وویتنام به‌سرمایه‌داران انحصاری ژاپن اجازه دادتا ثروت‌های کلانی به‌چنگ آورند. در طول جنگ تجاوزکارانه علیه کره (۵۳ ـ ۱۹۵۰)

1 ـ لنین. «امپریالیسم...» ص ۱۵۰

امپریالیسم آمریکا سفارشات نظامی «ویژه»ای معادل ۲میلیارد دلار به‌ژاپن داد. درطول جنگ علیه‌ویتنام، امپریالیسم آمریکا درفاصله سالهای ۶۵-۱۹۶۰ مبلغ ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون دلار درهرسال بعنوان مخارج «ویژه» (که از سال ۱۹۶۵ به‌بعد به ۵۰۰ تا ۶۰۰ میلیون در سال رسید) به‌ژاپن پرداخت‌می‌نمود. امپریالیسم آمریکا امکانات زیادی بشکل اعتبار، به‌امپریالیسم ژاپن پرداخت کرده وددعین حال مستقیماً به‌سرمایه‌گذاری درصنایع سنگین ژاپن دست‌زده و تکنیک‌های زیادی را به‌ژاپن صادر نموده است. بعلاوه سرمایه انحصاری ژاپن خلق خود را بشکل بیرحمانه‌ای استثمار می‌نماید. وی ازکمک‌های زیادی در بودجه دولتی استفاده‌کرده و این امر به‌توسعه سریع صنعت کمک شایانی کرده است. ارزش «ین» ژاپن درمقایسه با ارزهای خارجی پائین بوده وتولیدات ژاپن به‌این ترتیب توانستند موقعیت مساعدی رادربازارهای جهانی کسب کنند. آنچه که گفته شد نشان‌می‌دهد که چند عاملی که صنایع‌ژاپن را تکان داده‌اند نه‌خیلی مستحکم‌اند ونه‌خیلی پایدار؛ این تکامل نسبتهً سریع نه‌فقط موقتی است بلکه در ابعاد بزرگ بوده و دارای پایه استواری نمی‌باشد. در عصر صنعتی شدن بی‌بندوبار، تولیدکشاورزی ژاپن از مدتی قبل شاهد یك گرایش نزولی بوده است. پس از جنگ دوم جهانی، تولید گندم ولوبیاکاهش یافته واز سال ۱۹۶۸ نیزتولید برنج کاهش یافته است. ازسال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ نرخ تأمین نیازهای محصولات‌کشاورزی ملی از ۹۰٪ به ۷۳٪ کاهش یافت. بعلاوه، واردات مواد اولیه وصدور انبوه تولیدات تمام شده بصورت یك ضرورت درآمد. نرخ واردات ده ماده اولیه، مثل مس، آلمینیوم، سنگ‌آهن، نفت، روغن وغیره از ۷۱٪ درسال ۱۹۶۰ به ۹۰٪ درسال ۱۹۷۰ رسید. درصد تولیدات صنعتی صادر شده نسبت به‌کل تولید از ۱۸/۳٪ در سال ۱۹۵۰ به ۳۰/۱٪ در سال ۱۹۶۹ رسید. در میان این محصولات، منسوجات‌مصنوعی بمیزان ۴۶/۴٪، ماشین‌های خیاطی ۶۷/۴٪، کشتی ۶۸/۹٪ صادر گردید. واقعیات زیادی نشان می‌دهد که پایه تکامل اقتصاد ژاپن بی‌نهایت شکننده است. ازاین پس دیگرممکن نیست که تکاملی با این درجه از سرعت برای مدتی طولانی دوام یابد. بلکه بعکس گرایش به‌رکود باید برآن غالب شود.

کنند. درمرحله امپریالیسم، خصلت انگلی بورژوازی باز هم بیشتر می‌شود. اداره موسسات سرمایه‌داری بطورکامل در دست مدیران است. بورژوازی و بخصوص بورژوازی انحصارگرهیچ ارتباطی بـا روند تولید ندارد و یك زندگی انگلی را فقط ازطریق درآمد حاصله‌ازسهام وارزش‌های دیگرادامه می‌دهد. مدتها قبل لنین چنین گفته است: «امپریالیسم یك انباشت عظیم‌سرمایه پولی درتعداد اندکی ازکشورهاست» «از اینجا تکامل خارق‌العاده طبقه ویا دقیقتر، قشراجاره بگیران ناشی می‌شود، یعنی اشخاصی‌که از «قبل‌کوپن»ها زندگی‌کرده وبطورکامل از شرکت دراموریك موسسه جدا بوده وحرفه‌آنها مفتخوری است»[۱]. درسال ۱۹۵۰ درایالات متحده درآمدحاصل از سودسهام و منفعت‌های فردی رویهمرفته به۱۹/۵ میلیارد دلار بالغ می گردید؛ اما در سال ۱۹۶۳ ایـن میزان به۵۰/۳ میلیارد دلار سرزد (یعنی افزایشی معادل ۱۵۷٪) ودرهمان زمان درآمد ملی فقط بمیزان ۱۰۲٪ افزایش یافت. در سال ۱۹۷۰ سود سهام ومنفعت‌های فردی به۸۹/۷ میلیارد دلار بالغ گردید. انحصارات بزرگ آمریکا دقیقاً براین درآمدهای حاصل از استثمار برای گذراندن یك زندگی راحت متکی است. چند ثروتمند بزرگ آمـریکایی نه‌فقط مقدار زیادی زمین‌را برای‌ساختن ویلاها، زمین گلف، وشکارگاه‌غصب می کنند، بلکه پول‌های بی‌حسابی را در افراط‌کامل خرج کرده وبه‌یك‌زندگی پرعشرت مشغول بوده ودرتجملات با هم‌بەرقابت می‌پردازند. درسال۱۹۶۴ سرمایه‌دار بزرگ آمریکایی، فوردبیش از ۵۰۰/۰۰۰ دلار را دریك‌میهمانی بمناسبت جشن تـولد فرزندش خرج‌کرد. اندکی بعـد، سرمایه‌دار بزرگ دیگری بنام «ملون» برای پشت سرگذاشتن فورد در یك میهمانی بمناسبت «ورود فرزندش به‌جامعه» یك میلیون دلارخرج کرد.

یکی ازخصلت‌های امپریالیسم صدور هرچه بیشتر سرمایه است. بداین ترتیب، چندکشور ثروتمندتربه‌کشورهای اجاره بگیرتبدیل می‌شوندکه بطور عمده از استثمارخلق‌های مستعمرات کشورهای وابسته زندگی کرده ومثل کرم به‌جویدن ثروت کشورهای توسعه نیافته مشغولند. مطابق آمـار. در فاصله

۱ــ لنین «امپریالیسم...» ص۱۱۹

کارکنان علمی وتکنیکی ایالات متحده ۲/۳ آن کما بیش در رابطه نزدیك با ارتش وتحقیقات فضایی هستند. از ۷۷ میلیون کارگر آمریکایی (غیرازنیروهای مسلح) تقریبا ۲۰٪ ازنظراقتصادی و شغل به‌سفارشات نظامی دفاع ملی وابسته‌اند.

امپریالیسم موجب نظامی شدن اقتصاد ملی در تمام زمینه‌ها می‌شود واین امر به‌نتایج وخیمی منجر می گردد. ایالات متحده هرساله ۱۰۰ میلیارد دلار برای گسترش سلاح‌های جنگ‌های تجاوزکارانه صرف می‌نماید؛ اگراین سلاح‌ها درقتل عام خونین خلق‌ها وتخریب ثروت‌های اجتماعی بکارنرود در اینصورت انبار خواهد گردید. کارخانه‌های انحصارات بیدرنگ آنها را به‌کپه‌های آهن تبدیل خواهند نمود. حتی دربرخی مواقع، بعضی از وسایل قبل ازخروج ازکارخانه بعلت ظهور مدل‌های جدید، دیگر بعنوان یك وسیله کهنه تلقی می‌شوند. نظامی کردن اقتصاد ملی به‌یك توسعه غول‌آسا منجر می‌شود: صنایع نظامی بشدت رشدکرده وصنایع غیرنظامی تضعیف می‌شود. ازبیست سال قبل به‌اینسو، ارزش تولید بخش‌های صنعتی مربوط به‌تحقیقات فضایی (تولید موشك‌ها، هواپیماها وسفینه‌های فضایی) شش‌بار افزایش‌یافته است. بعکس، تکامل صنایع غیرنظامی باکندی بسیار صورت گرفته است؛ حتی دربرخی مواقع تولیدکاهش یافته است، مثل صنایع نساجی که حجم تولید درسال ۱۹۷۰ نسبت به ۱۹۵۰ بمیزان ۱۲٪ کاهش نشان می‌دهد. امپریالیسم به‌سیاست تجاوز وجنگ دست‌زده واقتصاد خود را نظامی می کند؛ همه‌این‌ها به‌هرز رفتن مقدار عظیمی از نیروی انسانی، مواد وثروت‌ها منجرمی گردد. این ضربه وحشتناکی که به‌ثروت‌های اجتماعی وارد می‌آید نشانها آشکار انحطاط وگندیدگی امپریالیسم است.

بورژوازی هرروز بیش ازپیش به‌یك قشراجاره بگیرتبدیل می‌شود

فساد و خصلت انگلی امپریالیسم در این واقعیت پدیدار می‌شودکه بورژوازی روزبروز بیشتربه‌یك قشرساده ازاجاره بگیران تبدیل می‌شود. قشر اجاره بگیر به‌آنهایی گفته می‌شودکه تماس خـود را با روند تولید کاملا از دست داده و فقط از طریق «منفعت» زندگی می کنند. فقط از طریق استثمار کارگران ونه‌شرکت درکارمولد است‌که بورژوازی می‌تواند درتجمل‌زندگی

کنند. درمرحله امپریالیسم، خصلت انگلی بورژوازی باز هم بیشتر می‌شود. اداره موسسات سرمایه‌داری بطورکامل در دست مدیران است. بورژوازی و بخصوص بورژوازی انحصارگرهیچ ارتباطی با روند تولید ندارد و یك زندگی انگلی را فقط ازطریق درآمد حاصله‌ازسهام وارزش‌های دیگرادامه می‌دهد. مدتها قبل لنین چنین گفته است: «امپریالیسم یك انباشت عظیم‌سرمایه پولی درتعداد اندکی ازکشورهاست» «از اینجا تکامل خارق‌العاده طبقه ویا دقیقتر، قشراجاره بگیران ناشی می‌شود، یعنی اشخاصی‌که از «قبل کوپن»ها زندگی‌کرده وبطورکامل از شرکت دراموریك موسسه جدا بوده وحرفه‌آنها مفتخوری است»[1]. درسال ۱۹۵۰ درایالات متحده درآمدحاصل از سودسهام و منفعت‌های فردی رویهمرفته به۱۹/۵ میلیارد دلار بالغ می گردید؛ اما در سال ۱۹۶۳ این میزان به۵۰/۳ میلیارد دلار سرزد (یعنی افزایشی معادل ۰/۰۱۵۷) ودرهمان زمان درآمد ملی فقط بمیزان ۰/۰۱۰۲ افزایش یافت. در سال ۱۹۷۰ سود سهام ومنفعت‌های فردی به۸۹/۷ میلیارد دلار بالغ گردید. انحصارات بزرگ آمریکا دقیقاً براین درآمدهای حاصل از استثمار برای گذراندن یك زندگی راحت متکی است. چند ثروتمند بزرگ آمریکایی نه‌فقط مقدار زیادی زمین‌را برای‌ساختن ویلاها، زمین گلف، وشکارگاه‌غصب می‌کنند، بلکه پول‌های بی‌حسابی را در افراط‌کامل خرج‌کرده وبه‌یك‌زندگی پرعشرت مشغول بوده ودرتجملات با هم‌به‌رقابت می‌پردازند. درسال۱۹۶۴ سرمایه‌دار بزرگ آمریکایی، فوردبیش از ۵۰۰/۰۰۰ دلار را دریك‌میهمانی بمناسبت جشن تولد فرزندش خرج‌کرد. اندکی بعد، سرمایه‌دار بزرگ دیگری بنام «ملون» برای پشت سرگذاشتن فورد در یك میهمانی بمناسبت «ورود فرزندش به‌جامعه» یك میلیون دلارخرج‌کرد.

یکی ازخصلت‌های امپریالیسم صدور هرچه بیشتر سرمایه است. بداین ترتیب. چندکشور ثروتمندتربه‌کشورهای اجاره بگیرتبدیل می‌شوندکه بطور عمده از استثمارخارجی‌های مستعمرات کشورهای وابسته زندگی‌کرده ومثل کرم به‌جویدن ثروت کشورهای توسعه نیافته مشغولند. مطابق آمار. در فاصله

1 ــ لنین «امپریالیسم...» ص۱۱۹

۷۰-۱۹۵۰ سودهای کسب شده بوسیله ایالات متحده ناشی ازسرمایه گذاری خصوصی مستقیم در خارج به ۸۸/۷۷ میلیارد دلار، یعنی ۱۴٪ بیشتر از کل مبلغ سرمایه گذاریهای مستقیم خصوصی تا پایان ۱۹۷۰ بالغ گردید. سرمایه‌گذاریهای مستقیم امریکا درامریکای لاتین، درسال ۱۹۴۶ به ۳میلیارد دلار و درسال ۱۹۶۹ به ۱۱/۷ میلیارد دلار بالغ می‌شد. اما درطول این ۲۴ سال. اگر فقط سود حاصل از سرمایه گذاریهای مستقیم را درنظر بگیریم، ایالات‌متحده ازکشورهای آمریکای لاتین مبلغ ۲۳/۴۰۹ میلیارد دلار سود استخراج کرده است که بمراتب بیشتر از میزان سرمایه گذاریهای مستقیم آمریکا در همین فاصله است.

بخش اعظم سودهای حاصله در خارج هرساله به‌ایالات متحده باز می گردد و به‌مشتی سرمایه‌دار اجازه می‌دهد تا یك زندگی پر از فساد را بگذرانند. ازسال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ سودهائی که به‌این ترتیب به‌ایالات‌متحده سرازیر شد به ۴۳/۴ میلیارد دلار بالغ گردید؛ به‌ایــن مبلغ باید ۱۹ میلیارد دلاری راکه مجدداً درخارج سرمایه گذاری گـردید، تا غارت مستعمرات و کشورهای وابسته را تقویت نماید، اضافه کرد. به‌این ترتیب، افزایش سود وسرمایه گذاریها هرسال بیشتر خصلت انگلی امپریالیسم را تشدید می نماید.

همه این‌ها نشان‌دهنده اینست که صدورسرمایه پایه سرکوب واستثمار اکثریت عظیم خلق‌ها وملل ستمدیده جهان بوسیله امپریالیسم است. این پایه خصلت انگلی‌سرمایه‌داری یك تعداد کوچك ازثروتمندترین کشورهارا تشکیل می‌دهد.

پیدایش یك اشرافیت کارگری (آریستوکراسی کارگری)، تظاهر دیگری از گندیدگی امپریالیسم

گندیدگی امپریالیسم ضرورتاً در جنبش کارگری نیز، بـا ایجاد یك اشرافیت‌کارگری‌وپیدایش رویزیونیسم انعکاس می‌یابد. لنین می گوید: «دولت‌اجاره بگیر، یك دولت سرمایه‌داری انگلی وفاسد است واین امر نمی‌تواند برشرایط اجتماعی وسیاسی کشور بطوراعم وبرروی دوگرایش اصلی جنبش کارگری بطوراخص بدون تأثیربماند»[1]. بهره کشی از مستعمرات وکشورهای

←

وابسته و پرولتاریای کشور خودی به‌بورژوازی انحصارگر امکان می‌دهد تا سودهای انحصاری خارق‌العاده‌ای بدست‌آورد. برای سرکوب مقاومت‌توده‌های کارگری، وی بخش کوچکی از مافوق سودهای انحصاری بدست آمده را برداشت‌کرده وبا آن برخی ازکارگران راکه به‌طبقه خویش خیانت‌کرده وبصورت عمال بورژوازی انحصاری درآمده‌اند خریداری می‌کند. به‌این ترتیب اشرافیت کارگری، که بوسیله دستمزدهای بالا و یک شیوه زندگی بورژوایی مشخص‌شده و وفادارانه به‌بورژوازی انحصاری خدمت می‌کند، متولد می‌شود. این اشرافیت‌کارگری با طبقه کارگرآمیخته بوده و وظیفهٔ آن قربانی‌کردن منافع طبقهٔ کارگرو ضربه زدن به‌آنست. این قشرآریستوکرات کارگری نقش سگ پاسبان بورژوازی انحصاری وکشورهای سرمایه‌داری‌را بازی می‌کند.

مافوق سودهای سرمایه انحصاری پایهٔ اقتصادی ریویزیونیسم‌درجنبش کارگری را تشکیل می‌دهند. درشرایط امپریالیسم، همراه با این‌قشرممتاز از کارگران، تئوری‌ومشی ریویزیونیستی نیزظاهرمی‌شود که‌معرف سلطه‌امپریالیسم است. آریستوکرات‌های‌کارگری، عناصربورژوایی هستندکه بلباس کارگران درآمده‌اند، و ریویزیونیسم تئوری بورژوایی بـا رنگ و لعاب مارکسیستی است. اشرافیت‌کارگری وریویزیونیست‌ها خطرناک‌ترین دشمنانی هستندکه‌در درون جنبش‌کارگری پنهان شده‌اند. اگرنتوان واقعاً بدایـن دمل چرکین در اندام‌انقلاب حمله‌کرد، امپریالیسم‌خواهدتوانست برای‌مدتی بازهم‌طولانی‌تر دراین حالت گندیدگی به‌زیست ادامه دهد. همانطورکه لنین بدرستی تذکر می‌دهند: «در واقع، سرعت ویژه وخصلت بویژه شرم‌آور تکامل اپورتونیسم بهیچ‌وجه تضمینی برای‌پیروزی پایدارآن نیست»[۱] ویا: «مبارزه علیه‌امپریالیسم اگربنحو گسست‌ناپذیری با مبارزه علیه اپورتونیسم پیوند نداشته باشدسخنی پوچ ودروغین بیش نخواهد بود»[۲].

۱ــ لنین «امپریالیسم...» ص۱۵۲

۲ــ لنین «امپریالیسم...» ص۱۵۳

←

۱ــ لنین «امپریالیسم...» ص۱۲۱

از نظر سیاسی در تمام زمینه‌ها گرایش به‌ارتجاع بوجود آمده و بحران اجتماعی بیش‌ازپیش حدت می‌یابد

درمرحله رقابت آزاد، بورژوازی خودرا با نقاب «دمکراسی آزادی، برابری، برادری» می‌آراست تا دیکتاتوری خود را مخفی بنماید. درمرحله امپریالیسم این نقاب بیش‌ازپیش شفاف شده وهرکسی که با استثماروسرکوب به‌مخالفت برخیزد بی‌رحمانه سرکوب‌می‌شود. لنین می گوید: «روبنای‌سیاسی که این اقتصاد جدید، یعنی سرمایه‌داری انحصاری (امپریالیسم سرمایه‌داری انحصاری است)را آرایش می کند، همان چرخش ازدمکراسی بسوی‌ارتجاع سیاسی است. به‌رقابت آزاد، دمکراسی تعلق می گیرد؛ به‌انحصار، ارتجاع سیاسی»[۱].

درایالات متحده فقط توده‌های خلقی‌که بمبارزه قهری دست می‌زنند نیستندکه سرکوب می‌شوند، بلکه آنهایی هم که عدم توسل به‌خشونت را پیشنهاد می کنند نیز سرکوب می‌شوند. در سال ۱۹۶۸ کشیش سیاه مارتین لوترکینگ بوسیله امپریالیست‌های آمریکایی بقتل رسید زیرا وی علیه‌تبعیض نژادی و برای برسمیت شناختن حقوق اقلیت‌های ملی مبارزه می کرد.

درعین‌حال‌ایدئولوژی وحیات‌فرهنگی کشورهای امپریالیستی‌درانحطاط کامل بسرمی برد. کتاب‌ها وفیلم‌هایی با موضوعات پورنوگرافیك و جنایی و غیره بازار را لبریز کرده‌اند. مثلا در کالیفرنیا، بیش از ۳۰ کمپانی متخصص فیلم‌های پورنوگرافیك وجود دارد. جهان سرمایه‌داری بوسیله لباس‌های عجیب وغریب،رقص‌های‌سرگیجه‌آور، «بیتل‌ها»، گروههای‌جاز، نمایشگاههای آلامد نقاشی‌های «امپرسیونیستی» و.... اشغال شده است. کار حتی به‌تشکیل مسابقات «گریه» بین‌المللی زنان ومسابقه میان‌کودکانی که هنوز راه‌نمی‌روند نیزرسیده است. فرهنگ‌وهنرهای امپریالیستی سترون و به‌منتهی‌درجه‌منحطاند. اعمال جنایت‌کارانه . دزدی، مواد مخدر به‌یك بلای اجتماعی واقعی تبدیل شده‌اند.

درمقابل چنین جامعه کاملا فاسدی جوانان زیادی از راه بدر رفته و

۱ــ یك کاریکاتور ازمارکسیسم ودرباره «اکونومیسم امپریالیستی» آثار،جلد۲۳ صفحه ۴۴

برای خود هیچ هدفی تصور نکرده و آینده را برای خود بی نهایت نامطمئن می بینند. برخی از تاریخ‌دانان آمریکائی تصور می کنند که «برای اولین بار آمریکائی‌ها اعتماد خود را بایده‌آل خویش، به‌سیستم خویش و آینده خویش ازدست می‌دهند». «ودرهرگوشه‌ای با بحران مواجه شده‌اند». برخی دیگر با صراحت می گویند: «درواقع بحران یك بحران معنوی ونشان‌دهندهٔ شکست آشکارسیستم سرمایه‌داری است که ما اینهمه ازآن ستایش کرده‌ایم» (نیوزویك ۶ ژوئیه ۱۹۷۰) . دقیقاً در همین تضادهای عمیق امپریالیسم است که عناصر پیشرو آگاهی یافته‌ومارکسیسم را کشف‌وازطریق سازمانهای واقعی‌مارکسیستی توده‌های وسیع را متحدکرده ومبارزهٔ مصممانه‌ای را علیه سیستم‌امپریالیستی سازماندهی می کنند.

انگلی بودن وفساد امپریالیسم بوسیلهٔ خصلت بنیادی آن یعنی انحصار تعیین می‌شود. این نشان می‌دهدکه امپریالیسم ببر کاغذی است‌که در ظاهر نیرومند ودرباطن ضعیف است. این خلق است که واقعاً نیرومند است و نه‌ امپریالیسم وکلیه مرتجعین. همانطورکه صدرمائوگفته است: «اگرامپریالیسم وتمام مرتجعین رااز نظرماهیت وازنظرآینده واستراتژی در نظربگیریم‌چیزی جزببرکاغذی نیستند»[1].

امپریالیسم سرمایه‌داری درحال احتضاراست

شکوفایی تضاد میان پرولتاریا وبورژوازی درکشورهای امپریالیستی

استالین گفته است «لنین به‌امپریالیسم «سرمایه‌داری محتضر» می گفت. چرا؟ زیرا امپریالیسم تضادهای سرمایه‌داری را تاآخرین حد خود، تاآخرین حدودی‌که در ماوراءآن دیگرانقلاب شروع می‌شود، تکامل می‌دهد».[2] ماهیت طبقاتی تضاد بنیادی‌میان پرولتاریا وبورژوازی ونیزماهیت سرمایه‌داری این جامعه درمرحلهٔ انحصار تغییرنیافته‌اند. اما انحصار، اجتماعی شدن تولیدرا

۱ـ مائوتسه‌دون، مصاحبه با «آنالوئیزاسترونگ» آثارمنتخب‌جلد۴ ص۹۹

۲ـ استالین، «اصول لنینیسم» ص ۴

به‌یك مقیاس وسیع‌تر رانده و مالکیت وسایل تـولید را متمرکزتر می‌نماید. تکامل ایـن تضاد بنیادی سبب شکوفائی همهٔ تضادها در درون و در بیرون کشورهای سرمایه‌داری می‌شود. صدر مائو گفته است: «در عین حال، تضاد میان ایندو طبقه (بورژوازی و پرولتاریا) تشدید یافت، تضاد میـان سرمایه انحصاری وسرمایهٔ غیرانحصاری پدیدار شد، تضاد میان قدرت‌های استعماری ومستعمرات بارزتر گردید، تضاد میان کشورهای سرمایه‌داری، تضاد ناشی از تکامل نابرابراین کشورها، با حدت ویژه‌ای خود را نشان داد؛ ازاین پس یك مرحله ویژه از سرمایه‌داری ظاهر گردید: مرحله امپریالیسم»[۱].

بورژوازی انحصارگر برای بجیب زدن مافوق ارزش بیرحمانه به‌تشدید استثمار، افزایش شدت‌کار، وبدترکردن شرایط کار پرداخته میلیون‌ها کارگررا به‌گرسنگی ومرگ سوق می‌دهد. از سوی دیگروی از تورم برای کاهش دستمزد واقعی کارگران وتقلیل قدرت خرید آنها استفاده می‌کند. در کشورهای عمده سرمایه‌داری از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۰، هزینه زندگی بدلیل تورم وافزایش قیمت‌کالاها افزایش بسیاریافته است: این افزایش درایالات متحده معادل ۲۶/۸٪، در بریتانیای‌کبیر۳۵/۳٪، درفرانسه۳۰/۹٪، در آلمان غربی ۲۰/۶٪ ودرژاپن ۴۴/۴٪ بوده است. اما دستمزدهاافزایشی متناسب با این افزایش هزینه زندگی پیدا نکرده‌اند وبنابراین زندگی‌مردم روزبروز بدترشده است. سرمایه‌داران انحصاری ازقدرت دولتی برای‌استثمار توده‌ها وپرولتاریا ازطریق تحمیل انواع مالیات وعوارض استفاده می‌کنند. از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ مالیاتهادرایالات متحده ۱۷ بار بزرگترشده‌اند؛آنها از میزان ۱۶/۵ میلیارد دلاردرسال ۱۹۴۰ (یعنی ۲۰٪ درآمد ملی) به‌۲۷۸ میلیارد دلار درسال ۱۹۷۰ (یعنی معادل ۳۵٪ درآمد ملی) بالغ‌شده‌اند.این مالیات‌گیری بصورت بارگرانی بردوش‌کارگران وزحمتکشان قراردارد.

سرمایه انحصاری برای حفظ منافع اقتصادی خویش ناچار است در زمینهٔ سیاسی به‌اعمال یك دیکتاتوری فاشیستی دست زده و از ابزار دولتی برای سرکوب شدید کارگران استفاده‌کند. ارتجاع در تمام زمینه‌ها انعکاس

۱ـــ مائوتسه‌دون. «درباره تضاد» آثارمنتخب، جلد۱ ص۳۶۳

اجتناب ناپذیر اقتصاد سرمایه‌داری انحصاری درسطح سیاسی است. امپریالیسم برای اعمال دیکتاتوری فاشیستی‌وسرکوب خلق ابزارهای اعمال‌دیکتاتوری ارتجاعی را بشکل سرگیجه‌آور توسعه می‌دهد. بعنوان مثال از هر ۲۰ نفر آمریکائی یکنفربرای یك ارگان دولتی‌کار می‌کند.

سرکوب خونین در زمینه سیاسی واستثمار بی‌رحمانه درزمینه‌اقتصادی که بوسیله سرمایه‌داری انحصاری صورت می‌گیرد تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا را افزایش می‌دهد، هرچه سرکوب شدیدترباشد، طغیان نیرومندتر است. توده‌ها وپرولتاریا بیدار شده وبمبارزه‌ای انقلابی علیه سیستم سرمایه‌داری دست می‌زنند.

از جنگ دوم به‌این‌سو و بویژه در سالهای اخیر، جنبش کارگری در اروپا، آمریکای شمالی ونقاط دیگردرمقیاس وسیعی تکامل یافته است و با موجهای پیاپی به‌مقابله امپریالیسم رفته است. مطابق ارزیابی‌های آشکاراً تقلیل‌یافته‌ای‌که بوسیلهٔ ایالات متحده درآمریکا انتشار یافت، در سال ۱۹۷۰ طبقهٔ‌کارگرآمریکا ۵۶۰۰ اعتصاب وتجمع انجام داده و۳/۳ میلیون نفر در اعتصابات شرکت جسته‌اند. در سال ۱۹۷۱ یك اعتصاب ملی بوسیلهٔ ۵۰۰ هزار کارگر تلفن و یك اعتصاب بزرگ ۱۶۰ هزار نفری بوسیله کارگران راه‌آهن درایالات‌متحده انجام گرفت. درطول این اعتصابات،کارگران شعار «مرگ برجنگ تجاوزکارانه، فقروسرکوب» را داده و بیش از پیش مبارزه اقتصادی خود را بمبارزه سیاسی پیوند زدند. مطابق آمار رسمی منتشر شده درانگلستان (که شامل آمارآشکارا تقلیل‌یافته است) درسال ۱۹۸۰، ۳۸۸۸ اعتصاب با شرکت ۱/۶۵ میلیون اعتصاب‌کننده انجام شده است. در سال ۱۹۷۱ بریتانیای‌کبیر۱۳/۵ میلیون روز کار را بدلیل اعتصاب از دست داد. مبارزه انقلابی طبقه‌کارگرژاپن نیزبسیار حاد وشدید بوده است. مطابق آمار رسمی ژاپن رقم به‌اصطلاح«مبارزه میان‌کاروسرمایه» (که درحقیقت‌نیروهائی هستندکه‌کارگران علیه سرمایه‌داران انجام می‌دهند) از ۱۳۴۵ درسال ۱۹۵۵ به‌۵۲۸۳ درسال ۱۹۶۹ رسید، یعنی افزایشی معادل ۳/۹بار را نشان میداد درحالیکه شماره‌کارگران شرکت‌کننده دراین مبارزات از۳/۷۴۸ میلیون نفر به‌۱۴/۴۸۳ میلیون‌نفریعنی به‌بیش ازچهاربرابر بالغ گردید.

تکامل نیرومند جنبش کارگری طغیان را درقلب امپریالیسم دامن زده و بحران اقتصادی سرمایه‌داری و بحران سیاسی را تشدید نموده بطور مداوم به‌سلطه سرمایه‌داری انحصاری‌ضربات‌سختی وارد می‌آورد. وجودامپریالیسم بیش ازپیش به‌مخاطره دچار می‌شود.

تضادهای میان امپریالیسم وملل تحت ستم تعمیق می‌یابد

«کلنی‌ها بوسیلهٔ آتش وشمشیر گشوده شد»[1]. امپریالیسم پس‌ازتصرف مستعمرات ونیمه‌مستعمرات بوسیله نیروهای مسلح به‌بردگی‌کشاندن واستثمار بی‌رحمانه آنها پرداختند. برای عملی ساختن سلطه‌سیاسی خود،آنهاحکومت‌های دست نشانده را برسرکارآورده، به‌استقرار قوای نظامی دست زده و پایگاههای نظامی ایجاد نمودند. برای سهولت بخشیدن به‌استثمار اقتصادی وکسب مافوق سودهای کلان، آنها به‌گشودن تجارتخانه،کنترل گمرکات و تجارت خارجی، درانحصار آوردن اموال عمومی وخصوصی دست زده و امتیازاتی ازقبیل بهره‌برداری ازمعادن کارخانجات، تسلط برحمل و نقل‌آبی داخلی را به‌خود اختصاص دادند. همه این‌ها بطرز بی‌سابقه‌ای تضادهای میان امپریالیسم وملل تحت ستم را شکوفا ساخت. امپریالیسم بخش‌های‌حیاتی اقتصاد مستعمرات را درکنترل خودگرفته ودر همدستی با نیروهای فئودال وکمپرادور محلی، تکامل اقتصاد ملی این‌کشورها را سد می‌نماید. امپریالیسم با تومل به‌کلیه وسایل مستعمرات ونیمه مستعمرات را مجبور به‌تخصص‌یافتن در برخی زمینه‌ها می‌نماید به‌این منظورکه این‌کشورها قادر نباشند به‌تولید کالای دیگری غیرازآنهایی‌که مورد نیازگروههای انحصاری خارجی هستند بپردازند. بنابراین اقتصاد این‌کشورها بشکلی عجیب‌الخلقه ویکجانبه تکامل می‌یابد: به‌این ترتیب‌اقتصاد آنها نه‌مستقل است‌ونه‌خودکفا وباید‌به‌امپریالیسم وابسته باشد.

از جنگ جهانی دوم، جنبش‌های آزادیبخش ملی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ازگسترش یافتن بازنایستاده و بسیاری ازکشورها ومناطق از

---

[1] ــ لنین، «سوسیالیسم وجنگ» آثار، جلد۲۱، ص۳۱۳

سلطه استعمار و امپریالیسم خارج شده و در راه استقلال افتاده‌اند. اما امپریالیست‌ها هرگز بمیل خود این مناطق عظیم را ترک نمی‌کنند. آنها علاوه برتوسل به‌شیوه‌های کهنه استعماری اکنون بیش از پیش به‌شیوه‌های نواستعماری دست می‌زنند. آنها تحت پوشش «کمك» اقتصادی می‌کوشند تا براین کشورهای تازه استقلال‌یافته مسلط شوند. با استفاده از شیوه «کمك» هدف عمده آنها اینست که از سرمایه‌گذاریها وسایرمنافع وامتیازات خود برای سرمایه‌گذاریهای جدید حفاظت کنند. به‌این ترتیب آنها خواهند توانست ارزش اضافی تولید خود را به‌جریان انداخته و از سیاست «دومپینگ»[1] استفاده کنند: علاوه براین آنها به‌این طریق قادر خواهند بود بامداخله خویش سیاست اقتصادی کشورهای «دریافت کننده کمك» را به‌منظور تسلط برتوسعه آن در جهت منافع خود سمت بخشند. در برخی از کشورها که فریب امپریالیسم را نخورده‌اند، امپریالیسم به‌سیاست تجاوز، توطئه، تحریك نیروهای ارتجاعی و دست زدن به‌کودتا و سرنگونی قدرت‌های مترقی که طرفدار استقلال ملی و مخالف امپریالیسم هستند توسل می‌جوید.

این واقعیت که امپریالیسم به‌غارت وحشیانه مستعمرات ونیمه‌مستعمرات دست‌زده‌وخلق‌های این مناطق را به‌بند می‌کشد سبب تشدید تضاد میان‌خلقها و ملل ستمدیده بـا امپریالیسم می‌گردد. از هنگامی کـه پنجه‌های راهزنان امپریالیسم به‌سرزمین مقدس خلق‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین رسیده است، این خلق‌های تشنه آزادی واستقلال با توسل به‌سنگ، تیر، نیزه‌وتوپ به‌مقاومت درمقابل امپریالیسم پرداخته‌اند. هرچقدر استثمار و ستم امپریالیسم سنگین‌ترباشد، مبارزه ومقاومت خلق‌هـا وملل ستمدیده شدیدتراست. پس از انقلاب اکتبر نهضت‌های آزادیبخش ملی دریك مرحله جدید از تاریخ خود وارد شد و بصورت یك جزء از انقلابات سوسیالیستی پرولتاریایی جهانـی درآمده‌اند. جنبش‌های آزادیبخش ملـی و جنبش‌های انقـلابی پرولتاریای کشورهای امپریالیستی متقابلاً همدیگررا پشتیبانی وتقویت می‌کنند. مستعمرات ونیمه مستعمرات ازارتش ذخیره امپریالیسم به‌ارتش ذخیره انقلابی پرولتاریای

1 ــ سیاست فروش یك کالا با قیمتی بالاتر ازنرخ تولید آن

جهانی مبدل شده‌اند. همانطور که صدرمائو می گوید: «طوفان انقلابی در آسیا، افریقا وآمریکای لاتین ضرورتاً ضربات قاطع ومخربی وارد خواهد ساخت که تمام جهان کهنه را خرد خواهد کرد»[1]

تضادهای میان امپریالیست‌ها بیش‌ازپیش حدت یافته‌اند

تضادهای میان کشورهای امپریالیستی بعلت مبارزه‌شان برسر تقسیم جهان، چه ازنظر ارضی وچه ازنظر اقتصادی، حدت‌می‌یابد. چند قدرت‌بزرگ برای کسب سلطه وتقسیم مناطق جهان با هم رقابت می کنند. آنها همدیگررا متقابلاقلع‌وقمع وتضعیف کرده واین امرفاکتورمساعدی را برای طغیان‌خلقها وملل تحت ستم بوجود می‌آورد.

درمرحله امپریالیسم، تشدید نابرابری درتکامل سیاسی و اقتصادی هر-کشور سرمایه‌داری شکوفایی تضادها میان کشورهای امپریالیستی را باعث می‌شود.

لنین گفته است: «ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی یك قانون مطلق سرمایه‌داری‌است»[2] درجهان سرمایه‌داری برخی کشورها نسبتاً سریع‌ودیگران بسیارکندتر تکامل می‌یابند. برخی ازکشورها حتی می‌توانند برای مدت‌معینی شاهد یك تکامل‌سریع باشند. این‌تکامل نابرابراقتصادکشورهای سرمایه‌داری ضرورتاً پایه تکامل نابرابرسیاسی آنها را تشکیل می‌دهد. این بمعنی آنست که ناموزونی‌تکامل اقتصادی ضرورتاً به‌یك تغییردر موازنه قوامیان‌کشورهای امپریالیستی منجرمی‌شود.

قانون تکامل ناموزون سیاسی واقتصادی نقش خود را بطورکامل در طول تمام عصر تاریخی سرمایه‌داری ایفا می کند. اما در مرحله امپریالیسم، نابرابری تکامل بازهم بیشترشده است. درآخرین نیمه قرن ۱۹ بریتانیای‌کبیر این‌کشور قدیمی سرمایه‌داری مستعمرات زیادی را اشغال‌کرده ودرتمام‌جهان یك موقعیت منحصربفرد راکسب‌کرده بود. وی می‌توانست درتمام نقاطی از جهان‌که دراختیار داشت‌بدون‌هیچ دردسری مافوق سودهای عظیمی‌استخراج

۱ــ «تلگرام‌صدرمائو به‌پنجمین کنگره‌حزب کارآلبانی» چاپ‌شده‌در«رزنامه‌خلق»
۲ــ «درباره شعار ایالات متحده اروپا» آثار، جلد۲۱ ص۳۵۴

کند؛ واین همان عاملی است که سبب شد درنزد این قدرت بزرگ، گرایش به‌رکود تکنیك وتولید پدیدار گردد.

در این هنگام کشورهای سرمایه‌داری که تاکنون تکامل کمتری یافته بودند، بویژه ایالات متحده وآلمان ازآخرین ابداعات تکنیکی بهره‌برداری کرده وخود را به‌سرعت توسعه دادند. در سال‌های ۱۸۸۰، ایالات متحده آغاز به‌پشت سر گذاشتن بریتانیای کبیر نموده وتولید صنعتی خودرا به‌ردیف نخست جهانی رساند. درآغاز قرن بیستم، آلمان نیز به‌نوبه خود ازانگلستان جلوافتاده ودرمقام‌دوم پس ازایالات‌متحده ازنظرتولیدات صنعتی‌قرار گرفت. این تغییرات درمناسبات نیروهای اقتصادی درعین حال باعث ایجاد تغییراتی در موازنه نیروهای سیاسی شده وبطور اجتناب‌ناپذیری سبب دامن زدن به‌مبارزه میان کشورهای امپریالیستی برسر تقسیم مجدد مناطق نفوذ و تصرف مستعمرات می گردد.

ازجنگ دوم جهانی به‌اینسو، قانون نابرابری تکامل اقتصادی‌وسیاسی کشورهای سرمایه‌داری نقش خویش را همراه با ویژه‌گی‌های زیر انجام داده است: موقعیت ایالات‌متحده تضعیف شده وموقعیت بریتانیای‌کبیر به‌نزول ادامه داد. آلمان غربی وژاپن شاهد یك رشد سریع شده درحالی‌که ایتالیا و فرانسه دارای رشدی نسبتاً ضعیف بودند. از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۹، رشد متوسط سالیانه‌کل ارزش تولید ملی این‌کشورها بصورت زیراست: ۳/۹٪ در آمریکا، برای ده سال اول، ۴/۳٪ برای ده سال دوم؛ ۲/۵٪ تا سال ۱۹۵۹ و۳٪ برای بعد در بریتانیای‌کبیر؛ ۷/۳٪ تا سال ۱۹۵۹و۵/۲٪ برای بعد درآلمان‌غربی، ۴/۵٪ تا سال۱۹۵۹ و۵/۶٪ برای‌بعددرایتالیا؛ وبیش از ۱۰٪ درتمام این‌دوره برای ژاپن. دراین موازنه قوا، نابرابریهای نوینی در بخش‌های صنعتی، درصدور سرمایه وکالاها و در نیروهای مالی بین‌المللی پدیدار گردید. حدت یافتن نابرابری تکامل سیاسی واقتصادی‌میان کشورهای امپریالیستی بطوراجتناب ناپذیری سبب وخیم‌ترشدن مبارزه برسر بازار، منابع اولیه وامکانات صدورسرمایه می گردد.

عملکرد قانون‌تکامل ناموزون اقتصادی وسیاسی، کشورهای‌سرمایه‌داری را به‌درگیری وتضعیف سوق داده وسبب پدیدار شدن یك حلقه ضعیف در

جبهه امپریالیسم می‌شود. این اوضاع و شرایط برای پرولتاریا و خلق‌های انقلابی برای مدفون ساختن امپریالیسم مساعدند. در بررسی خود درباره قانون‌تکامل امپریالیسم، لنین یك نتیجه مهم‌را استخراج نمود: بعلت‌نابرابری تکامل اقتصادی وسیاسی امپریالیسم،جبهه امپریالیسم بین‌المللی ازضعیف‌ترین محل آن شکسته شده و انقلاب سوسیالیستی برای نخستین‌بار در یك یا چند کشور رخ می‌دهد. لنین نه‌فقط تئوری انقلابی راکه اجازه‌کسب پیروزی را می‌داد تدوین نمود، بلکه درعین حال نمونه درخشانی ازپراتیك انقلابی را نیز بدست داده است. درطول جنگ اول جهانی روسیه یك نقطه تمرکز کلیه تضادهای امپریالیستی وحلقه ضعیف زنجیرامپریالیستی بود. لنین با گرفتن‌این حلقه پرولتاریای روس‌را رهبری کرده وانقلاب‌کبیرسوسیالیستی اکتبررا انجام داد وقهرانقلابی رابرای خردکردن‌دیکتاتوری بورژوازی روسیه‌بکار گرفت. وی نخستین دولت سوسیالیستی دیکتاتوری پرولتاریا را درجهان‌بنیانگذاری کرد و عصر جدیدی را در تاریخ بشرگشود. ازپس از جنگ دوم جهانی، پیروزیهای انقلاب درچین ودربرخی کشورهای آسیا واروپا این تزعلمی‌لنین را بیش‌ازپیش اثبات نموده‌اند.

انفجار دو جنگ جهانی، پیروزیهای انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی وجهش جنبش‌های آزادیبخش‌ملی امپریالیسم را به‌یك بحران عمومی‌سیاسی، اقتصادی واجتماعی دچارکرده است.

هرچندکه تغییرات بزرگی در اوضاع جهانی رخ داده است اماعصر کنونی تغییرماهیت نداده است. صدرمائواغلب بما آموزش می‌دادکه ماهنوز در عصرامپریالیسم وانقلاب پرولتاریائی هستیم. تحلیل‌علمی‌امپریالیسم بوسیله لنین برپایه اصول بنیادی مارکسیسم‌کاملا صحیح است. اصول اساسی لنینیسم بهیچ‌وجه کهنه نشده وپایه تئوریکی را تشکیل میدهندکه امروز اندیشه ما را هدایت می کنند.

عصر امپریالیسم درحال بسرآمدن است. امپریالیسم سرمایه‌داری منحط و محتضر و آستانه انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی است. در عین حال وی هیچوقت بمیل خود صحنه تاریخ را ترك نمی گوید. بعلت ماهیت‌آن،هرچقدر که پایان‌کار خود را بیشتراحساس می کند بیشتر به‌دست وپا زدن می‌افتد. ما

مبارزه و دانش مبارزه خود را تقویت کنیم. ما باید تمام خلق‌های انقلابی جهان را بمنظور مبارزهٔ تا آخرعلیه امپریالیسم متحدکنیم. «آشوب، شکست، آشوب تازه، بازهم شکست، واین تانابودی خود، ـ اینست منطق امپریالیستها وکلیه مرتجعین جهان نسبت به آرمان خلق؛ و هرگز آنها این منطق را ترک نخواهند کرد»[1]. آشوب‌ها تظاهراحتضار بیشترامپریالیسم اند. شکست تامرگ! این همان گرایش ناگزیرتکامل امپریالیسم است. هیچ کس نمی‌تواند این قانون تاریخ را تغییردهد.

کتابهای اصلی برای مطالعه

لنین، «امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری». فصل ۷ تا ۱۰

لنین، «امپریالیسم وانشعاب درسوسیالیسم» آثارجلد ۲۳

مائوتسه‌دون. «مصاحبه با روزنامه‌نگارآمریکائی آنا لوئیز استرونگ» آثار منتخب جلد۴.

موضوعاتی برای تفکر:

۱) چرا می گوئیم امپریالیسم وتمام مرتجعین ببرکاغذی هستند.

۲) چرامی گوئیم امپریالیسم آستانهٔ انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی است.

۱ــ مائوتسه‌دون، «توهمات خود را بدور اندازید و خود را برای نبردآماده کنید» آثارمنتخب. جلد۴ ص۴۴۸

فصل ۱۱

سوسیال - امپریالیسم شوروی بخشی از امپریالیسم جهانی است

سوسیال امپریالیسم یعنی سوسیالیسم در حرف و امپریالیسم در عمل

سوسیال‌ـامپریالیسم‌شوروی، درطول روندنابودی تدریجی امپریالیسم، دراواسط قرن‌بیستم ظاهرشد. شوروی تازمانیکه تحت‌رهبری لنین و استالین قرار داشت، بمثابه یك‌کشور سوسیالیستی دارای حیثیت زیادی بود. ولــی پس‌ازمرگ استالین‌دارودسته‌مرتدان خروشچف‌ـبرژنف، دست به‌یك‌کودتای ضدانقلابی زدند ورهبری حزب وقدرت را دراتحاد شوروی غصب نمودند. آنان سرمایه‌داری را باردیگر ودرکلیه زمینه‌ها احیا نمودند وشوروی رابیك دولت سوسیال‌ـامپریالیستی تبدیل ساختند.

درزمان جنگ‌اول‌جهانی، لنین جریان‌کائوتسکیستی را افشاء می‌ساخت. کائوتسکی درآن‌زمان سردسته حزب سوسیال‌ـدموکرات آلمان بود. لنین در این‌باره مــی‌گوید: «اینان سوسیال‌ـامپریالیست هستند. یعنی سوسیالیست در حرف وامپریالیست درعمل»[1]. امــا تا آنجاکه به‌دار ودسته مرتدان برژنف مربوط می‌شود، اینان نیزهمانند جریان کائوتسکیستی، سوسیال ـ امپریالیست می‌باشند. منتهاتفاوتشان‌دراین‌است‌که دارودسته اخیربه‌قالب کردن‌رویزیونیسم ومدافع امپریالیسم شدن قناعت‌نکرده بلکه خودشان قدرت دولتی‌را دردست گرفته ودولت سوسیالیستی مقتدری راکه لنین بادستهای خــود بنانهاده بود به‌یك دولت سوسیال‌ـامپریالیستی تنزل دادند. سوسیال ـ امپریــالیسم یعنی امپریالیسم بــا برچسب «سوسیالیسم». سوسیال‌ـامپریالیسم، درشوروی، یعنی میهن لنین متولد شد، درکشوری‌که اولین دولت سوسیالیستی را بوجودآورد و بهمین‌خاطر این امپریالیسم خصلت بازهم فریبنده‌تری پیدامی‌کند وبالنتیجه خطرناکتراست. سوسیال ـ امپریالیسم یکی‌از خونخوارترین امپریالیست‌هــا می‌باشد.

۱ـ لنین، «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری» چاپ پکن. ص۱۳۱

اساسی ترین پایگاه اقتصادی سوسیال ـ امپریالیسم، سرمایه‌داری انحصاری دولتی است.

شکل گیری سرمایه‌داری انحصاری دولتی درشوروی

امپریالیسم ناشی از سرمایه‌داری کلاسیك و سوسیال ـ امپریالیسم، خصوصیات اقتصادی اساسی کاملا یکسانی دارند واصلی ترین پایه اقتصادیشان را سرمایه‌داری انحصاری دولتی تشکیل می‌دهد. ولی دردولتهای امپریالیستی نوع کلاسیك، اقتصاد سرمایه‌داری انحصارگر دوشکل مشخص بخودمی گیرد: سرمایه‌داری انحصاری خصوصی وسرمایه‌داری انحصاری دولتی. در دولت سوسیال ـ امپریالیستی، سرمایه‌داری امپریالیستی همیشه به‌شکل سرمایه‌داری انحصاری دولتی جلوه می کند: این است پایه اقتصادی اصلی سوسیال ـ امپریالیسم. این تفاوت بین سوسیال ـ امپریالیسم و امپریالیسم سرمایه‌داری، توسط شرایط تاریخی متفاوتی که سرمایه‌داری از بطن آن بوجود آمده، تعیین می گردد.

در کشورهای امپریالیستی سرمایه‌داری، سرمایه انحصاری بتدریج و با حرکت از اقتصاد سرمایه‌داری خصوصی، درطول روند رقابت شدید، به‌کمك انباشت وتمرکز سرمایه شکل گرفته است. دراینجا، اول سرمایه‌داری انحصاری خصوصی پدیدآمده ودرمقیاس وسیعی موجودمی باشد.

تنها پس از اینکه سرمایه‌داری انحصاری خصوصی تاحدودی تکامل یافت وارگانهای دولتی بورژوازی تحت تسلط سرمایه انحصاری در آمدند و این سرمایه باقدرت دولتی ارتباط یافت وتنها آن زمان است که سرمایه‌داری انحصاری دولتی توانست پدیدار گردد. در دولت سوسیال ـ امپریالیستی، سرمایه‌داری انحصاری دولتی تنها پس از آنکه رهبران گام نهاده درراه سرمایه‌داری قدرت عالی حزب ودولت سوسیالیستی راغصب نمودند، بوجود آمد واین امر به انحطاط اقتصاد سوسیالیستی ودر غلطیدن آن درراه احیاء سرمایه‌داری منجر گردید.

پس از آنکه دارودسته مرتدان شوروی قدرت حزب و دولت شوروی را غصب نمودند، قشر ممتاز بورژواهای شوروی به نحو چشمگیری قدرت اقتصادی وسیاسی خودرا تقویت کردند. آنان موقعیت برتری را درحزب ودر

زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی اشغال کرده و باین‌ترتیب و از درون، یك بورژوازی بوروکراتیك وانحصارگر راکه تمام دستگاه دولتی‌را تحت‌کنترل خود درآورده، بوجودآوردند و بر مجموعهٔ ثروتهای اجتماعی مسلط گشتند. این بورژوازی بوروکراتیك انحصارگر ترازنو، بکمك دولتی که دراختیار گرفته، مالکیت سوسیالیستی را به‌مالکیت رهبران گام‌نهاده درراه سرمایه‌داری واقتصاد سوسیالیستی‌را به‌اقتصاد سرمایه‌داری یا اقتصادسرمایه‌داری انحصاری دولتی تبدیل نموده‌است.

برای قضاوت درباره ماهیت جتماعی ـ اقتصادی یك‌کشور نباید بر اساس تابلوئی که این‌کشور بر سردر خودنصب نموده کفایت‌کرد. بلکه باید برپایه ماهیت سیستم مالکیت وسایل تولیدآن قضاوت نمود، یعنی باید بدانیم وسایل تولید در دست‌کیست؟ چه‌کسی ازآنها استفاده می‌کند؟ ودر خدمت چه‌کسانی هستند؟ دارودسته مرتدان خروشچف‌ـبرژنف، پس‌از غصب قدرت عالی‌حزب اتحادشوروی، زمام‌کلیه امورسیاسی‌ـاقتصادی را در دست‌گرفته ویك‌مشی سراپا رویزیونیستی‌را در زمینه اقتصادی پیاده نمودند. آنان‌پیرامون سخنان نسنجیده‌ای‌چون «روبل‌معیار لیاقت درکاراست» «سودبرای‌کمونیستهایی که مسؤلیت‌مدیریت درمؤسسات‌را بعهده‌دارند بهترین معیارمی‌باشد» وغیره... سروصدابراه انداختند. لیبرمان اقتصاددان رویزیونیست شوروی، به‌پشتیبانی دارودسته مرتدان شوروی، طرحی برای مدیریت مؤسسات دولتی ریخت که بدور محورسود درمقام‌فرماندهی وانگیزه‌های مادی قرار گرفته است. بعلاوه، آنان«آزمون»های فراوانی براه انداختند. پس‌ازآنکه‌برژنف جای‌خروشچف راگرفت. برنامه باصطلاح «سیستم نوین اقتصادی» راکامـلا پیاده نمودند. اصل سودبیشتر بوسیله لایحه تحکیم مـی‌شد واستثمار خلق‌زحمتکش بـوسیله الیگارشی بوروکراتیك انحصارگر حادترمی گشت. به برکت این «رفـرم»، وسایل تولیدکه سابقاً درمالکیت خلق‌زحمتکش شوروی بـود ازآن پس در اختیار بورژوازی بوروکراتیك انحصارگر ترازنو قـرار گرفت که ازاین وسایل تولید استفاده‌نموده، آنان‌را درخدمت منافع‌خود قرارداد.

کارگران ودهقانان شوروی‌که از حق مالکیت برابزار تـولید محروم می‌باشند، مجدداً بوضع رقت‌بارکارگران مزدوری درآمدند. امروز، شوروی

علیرغم اینکه هنوز لوحه سوسیالیسم را بلند می کند ولی سیستم مالکیت سوسیالیستی گذشته را به مالکیت بورژوازی بوروکراتیك انحصارگر تبدیل کرده است.

در جامعه سوسیالیستی، اقتصاد دولتی که بر مبنای مالکیت دولتی سوسیالیستی قرار گرفته، عامل رهبری کننده را دراقتصادملی تشکیل می دهند. اززمانیکه دارودسته مرتدان رویزیونیست قدرت رهبری کننده اقتصادسوسیالیستی را غصب نمودند، الزاماً می بایست آنرا به اقتصاد سرمایه داری انحصاری دولتی تبدیل می کردند. نکته دراین است که هرچه این بورژوازی بوروکراتیك انحصارگر ترازنو ازطریق مالکیت دولتی که مدافع منافعش می باشد، نیروهای مولده را تصاحب می کند بهمان نسبت می تواند بنام دولت، مجموعه ثروتهای اجتماعی را دراختیار بگیرد.

باین ترتیب، بسادگی می توان بااستفاده از برچسب دولت بفریب خلق زحمتکش ادامه داد ودولت را به سرمایه دار جمعی که مجموعه اقتصادملی را درکنترل خودقرارداده تبدیل نمود. بهمین جهت است که اقتصاد سرمایه داری درشوروی خصوصیت ویژه خودرا دارد: سرمایه داری انحصاری دولتی برهمه چیزحاکم است وبرهمه کس فرمان میراند. این وضع درکشورهای امپریالیستی کلاسیك بسیار نادر است. دراین کشورها، سرمایه داری انحصاری دولتی علیرغم اینکه رشد نسبتاً مهمی پیدا کرده است ولی هنوز به سطحی که درشوروی موجوداست نرسیده است. واتفاقاً بهمین دلیل است که طبقه کارگر و توده های وسیع زحمتکشان شوروی تحت استثمار وستم فوق العاده ای قرار گرفته اند. لنین خاطرنشان ساخته بودکه: «درصورتی که مالکیت خصوصی وسایل تولید باقی بماند، این انحصاری شدن ودولتی شدن رشد یابنده تولیدالزاماً به استثمار شدیدتر توده های رنجبر وسنگین تر شدن بارستم منجرشده ومقاومت آنانرا دربرابر استثمارگران دشوار می کند؛ ارتجاع وقساوت نظامی تشدید شده. بموازات آن بطور اجتناب ناپذیری منافع سرمایه داران بزرگ بزیان کلیه اقشار دیگرجمعیت بطرز سرسام آوری افزایش یافته، توده های زحمتکش را محکوم می کندکه بمدت دهها سال میلیاردها سودبابت قروض، بشکل باج به سرمایه داران بپردازند»[۲] امروز که این قسمت ازنوشته لنین را می خوانیم،

۱ ــ لنین: هفتمین کنفرانس روسیه حزب کارگری سوسیال دموکرات (ب) روسیه

چقدر بنظر می آید که از اقتصاد سرمایه‌داری انحصاری دولتی شوروی رویزیونیستی تحلیل شده است!

شاعر شهیر روس نکراسف در مقابل حاکمیت شوم تزاریسم، با اندوه می پرسید: «آیا کسی پیدا می‌شود که خودرا در روسیه خوشبخت و آزاد احساس کند؟». امروز نیز درروسیه، فرزندان دلاور انقلاب اکتبر بدبختی‌های بیشماری را تحمل می کنند زیرا از سعادت و آزادی محروم شده‌اند. اما بورژوازی بوروکراتیك انحصاری که برژنف دررأس آن قرار گرفته، بر گرده خلق حکومت کرده بدون هیچگونه ملاحظه‌ای برخزانه عمومی دست‌اندازی می کند، به هرزگی و تجمل گستاخانه می پردازد و باخشونت ودرنده‌خویی حکومت می کند؛ این طبقه تمام قدرت را در دست خود گرفته و باین ترتیب می تواند خون وعرق جبین خلق شوروی را سرازیر کند. این بورژوازی پایه طبقاتی سوسیال-امپریالیسم و «تجسم» سرمایه‌داری انحصاری دولتی می باشد.

شرکتهای متصل (پیوسته): اساسی ترین شکل سازماندهی انحصاری درشوروی

شرکتهای متصل یکی از اشکال مهم سازماندهی سرمایه‌داری انحصاری در شوروی می باشد. مسیر این شرکتها با تشکیلات انحصاری کشورهای سرمایه‌داری-امپریالیستی اندکی تفاوت دارد، زیرا اینان عمدتاً برنیروی قاهر دولت متکی هستند ودراثر جذب تعدادی ازمؤسسات کوچك ومتوسط توسط مؤسسات بزرگ بوجود می آیند.

شرکت‌های متصل- این سازمانهای انحصارگر- به‌سرعت درشوروی گسترش میابند. درسال ۱۹۶۱ تنها ۲ شرکت متصل در شوروی موجود بود ولی ۱۰ سال بعد، درژوئن ۱۹۷۱، این تعداد به ۱۴۰۰ رسیده بود که بیش از ۱۴۰۰۰ مؤسسه و۷/۷ میلیون کارگر وکارمند را در برمی گرفت. تقریباً $\frac{1}{3}$ موسسات صنعتی ومعدنی تاکنون جذب این شرکتهای متصل شده‌اند. برژنف دربیست‌وچهارمین کنگره حزب رویزیونیست شوروی فریادمیزد: «رهنمودهایی که برای برقراری شرکتها ومؤسسات متصل داده شده باید باسرعت بازهم بیشتری پیاده‌شود ودرآینده این شرکتها باید واحدمحاسبات اقتصادی پایه‌ای تولید اجتماعی را تشکیل دهند». ازسال ۱۹۷۱، شرکتهای متصل با پیروی

از دستورها ولوایح داردسته حاکم شوروی به گسترش دائره نفوذ خود ادامه داده و بسرعت تمام بخشهای صنعت ملی‌را دربر می گیرند.

این شرکت‌های متصل شوروی درسه شکل اساسی زیر عرضه میشوند:

۱ــ مؤسسه جذب‌شده «استقلال وحقوق‌جداگانه خودرا بمثابه شخصی حقوقی ازدست‌داده» وشرکت متصل به«واحد محاسبات‌اقتصادی‌پایه‌ای تولید اجتماعی» تبدیل می‌شود ودرقبال مؤسساتی‌که به‌آن وابسته می گردنددارای کلیه حقوق می باشد.

۲ــ مؤسسه جذب‌شده برخی‌ازجوانب استقلال قضایی خودرا اردست میدهد و «استقلال نسبی‌را بمثابه یك‌مؤسسه حفظ می نماید».

۳ــ مؤسسه جذب‌شده «مستقل می‌ماند» ولی باید تابع مدیریت یك شرکت متصل باقی بماند.

از میان این دونوع شرکت متصل، رویزیونیستهای شوروی کوشش می‌کنند بیش‌از همه اولین‌نوع آنرا توسعه‌دهند. این‌نوع از روی نمونه‌های مؤسسات‌سرمایه‌داری انحصاری‌غربی نسخه‌برداری شده و براساس «استفاده» ازطرح‌سیستماتیك سازماندهی انحصارات آمریکایی تأسیس گردیده است.

تبلیغ‌رویزیونیستهای‌شوروی‌حاکی‌است که‌شرکت‌های متصل «ساختمان بندی آینده صنعت شوروی راکه تحت‌فشار قرارگرفته و هنوز شکوفا نشده است،دربرمی گیرد». اینهانوع «خاص روسی کنسرن‌ها»هستند. نقش‌شرکتهای متصل به‌تولید محدود نشده بلکه به‌تهیه مواد اولیه وتوزیع محصولات نیز گسترش می‌یابد.

تفاوت این‌مؤسسات بامؤسسات‌سرمایه‌داری انحصاری‌غرب دراین‌است که ارتباطشان باقدرت دولتی در شوروی بازهم شدیدتراست. شرکت‌های متصل نه تنها واحد پایه‌ای محاسبات اقتصادی است‌بلکه بخشی‌از قدرت را که در ابتدا متعلق به‌رهبری مرکزی[1] وحتی متعلق به وزارتخانه در زمینه‌های

۱ــ یادداشت مترجم: «گلاوکی» به‌روسی یعنی‌تقسیم‌بندی وزارتخانه‌های صنعتی که ازنظراداری واقتصادی‌کلیه تراستها یعنی مؤسسات عمومی مسئول هماهنگی کارخانه‌های مشابه را بعهده دارند.

برنامه، تولید، توزیع وفروش بود دراختیارمی گیرد. شرکتهای متصل منطقه‌ای پردامنه «نه تنها مجتمع‌های بزرگ تولیدی بلکه ارگانهای مدیریت اقتصادی را تشکیل میدهند». مابین دپارتمان‌های اقتصادی، ادارات وشرکتهای متصل هیچ ارگان واسطه‌ای وجود ندارد.

مدیر یك شرکت متصل مانند هروزیر یا معاون وزیر بعنوان «پرسونل هدایت کننده اقتصاد ملی» شوروی به‌حساب می‌آید: این نقش مهمی برای بورژوازی بوروکراتیك انحصارگری است که برژنف سردسته آن می‌باشد. بهمین‌علت است که شرکت متصل، وحدت ارگانهای دولت و سازماندهی انحصاری‌را متبلور می‌سازد: این‌یکی‌ازاشکال مهم نظام مدیریت‌سرمایه‌داری انحصاری دولتی می‌باشد.

در واقع، اگرهم ازاین‌شکل سازماندهی انحصاری شرکتهای متصل صرفنظرکنیم، مؤسسات دولتی شوروی بسیارزود بسوی سرمایه‌داری گرایش یافتند. درمؤسسات‌دولتی‌رویزیونیستی شوروی، توده‌های کارگر ازمقام‌اربابان مؤسسه تاسطح بردگان‌مزدور بورژوازی‌بوروکراتیك‌انحصارگر سقوط کردند. قدرت رهبری مؤسسات در دست نمایندگان دارودسته رویزیونیستی حاکم قرارگرفته است. بنابرمقررات «اساسنامهٔ مؤسسات‌تولید دولتی سوسیالیستی» مدیرمؤسسه «قدرت مربوط به‌فعالیتهای تولیدی درمؤسسه» راکنترل می‌کند. وی می‌تواند تعداد پرسونل موسسه راتعیین‌کرده «پرسنل را استخدام و یا اخراج‌کند و درموردکارگران مؤسسه اقدامات تشویقی ویا تنبیهی اتخاذکند» می‌تواند مزدها وپاداش‌ها را تعیین نموده، وسایل تولید مؤسسه را فروخته، واگذار ویاکرایه دهد و...

بدین‌ترتیب حتی بدون‌شرکتهای متصل، رؤسا ومدیران‌کارخانه که‌توسط دارودسته رویزیونیستی حاکم تعیین شده‌اند، اربابان مطلق‌الاختیار مؤسسات دولتی‌هستند، درحالی‌که‌توده‌های وسیع‌کارگر به‌بردگان مزدوراین‌بورژوازی بوروکراتیك انحصارگر تبدیل شده‌اند. امروزه، با پیدایش این شکل از سازماندهی انحصاری، یعنی شرکتهای متصل، بورژوازی بوروکراتیك انحصارگر توانسته‌است کنترل خود را بر روی شبکه‌های اقتصادی دولت شوروی هرچه بیشتر تحکیم ببخشد.

این بورژوازی بزرگ نوپا ازدستگاه دولتی وشرکتهای متصلی که در دست داردا ستفاده کرده باسوءاستفاده ازمقام دولتی، وام می گیرد وبا راه‌هایی ازقبیل مالیات وبهره، برثمره کارکارگران شوروی دست‌درازی می کند. و به این ترتیب ولخرجی‌های گزاف، مشتی بورژوارا اقناع کرده، در داخل کشور خلق شوروی را سرکوب ودرخارج سیاست سوسیال‌ـامپریالیستی تجاوز و ترسعه‌را دنبال می نماید.

دارودسته مرتدان برژنف، همزمان باتوسعه هرچه بیشتر سازماندهی انحصاری درمؤسسات صنعتی ومعدنی، انواع واقسام تشکلات انحصاری را درکشاورزی توسعه می بخشد:

۱ـ تراستهای کشاورزی، سازمانهای متصل مزارع دولتی تخصصی، مانند تراست طیور، تراست‌دامپروری، تراست سبزیجات وغیره...

۲ـ شرکتهای متصل کشاورزی، سازمانهای متصل چندمزرعه دولتی (سوخوز)، چندمزرعه اشتراکی (کلخوز) یامزارع دولتی ومزارع اشتراکی.

۳ـ مجتمع‌های متحد شده کشاورزی‌ـصنعتی‌ـ مؤسسات متصلی که در آن مؤسسات کشاورزی مستقیماً به‌امور کارخانه‌های تبدیلی موادکشاورزی می‌پردازند.

بورژوازی بوروکراتیک‌انحصارگر، بکمك این سازماندهی‌انحصاری درکشاورزی توانسته‌است به‌دست‌اندازی وغارت خود برروستاهای شوروی استحکام بخشد.

«آزمایش شچکینو»: نمونه‌ای ازنظام خونخوار مؤسسات انحصاری رویزیونیستی درشوروی

در شوروی رویزیونیستی، بورژوازی بوروکراتیك انحصارگر نوپا تمام مدارهای اقتصادملی‌را انحصاری کرده، نظام‌کار مزدوری سرمایه‌داری‌را احیا نموده واستثمار و ستم برخلق زحمتکش را افزون کرده است. باصطلاح «آزمایش شچکینو» که درسال ۱۹۶۷ شروع‌شد بهترین دلیل احیای‌کامل‌کار مزدوری در شوروی می باشد.

شچکینو یك‌مجتمع‌شیمیایی درحومهٔ مسکو می باشدکه با بیش‌از ۷۰۰۰

کارمند وکارگر، کود و سایر موادشیمیایی تولیدمی‌کند. دراوت ۱۹۶۷، بر حسب احتیاجات بورژوازی بوروکراتیک انحصارگر، باصطلاح «آزمایش اقتصادی بمنظورجلب توجه بیشترکارکنان برافزایش تولید، بالابردن بازدهی کار وتقلیل پرسنل» آغازشد.

با اقداماتی نظیرتمرکز پست‌ها، تمرکزکارهای متنوع، چندمسئولیتی وغیره... این آزمایش شدت‌کارکارگران‌را افزایش‌داده به‌هدف خود درمورد تقلیل پرسنل وبالابردن بازدهی‌کار رسید. درهمان زمان مقررشدکه حجم‌کلی مزدها وپاداشهای مؤسسه برای چندسال ثابت بماند. بااین‌ترتیب بخش اعظم مزدها و پاداشهایی که دراثر تقلیل پرسنل صرفه‌جویی شده بود، دراختیار مشتی افراد ممتاز که در رأس مؤسسه قرارداشتند، قرار گرفت.

برژنف درباره این «آزمایش» مدیحه‌سرائی کرده آنرا بمثابه «یك نمونه بارز پرداخت حقوق» برشمرده است. درحال حاضر این «آزمایش» درتمام مناطق شوروی گسترش یافته است.

جوهر «آزمایش شچکینو» عبارت است از «افزایش بازدهی‌کاربوسیله تقلیل تعدادکارگران» تا بدین‌وسیله مؤسسه مزبور بتواند «نیروی بالقوه خود را بکاراندازد». چگونه باید بازدهی‌کار را افزایش‌داد؟ «آزمایش شچکینو» نشان میدهدکه ازطریق تشدیدکارکارگران میتوان به‌این‌هدف رسید. طبق آمار ژوئن ۱۹۷۱ـ مجتمع شیمیایی شچکینو از زمانی‌که این «آزمایش» راپیاده می‌کند توانسته است بیش‌از هزار نفر، یعنی بیش‌از $\frac{۱}{۷}$ کل پرسنل خود را تقلیل دهد. ازمیان این‌عده، گروهی‌که بعلت بالارفتن میزان اتوماتیزاسیون‌و تسهیل کارهای سنگین اخراج شدند، ۶۸کارگر یا۶./. می‌باشند، ولی درعوض بیش‌از ۹۰./. کارگران‌که مشمول این‌تقلیل پرسنل شدند، بعلت ودراثرتشدید کارکارگران باقی مانده، ازکارخانه اخراج شده‌اند.

مارکس‌بیان میدارد. «هدف کل سیستم سرمایه‌داری افزایش‌کارراینَان ازطریق‌تطویل‌کار روزانه تا افزایش بازدهی است، یعنی ازطریق فشاربیشتر بر روی نیروی‌کار، و...»[1]

۱ـ مارکس: «نقد برنامه‌گوتا» چاپ پکن. ص ۳۲

تصاحب‌کار رایگـان کارگران ازجانب سرمایـه انحصاری، در عصر امپریالیسم، چند برابرمیشود. درکشورهای امپریالیستی سرمایه‌داری کلاسیك، سرمایه‌داری انحصاری از«تایلوریسم» وسایر«شیوه‌های علمی‌مدیریت» بمنظور مجبورساختن‌کارگران به‌بالا بردن حداکثر شدت‌کار وافزایش تصاحب‌ارزش اضافی‌استفاده می کند. «آزمایش‌شچکینو» که توسط دارودسته مرتدان‌شوروی، بحد اعلای خودگسترش یافته است رونوشت جدید تایلوریسم می‌باشد کـه توسط لنین بمثابه یك «سیستم خون‌آشام» شدیداً افشاگردیده بود. هدف‌آن عبارت است ازمجبورساختن‌کارگران شوروی به قبول‌انجام‌کار چند نفرتوسط یکنفر، تصاحب وحشیانه‌کاراضافی‌وارزش اضافی‌هرچه بیشتر به زیان‌کارگران شوروی.

در ژوئیه ۱۹۷۱، ۱۲۱ مؤسسه‌ایکه «آزمایش شچکینو» را پیاده می‌کردند ۶۵۰۰۰ نفرازکارکنان خود را تقلیل داده بودند. امـروزیك ارتش بیکاران درشوروی بوجودآمده است. این نظام اقتصادی، یعنی سرمایـه‌داری انحصاری دولتی درشوروی رویزیونیستی، ارتباط بین‌سرمایه وکارمزدوری‌را به عالیترین‌حد خود رسانده است ومقاومت پیگیرطبقه کارگروخلق زحمتکش شوروی را برانگیخته ودرآینده نیز بازهم بیشتر برخواهد انگیخت.

«روابط بین‌المللی نوع جدید» شوروی: نام دیگری بر نواستعمار

ادغام اقتصادی: عمده‌ترین عملکرد نواستعماری رویزیونیستهای شوروی

سرمایه‌داری انحصاری، همزمان با تشدید استثمارخلق در داخل، در جستجوی سودهای فراوان بود والزاماً می‌باید درجهت‌توسعه خارجی‌حرکت نماید وبکمك صدور سرمایه و اجرای سیاست نواستعماری دست بـه غارت خلقهای سایرکشورها زده آنها را بـه بندگرفتارسازد. البته، سرمایـه‌داری انحصاری دولتی شوروی‌رویزیونیستی قادرنیست به‌استثمار توده‌های دهقانی وکارگری کفایت نماید و بـرای وی ضروری است کـه به خارج نیزچنگ بیاندازد. «کشورهای برادر» و«خانواده بزرگ‌سوسیالیستی» اولین کشورهای

مورد تهدید می‌باشند.

دارودسته مرتد برژنف چند کشور اروپـای شرقی ومغولستان، ازاین باصطلاح «خانواده بزرگ سوسیالیستی» را به‌خدمتگذاری مجبور کرده‌است. درحرف ادعا می‌شودکـه روابط بین شوروی و «کشورهای برادر» در این خانواده بزرگ از «روابط بین‌المللی سوسیالیستی نوع جدید» می‌باشد. در واقع آنچه می‌گذرد دقیقاً همان رابطه موش و گربه است‌که بین متروپولهای امپریالیستی‌ومستعمرات به‌چشم می‌خورد. شورویها به‌وحشیانه‌ترین وقهارترین شیوه‌ها متوسل‌شده به‌سلطهٔ خود برروی این‌کشورها شدت بیشتری می‌بخشند. آنان درزمینه نظامی‌بکمك «پیمان ورشو» وقراردادهای دوجانبه تعدادزیادی ازنیروهای نظامی‌شان‌را دربرخی‌ازکشورها مستقرساخته تاآنجا پیش‌میروند که در روز روشن صدها هزارنفر برای اشغال چکسلواکی اعزام می‌شوند. آنان درزمینه سیاسی، به‌وسیله فساد وتوطئه چینی مستقیماً و به ضرب شمشیر دولتهای دست نشانده را بوجود می‌آورند. درزمینه اقتصادی با ابزار خود: «شورای‌کمك اقتصادی متقابل» (COMECON) باصطلاح «ادغام‌اقتصادی»، «تقسیم بین‌المللی‌کار» وسایرشیوه‌های «تخصصی شدن تولید» را بـه عمل در می‌آورند و درمورد برخی ازکشورهای اروپای شرقی ومغولستان سلطه نو- استعماری و استثمار وحشتناکی‌را اعمال میکنند.

هدف از «ادغام اقتصادی» که توسط سوسیال‌امپریالیسم اعمال می‌شود عبارت است ازگسستن‌نظامهای اقتصادی ملی‌کشورهای عضوکومکن، بوجود آوردن اقتصادهای استعماری‌که به رشد یکجانبه بسیارنامتناسبی دچارهستند، کوشش درجهت «ادغام»کامل سرزمین، جمعیت ومنابع این‌کشورها درخدمت منافع شوروی سوسیال امپریالیستی. بـرای شوروی «تقسیم بین‌المللی‌کار» و «تخصصی شدن تولید» باهدف «ادغام اقتصادی» وابسته است و درخدمت‌آن قرارمی‌گیرد.

اولین شیوه‌ای‌که شوروی‌ها برای به بندکشیدن «کشورهـای برادر» تحت عنوان «ادغام اقتصادی» ازآن استفاده می‌کنند عبارت است ازتخریب صنعت‌کشورهای‌کومکن درزمینه مواد سوخت ومواد اولیه وتبدیل این‌صنایع به انحصار بزرگ شوروی. طبق‌آمارکومکن‌وشوروی، دربین سالهای۱۹۶۶

و ۱۹۷۰، نسبت ۵ ماده اصلی وارداتی سوخت ومواد اولیه بـه شوروی از بلغارستان، مجارستان، جمهوری‌دمکراتیک‌آلمان، لهستان وچکسلواکی عبارتند از: ۹۳٪. نفت، ۶۱/۶٪. ذغال، ۸۶/۹٪. آهن، ۹۷/۵٪. چدن، ۶۴/۳٪. پنبه ناخالص. شوروی باانحصاری کردن وسیع‌مواد سوخت ومواد اولیه کشورهای عضو کومکن آنها را ازگلومحکم چسبیده است.

دومین شیوه عبارت است ازمجبورساختن‌کشورهای عضو کومکن بـه توسعه‌یکجانبه محصولات وتولیدات‌موردنیازشوروی. چکسواکی مجبوراست بخاطررفع نیازمندیهای شوروی دررشته راه آهن‌تخصص پیدا کند. جمهوری دمکراتیك آلمان باید صنعت ماشین‌های استخراج معدن را گسترش دهد و تجهیزات لازم در این زمینه را برای شوروی بسازد. بلغارستان مجبوراست تولیدات سبزی ومیوه موردنیازشوروی را توسعه دهد. مغولستان بایدبطورتك شاخه‌ای دامپروری خود را برای رفع احتیاج شوروی به‌گوشت رشد دهد. باین ترتیب «کشورهای برادر» به‌کارخانه‌های تبدیلی، باغ میوه و سبزی یا مراتع دامپروری وابسته به شوروی تبدیل می‌شوند.

شوروی بمنظور تسریع این «ادغام اقتصادی» وکنترل هرچه مؤثرتر کشورهای عضو کومکن‌مشتی از«مؤسسات فوق ملتی» نظیر «سازمان همکاری بین‌المللی برای صنعت متالورژی»، «سازمان همکاری بین‌المللی برای صنعت شیمیایی»، «بانك بین‌المللی سرمایه‌گذاری» وغیره... را بـوجود آورد. در واقع ایـن «مؤسسات فـوق ملیتی» (Organismes Supranationaux) سازمانهای انحصاری بین‌المللی‌هستندکه‌توسط سرمایه‌داری انحصاری‌دولتی شوروی کنترل می‌شوند و بیاری آنها بخشهای حیاتی اقتصاد ملی هرکشور عضوکومکن دردست رویزیونیستهای شوروی متمرکز می‌شود. شوروی گلوی «کشورهای‌برادر» راگرفته واقتصاد این‌کشورهارا برحسب احتیاجات‌خودش به نحوهولناکی ناقص الشکل‌گردانیده است. این وضع بـه شوروی امکان می‌دهد تا تجارت چپاولگرانه‌ای را براساس سلطه انحصاری، استعماری برقرارسازد. شوروی مقام‌کاملاً برتری را درتجارت خارجی کشورهـای عضو کومکن اشغال می‌کند. طبق نوشته‌های مطبوعات شوروی وسایر منابع خبری درسال ۱۷۹۰ــ مبادلات بـا شوروی ۸۰٪. کل تجارت خارجی مغولستان،

بیش‌از ۵۰٪. در بلغارستان، حدود ۴۰٪. درجمهوری دمکراتیک آلمان وحدود $\frac{۱}{۳}$ درلهستان، مجارستان وچکسلواکی را دربرمی گرفت.

شوروی درزمینه تجارت خارجی نیز ازموضع مسلط خود درقبال این کشورها استفاده کرده به‌مبادلات نابرابرواستعماربیرحمانه می‌پردازد. شوروی یك دوچرخه را با ۴اسب مغول ویك پوست گوسفند پـرشده ازکاه را بایك گوسفند واقعی مغول مبادله می کند. قیمت ماشین‌های برقی که توسط شوروی ازچکسلواکی وارد می‌شود بمیزان $\frac{۲}{۵}$ کمترازقیمتی است که به‌آلمان غربی می‌پردازد، درحالیکه آهن را به‌چکسلواکی دوبرابر گرانتر ازآلمـان غربی می‌فروشد. شوروی به برخی ازکشورهای اروپای شرقی رآکتور اتمی می‌فروشد: قیمت آنها ۴ برابربیشتر ازنرخ بـازارجهـانی است. مسئول سابق سازمان برنامه جمهوری دمکراتیك‌آلمان گله می کرد که کشورش درتجارت‌با شوروی سالی ۲ میلیارد مارك زیان دیده است.

سوسیالـ امپریالیسم شوروی، همانند امپریالیسم سرمایه‌داری کلاسیك تحت نام «همکاری» به صدورسرمایه دربرخی کشورهـای اروپـای شرقی و مغولستان می‌پردازد. شوروی دراوائل ۱۹۷۱ کلاً ۲۱۵۰ میلیون روبل‌سرمایه به عنوان «وام» درازمدت به بلغارستان صادرکرده بود. شوروی ازطریق‌این صدورسرمایه سودهائی را به جیب زده ستمگیری این کشورها را درجریـان توسعه‌شان تحت کنترل‌خود درمی‌آورد ودرعین‌حال ازطریق صدور کالا کـه از آن ناشی می‌شود می‌تواند بقیمتهای گزاف بسیاری از محصولات و کالاهای انبارشده را آب کند وسودهای فوق‌العادهٔ انحصاری را به‌جیب بزند.

شوروی بموازات صدورسرمایه، باین بهانه که کشورها ی عضو کومکن دائماً واردات مواد اولیه خودرا ازشوروی افزایش‌داده‌اند، ازموقعیت مسلط خود در«ادغام اقتصادی» استفاده کرده، این کشورها را به‌ساختن کارخانه‌هائی بنفع شوروی واستخواج کانهای معدنی با صرف سرمایـه ونیروی‌کار وادار می‌سازد. این غارتگری ناب است.

مثلاً درسال ۱۹۶۶ چکسلواکی مجبور شد یـك وام مخصوص ۵۰۰ میلیون روبلی را به‌شکل‌مفتولهای فولادی وتجهیزات نفتی برای بکارانداختن منطقه نفتی تیومن به شوروی بدهد. درسال ۱۹۶۷ چکسلواکی‌مجدداً مجبور

شد تعدادی کامیون و لوله‌های قطور برای ساختمان لوله گاز در سیبری به شوروی واگذار کند. رویزیونیستها تا آنجا پیش رفتند که بسیاری از کارگران را از بلغارستان گرفته برای انجام کارهای دشوار به شوروی فرستادند و باین ترتیب مستقیماً کار اضافی آنان را به استثمار کشیدند.

لنین در گذشته تزاریسم را که «روابط بین خود و همسایگانش را ... بر بنای فئودالی امتیازها بنیان می گذارد»[1] محکوم نموده بود. امروز شوروی در روابط خود با همسایگان بمراتب بدتر از تزاریسم عمل می کند. «تقسیم بین المللی کار» و «تخصصی شدن تولید» که درخدمت «ادغام اقتصادی» رویزیونیستهای شوروی قرار گرفته است همان ماهیتی را دارد که در گذشته میلیتاریست‌های ژاپنی با بوق و کرنا تحت عنوان «ژاپن صنعتی وچین کشاورزی» و بشکل «تقسیم کار» بین متروپول ومستعمرات تبلیغ می کردند.

«خانواده بزرگ سوسیالیستی» رویزیونیستهای شوروی همان «نظام نوین اروپائی» آلمان هیتلری و «فضای بزرگ شکوفائی آسیائی» میلیتاریسم ژاپنی می باشد. این اصطلاح تنها یک مترادف برای مناطق تحت نفوذ امپریالیسم می باشد. همین و بس.

«همکاری» عنوانی برای سیاست توسعه‌طلبانه استعماری در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین

شوروی اکنون که به کشوری سوسیال- امپریالیستی تبدیل شد، الزاماً ازقوانین ذاتی امپریالیسم تبعیت می کند. البته شوروی نمی تواند برای احراز سیادت استعمارگرانه‌اش به محدوده «خانواده بزرگ سوسیالیستی» قناعت ورزد ومجبوراست درمناطق وسیعی از کره ارض برای کسب بازارهای بازهم بیشتر برای کالاهایش ودستیابی به منابع مواد خام بیشتر ومناطق جدید برای سرمایه گذاری تلاش نماید.

کشورهای آسیا، آفریقا وآمریکای لاتین، یعنی مناطقی که درآن منابع طبیعی فراوان اندو اقتصاد عقب‌مانده، آماج توسعه‌طلبی استعماری رویزیونستهای شوروی می باشند. دارودسته مرتدان شوروی ادعای «کمک» به این کشورهارا دارند ولی درواقع تلاش میکنند زیرپوشش «کمک» برخی ازکشورهای این

۱ـ لنین: «درباره غرور ملی روسهای بزرگ»، آثار جلد ۲۱ ص ۱۰۰

مناطق‌را درحوزه نفوذ خودوارد ساخته وباامپریالیسم آمریکا برسر منطقه بینابین به‌کشمکش بپردازند.

«کمک شوروی» وسیله‌ای برای نفوذکامل این کشور درکشور «دریافت کننده کمک» میباشدزیرا، شرایط‌اقتصادی وسیاسی بسیاردشواری همراه‌میشود. عموماً مسئله برسر «کمک نظامی» وآب‌کردن تجهیزات نظامی ازمدافتاده و ازاین‌طریق کنترل کشور «کمک‌شده» ودخالت درامورنظامی، سیاسی‌واقتصادی آن‌میباشد. «کمک» سالیانه‌به‌شوروی به‌این مناطق به‌یك‌میلیاردروبل بالغ‌میشود: ۰/۰۳۰ «کمك اقتصادی» و ۰/۰۷۰ «کمك نظامی». مهمترین این‌مناطق، مقدمتاً خاورمیانه ومنطقه‌خلیج‌فارس میباشد وپس‌ازآن شبه‌قاره‌جنوب‌آسیا. خاورمیانه ومنطقه خلیج‌فارس اهمیت استراتژیك‌عظیمی‌دارند. بعلاوه نفت درآنجا بوفور یافت‌میشود. شوروی کوشش میکند ازطریق «کمك» خود درآنجا پایگاه‌های دریائی و هوائی مستقر کند واکتشاف، استخراج، پالایش وحمل ونقل نفت تعداد زیادی ازکشورهای این مناطق راکنترل کرده خرید نفت‌را بانحصار خوددرآورد. شبه‌قاره جنوب‌آسیا نه‌تنهااهمیت‌استراتژیك بزرگی‌داردبلکه‌از نظرمنابع‌انسانی ومادی نیزبسیارغنی‌است. شوروی ازطریق صدور تسلیحات، سرمایه وتجارت نابرابر، براین منابع دست اندازی‌کرده، درامورداخلی کشورهای این‌منطقه دخالت‌نموده وموذیانه‌پایگاه‌ههای نظامی بدست‌بیاورد.

هند عمده‌ترین‌کشورشبه قاره جنوب آسیااست‌که از «کمك» شوروی استفاده‌میکندو بخش‌بزرگی ازرشته‌های‌اقتصادیش تحت‌نظارت‌رویزیونیستهای شوروی قرارگرفته است. دراواخر سال ۱۹۷۰، مؤسساتی‌که شوروی برای ساختمان آنها «کمك» کرده بود، تولید صنعتی کشوررا به‌نسبتهای زیرتحت کنترل‌خود درآورده‌بود: ۰/۰۳۰ فولاد، ۰/۰۶۰ نفت‌تصفیه شده، ۰/۰۸۵ مکانیك سنگین، ۰/۰۲۰ تولید برق، ۰/۰۳۰ مواد نفتی، ۰/۰۶۰ ابزاربرقی. شوروی دررشته‌هائی‌که به‌کمك میپرازد، به‌تملك نقشهٔ طرحها واعمال قدرت مطلق در ساختمان کارخانه بسنده نکرده، آنچنان‌کارهارا تنظیم میکندکه پس ازبکار افتادن‌کارخانه، هندیگرهیچگونه امکانی برای قطع وابستگی اقتصادیش به شوروی نداشته باشد. درمورد تعمیر وتهیه‌آلات وابزارپیش ساخته ووسائل

ضروری وتهیه مواد اولیه پایه‌ای‌و... بازهم اتکاء به‌رویزیونیستهای شوروی ضرورت پیدامیکند. علاوه براین، این اصل که «کمك» شوروی باید متقابلاً بوسیله دادن جنس‌جبران گردد تولید عمومی هندرا بازهم بیشتر تحت‌نظارت شوروی قرار میدهد. چندین کارخانه کفش، لباس، رنگ، چرم، لامپهای الکتریکی و... که‌با نیازهای شوروی منطبق بودنددر هندساخته شده‌اند.

محصولات این کارخانه‌ها برای رفع نیازمندیهای خود هند نمی‌باشد بلکه مصروف تسویه حساب بدهکاریها به‌شوروی می‌شود. باین ترتیب، رویزیونیستهای شوروی با پوشش «کمك» از مواد اولیه ونیروی کارارزان قیمت هند استفاده‌کرده این کشور را بصورت کارخانهٔ تبدیلی شعبه‌ای بدل ساخته‌اند. مطبوعات هندی گله می کردندکه: «هند همان تخم مرغی است که بدون هیچگونه تردیدی درسبد روسیه می‌افتد».

دارودسته مرتد شوروی مدعی‌اند که کشورهای درحال توسعه تنها در صورت اتکاء به«کمك» آن واجرای «تقسیم بین‌المللی کار» همراه با شوروی «قادرخواهند بود بدون هیچگونه مانعی به‌استقلال واقعی سیاسی واقتصادی و مقابله با سلطه خودسرانهٔ امپریالیسم دست یابند». این یك دروغ حقیقتاً بزرگ است. حتی‌خود رویزیونیستهای شوروی مجبورند اعتراف کنند که تقسیم‌کار بین شوروی وکشورهای درحال توسعه «تحت تأثیر نسبتاً قوی‌تقسیم وظایف ومسئولیت‌های قبلی بوجود آمده است» وخصوصیتش دراین است که «محصولات صنعتی وخصوصاً ماشین‌آلات با مواد اولیه، محصولات‌مناطق استوائی بامواد سوخت وغیره مبادله می‌شود». ۹۵٪ کائوچو و ۹۲٪ پنبه شوروی از مناطق آسیا،آفریقا وآمریکای لاتین‌بدست می آید. نفت‌خاورمیانه مس شیلی، قلع بولیوی، گوشت شرق آفریقا، اورانیوم سومالی، این است آنچه‌که شوروی با ماشین‌آلات کهنه وبنجل خود معاوضه می کند. آیا این «تقسیم بین‌المللی‌کار» بین یك «شوروی صنعتی ویك آسیا، یك آفریقا و یك آمریکای لاتین‌کشاورزی» تقسیم‌کار نمونه بین متروپولها ومستعمرات‌نمیباشد؟

دارودسته‌مرتد شوروی‌نغمه سرمی‌دهد که نرخ‌سودوامهایش تنها ۲/۵٪ درسال‌است واین نرخ کمتراز نرخ‌وام‌سرمایه‌داری کلاسیك‌می باشدواز آن بعنوان دلیل برای «کمك غیر انتفاعی»اش استفاده می کند. در واقع، وام شوروی

تنزیل پنهانی است ونرخ این تنزیل درقیمت کلان کالاهای دریافتی مستتراست. شوروی، همراه با وامهائی که بکشورهای آسیا، آفریقا وآمریکای لاتین می‌پردازد مقرر می‌سازد که این وامها باید حتماً برای خرید کالاهای شوروی خرج شود. بیشتراین کالاها سلاحهای کهنه، تجهیزات قدیمی ومحصولات باد کرده می باشند.

نه‌فقط این کالاها از نظر تکنیك عقب‌مانده وازنوع نامرغوب میباشند بلکه قیمتهایشان نیزبطور غیرعادی گران است وگاه ۲۰ تا ۳۰درصد بیش از نرخ جهانی است (بهای برخی ازکالاها به‌بیش از۲برابرنرخ جهانی بالغ می‌شود).

علاوه براین، سوسیال-امپریالیسم شوروی از موقعیت بستانکاری خود سوء استفاده کرده کشور بدهکاررا به‌پرداخت بدهی‌اش وادار می‌سازد و یا ناگهانی تصمیم می گیرد که کشور مزبورباید قرضهایش را ازطریق‌واگذاری برخی مواد اولیه‌اش به‌شوروی بپردازد.

طبق نوشته مطبوعات، یکی ازکشورهای خاورمیانه باید براساس قراردادهائی که با شوروی منعقدساخته تمامی بدهی وکسری بازرگانی‌خود با شوروی را بوسیله صدور نفت در بین سالهای ۱۹۷۳ تا۱۹۸۰ بپردازد. بعلاوهٔ قیمت نفت مزبور باید ۲۰٪ ازنرخ بازار جهانی نازلتر باشد. این «کمك بی‌شائبه» چیزی نیست مگریك استثمار بیرحمانه.

دارودسته مرتد شوروی لفظاً مدعی «پشتیبانی‌کامل» از مبارزه انقلابی خلقهای آسیا، آفریقا وآمریکای لاتین می باشد درواقع امر، رویزیونیستهای شوروی برای اعمال استعمارنوبا مرتجعترین نیروهای جهانی هم پیمان شده وازاین طریق در مبارزات انقلابی این خلقها خرابکاری می کند. آنان برای کمك به‌مرتجعین کلیه کشورها پول وسلاح‌ارسال‌می‌دارند تا انقلابیون‌سرکوب شوند. آنان به‌عملیات توطئه‌آمیز در بسیاری ازکشورهای آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین پرداخته با هزارحیله ازمرتجعین تمام‌کشورها بمنظورخاموش نمودن شعله‌های مبارزهٔ مسلحانه خلقهایشان، پشتیبانی می کنند. به‌سرکوب جنبش‌های آزادیبخش ملی‌پرداخته نقش ژاندارم جهانی‌را ایفا می‌نمایند.

سوسیال ـ امپریالیسم شوروی آستانه انقلاب اکتبر دوم می باشد

طفیلی گری و گندیدگی مفرط سوسیال ـ امپریالیسم شوروی

سوسیال ــ امپریالیسم شوروی سرمایه‌داری انحصاری است. همچــون حیوانات وحشی درنده است. خلق زحمتکش شوروی را بیرحمانه استثمار و برآن‌ستم می کند وخلقهای‌سایر کشورهارا غارت به‌بندکرده‌می کشد. بخصوص خلقهای آسیا، آفریقا وآمریکای لاتین وجائی برای طمع امپریالیسم‌سرمایه‌داری کلاسیك باقی نمی گذارد. ازاین نقطه‌نظریك ببرواقعی است وبایدجداً روی آن حساب کرد. ولی مانند تمام امپریالیست‌ها، سوسیال ــ امپریالیسم شوروی درعین حال یك‌ببرکاغذی است. ازآنجاکه هرسرمایه‌داری‌انحصاری الزاماًهم دچارگندیدگی وهم طفیلی گری است، پس‌یك سرمایه‌داری‌محتضر است وسرمایه‌داری انحصاری شوروی ازاین قاعده مستثنی نیست.سوسیال‌ـ امپریالیسم شوروی چــه در زمینه اقتصاد و چه در زمینه سیاست، خصوصیات طفیلی گری و گندیدگی خود را آشکار می‌سازد. روزیکه خلــق شوروی و خلقهای جهان آنرا به‌موزهٔ تاریخ بسپارند چندان دورنیست.

گندیدگی مفرط سوسیال‌ـامپریالیسم شوروی قبل ازهمه دردرجازدن توسعه‌اقتصادی به‌چشم‌می‌خورد. روابط تولیدی سرمایه‌داری‌انحصاری‌دولتی درشوروی، ازرشد نیروهای مولده اجتماعی‌جداً جلوگیری می کند. زمانیکه شوروی یك‌کشور سوسیالیستی بود، تولید صنعتی به‌مقدار بسیار زیادی با آهنگ بالای ۱۷/۴٪ متوسط سالیانه بین سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۸ رشد می‌نمود. با ظهــور سوسیال‌ـامپریالیسم، آهنگ رشد متوسط سالیانه تــولید صنعتی بین سالهای۱۹۶۱و۱۹۷۰ به۸/۶٪ سقوط کرد. سال ۱۹۷۱ به۷/۷٪ رسید و درسال ۱۹۷۲ به‌کمتر از۷٪ تنزل یافت. وضعیت تولیدکشاورزی شوروی، زیرسلطهٔ مرتدان خروشچف ــبرژنف ازاین هم وخامت بارتراست و درچندین نوبت‌کشاورزی به‌بحرانهای حادی دچارگشته است و واردات فراوان غلات ازآمریکا،کانادا واسترالیا را اجتناب‌ناپذیرساخته است. همراه با سقوط صنعت، خرابی‌کشاورزی، تقلیل دامداری، تورم،کمبودکالادربازار، مشکلات تغذیه، خلق زحمتکش درشرایط روزبروز دشوارتری زندگی‌میکند.

تظاهر دیگر گندیدگی مفرط سوسیال-امپریالیسم شوروی در این امر منعکس می‌شود که مقدار متنابهی از نیروهای انسانی ومادی را در امور مربوط به‌تدارکات جنگی بکار می‌گیرد. بورژوازی بوروکراتیك انحصارگر و نمایندهٔ آن دار و دسته مرتد برژنفی ضرورتاً از سیاست هیتلری «توپ آری ـ کره نه» پیروی کرده اقتصاد کشور را در مقیاس وسیعی میلیتاریزه می‌نمایند. مطابق برخی تخمین‌ها مخارج نظامی شوروی ۳ تا ۴ برابر بیشتر از ارقام رسمی است: مخارج نظامی سالیانه، از سال ۱۹۷۰ به‌بعد، به حدود ۸۰ میلیارد دلار می‌رسید، یعنی به بیش از ۳۰٪ هزینه در بودجهٔ دولت.

شوروی برای رقابت واعمال سیادت دریائی خود، ناوگان جنگی خود را به‌نحو فوق‌العاده‌ای گسترش داده است وسال به‌سال به‌مخارج نظامی برای ساختن ناوهای جنگی می‌افزاید. در این مورد، مخارج شوروی، در سالهای ۶۰، بطور متوسط سالیانه ۲ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود، درحالیکه در سال ۷۰ به ۳ میلیارد دلار رسید یعنی ۹۰۰ میلیون دلار بیش از مخارج آمریکا در همان سال. بسیاری از ثروتهای اجتماعی برای تجدید تولید وسیع و یا به‌منظور بهبود شرایط زیست مردم استفاده نشده بلکه در خدمت تدارکات جنگی سوسیال-امپریالیسم وسیاست خارجی تهاجمی و تجاوزگرانه‌اش قرار می‌گیرد: این است تبلور بارز گندیدگی سوسیال-امپریالیسم.

تظاهر دیگر آن در سیاست ارتجاعی همه‌جانبه ورشد فساد اجتماعی می‌باشد. صدر مائو می‌گوید: «امروز در شوروی دیکتاتوری بورژوازی برسرکار است، دیکتاتوری بورژوازی بزرگ، دیکتاتوری از نوع فاشیستی آلمان، دیکتاتوری هیتلری»[1]. این تز صدر مائو ماهیت طبقاتی ومنشاء اجتماعی سوسیال-امپریالیسم را کاملا برملا ساخته برماهیت فاشیستی آن تأکید وماسك این دروغ بزرگ مرتدان شوروی دربارهٔ «دولت تمام‌خلقی» را پاره کرده است.

رویزیونیستهای شوروی، اززمانیکه قدرت را کسب کردند، دیوانه‌وار پیچ ومهره‌های دیکتاتوری فاشیستی خود را سفت‌ترمیکنند. آنان نه‌تنها برای تشدید فشار برروی مردم ارگانهای پلیسی وجاسوسی خود را باآخرین شیوه-

۱ــ ازملاقات ۱۱ مه ۱۹۶۴. نقل از «روزنامه خلق»، ۲۲ آوریل ۱۹۷۰

های تکنیکی و علمی مجهز ساخته‌اند بلکه همچنین تشکیلات ویژه‌ای را در مقیاس وسیع، درکارخانه‌ها، درتعاونیهای کشاورزی، درادارات، در انجمن‌ها وبرای نظارت دقیق توده‌های خلق بوجود می‌آورند. امروز، ترورسیاه‌شوروی راکاملاخفه می‌کند. کافی است یکنفر بوضوح نارضایتی خود را ازباندبرژنف ابراز دارد وجرئت مقاومت داشته باشد تا بلافاصله تحت مراقبت و تعقیب قرارگیرد و محاکمه شده یا به«بیمارستان روانی» روانه گردد و فوراً اتهام «افترازدن به‌دولت شوروی وخرابکاری درنظم اجتماعی» بوی زده شودودر اردوگاههای‌کار ویا زندانها محبوس گردد.

دارودسته مرتدان برژنفی، صرفنظر از شیوه‌های قهرآشکاری‌که برای سرکوب خلق بکارمیگیرند، ازروشهای ملایمتری نیز برای انهدام مخالفین استفاده می‌کنند: آنان برای فاسد نمودن خلق‌شوروی، منحط‌ترین جلوه‌های فرهنگ، هنر وطرز زندگی رایج درکشورهای امپریالیستی کلاسیك را در شوروی پیاده کرده‌اند. عقب مانده‌ترین چیزها، مرتجع‌ترین و فاسدترین ایدئولوژیهای جهان‌درشوروی سوسیال‌ـامپریالیست زمینه مساعدی برای‌رشد بدست می‌آورند.

طفیلی‌گری و گندیدگی مفرط سوسیال‌ـامپریالیسم شوروی همچنین‌در این امرتظاهرمی‌یابدکه این بورژوازی بوروکراتیك انحصارگربیش ازدهها برابروگاه حتی تا صدبرابردرآمد کارگران و دهقانان ساده حقوق دریافت می‌کند. اگراین بورژوازی زندگی را با هرزگی و طفیلی‌گری می‌گذراند، صرفاً بخاطرحقوق وپاداشهای‌کلان ویا امتیازات بی‌شمار فردی نیست بلکه دراثرتقلب، فساد، اختلاس، دزدی از خزانه عمومی بیاری قدرت اقتصادی وسیاسی‌که در دستهای خود متمرکزنموده‌اند نیز می‌باشد. در شوروی، یك قشرآریستوکراسی روشنفکری‌که‌به‌بورژوازی بوروکراتیك انحصارگرشدیداً وابسته است نیز وجود دارد. این آریستوکراسی روشنفکر از روشنفکران بورژوازی بوروکراتیك انحصارگرتشکیل شده‌که در زمینه ایدئولوژی در خدمت این طبقه قرارگرفته‌اند ومانند این بورژوازی درهمان زندگی هرزه انگلی غوطه می‌خورند. شولوخوف، این نویسنده منحط‌که ترس ازجنگ و پاسیفیسم بورژوائی را رواج میدهد ثروت هنگفتی بهم زده است. او نه‌تنها

صاحب ماشین شخصی بلکه مالك هواپیمای خصوصی گردیده استوحتی از میزان حساب بانکی خود اطلاع دقیقی ندارد!

نتیجه اینکه درشوروی ودرهریك از زمینه‌های اقتصادی، سیاسی یا فرهنگی یك‌فضای طاعونی‌درجامعه‌ای فاسد حکمفرماست. این رژیم‌اجتماعی، همانند انگلی‌که ازتل پهن حیات می گیرد، ازخود هیچ نیروی مستقلی‌ندارد.

دوران‌تاریخی‌نوینی هم‌اکنون آغازگردیده: دوران مبارزه‌برعلیه‌امپریالیسم آمریکا ورویزیونیسم شوروی

سوسیال ــ امپریالیسم شوروی در داخل‌کشور خلق زحمتکش شوروی را وحشیانه استثمار و به‌آن ستم می‌کند و در خارج سلطهٔ استعماری شدیدی برروی‌کشورهای «خانوادهٔ بزرگ سوسیالیستی» اعمال کرده در هرنقطه‌ای ازجهان به‌تجاوزگری وتوسعه‌طلبی می‌پردازد. بهمین علت است‌که چه در زمینهٔ داخلی‌وچه درزمینهٔ خارجی، کلیهٔ تضادهائی‌که با آنها مواجه می‌شود روزبروز حادتر می گردند.

هرکجاکه اختناق هست، مقاومت هم هست. فشار واستثماری‌که‌توسط بورژوازی بوروکراتیك انحصارگربرروی خلق‌شوروی اعمال می‌شودالزاماً دربرابرمقاومت این خلق‌مواجه می‌شود وتضادبین خلق وبورژوازی‌روزبروز شدت بیشتری‌بخود می گیرد. اشکال این‌مقاومت بسیارمتنوع هستند.دربسیاری ازمکانها،کارگران نارضایتی ومقاومت خود را دربرابردارودسته حاکم‌بوسیله خرابکاری درتولید، غیبت و یا اعتصاب ابراز میدارند. توده‌های انقلابی بارها و بارها دربسیاری از مناطق به‌تظاهرات اعتراضی برعلیه دیکتاتوری فاشیستی مقامات شوروی برخاسته‌اند. درتمام شوروی گاه به‌گاه نشریات مخفیانه به‌چاپ می‌رسد واعلامیه‌های متعددی دراعتراض برعلیه‌سلطه‌ارتجاعی دارودسته مرتد شوروی منتشرمی‌شود وستم‌گری قشر ممتاز را افشا می‌سازد. فرزندان قهرمان اکتبرمسلماً نمی‌توانند درمقابل‌سلطه ارتجاعی تزارهای‌نوین سرتسلیم فرود بیاورند. لنین، در زمان حاکمیت شوم تزاریسم نوشته بود: «پرولتاریای روسیه برای رهائی بشریت از ننگ سلطنت تزاری از دادن قربانی هراس نداشته است»[1]. مسلماً امروز نیزپرولتاریا، خلق زحمتکش و ←

روشنفکران انقلابی شوروی دعوت لنین را اجابت‌کرده تزارهای نـوین را سرنگون ودیکتاتوری پرولتاریا را مجدداً برقرارخواهند ساخت.

بعلاوه، تضادهای موجود بین سوسیال‌ـامپریالیسم ودولت‌ها وخلقهای تحت‌ستم نواستعمارشوروی دائماً تشدید می گردند.شوروی سیاست‌نواستعماری «ادغام اقتصادی» را اعمال‌کرده وازاین طریق برخی ازکشورهای اروپای شرقی ومغولستان را غارت وبزیریوغ خود می‌کشد و ایـن امرباعث تشدید مقاومت این‌کشورهـا در برابرغارتگری وسلطه‌جوئی می‌شود. شوروی، بـا وقاحت تمام، سربازانش را برای اشغال چسلواکی گسیل داشته وبا این‌عمل خود، چشمان خلقهای‌کشورهای اروپای شرقی و مغولستان را بازهـم بیشتر گشوده وباعث تشدید مبارزۀآنان برعلیه سوسیال‌ـامپریالیسم شوروی گردید. بالاخره اروپای شرقی هم باید روزی مانند یـك بشکه باروت منفجر شود. گسیل زره‌پوشهای شوروی به‌پـراگ نه‌تنها قدرت سوسیال ـ امپریالیسم را اثبات نمی‌کند بلکـه به‌عکس نشانه آغاز فروپاشی امپراطوری نواستعماری آن می باشد.

شوروی به‌منظورنفوذ درکشورهای آسیا، آفـریقا و آمریکای‌لاتین و غارت‌وتجاوز به‌آنان پرچم «کمك» را برافراشته ودرعمل خوددراردوگاه مقابل خلقهای این‌کشورها قرار می‌دهد. دست اهریمنی سوسیال‌ـامپریالیسم شوروی به‌برخی ازکشورهای ساحلی مدیترانه واقیانوس هند نیزرسیده‌است: پایگاه‌های نظامی درآنجا احداث می کند، حق استفاده ازبنادرکسب می کند ودرسیاست داخلی وخارجی این‌کشورها دخالت‌کرده آنرا بزیرکنترل خود می کشد. کشتی‌های اقیانوس‌پیمای شوروی در همه‌جا حضور دارند و منابع ماهی سایرکشورها را غارت ویا ازبین می‌برند و به‌حاکمیت دریائی آنان تجاوز می کنند. خلقهای‌آسیا، آفریقا وآمریکای‌لاتین روزبروز ماهیت‌ارتجاعی سوسیال‌ـامپریالیسم شوروی راروشن‌تردرك می‌کنند. آنان با مرتدان‌شوروی بمثابه «خائـن به‌خلقهای انقلابی جهان»، «استعمارگران نـوین»، «دشمنان عمومی خلقهای‌جهان» شدیداً برخورد داشته‌اند.کشورها وخلقهائی که‌قربانی

←

۱ـ لنین: «جنگ وسوسیال‌ـدموکراسی روس» آثار، جلد۲۱ ص۲۴

تجاوز، کنترل، دخالت وزورگوئی رویزیونیسم شوروی و امپریالیسم آمریکا قرار گرفته‌اند باهم متحد می‌شوند وپیروزمندانه مبارزه ضدامپریالیستی وضد استعماری وخصوصاً ضد دوابرقدرت اتمی راآغازمی‌کنند.

نکته سوم اینکه سوسیال ـ امپریالیسم شوروی درخارج به‌تجاوزگری و توسعه‌طلبی افسارگسیخته پرداخته هرکجاکه بتواند دست‌اندازی نموده برای تسلط بربازارها، منابع مواداولیه ویا بازارهای سرمایه‌گذاری به‌رقابت برمی‌خیزد. به‌این ترتیب، تضادهای درون امپریالیستی و مخصوصاً تضادهای بین دوابرقدرت اتمی، شوروی‌وآمریکا، که هریك ازآنان رؤیای آقائی‌جهان را در سرمی‌پرورانند، به‌نحو بی‌سابقه‌ای تشدید یافته است.

اکنون، مسابقه دوابرقدرت اتمی برای سیادت جهانی مسئله‌ای‌اساسی است. گره‌گاه استراتژیك رقابتشان در اروپاست. از آنجاکه اروپا منطقه‌ای حیاتی برای جهان سرمایه‌داریست، بهمین‌جهت دوابرقدرت برسرآن‌به‌مقابله با هم می‌پردازند. همیشه غرب دراین خیال بود که سوسیال‌ـامپریالیسم را به‌شرق منحرف سازد واین بـلا را بهچین نازل‌کند. لیکن چین سخت هضم است وسالهاست‌که دندان خرد می‌کند. امروزه، رویزیونیستهای شوروی‌در شرق سروصدا راه‌می‌اندازند تا به‌غرب حمله‌کنندو به‌تلاشهای خودشان‌برای تسلط براروپا شدت بخشیده‌اند. دوسوم قوای نظامی دریائی وزمینی‌شوروی در غرب اورال مستقراست. در ده سال اخیر ناوگان جنگی شوروی به‌نحو چشمگیری تقویت شده است. درسال ۱۹۷۰ بیش از ۲۰۰ ناو بکار افتادند. شوروی درتمام دریاهای عمده جهان دست به‌مانورهای نظامی‌که دارای‌برد جهانی هستند زده، قدرت دریائی خود را به‌رخ دیگران میکشد و به‌توسعه‌طلبی درمدیترانه، اقیانوس‌هند وهرکجاکه بتواند می‌پردازد.

رقابت بین شوروی وآمریکا سرچشمه ناامنی‌ها درجهان می‌باشد. این رقابت‌که بمنظوراحراز سیادت‌جهانی صورت می‌گیرد، بیش‌ازپیش‌بامقاومت سرسختانه جهان سوم مواجه شده و درعین حال نارضائی ژاپن وکشورهای غربی را باعث می‌گردد. آمیزش مشکلات‌داخلی وخارجی، ایام بس‌صعبتری را برای دوابرقدرت نوید می‌دهد. علت آنست‌کـه «پژمردن گلها را چاره نیست».

امپریالیسم یعنی تجاوز، یعنی جنگ. سوسیال‌ـامپریالیسم شوروی در مرزهای چین قوا مستقر می‌کند و آرزو دارد که چین را به‌مستعمره خود تبدیل سازد. ما باید آموزش صدرمائو را درباره «تدارك در برابر خطر جنگ احتمالی و بلایای طبیعی و کلیه اقدامات در خدمت به‌خلق» اجرا کنیم. باید آمادگی خود را در پیش‌بینی جنگ افزایش دهیم تـا بتوانیم مهاجم را بعقب‌نشینی وادارسازیم، درمقابل شروع جنگ‌جهانی ومخصوصاً در برابر حمله غافلگیر-کننده شوروی سوسیال‌ـ امپریالیستی هشیار بمانیم: مـا هردشمن مهاجمی را قاطعانه وتماماً درهم‌خواهیم شکست!

صدرمائو بیان میدارد: «رویزیونیسم شوروی وامپریالیسم آمـریکا، در همکاریشان، آنچنان فضاحت و رسوائی ببار آورده‌اندکـه خلقهای انقلابی جهان آنان را بی‌کیفر نخواهند گذاشت. خلقهای جهان بپا می‌خیزند. دوران نوینی هم‌اکنون آغاز گردیده است: دوران مبارزه برعلیه امپریالیسم آمریکا و رویزیونیسم شوروی»[1]. جهان سوم درمبارزه برعلیه هژمونیسم وسیاست‌خود-سرانه دوابرقدرت آگاهی خود را ارتقاء داده وقویترمی‌شود. این‌امر، امروز در روابط بین‌المللی واقعه بزرگی به‌شمار می‌آید. اوضاع امروز جهان‌باین ترتیب تصویرمی‌شود: «دگرگونی‌های عظیم در زیرآسمان»، «پیش‌ازتوفان، باد عمارت را فرا می‌گیرد». این است تبلورکنونی تضادهای اساسی جهان که توسط لنین تحلیل شده‌اند. کشورهائی‌که قربانی تجاوز، توطئه، دخـالت کنترل وفشارامپریالیسم قرارمی‌گیرند، هرچه بیشترمتحد شده، وسیعترین‌جبهه متحد راایجاد، مبارزه‌خود رابرعلیه‌امپریالیسم، نواستعماریا استعمارکلاسیك وخصوصاً برعلیه دوابرقدرت آمریکاوشوروی شدت می‌بخشند. کشورها استقلال ملتها آزادی و خلقها انقلاب می‌خواهند. هم‌اکنون این حکم به‌یك جریان تاریخی انسدادناپذیرتبدیل شده‌است واین جریان تاریخی عظیم دوابرقدرت را با خود خواهد برد.

صدرمائو، درآستانه پیروزی جنگ‌مقاومت ضدژاپونی، چنین‌پیشگویی می‌کرد: «جهان بی‌چون وچرا راه ترقی را درپیش خواهد گرفت و نه‌راه

۱ــ نقل از «روزنامه‌خلق»، ۲۸ آوریل ۱۹۶۹

ارتجاع را. البته ما باید بسیار هشیار باشیم و احتمال پاره‌ای فراز و نشیب‌ها و پیچ و خمهای موقتی و یا حتی جدی در جریان حوادث را از نظر فرو نگذاریم؛ در بسیاری از کشورها هنوز نیروهای ارتجاعی نیرومندی وجود دارد که از وحدت، ترقی و آزادی خلق کشور خود و خلقهای کشورهای دیگر جلوگیری می‌کنند. هرکس که چشمهایش را برروی این امکانات ببندد، مرتکب اشتباه سیاسی خواهد شد. معذلك گرایش عمومی تاریخ از هم‌اکنون با وضوح تمام تعیین شد. و تغییر نخواهد کرد»[1].

ظهور سوسیال-امپریالیسم فقط یك پیچش موقتی تاریخ می‌باشد ولی بمانند هر امپریالیسم سرمایه‌داری کلاسیك در تضادهای بی‌شماری غوطه می‌خورد که عبارتند از: تضاد بین بورژوازی بوروکراتیك انحصارگر شوروی با پرولتاریا و تمامی خلق زحمتکش شوروی، تضاد بین سوسیال-امپریالیسم شوروی با خلقهای مستعمرات و خلقهای سراسر جهان، تضاد بین سوسیال-امپریالیسم با امپریالیسم سرمایه‌داری کلاسیك و خصوصاً با امپریالیسم آمریکا. این تضادها بیش‌ازپیش تشدید میگردند. دراثر وجود و تکامل این تضادها، بلاشك سوسیال - امپریالیسم شوروی توسط خلق شوروی و خلقهای جهان به‌موزه تاریخ سپرده خواهد شد. لنین گفته بود: «امپریالیسم آستانهٔ انقلاب اجتماعی پرولتاریاست.»[2] سوسیال امپریالیسم شوروی نیز آستانهٔ انقلاب سوسیالیستی اکتبر دوم می‌باشد. صدر مائو چنین می گوید: «اتحاد شوروی اولین کشور سوسیالیستی بود و حزب کمونیست‌اش توسط لنین ایجاد گردید. علیرغم اینکه رهبری حزب و دولت شوروی هم‌اکنون توسط رویزیونیستها غصب گردیده، من به‌رفقا توصیه می‌کنم که اعتقاد راسخ داشته باشند، خلق شوروی، توده‌های عظیم اعضای حزب و کادرها خوب هستند و انقلاب می‌خواهند و سلطه رویزیونیسم زمان چندانی نخواهد پائید.»[3]

خلق شوروی بزیر پرچم پرافتخار لنینیسم و پرتوان از سنت پرافتخار انقلاب اکتبر و پشتیبانی خلقهای جهان، سرانجام سوسیال-امپریالیسم را دفن

۱ـ مائوتسه‌دون «درباره دولت ائتلافی» چاپ پکن. منتخب آثار، جلد۳، ص۲۱۷
۲ـ لنین، «امپریالیسم...» چاپ پکن. ص۱۰
۳ـ مائوتسه‌دون: نقل از «روزنامه‌خلق»، ۶ نوامبر ۱۹۶۷

کرده، برسرزمین گسترده‌شوراها دیکتاتوری پرولتاریا، سوسیالیسم‌ومارکسیسم لنینیسم را بداهتزاز درخواهد آورد.

«بگذار طبقات حاکمه از اندیشه انقلاب‌کمونیستی برخود بلرزند! پرولترها دراین میان‌چیزی جززنجیرهایشان را ازدست نمی‌دهند ولی‌جهانی را بدست خواهند آورد. پرولترهای سراسرجهان متحد شوید!»[1]

۱ـ مارکس وانگلس، «مانیفست حزب‌کمونیست». چاپ‌پکن. ص۷۶